باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۰۵۸۷

رده‌بندی دیویی ۱۳۱۹ ن ۳۲۱ س ۲۹۷/۹۷۳

سرشناسه: سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، ۱۲۱۶ - ۱۲۹۷ ق.

عنوان قراردادی:

عنوان: ناسخ التواریخ: جلد چهارم از کتاب دوم

کاتب: محمدشفیع گلپایگانی - احمد خوانساری تاریخ کتابت:

محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا] تاریخ نشر: ۱۳۱۹ ق

صفحه شمار: ۲۷۹ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی و عربی. ابعاد: ۲۶ x ۱۷/۵ نوع خط: نسخ و نستعلیق

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: علی ابوی ثانی تاریخ ثبت:

یادداشتها: ۱. منضم به فهرست. ۲. دارای حواشی توضیحی و تصحیحی. ۳. شامل شرح احوالات حضرت فاطمه زهرا (س) است. ۴. عنوان رتبه (۱. کتاب سیدة النساء فاطمه زهرا (س)، ۲. احوالات حضرت فاطمه زهرا (س))

موضوع(ها): ۱. فاطمه زهرا (س)، ۸ ؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- سرگذشتنامه. ۲. فاطمه زهرا (س)، ۸ ؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق. -- دعاها

شناسه(های) افزوده: الف. گلپایگانی، محمدشفیع بن محمدرضا، کاتب. ب. خوانساری، احمد بن محمدتقی، کاتب. ج. ابوی ثانی، علی، واقف. د. عنوان.

فهرستنگار: اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: اسفند ۸۸

فهرست کتاب سیدة النساء فاطمة الزهراء سلام الله علیها

ذکر خلقت فاطمه و انعقاد نطفه اش صلوات الله علیها	تعیین روز ولادت فاطمه علیها السلام	ذکر اسامی و کنی و القاب فاطمه علیها السلام
ذکر فضیلت فاطمه بر مریم علیهما السلام	ذکر هجرت فاطمه علیها السلام از مکه بمدینه	ذکر تزویج بتول عذرا با علی مرتضی علیهما السلام
خواستگاری علی فاطمه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله	ذکر تزویج فاطمه با علی بحکم خداوند در آسمان	خطبهٔ احمد بحکم خداوند در تزویج فاطمه با علی
ذکر تزویج فاطمه با علی علیهما السلام در زمین	خطبهٔ رسول خدا در تزویج فاطمه با علی علیهما السلام	خطبه علی علیه السلام بحکم رسول خدا صلی الله علیه و آله
ذکر زفاف فاطمهٔ زهراء با علی مرتضی سلام الله علیهما	تشریح اولاد عمیس خثعمیه	ذکر ولیمهٔ زفاف فاطمه سلام الله علیها
ارجوزهٔ زوجات مطهرات در زفاف فاطمه علیها السلام	ذکر سخن گفتن زمین با علی علیه السلام	ذکر حرمت نکاح زنان دیگر بر علی در حیات فاطمه
نزول هدیهٔ بهشتی و حلهٔ بهشتی برای فاطمه علیها السلام	کلمات رسول خدا در فضایل علی با فاطمه علیهما السلام	ذکر جملتی از معاشرت فاطمه با علی علیهما السلام
ذکر احوال فاطمه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله	ذکر اشعار علی خطاب بفاطمه در غسل و الفقار	تفویض رسول الله فدک و عوالی را بفاطمه علیها السلام
ذکر جملتی از وقایع احوال فاطمه علیها السلام	اشعار فاطمه در مرثیهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله	ذکر مصائب و نوائب فاطمه بعد از رسول ع

ذکر رفتن عمر بخانهٔ علی در طلب بیعت علی با ابوبکر	ضرب عمر بن الخطاب و قنفذ بر فاطمه و سقط محسن ع	بیرون آوردن علی را بعنف از خانه بمسجد
رفتن فاطمه از خانه بمسجد در طلب علی علیهما السلام	احتجاج علی علیه السلام با ابوبکر	کلمات مقداد و کلمات ابوذر غفاری
کلمات بریدة الاسلمی رحمه الله	بیعت علی علیه السلام با ابوبکر	ذکر غصب فدک از فاطمه علیها السلام
ذکر اخراج عمال فاطمه از فدک	ذکر خطبهٔ فاطمه در احتجاج با ابوبکر	کلمات ابوبکر در جواب خطبهٔ فاطمه علیها السلام
احتجاج فاطمه علیها السلام با ابوبکر	کلمات ابوبکر در جواب خطبهٔ فاطمه علیها السلام	خطاب فاطمه با جماعت مهاجر و انصار
اشعار فاطمه بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله	خطاب فاطمه با علی در شکایت ابوبکر	جواب امیر المؤمنین عن فاطمه علیها السلام را
خطاب ابوبکر با مردم در اصلاح امر خود	مکتوب علی علیه السلام با ابوبکر	آمدن علی علیه السلام بمسجد از برای استرداد فدک
ذکر بکائین خمس	خبر پیغمبر در مطلق میت فاطمه علیها السلام	مدت حیات فاطمه بعد از پیغمبر ع
مدت زندگانی فاطمه بعد از رسول خدا ع	اذان گفتن بلال بحکم فاطمه	خبر پیغمبر در ظلمیکه بعد از او بفاطمه میشود
خبر پیغمبر صلی الله علیه و آله در انهدام رکن	ذکر مصحف فاطمه علیها السلام	خبر پیغمبر که هنگام حشر هفت قبهٔ نور بر قبر فاطمه زده میشود

حدیث طلب کردن فاطمه در قیامت حسنین را	ذکر جواب فاطمه و سیر او در بهشت	کلمات فاطمه با عایشه دختر طلحه
ذکر کثرت گریه فاطمه بروایت فضه	اشعار فاطمه بر سر قبر پیغمبر	سوگواری فاطمه بر پدر و مرثیهٔ آنحضرت
ذکر بیماری و ناله بر پیغمبر فاطمه علیها السلام	کلمات فاطمه در جواب زنانی که بعیادت او آمدند	ذکر وفات بتول عذرا فاطمه زهرا علیها السلام
کلمات فاطمه با علی علیه السلام در وصیت	از خواستن ابوبکر و عمر بجهة عیادت فاطمه	آمدن ابوبکر و عمر بعیادت فاطمه علیها السلام
عیادت عباس بن عبد المطلب فاطمه را	عطای فاطمه بازوجات پیغمبر و بنی هاشم	وصیت فاطمه با علی علیهما السلام
حالت احتضار فاطمه علیها السلام	وصیت فاطمه صلوات الله علیها	غسل دادن علی ع فاطمه علیها السلام را
اشعار علی ع در مصیبت فاطمه ع	سلام علی بر پیغمبر بعد از دفن فاطمه ع	عزیمت عمر در نبش قبر فاطمه علیها السلام
اشعار علی ع در مرثیه فاطمه سلام الله علیها	ذکر تعیین موضع قبر فاطمه ع	ذکر مدت عمر فاطمه و روز وفات فاطمه ع
ذکر اولاد امجاد فاطمه سلام الله علیها	ذکر اوقاف و صدقات فاطمه علیها السلام	ذکر تظلم فاطمه ع در قیامت
کتاب فضائل فاطمه سلام الله علیها	ذکر فضایل فاطمه سلام الله علیها	آگاهی فاطمه بعلم ما کان و ما یکون

سبب مسمی شدن فاطمه باین نام مبارک	سبب ملقب شدن فاطمه بزهراء	سبب ملقب شدن فاطمه به بتول
سؤال عباس از پیغمبر که سبب فضیلت علی بر اهل بیت چیست	سبب ملقب شدن فاطمه بحوراء انسیه	ذکر فضایل معجزات فاطمه علیها السلام
فضیلت فاطمه بر مریم علیها السلام	ذکر وصیت رسول خدا با علی علیهما السلام	ذکر نزول مائده از بهشت
خبر دادن خداوند فاطمه را از جای خدیجه در بهشت	ذکر نزول مائده از بهشت	آوردن جبرئیل [illegible] از بهشت برای فاطمه
ذکر بعضی از آیات مأوّله در شأن فاطمه	ذکر زنانی که در قرآن بکنایت مذکور است	خداوند ده تن زنان را بعطای دو چیز برتری کرد
مسئلت کردن زنان از خدا و اجابت فرمودن	خداوند پیغمبر را از ده چیز ایمن ساخت	صنادید توبه کنندگان چهار تن بودند
در شناختن بهترین زنان عالمیان	خبر مهدی خلیفه با شریک قاضی	ذکر حدیث ام ایمن
ذکر بافتن فاطمه خاتمی را در زیر مصلای خود	دیدن ام صفی در بهشت فاطمه و علی و حسنین را	ذکر فضیلت فاطمه در قصهٔ اعرابی
نزول مائده از برای فاطمه علیها السلام	ذکر نزول ترید از بهشت	در آمدن حور العین بر فاطمه بعد از وفات پیغمبر
ذکر حرزیکه فاطمه ع آموخت بسلمان	قصهٔ اعرابی و بسخن آمدن سوسمار	اشعار سوسمار در اقرار بنبوت محمد مختار

	نزول مائدهٔ بهشت بدعای فاطمه ع	
نزول مائدهٔ بهشت و فضیلت فاطمه بر مریم	نزول قوت و نار خشک و کشک و انگور	ذکر کرم محمد شهر بود بر فاطمه علیها السلام
	ذکر صحیفهٔ جفر جامع	
ذکر مصحف فاطمه علیها السلم	ذکر مکارم اخلاق فاطمه علیها السلم	ذکر صفات فضه کنیز فاطمه ع
	ذکر زیارت حضرت فاطمه علیها سلم	
طریق توسل جستن بفاطمه علیها السلم	ذکر زیارت فاطمه علیها سلم	ذکر تعقیب فاطمه که بعد از نماز ظهر میخواند
	ذکر دعای فاطمه بعد از نماز عصر	
ذکر دعای فاطمه بعد از نماز مغرب	ذکر دعای فاطمه ع بعد از نماز عشا	ذکر دعای فاطمه بعد از نماز صبح
	ذکر دعای حریق که فاطمه بعد از نماز بامداد میخواند	
ذکر تسبیح فاطمهٔ اطهر که		بعد از نمازهای فریضه قرائت میفرمود

تصدیقی است که جناب شریعتمدار ذی العز والاقتدار علام فهام جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول العالم الربانی والفاضل الصمدانی سید المجتهدین وسند المحققین ملاذ الانام حجة الاسلام آقای آقا سید صادق مجتهد طباطبائی ادام الله بقائه بر صحت اخبار و احادیث این کتاب مبارک مرقوم فرموده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطیبین الطاهرین المعصومین اما بعد پس از ملاحظه و مطالعه و نظر در این جزو از ناسخ التواریخ که تالیف جناب مستطاب صاحب مراتب و مقامات و جامع فضائل و کمالات زبدة الفضلاء المتتبعین و عمدة الادباء المتدربین مؤتمن الحضرة الخاقانیه المتخلص بسپهر والملقب بلسان الملک وفقه الله تع لمراضیه و جعل کل یوم من ایامه خیراً من ماضیه که در احوالات صدیقه کبری و بتول عذرا فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها از ولادت با سعادت آن راضیهٔ مرضیه تا رحلت با محنت آن طاهره مطهره با استقصای مراتب حالات و کمالات و خطب و مقالات و فضایل و کرامات آن نقیهٔ معصومه و واردات و مصائب آن مخدره مظلومه بر وجه اکمل و اتم و اشتمال بر معانی فائقهٔ صحیحه بعبارات رائقهٔ فصیحه از مآخذ محکمه و آثار و اخبار متقنه یافتم انرا با نفع عام و تمام از برای کافهٔ انام از خواص و عوام پس هرگاه بطبع برسد خصوصاً با ضم هفت جلد دیگر آن با آن که در احوال اهل بیت اطهار و ائمه صلوات الله و سلامه علیهم من الملک الجبار نفع آن اعم و اتم و اجر اقدام بر این عمل خیر اکمل و اعظم خواهد بود حرره العبد الاثم الجانی محمد شفیع بن حاجی محمد رضا الکلپایکانی فی شهر ربیع الاول

سنه ۱۳۱۹

جلد چهارم از کتاب دویم ناسخ التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمُتَعَالِی عَنْ وَصْفِ الْوَاصِفِینَ وَ نَعْتِ النَّاعِتِینَ الْمُسْتَغْنِی مِنَ التَّحْمِیدِ وَ التَّمْجِیدِ الْمُتَبَرِّی مِنَ الْاِطْلَاقِ وَ التَّقْیِیدِ الْمُتَقَدِّسِ عَنِ التَّعْطِیلِ وَ التَّشْبِیهِ الْمُتَنَزِّهِ عَنْ کُلِّ صِفَةٍ حَتَّی التَّنْزِیهِ وَ الصَّلوٰةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ شَرَّفَهُ اللّٰهُ بِالتَّشْرِیفِ الْعَظِیمِ وَ الْاِکْرَامِ الْعَمِیمِ مُحَمَّدٍ النَّبِیِّ الْعَرَبِیِّ الْکَرِیمِ وَ عَلٰی وَصِیِّهِ وَ صِهْرِهِ وَ نَصِیرِهِ وَ ظَهِیرِهِ وَ نَصْرِهِ وَ ظَهْرِهِ عَلِیٍّ اَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ عَلٰی عِتْرَتِهِ الطَّاهِرِینَ اِلٰی یَوْمِ الدِّینِ

وبعد

چنین میگوید بنده آفریننده ماه و هور کهتر چاکر شاهنشاه منصور محمد تقی لسان الملک مستوفی اول دیوان اعلی که پادشاه پاکدین پاکدل خسرو دریا نوال عادل باذل فروزنده شمس آسمان سلطنت برازنده تاج و تخت خلافت مخزن عواطف متواتره معدن عوارف متکاثره مصباح شبستان شهریاری مفتاح گلستان جهانداری کارنامه مفاخر جمشید بارنامه مآثر خورشید السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان

غ ل العربی

السلطان صاحبقران ابو المظفر ناصر الدین پادشاه قاجار

ملک ناصر الدین شه نامور — خداوند تخت و کلاه و کمر

پدر بر پدر شهریار بزرگ — گهر در گهر پادشاه سترگ

بمیدان بلند آسمان خاک اوست — بهامون کهکشان بند فتراک اوست

لا زالت رایته مرفوعة و دولته متبوعة منت خدا را که اکنون ملکقرن میکذرد که شهریار گیتی مدار که خداوند دولتش را با قرون متتابعه قرین فرماید آفتاب ظلمتکده جهانیان و مالک رقاب قاطبهٔ ایرانیانست دلهائیکه تا قه ترا ز کنشت بود خرم تر از بهشت گشت خوف و خشیت از قلوب برخاست وحشت و دهشت از نفوس برتافت روزگار سور و سلوت آمد ایام نعیم و نعمت فرا رسید مردم صفر الکیس زرین کاس شدند گدایان شکوه ازه اماس گشتند جامهای کرباس زربفت و دیباج شد و خانهای خشت و گل بلور و زجاج گشت با اینهمه شهریار دیندار در طریق ملاهی نپوید و جز رضای الهی نجوید همه وقت خاطر مبارکرا در ترویج دین مبین و شریعت سید المرسلین گماشته و اولیای دولت و مقربان حضرترا بتکریم علمای اسلام و تقویم احکام خیر الانام بازداشته و این بنده ضعیفرا در تمامت این قرن مبارک بروایع نعم و بدایع کرم تشریف فرموده و از زیان قاصی و دانی و ضرر حاضر و بادی آسوده خاطر نموده چنانکه هشتصد هزار بیت سرودن از تفریط مخل و افراط ممل در وقایع روی زمین و فضایل اهل بیت رسول امین مصنف و مؤلف گذاشتم در تقدیم اینخدمت نیکنامی دنیوی عاجلا و ثواب اخروی آجلا خاص شاهنشاه هست زیرا که اگر شاهنشاه من بنده را تربیت نفرمودی و نعمت موفور مقرر نداشتی از دواهی روزگار و حوادث لیل و نهار هرگز خاطر بدین خدمت نتوانستم گماشت و سطر

نگاشت هر آینه من بنده را تا جان در تن و زبان در دهن است شکر نعمت او گویم و بقای
دولت او جویم کفران نعمت شهریار کفران نعمت پروردگار است از خدا خواهنده ام
که سلطنت شاهنشاه را در دار دنیا فزایش دهد و در آن سرای او را در بهشت برین ارائکه آسایش بخشد آمین رب العالمین

ذکر کتب ناسخ التواریخ و شمار مجلداتی که تا در این زمان مرتب و مدون گشته

مکشوف باد که در این زمان خجسته اوان که هزار و دویست و نود و چهار سال است از هجرت نبوی
میگذرد چهارده مجلد از مصنفات و مؤلفات من بنده حلیهٔ تلفیق و تنمیق یافته و این جمله بهشتصد هزار
بیت محرر و مدون گشته و از میان شش مجلد دستخوش طبع و انطباع آمده جلد اول
از کتاب اول حاوی و حاکی است از بدو خلقت عالم تا ولادت عیسی بن مریم و باز مینماید
وقایع تمامت روی زمین را از انبیا و مرسلین و جمهور سلاطین و حکمای متالهین و عرفای محققین
و اولیای موحدین و جلد دویم از کتاب اول مشتمل است بذکر ولادت عیسی تا هجرت محمد
مصطفی صه و باز مینماید وقایع اقالیم سبعه و جانداران اضداد اربعه را و سیم جلد اول است
از کتاب دویم گذارنده وقایع مصطفی از مبتدای هجرت تا منتهای رحلت و باز مینماید بجمله احوال
و اقوال و سیر و خبر رسول خدا را از غزوات و معجزات و محظورات و مباحات و اسامی
و صفات و کلمات قصار و جلد چهارم در ذکر احوال خلفا است و آن منحصر است در پنج کتاب نخستین
کتاب ابی بکر بن ابی قحافه و دیگر کتاب عمر بن الخطاب و دیگر کتاب عثمان بن عفان و دیگر کتاب اصحاب
رسول هاشمی نسب و دیگر کتاب امثله عربیت و جلد پنجم تاریخ سلاطین قاجاریه است که باز مینماید
نسب قاجاریه را تا بقاجار نویان در طی پنج کتاب نخستین مدت سلطنت محمد حسن پادشاه
و دیگر کتاب سلطنت آقا محمد شاه و دیگر کتاب سلطنت خاقان مغفور فتحعلی شاه و دیگر کتاب شاهنشاه
مبرور محمد شاه و دیگر کتاب سلطنت ملک الملوک عجم وارث دیهیم جم زینت تاج و نگین محیی ٥

دین مبین صاحبقران ناصر الدین پادشاه که همواره رایتش منصور و دشمنش مقهور باد
جلد ششم کتاب براهین العجم است که تا کنون پانصد سال میگذرد که شعرای عجم قافیه
نشناختند و صحیح از سقیم ندانستند همگان دستخوش اغلوطه شدند و کلمات غلط بکار
بستند من بنده این زحمت را بر خویش نهادم و بخیال دور اندیش شرط استقصا و استقرا
بکار بستم تا هر کرا خدای بخلقیت دانش آفریده و در طبیعت او آثار بینش نهاده اگر این کتاب را
استاد کار داند و در نظم اشعار آموزگار خواند در شعر و شاعری گرانسنگ خواهد شد
و با شعرای پیشین هم آهنگ خواهد رفت لکن جماعتی نیز در پی فهم این نکات دقیقه رانند
و تفسیر این کلمات انیقه را نتوانند دنباله بوی مجاهیل شوند و در راه اباطیل روند کلمات
موزون و نثر را شعر خوانند و کلید روزی دانند و گروهی که از خساست خلق و شراست خلق
حاسدند و این کالای نفیس را کاسد خواهند ما را ضرر و زیانی نیست شپره گر وصل آفتاب نخواهد
رونق بازار آفتاب نکاهد گو برو خاک میخور و خار میباش بالجمله این شش مجلد تشریف طبع یافته
اما آن مجلدات که هنوز بحلیه طبع متحلی نشده بدینگونه است جلد هفتم کتاب
مظهر العجائب اسد الله الغالب است محرر به نود هزار بیت و محتوی بهفت کتاب نخستین
کتاب جمل و شرح حال ناکثین و دیگر کتاب صفین و شرح حال قاسطین و دیگر کتاب خوارج و شرح
حال مارقین و دیگر کتاب شهادت و دیگر کتاب احوال تابعین و دیگر کتاب احوال
مبغضین و محبین و دیگر کتاب کلمات قصار و جلد هشتم شرح حال بتول عذرا و سیدة النساء
فاطمة الزهراء سلام الله علیها و جلد نهم شرح حال حسن مجتبی و ذکر اقوال و افعال و احادیث
و بیان احوال اولاد و احفاد آنحضرت جلد دهم کتاب سید الشهدا از بدو ولادت
تا روز شهادت و مخاصمه و محاوره معاویه بعد از حسن مجتبی با آنحضرت جلد یازدهم کتاب سید سجاد

علیهم صلوات الله الی یوم التناد جلد دوازدهم کتاب آینه جهان نما که مشتمل است بر پنجاه
هزار اسم از سلاطین و حکما و عرفا و فقها و اطبا و امرا و اعیان و قضات و نحات و
مدعیان امامت و مهدویت و معارف استادان کیمیا و خوشنویسان انواع خطوط
و شعرای عرب و شعرای عجم و ادیان مختلفهٔ عالمیان و تعیین سال و زمان هریک ازین اسامی و جلد
سیزدهم کتاب جنگ التواریخ است که ملتقط از کتب عربیه و فارسیه و مصنفات متفرقه گونا
گون است جلد چهاردهم دیوان اشعار من بنده است مکشوف باد که اشعار من
بنده کمتر از صد هزار شعر بشمار نمیرفت از آنجمله بیست هزار بیت بالتقاط و انتقاد و اختیار
کردم و چنان دانستم که این منتخب را با دیوان هریک از شعرای باستان بهمسنگ ان امتحان
در کذرانی کرانسنک تر آید چندانکه کتب تواریخ و احادیث من بنده از دیگر
کتب فزونی دارد و این کتاب را هنر بر دیگر دواوین فزایش است اگر کسیرا در این سخن
شکی و ریبی در خاطر نقش اندازد من بنده حاضرم از برای محاوره و موازنه لاجرم واجب
میکند که مدعی بحلیه مرا بهمسر در آید و اگر تواند قصب السبق برباید خواستارم که در قفای
من بیهوده هلاید و راژ نخواید و قرع باب حسد نکند و حامل حبل من مسد نشود بالجمله اشعاری
که در آغاز جوانی و بدو سخن رانی درهم پیوستم نخستین سه دفتر مثنوی بود که بتحقیق و تنمیق عرفای
محققین و اولیای موحدین بزبان پهلوی رقم کردم و دیگر تاریخ عالم را از هبوط
آدم و بعثت خاتم النبیین بشیوه و شیمهٔ فردوسی بپارسی آوردم اگر چند زاده
خاطر در نزد مرد شاعر منزلت فرزند دارد لکن من بنده چون تقریر این شعر افزود
مکانت خویش دانستم چشم از فرزند ناپسند بپوشیدم و خط ترقین در کشیدم هر سخن که
درهم پیوندم اگر تباتی نکرم و نپسندم بسوزم و در آتش بشویم در آب

اکنون

اکنون با سر سخن آییم چون هشت مجلد از مصنفات من بنده با آنکه بلند آوازه چون سموات
سبع بود از حلیه انطباع و زینت طبع دور ماند بلکه چون ماه در محاق و شاعری
در عری قبا دانوقت نواب ستر کبری و خدر علیا محجوبه سلطنت و مستوده دولت
و دیعه عفت صنیعهٔ عصمت شید بنیاد اقتصاد و انصاف انسان عین آزرم و عفاف
انیس الدوله العلیه از برای بقای دولت ملک الملوک عجم وارث تخت و تاج فریدون
و جم ناصرالدین پادشاه که حفظ یزدانش پناه و توجه اهل بیتش همراه باد کتاب
بتول عذرا و انسیه حورا فاطمة الزهرا سلام الله علیها را امر و مقرر فرمود تا بحلیه
طبع و انطباع محلی دارند و من بنده این چند شعر را از منظومات خویش در مدح و ثنای

او سرودم و بهی هدیه

انیس دولت شاهنشه فرشته همال — فرشته ایست بخوی و فرشته بخصال
حریم حرمت او را فرشته چون سپرد — نخست چشم ببندد سپس گشاید بال
کسی که پویه زد و سر شکسته باز آمد — ز آستان عفافش هزار بار خیال
مجالی از پی اندیشه هیچ نیست مگر — خیال او که بر اندیشه صورتیست محال
اگرچه ناگزر اندیشه مهبط وحی است — ز عصمتش نگر آید بر آینه تمثال
نه صبحگاهان خورشید دیده بر دوزد — نه تیر و زوبین تا دیده نقدش بجمال
ز اقبالش سوده است چهره از ترب — نه آسمانش دیده است سایه از دنبال
وجود او که بهشتی است کش نیافت نشان — نشانه ایست ز هستی ایزد متعال

تمت الدیباچه بعون الله الملک
الوهاب

جلد چهارم از کتاب دوم ناسخ التواریخ

بسم الله الرحمن الرحیم

ذکر ولادت بتول العذرا سیدة النساء فاطمة الزهرا صلی الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها

مکشوف باد که نور محمد و آل محمد صلی الله علیه و علیهم عنوان کتاب کثرات و طغرای منشور موجودات اوست نمایش نخست و تابش نخستین اگرچند جا داشت کاهی بود که نبود اگرچند ممکنست با واجب میانجی نداردا گرصادراست با مصدر رو اسطه نپذیرد لکن با اینهمه قربت از حضرت غیوبت دوراست و با دورباش عزت فهور منکر ابا واجب چه رنک و آب ما للتراب و رب الارباب اگرچه سید انبیا در صدر سرادق لولاک بوید در پیشگاه غیوبتش

کوید وقتی من بنده این شعرانشاد کرده ام

زغیب چون شناس خود او فتاد نخست	ازان شناس سپهر پدید شد ما را
لقای حق نخجا می نداشت نام و نشان	که ظهور محمد شد آن خجسته لقا
میان شاهد غیب و نبی نباشد فصل	میانه یکی و دو واسطه بود حاشا

مفاد ظاهر احمد مفاد باطن غیب | نبی است پیش و السنوی پس است عمی

ازینجمله مکشوف افتاد اگرچند ولادت فاطمه در شمار ماه و سال و مدار زمانست لکن ماه و سال در مبتدای و منتهای مدتش از پارکیان منام و نشان است چنانکه صادق آل محمد در کتاب معانی الاخبار از سید ابرار صلی الله علیه و آله خبر میدهد قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ خَلَقَ اللهُ نُورَ فَاطِمَةَ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ الْاَرْضَ وَ السَّمَاءَ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ يَا نَبِيَّ اللهِ فَلَيْسَتْ هِيَ اِنْسِيَّةً فَقَالَ فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ اِنْسِيَّةٌ قَالَ خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ نُورِهِ قَبْلَ اَنْ يَخْلُقَ آدَمَ اِذْ كَانَتِ الْاَرْوَاحُ فَلَمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ عُرِضَتْ عَلَى آدَمَ قِيلَ يَا نَبِيَّ اللهِ وَ اَيْنَ كَانَتْ فَاطِمَةُ قَالَ كَانَتْ فِي حُقَّةٍ تَحْتَ سَاقِ الْعَرْشِ قَالُوا يَا نَبِيَّ اللهِ فَاَيْنَ كَانَ طَعَامُهَا قَالَ التَّسْبِيحُ وَ التَّهْلِيلُ وَ التَّحْمِيدُ ......

.... میفرماید رسول خدا فرمود خداوند خلق کرد نور فاطمه را از آن پیش که خلق کند آسمان و زمین را بعضی از اصحاب عرض کردند یا رسول الله فاطمه انسیه نیست فرمود فاطمه حوراء انسیه است و او را خداوند بیافرید از نور خویش از آن پیش که آدم را بیافریند و گاهی که آدم را بیافرید نمودار گشت نور فاطمه بروی گفتند یا رسول الله فاطمه در کجا میزیست فرمود در حقه جای داشت و در تحت ساق عرش میزیست گفتند طعام او چه بود فرمود تسبیح و تهلیل و تحمید فَلَمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ آدَمَ وَ اَخْرَجَنِي مِنْ صُلْبِهِ وَ اَحَبَّ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْ يُخْرِجَهَا مِنْ صُلْبِي جَعَلَهَا تُفَّاحَةً فِي الْجَنَّةِ وَ اَتَانِي بِهَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ لِيَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللهِ حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ قُلْتُ مِنْهُ السَّلَامُ وَ اِلَيْهِ يَعُودُ السَّلَامُ قَالَ يَا مُحَمَّدُ اِنَّ هٰذِهِ تُفَّاحَةٌ اَهْدَاهَا اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ اِلَيْكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَاَخَذْتُهَا وَ ضَمَمْتُهَا اِلَى صَدْرِي میفرماید وقتی بیافرید خداوند آدم را و مرا از صلب ؟

برآورد دوست داشت که از صلب من فاطمه را پدید کند لاجرم نور او را در بهشت بصورت
سیبی برآورد و جبرئیل آنرا نزد من حاضر ساخت و مرا سلام داد و جواب بستد
آنگاه گفت یا محمد ترا پروردگار تو سلام میرساند گفتم سلام از وست و معاودت سلام
بدوست گفت یا محمد همانا این سیبی است بهشت که خداوند بسوی تو هدیه فرستاد آن
سیب را بگرفتم و بر سینه خود بچسبانیدم قال یا محمد یقول الله جل جلاله کلها ففلقتها
فرایت نوراً ساطعاً و فزعت منه فقال یا محمد ما لک لا تأکل کلها و لا تخف
فان ذلک النور للمنصورة فی السماء و هی فی الارض فاطمة قلت حبیبی جبرئیل و لم
سمیت فی السماء المنصورة و فی الارض فاطمة قال سمیت فی الارض فاطمة لانها فطمت شیعتها من النار
و فطم اعداؤها عن حبها و هی فی السماء المنصورة و ذلک قول الله عز و جل و یومئذ
یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء یعنی نصر فاطمة لمحبیها این وقت جبرئیل عرض کرد
ای محمد خداوند میفرماید بخور این سیب را چون بشکافتم از میان آن نوری درلمعان آمد و ساطع
شد چنانکه من بترسیدم جبرئیل گفت ای محمد چیست ترا که نمیخوری بخور و بیم مکن زیرا که این نور منصوره
است در آسمان و فروغ فاطمه است در زمین گفتم ای دوست من جبرئیل از برای چه او را در
آسمان منصوره نامند و در زمین فاطمه عرض کرد در زمین فاطمه نام یافت از بهر
آنکه شیعیان خود را از آتش دوزخ باز میدارد و اعدای خود را از حب خود دفع
میدهد و در آسمان منصوره نامیده شده بمفاد آیه مبارکه و یومئذ یفرح المؤمنون بنصر
الله ینصر من یشاء یعنی نصر فاطمة لمحبیها خلاصه معنی این کلمات آنست که فاطمه علیها السلام
دوستان خود را نصرت میفرماید و فرحان و شادان میسازد و چون سطری از قدمت
وجود و سعت وجودش که کارنامه اول و آینه ازل است مسطور افتاد اکنون با سر سخن آییم ولادت

آنحضرت را در این جهان که زندانی محدود جهات و دستخوش زمان غیر قارالذات است بنمائیم
همانا قصه تزویج خدیجه علیها السلام را در مجلد دویم از کتاب اول ناسخ التواریخ باسبط
مقال مقارن ساختیم دیگر تکرار نخواهیم پرداخت بالجمله چون رسول خدا خدیجه را
کابین بست و بسرای خویش درآورد مردم قریش که بسته اشراک شرک و شقاق و بندی
اجبال کفر و نفاق بودند و با آنحضرت لعب مخالفت میباختند و اسب و فرزین مخاصمت
میتاختند زنان خود را از موانست و مجالست خدیجه منع نمودند و از استیناف
مؤالفت و ایتلاف مخالصت دفع دادند چنانکه صدوق در امالی خویش بسند مفضل بن عمر
میرساند قال قلت لابی عبدالله ع کیف کان ولادة فاطمة فقال نعم ان خدیجة لما تزوج بها
رسول الله صلی الله علیه و آله هجرتها نسوة مکة فکن لا یدخلن علیها و لا یسلمن علیها
و لا یترکن امرأة تدخل علیها فاستوحشت خدیجة لذلک و کان جزعها و غمها
حذرا علیه میگوید در حضرت ابی عبدالله بعرض رسانیدم که چگونه بود ولادت فاطمه
فرمود گاهی که رسول خدا خدیجه را تزویج فرمودند زنان مکه از وی برمیدند و هیچگاه
بروی در نیامدند و او را سلام ندادند و هیچ زنی را بسرای او آمد و شد نگذاشتند از این روی
خدیجه علیها السلام قرین وحشت و دهشت گشت و خوف و خشیت او بر رسول خدای بود
بدینگونه روز گذرانید تا بفاطمه سلام الله علیها حامل گشت و آنحضرت در رحم با مادر در آغاز
سخن نمود و مادر را بر مکروهات صبر همی فرمود و خدیجه این حدیث را از رسول خدای
پوشیده میداشت این بود تا روزی رسول خدا بخانه درآمد و سخن فاطمه را با مادر اصغا نمود
فقال لها یا خدیجة من تحدثین قالت الجنین الذی فی بطنی تحدثنی و یؤنسنی
فرمود ای خدیجه با چه کس سخن میکنی عرض کرد این کودک که در شکم دارم مونس منست

و با من حدیث میکند قال یا خدیجة هذا جبرئیل فیبشرنی انها انثی و انها النسلة
الطاهرة المیمونة و ان الله تبارک سیجعل نسلی منها و سیجعل من نسلها ائمة و
یجعلهم خلفاءه فی ارضه بعد انقضاء وحیه فرمود ای خدیجه اینک جبرئیل است
و بشارت میدهد مرا که این دختریست پاکیزه و فرخنده زود باشد که از نسل او امامان پدید
آورد ایشان را بعد از انقطاع وحی در روی زمین خلفای خویش گرداند پس خدیجه شادکام
بزیست تا هنگام ولادت فاطمه برسید با چار خدیجه کس نزدیک زنان قریش و بنی هاشم
فرستاد که نزد من آئید و آن پرستاری که در چنین هنگام زنان با زنان بکار می بندند
مرعی دارید در پاسخ گفتند ما ترا دیدار نخواهیم کرد چه صلاح و صوابدید ما را بکار نبستی
نصایح ما را بچیزی نشمردی و یتیم ابوطالب را که بی ثمر و ثروت بود بشوهری گرفتی
خدیجه از پاسخ ایشان آزرده و اندیشناک گشت این هنگام چهار زن گندم گون و بلند قامت
که با زنان بنی هاشم مانند بودند از در درآمدند خدیجه از دیدار ایشان بیمناک شد فقالت
احدیهن لا تحزنی یا خدیجة فانا رسل ربک الیک و نحن اخواتک انا سارة
و هذه آسیة بنت مزاحم و هی رفیقتک فی الجنة و هذه مریم بنت عمران و هذه
کلثم اخت موسی بن عمران بعثنا الله الیک لنلی علیک ما تلی النساء من النساء
یکتن از آن زنان گفت بیم مکن ای خدیجه ما فرستادگان پروردگار توایم بسوی تو ما خواهران
توایم اینک من ساره ام و این یک آسیه دختر مزاحم که رفیق تست در بهشت و آن یک مریم
دختر عمرانست و آن دیگر کلثوم خواهر موسی بن عمرانست خداوند ما را بسوی تو گسیل نمود
تا مباشر امر تو باشیم چنانکه زنان مر زنان را آنگاه یکتن از ایشان جانب یمین گرفت و دیگری در یسار
رفت و سه دیگر در پیش روی خدیجه نشست و چهارم در قفای آنحضرت جای کرد و فاطمه علیها السلام

طاهره مطهره متولد گشت و اینواقعه در روز جمعه بیستم شهر جمادی الآخره بود در سال شش
هزار و دویست و هشت سال شمسی بعد از هبوط آدم صفی علیه السلام و ورود رسول خدا در
مدینه روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول بود در سال ششهزار و دویست و
شانزده سال شمسی از آنچه مکشوف می افتد که مدت عمر فاطمه علیها السلام در سال هجرت
هشت سال شمسی و هشت ماه و بیست و دو روز بود و اگر این هشت سال شمسی را بسال قمری
نقل کنیم مدت عمر فاطمه هنگام ورود مدینه هشت سال و یازده ماه و اند روز میباید اکنون
با سر سخن رویم فلما سقطت الی الارض اشرق منها النور حتی دخل بیوتات مکة
ولم یبق فی شرق الارض و لا فی غربها موضع الا اشرق فیه ذلک النور و دخل
عشر من الحور العین کل واحدة منهن معها طست من الجنة و ابریق من الجنة
و فی الابریق ماء من الکوثر فتناولته المرأة التی کانت بین یدیها فغسلتها بماء
الکوثر و اخرجت خرقتین بیضاوین اشد بیاضا من اللبن و اطیب ریحا
من المسک و العنبر فلففتها بواحدة و قنعتها بالثانیة میفرماید وقتی فاطمه از بطن
مادر بر زمین آمد بیوتات مکه مشرق نور گشت و در شرق و غرب ارض موضعی نماند الا آنکه از
شعشعه این نور مبارک تابناک شد این هنگام ده تن حور العین درآمدند و با هر یکتن طشتی از
فردوس و ابریقی از آب کوثر بود و آن یک که در پیش روی فاطمه جای داشت آن طشت و ابریق را
فرا گرفت و فاطمه را با آب کوثر بشست و در خرقه سفیدی که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر
بویاتر بود برآورد و یکی را بجای قماط بکار بست و با آن دیگر سر و تن مبارکش را محفوف داشت
ثم استنطقتها فنطقت فاطمة بالشهادتین و قالت اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی رسول
الله سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی سادة الاسباط چون

از فاطمه خواستار نطق گشت آغاز سخن نمود و گفت شهادت میدهم بوحدانیت خدا
و نبوت پدرم محمد مصطفی ص و وصایت شوهرم علی مرتضی و سیادت فرزندانم ائمه هدی
آنگاه برآن جماعت سلام داد و هر یکرا بنام یاد کرد و برروی ایشان تبسم فرمود پس بشارت دادند
اهل آسمانها بعضی مر بعضی را بولادت فاطمه و نوری در آسمان پدیدار شد که تا آن زمان
فرشتگان دیدار نکرده بودند و قالت النسوة خذیها یا خدیجة طاهرة مطهرة زکیة میمونة
بورک فیها و فی نسلها فتناولتها فرحة مستبشرة والقمتها ثدیها فدرّت
علیها فکانت فاطمة تنمی فی الیوم کما ینمی الصبی فی الشهر وتنمی فی الشهر کما ینمی
فی السنة آنگاه زنان گفتند ای خدیجه بگیر این پاک پاکیزه زکیه میمونه را مبارک باد و در نسل
او پس خدیجه شادان و فرحان فاطمه را ماخوذ داشت و پستان مبارک در دهانش گذاشت
و او را شیر بخورانید و فاطمه روزی چنان بالیده میشد که دیگر کودکان ماهی و ماهی بدان
سان نمو مینمود که دیگر کودکان بسالی و در مصباح الانوار نیز این حدیث بدینگونه رقم
یافته و دیگر در امالی صدوق و عیون الاخبار از حضرت رضا علیه السلام مرویست
قال قال النبی لما عرج بی الی السماء اخذ بیدی جبرئیل فادخلنی الجنة فناولنی
من رطبها فاکلته فتحول ذلک نطفة فی صلبی فلما هبطت الی الارض واقعت
خدیجة وحملت بفاطمة ففاطمة حوراء انسیة فکلما اشتقت الی رائحة الجنة
شممت رائحة ابنتی فاطمة میفرماید رسول خدا فرمود گاهی که من بآسمان عروج دادم
جبرئیل دست مرا ماخوذ داشت و در بهشت درآورد و از خرمای بهشت مرا داد و من
بخوردم پس نطفه گشت در صلب من چون از آسمان فرود شدم و با خدیجه هم بستر گشتم فاطمه
حامل گشت و فاطمه حوراء انسیه است لاجرم هرگاه مشتاق رایحه بهشت میشوم فاطمه را

القاب فاطمه علیها السلام

مرسوم در احتجاج نیز این حدیث بدینگونه وارد است

ذکر کنی و اسماء و القاب فاطمه زهرا سلام الله علیها

کنای آنحضرت نخست ام الحسن و دیگر ام الحسین و سه دیگر ام المحسن است چهارم ام
الائمه پنجم ام ابیها ششم ام السبطین اما اسماء و القاب آنحضرت بروایت ابوجعفر
قمی فاطمه البتول الحصان الحرة السیدة العذراء الحوراء المبارکة الطاهرة الزکیة
الراضیة المرضیة المحدثة مریم الکبری الصدیقة الکبری و در آسمان حضرتش را النوریة السماویة
الحانیة گویند الصدیقة بالاقوال والمبارکة بالاحوال والطاهرة بالافعال الزکیة
بالعدالة والراضیة بالمقال المرضیة بالدلالة المحدثة بالشفقة والحرة بالنفقة والسیدة
الصدیقة الحنان بالمنان البتول فی الزمان الزهراء بالاحسان مریم
الکبری بالستر فاطمة بالستر البر النوریة بالشهادة السماویة بالعبادة
الحانیة بالزهادة العذراء بالولادة الصفیة العابدة الرضیة المرضیة المتهجدة
الشریفة القانتة العفیفة سیدة النسوان حبیبة حبیب الرحمن المحتجبة عن خزان
الجنان صفیة الرحمن ابنة خیر المرسلین قرة عین جمیع الخلایق اجمعین واسطة
العقد بین سیدات نساء العالمین المتظلمة بین یدی العرش یوم الدین ثمرة النبوة
ام الائمة زهرة فؤاد شفیع الامة الزهراء المحترمة الغرة المحتشمة المکرمة تحت القبة
الخضراء الانسیة الحوراء البتول العذراء سیدة النساء وارثة سید الانبیاء
قرینة سید الاوصیاء فاطمة الزهراء الصدیقة الکبری راحة روح مصطفی حاملة
البلوی من غیر فزع ولا شکوی وصاحبة شجرة طوبی ومن انزل فی شأنها و
شأن زوجها و اولادها سورة هل اتی ابنة النبی وصاحبة الوصی و ام السبطین

وجدة الائمة و سیدة نساء الدنیا و الآخرة زوجة المرتضی والدة المجتبی ابنة المصطفی السیدة المفقودة الکریمة المظلومة الشهیدة السیدة الرشیدة شقیقة مریم ابنة محمد الاکرم المنقطعة من کل شر المعلومة بکل خیر المنعوتة فی الانجیل الموصوفة بالبر والتبجیل درة صاحب الوحی و التنزیل جدها الخلیل و جدها الجلیل خاطبها المرتضی بامر المولی جبرئیل

ذکر فضایل فاطمه و فضیلت آنحضرت بمریم علیها السلام

وقتی در رسالهٔ اسرار الانوار فی مناقب الائمة الاطهار شعری چند در مدح و منقبت فاطمه علیها السلام گفته ام در این کتاب مبارک نیز نگارش یافت

صدف گوهر شبیر و شبر — جفت حیدر سلیل پیغمبر
دختر مصطفی اگرچه زنست — شیر مردان چو زنش نیم نشست
زن اگرچند نیم مرد آنند — براو مرد نیم زن دانند
شیر یزدانش گر نبودی مرد — زنیت از مرد در جهان و افرد
همتش را اختران بر نشسته کند — عصمتش بانگ بر فرشته زند
در جهان بود از جهانش لیک — جز بیزدان بند سلام علیک
از جهان دیده بر جهان دارد — دو جهانش چو خاک و خاکستر
آنکه جست از جهت فلک چکند — آنکه رست از جهان فدک چکند
این فدک بهر تو محک کرده است — نه جهان فدلک این فدک کرده است
نه جهانی و زین جهان پاکست — گوهر پاک خواجه لولاک است
گوهری و صدف بیازده در — دری و پسر یازده حر

این خبر از بر بده بما میرسد قال النبی ان ملک الموت خیرنی فاستنظرته الی نزول

شبّر بکسر شین معجمه و تشدید باء موحده
شبیر بفتح شین معجمه و تشدید یای موحده این دو اسم لغت عبریست نام امام حسن و امام حسین علیهما السلام است بتخفیف و تشدید میاید فذلک مخفف فذلک است از صیغه است که اهل سیاق بعد از ... و چون جمیع ... نویسند ... آن عبارت از حاصل جمع است ... بعد از این ... صیغه ... جمع و خرج ... بعد ... گذشته شد

جبرئیل فتجلی ابنته الغشی فقال لها یا بنتی احفظی علیک فانک و بعلک و ابنیک معی فی الجنة یعنی پیغمبر بهنگام ارتحال رسول خدای از جهان فانی بسرای جاودانی فرمود ملک الموت مرا مخیر نمود تا اگر خواهم سفر آنجهانی کنم و اگر بجای مانم ازین خبر غشیه بر فاطمه عارض گشت و بیم رفت که بیهوش و مغشی علیها گردد رسول خدای فرمود ای دختر من خویشتن دار باش همانا تو و شوهر تو و فرزندان تو با من در بهشت خواهید بود و معنا این آیه مبارکه ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی بن مریم وجیها فی الدنیا و الآخرة و من المقربین خداوند تبارک و تعالی بشارت داد مریم را بولادت عیسی و بشارت داد فاطمه را بولادت حسن و حسین چنانچه در حدیث وارد است ان النبی بشرها عند ولادة کل منهما بان یقول لها لیهنئک ان ولدت اماما یسود اهل الجنة و اکمل الله تعالی ذلک فی عقبهما یعنی بشارت داد رسول خدا فاطمه را در ولادت حسن و حسین زمانیکه در تهنیت او میفرمایید ای فاطمه مهنا باد ترا ولادت امامیکه سید اهل بهشت است و خداوند تکمیل کرد این نعمت را بر فاطمه که از اولاد او ائمه هدی علیهم السلام از پس یکدیگر متولد شدند قوله تعالی و جعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام قال ابو عبد الله علیه السلام کانت مدة حملها تسع ساعات و ولدت فاطمة الحسن و الحسین و بینهما ستة اشهر صادق آل محمد میفرماید مدت حمل مریم نه ساعت بود و میان ولادت حسن و حسین برواتی شش ماه است و اجب میکند که زحمت حمل بر فاطمه بزیادت بوده است از مریم و مریم دختر عمرانست و فاطمه دختر محمد و شرف مردم باپدرست قوله تعالی اذ قالت امرأة عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السمیع العلیم

میفرماید زن عمران که مادر مریم بود عرض کرد ای پروردگار من نذر کردم و بر ذمت نهادم اگر این جنین که در بطن دارم پسری باشد او را محرر دارم و معتکف مسجد نمایم فرمان عت خداوند فرمایم ای بار خدای از من بپذیر تو شنوا و دانائی فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ گاهی که مادر مریم حمل فرو گذاشت و بنگریست که آن جنین که در شکم داشت دختری برآمد و دختر همانند پسر نباشد لکن تو دانا تری بر آنچه پسندیده داری من او را بمریم مسمی داشتم و با فرزندانش پناهنده تو گذاشتم هم اکنون گوئیم اگر رسول خدا با آن فضل که بر آفرینش داشت در حق فاطمه نذری فرمودی باضعاف فاضلتر بودی بر آنچه مادر مریم بر ذمت نهاد و نذر مریم از قبل مادر بود و نذری که از قبل پدر باشد در منزلت دو چندان خواهد بود در تفسیر ثعلبی مذکور است که چون خدیجه بفاطمه حامل شد عرض کرد الهی خداوندا آفریننده قربت من در حضرت تو از زوجه عمران افزونست و فزونی منزلت محمد از عمران از حوصله حساب بیرون من این فرزند را محرر کردم خداوند رسول خویش را وحی فرستاد که با خدیجه بگوی دست باز دار از وی که او صفیه من و برگزیده من و آزاد کرده من از دوزخ است و مادر امامان است خدیجه گفت بدان شادم چه مادر اصفیا و امامانست همانا محرر آنکس را گویند که از مسجد بیرون نشود و دختر چون محرر شد چه شرط ملازمت مسجد طهارتست و آن ایام که زنان خون آلوده شوند مطهر نباشند از اینجاست که مادر مریم که عرب او را حنه گویند چون نذر کرد که فرزندش را محرر کند شوهرش عمران گفت ای انائی تو چه دانی که در شکم چه داری باشد که دختری آوری چون بر زبان او گذشته بود قبول منی مسئلت او با جابت مقرون گشت چنانکه خدای میفرماید

انائی بفتح همزه و تشدید نون

فتقبلها

فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا پس بپذیرفت خداوند نیکو پذیرفتنی که مریم مقیم مسجد باشد و ملازمت مسجد نماید و او را بهتر وجهی نشو و نما داد و کفالت امر او را بر زکریا گذاشت و کفالت امر فاطمه با رسول خدای بود و در فضیلت کفالت رسول خدای بر هر کفالتی و دیگر کفالت یتیم مندوبست و کفالت ولد واجب و دیگر آنکه ولادت عیسی از مریم در زمان جاهلیت بود و حسن و حسین بر فطرت اسلام از فاطمه علیها السلام متولد شدند و دیگر آنکه خداوند مریم را بسلامت او و سلامت جنینی که در بطن داشت آگهی داد و هیچ خوف و خشیتی در خاطر او راه نمیکرد لکن فاطمه را آگهی نرسید از حال حمل و وضع آن که طریق سلامت میسپارد یا هلاکت از اینجاست که مسلمانان در یوم بدر بر فرشتگان فضیلت بود چه ایشان در بیم و امید بودند و بر فرشتگان مکشوف بود که مقتول نخواهند شد قوله تعالی فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا یعنی هنگام وضع حمل عیسی از زیر پای مریم ندا درداد که اندوهگین مباش که پروردگار از زیر پای تو نهری جاری فرمود و قال النبی یا فاطمة ان الله یرضی لرضاک یعنی پیغمبر فرمود ای فاطمه خداوند راضی میشود از رضای تو و او را امین ساخت و از برای مریم گفته شد وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ میفرماید چون مریم از هر ناشایست خویشتن دار بود بعضی از روح خویش را دمیدیم در وی و فرزندش را آیتی کردیم از برای عالمیان اما فاطمه خامسه آل عباست و جبرئیل فخر و مباهات میکند بهر یک از خمسه آل عبا چنانکه میگوید مَنْ مِثْلِي وَأَنَا سَادِسُ خَمْسَةٍ یعنی از جبرئیل که نام او روح است نفخه در مریم دمیده شد و روح بتمامت در فرو منزلت هر یک از آل عباست چنانکه

در مغازت خویش گفت من پیش از این بمردمی واز شئونات مریم است وَهُزِّی اِلَیْکِ
بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً یعنی فراکش بسوی خود درخت خرمای
خشکیده را تا سبز و بارور شود و فرو ریزد بر تو خرمای تازه فَکُلِی وَاشْرَبِی وَقَرِّی عَیْناً پس بخور و بیاشام
از خرما و آب گوارا و روشن ساز چشم را و خرم دار خاطر را بفرزند ارجمند و سبزی نخل
خشک و آوردن خرمای تازه از اینجمله منزلت مریم باز نموده میاید تواند شد چنانکه فاضل
مجلسی براین رفته است آن نهر و نخله بجای بودند آنکه از عدم بوجود آمدند زیراکه از میان
اثری باقی نماند چون علامات و آیات دیگر مانند زمزم و مقام و موضع شورو
انفلاق بحر و رد شمس که بنشان اثر و صحاح خبر کار مشهود ماست و از برای زهرا احادیث
از صیحانی و قدس الماء در خبر است که بگرد ام ایمن با دیده سرشک انگیز عرض کرد که یا رسول
الله فاطمه را بشوی دادی و از نثاری که تشریف عروسانست نفرمودی فقال
یَا اُمَّ اَیْمَنَ لِمَ تَکْذِبِیْنَ فَاِنَّ اللّٰهَ تَعَالیٰ لَمَّا زَوَّجَ فَاطِمَةَ عَلِیّاً اَمَرَ اَشْجَارَ الْجَنَّةِ
اَنْ تَنْثُرَ عَلَیْهِمْ مِنْ حُلِیِّهَا وَحُلَلِهَا وَیَاقُوتِهَا وَدُرِّهَا وَزُمُرُّدِهَا وَاِسْتَبْرَقِهَا
فَاَخَذُوا مِنْهَا مَا لَا یَعْلَمُونَ فرمود ای ام ایمن از در کذب سخن مکن کانروز
که خداوند فاطمه علیها السلام را با علی علیه السلام کابین بست فرمان داد تا افزون از
اندیشه حساب از حلی و حلل و یاقوت و دُرّ و زمرد و استبرق بر ایشان نثار کردند و نیز
در بیان منزلت و مکانت مریم است وا و محدثه بود چنانکه خدای فرماید وَاِذْ قَالَتِ
الْمَلٰئِکَةُ یَا مَرْیَمُ اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰیکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفٰیکِ عَلیٰ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ یعنی یاد کن
گاهی که جبرئیل با گروهی از فرشتگان مریم را گفتند ای پرستنده خداوند همانا خداوند ترا
برگزید و بپذیرفت از برای عبادت و خدمت مسجد اقصی و پاکیزه ساخت ترا از هر ناشایست

و هیچ زنی را و از حیض و نفاس و برگزید ترا از زنان عهد تو و بی شوهر بنفخه جبرئیل ترا
فرزند داد همانا مراد از زنان عالمین زنان عهد مریم است چنانکه بنی اسرائیلرا فرمود
یَا بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ اذْکُرُوْا نِعْمَتِیَ الَّتِیْ اَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَاَنِّیْ فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعَالَمِیْنَ
میفرماید ای بنی اسرائیل فرا خاطر آرید آن نعمتها که مر شمارا عطا کردم و شمارا برگزیدم
بر عالمیان یعنی بر مردمی که در عهد شما و معاصرین شما بودند نه بر مسلمانان و قوله تعالی
اِنَّ اللّٰهَ ادَمَ وَنُوْحاً وَاٰلَ اِبْرٰهِیْمَ وَاٰلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِیْنَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهَا مِنْ اصطفی
بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ یعنی خداوند برگزید آدم را و نوح را و آل ابراهیم را که اسمعیل و اسحق
و اولاد ایشانند که امامان و پیغمبران و فرزندان ایشان بودند که بعضی از بعضی پدید آمدند
تا بخاتم انبیا و سید اوصیا بروایت ابن عباس و ابوذر و انس رسول خدای فرمود
آل ابراهیم منم و آل عمران علی علیه السلام خداوند ایشانرا بر عالمیان تفضیل داد یعنی بر
مردمان زمان هریک از ایشان وَقَالَ النَّبِیُّ فَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ مِنَ
الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ وَاِنَّهَا لَتَقُوْمُ فِیْ مِحْرَابِهَا فَیُسَلِّمُ عَلَیْهَا سَبْعُوْنَ اَلْفَ مَلَکٍ
مِنَ الْمُقَرَّبِیْنَ وَیُنَادُوْنَهَا بِمَا نَادَتْ بِهِ الْمَلٰئِکَةُ مَرْیَمَ فَیَقُوْلُوْنَ یَا فَاطِمَةُ
اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰیکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفٰیکِ عَلیٰ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ رسول خدا
فرمود فاطمه سیده زنان عالمیانست از اولین تا آخرین و هیچکس را استثنا نفرمود پس
مکشوف افتاد فضیلت فاطمه بر مریم و دیگر زنان عالم میفرماید گاهی که فاطمه در محراب
عبادت ایستاده میشود هفتاد هزار از فرشتگان مقرب بروی درود میفرستند
و او را ندا در میدهند بدانچه ملائکه مریم را میگویند ای فاطمه خداوند برگزید ترا و پاکیزه ساخت و برگزید ترا بر زنان
عالمیان کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً قَالَ یَا مَرْیَمُ اَنّٰی لَکِ

هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
میفرماید هرگاه زکریا بر مریم درمیآمد در نزد او چیزی که در بایست بود از خورش و خوردنی میگریست زکریا را
شگفت آمد گفت هان ای مریم این طعام را از کجا بدست کردی گفت از نزد خدا و خداوند روزی
میدهد بیرون حساب آنکه را میخواهد فاضل مجلسی میفرماید تفسیر این آیه مبارکه منتهی نیست
که خداوند این رزق را ابداع و اختراع فرموده ناگاه بیافرید بلکه دلالت بکثرت
شکرگذاری میکند چنانکه مردی گوید امروز خداوند مرا بدرهمی روزی داد کما قال قل
کل من عند الله لکن از برای زهرا علیها السلام از اخبار کثیره و احادیث متواتره چون
حدیث مقداد و خبر طایر و رمان و عنب و تفاح و سفرجل و جرانیان چنانکه عنقریب
در فضایل آنحضرت بشرح میرود و از این اشیا فاطمه میخورد و بعد از آدم و حوا هیچ آفریده را
از زنان این مکانت نبود و از این اشیا تو انستن رزق یافت فی الحدیث ان
النبی دخل علی فاطمة وهی فی مصلاها وخلفها جفنة یفور دخانها فاخرجت
فاطمة الجفنة فوضعتها بین یدیهما فسأل علی انی لک هذا قالت هو من
فضل الله ورزقه ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب یعنی رسول خدا بر فاطمه
درآمد و آنحضرت در مصلای خود بود و در قفای او جفنه در غلیان بود و دخان از و بالا
میگرفت پس فاطمه آن جفنه را برداشت و نزد رسول خدا و علی گذاشت امیرالمؤمنین فرمود
از کجا این طعام را بدست کردی عرض کرد از فضل خدا و رزق او همانا خداوند بیرون حساب
روزی میدهد هر که را میخواهد گرفتیم که مریم رزق یافت از بهشت فاطمه علیها السلام خلق شد
از رزق بهشت فی الحدیث فناولنی جبرئیل رطبة فاکلتها فتحولت ذلک نطفة فی
صلبی رسول خدا میفرماید جبرئیل خرمائی از خرماهای بهشت مرا داد و من بخوردم و آن

نطفه

نطفه گشت در صلب من یعنی فاطمه از آن نطفه صورت بست و مریم را خداوند در
بیست موضع قرآن مدح فرموده و فاطمه را در اخبار بیست نام است و هر نامی دلالت
میکند بر فضیلتی چنانکه ابن بابویه در کتاب مولد فاطمه آورده و خداوند مریم دختر عمران را میستاید
آنجا که میفرماید التی احصنت فرجها اراده میکند بدین کلمه عفاف مریم را نه ملامت شوی
ناآوردن فرزند از او چه آنکه احادیث متکاثره و اخبار متواتره در مدح مزا
وجت و طلب ولد و ذم عزوبت وارد است و خدا در حق فاطمه و اولاد او
والسنا را
از هر آلایشی و ناستوده پاک و پاکیزه ساخت شاعر رسول الله حسان بن ثابت میگوید

وان مریم احصنت فرجها | وجاءت بعیسی کبدر الدجی
فقد احصنت فاطم بعدها | وجاءت بسبطی نبی الهدی

ذکر هجرت فاطمه سلام الله علیها از مکه معظمه بمدینه متبرکه

فاطمه علیها السلام چنانکه بشرح رفت روز جمعه بیستم شهر جمادی الآخر در سال هشتصد و
دویست و شانزده بعد از هبوط آدم متولد گشت چون پنج سال از عمر مبارکش سپری
شد مادرش خدیجه علیها السلام وداع جهان گفت چنانکه در مجلد دویم از کتاب
اول مرقوم افتاد رسول خدا جسد خدیجه را چون بخاک آورد و او را بدست مبارک
سپرد و باز خانه شد فاطمه علیها السلام بگرد پدر میدوید و میگفت مادرم کجا شد پیغمبر
پاسخ نداد تا گاهی که جبرئیل در رسید و گفت خداوند میفرماید فاطمه را از من سلام بر
سان و بگو مادر تو در خانه ایست از نی که کعب آنها از زر خالص است و ستونهای آنخانه
از یاقوت سرخ است در خانه او در میان خانه آسیه و مریم دختر عمرانست چون پیام خدا را فاطمه اصغا

مود عرض کرد اِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّلامُ وَمِنهُ السَّلامُ وَاِلَیهِ یَعُودُ السَّلامُ و
آنحضرت بعد از فوت ما در در حجر پدر همی زیست تا گاهی که هنگام هجرت فرا رسید و سیم
شهر حجی که در کتاب رسول خدای مرقوم افتاد تا آنگ مدینه از مکه بیرون شد و طی مسافت
کرده بمدینه رسید و در محله قبا فرود شد چند که بعرض رسانیدند که از اینجا بمدینه باید کوچ
داد زیرا که مردم مدینه انتظار مقیم اند رسول خدا فرمود تا برادرم علی بمن پیوسته نشود
وارد مدینه نخواهم شد و ابو واقد لیثی را بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسول فرستاد
و او را مکتوب کرد و فرمان داد که از مکه طریق مدینه سپارد و علی علیه السلام ساخته سفر شد و
ضعفای مسلمین را فرمود تا بسیج راه کردند و فاطمه دختر رسول خدای را و دیگر فاطمه بنت اسد مادر خود را
و دیگر فاطمه دختر زبیر بن عبد المطلب را آگهی داد تا سفر مدینه را عزمیت درست کردند و
برای هر یک هودجی بساخت و راحله حاضر کرد و پوشیده از مردم از مکه بیرون شدند ابو
واقد لیثی و ایمن بن ام ایمن چون بیمناک بودند که مبادا قریش از قفای ایشان تاختن کنند
و زیانی برسانند شتر فواطم را بتعجیل و تقریب همی راندند علی علیه السلام ابو واقد را گفت
اُرفُق بِالنِّسوَةِ اَبا واقِدٍ اِنَّهُنَّ مِنَ الضِّعافِ یعنی زنان را بدین سرعت و عجلت
کوچ مده ایشان را توانائی اینگونه زحمت نیست ... را از قریش کراهتی نمیرسد و این شعر انشاد نمود

لا شَیءَ اِلَّا اللّٰهُ فَارفَع هَمَّکا   یَکفیکَ رَبُّ النّاسِ ما اَهَمَّکا

این بگفت و طی طریق همی فرمود چون نزدیک ضجنان رسیدند جناح مولای حارث بن
امیه با هفت سوار برسیدند و از کرد راه بانگ بر آنحضرت زد و گفت اَظَنَنتَ
اَنَّکَ یا غُدَرُ ناجٍ بِالنِّسوَةِ اِرجِع لا اَبا لَکَ یعنی گمان داری که میتوانی این زنان را با خود
کوچ دهی طریق مراجعت سپار علی فرمود اگر مراجعت نکنم چه توانید کرد گفتند بناگوار تر

کاری مراجعت خواهیم داد علی علیه السلام را آتش خشم زبانه زدن گرفت و چون شیر در خشم
در میان اهل خویش و انجماعت در ایستاد جناح چون این بدید تیغ بر آهیخت و اسب بر
او از کرد راه شمشیر بر سر علی فرود آورد چنانکه سوار را دو نیمه ساخت و اسب را نیز جراحت کرد
انگاه اسب براند و در پیش روی سواران این شعر قرائت کرد

خَلّوا سَبیلَ الجاهِدِ المُجاهِدِ   آلَیتُ لا اَعبُدُ غَیرَ الواحِدِ

آن دیگر سواران چون این بدیدند اندازها برگرفتند و گفتند اَغنِ عَنّا یا بنَ اَبی طالِبٍ
علی علیه السلام گفت من بسوی پسر عم خویش کوچ میدهم و هر کس بر من در آید او را درهم
خواهم ساخت سواران لختی بازپس شدند و آنحضرت طریق ضجنان پیش داشت و ام ایمن
باتفاق ضعفای مسلمانان با امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته شدند و شب را تا بامداد
علی با فواطم نماز بگذاشت بدینگونه راه بسپرد تا بحضرت رسول آمد پیغمبر از دیدار او شاد
خاطر گشت و این آیه مبارکه را که در حق او فرود شده قرائت کرد وَمِنَ النّاسِ مَن
یَشری نَفسَهُ ابتِغاءَ مَرضاتِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ رَؤُفٌ بِالعِبادِ و این آیه مبارکه انگاه در
حق علی فرود شد که نفس خویش را فدای پیغمبر فرمود و بجای او بخفت و جبرئیل بر بالین او
نشست و همی گفت بَخٍ بَخٍ مَن مِثلُکَ یا بنَ اَبی طالِبٍ یُباهِی اللّٰهُ بِکَ المَلائِکَةَ یعنی به
ای پسر ابو طالب کیست مانند تو که خداوند مباهات میکند با تو بر فرشتگان با جمله
انوقت پیغمبر روی با امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و قال یا عَلِیُّ اَنتَ اَوَّلُ هذِهِ الاُمَّةِ
یعنی وَمَن یَشری نَفسَهُ ایماناً بِاللّٰهِ وَرَسولِهِ وَاَوَّلُهُم هِجرَةً اِلَی اللّٰهِ وَرَسولِهِ وَآخِرُ
هُم عَهداً بِرَسولِهِ لا یُحِبُّکَ وَالَّذی نَفسی بِیَدِهِ اِلّا مُؤمِنٌ قَدِ امتَحَنَ اللّٰهُ قَلبَهُ
لِلایمانِ وَلا یُبغِضُکَ اِلّا مُنافِقٌ اَو کافِرٌ یعنی ای علی تونی مصداق

وَمَن يَشْرِي نَفْسَهُ در ایمان بخدا و رسول خدا و اول کس باشی در هجرت بسوی خدا و رسول خدا و آخر کسی باشی در پاشیدن عهد با رسول خدا دوست نمیدارد ترا مگر آنکس که جان من در دست اوست مگر مؤمنی که خداوند قلب او را از برای ایمان بمیزان امتحان گذرانیده و دشمن نمیدارد ترا مگر منافق و کافر من بنده در کتاب رسول خدا بدینمعنی شرحی رقم کردم که اول خونی که بدست مسلمانان ریخته شد خون عمر حضرمی بود و تا آنزمان حکم جهاد نرسیده بود و اجب میکند که این حدیث ضعیف باشد مگر آنکه گوئیم ریختن خون جناح از بابت جهاد نبود بلکه از بابت دفاع مقتول گشت و بدینگونه نیز روایت کرده اند که رسول خدا آنگاه که در قبا اقامت داشت زید بن حارثه را و ابو رافع را که آزاد کرده آنحضرت بود پانصد درهم و دو شتر داد و فرمان کرد که بسوی مکه شوند و فاطمه علیها السلام و ام کلثوم و سوده بنت زمعه و اسامة بن زید و مادرش ام ایمن را برداشته بمدینه آورند چون راه پیش داشتند و بمکه درآمدند عبد الله بن ابی بکر مادر خود ام رومان و خواهر خود اسماء ذات النطاقین و عایشه را برداشته باتفاق ایشان کوچ داد و طلحة بن عبید الله نیز با ایشان پیوست و آنوقت اسماء ذات النطاقین بعبد الله بن زبیر حامل بود و بعد از ورود بقبا حمل فرو گذاشت بالجمله از آن پس که رسول خدا بمدینه وارد شد و بخانهٔ ابو ایوب نزول فرمود ایشانرا در خانه که پهلوی مسجد کرده بود جای داد خود نیز از خانهٔ ابو ایوب انصاری پرداخته بدانجا نقل و تحویل فرمود

ذکر تزویج بتول عذراء فاطمه زهراء با علی مرتضی صلوات الله علیهما

از این پیش مرقوم افتاد که ولادت فاطمه علیها السلام در روز جمعه بیستم شهر جمادی الآخری شش هزار و دویست و هشت سال بعد از هبوط آدم صفی علیه السلام بود و نزول رسول خدا در مدینه روز دوشنبه دوازدهم شهر ربیع الاول شش هزار و دویست و شانزده سال بعد از هبوط آدم بود و از روز ورود فاطمه بمدینه تا اول شهر رجب سال دوم هجرت که ماه تزویج فاطمه با علی بود یکسال و هشت ماه زیادت و چون سالهای شمسی را بسال قمری نقل کنیم عمر فاطمه در وقت زفاف نه سال و سه ماه قمری خواهد بود و این در صورتست که بیستم جمادی الآخره مطابق تحویل شمس ببرج حمل باشد در این معنی چون علمای احادیث و تواریخ با خلاف سخن کرده اند بزیادت از این تحقیق و تدقیق واجب نمیکند اکنون با سر سخن زدم شیخ مفید و ابن طاوس و جماعتی از علما تزویج آنحضرترا در سال سیم از هجرت در شب پنجشنبه بیست و یکم محرم رقم کرده اند و جماعتی پس از وفات خواهرش رقیه در عشر اول شوال بعد از غزوهٔ بدر کبری دانسته اند و گروهی سه شنبه ششم ذی حجه گفته اند و بعضی خطبهٔ آنحضرترا در شهر رمضان و زفافش را در سال دوم هجری در ماه ذیحجه رقم کرده اند و برخی زفاف حضرتش را یکسال بعد از هجرت در ماه صفر مختصر فرموده اند و طایفه از اهل سنت و جماعت بر آن رفته اند که فاطمه هنگام زفاف هیجده سال از عمر مبارکش برفته بود و این سخن از آنجا باید آمد که اگر فاطمه هنگام زفاف هیجده ساله بودی امام حسن علیه السلام را در ده سالگی آوردی و این احدوثه بیرون عادت زنانست لیکن از پیغمبر زادگان شگفتی نباید گرفت خاصه فاطمه علیها السلام زیرا که کار معجزات از تصورات عقل دور و اندیشه آنسوی ترا بست آنکس که بر وقوع معجزه گردن نهاده واجب میکند که از تخیلات نفسانی و تحقیقات عقلانی بپرهیزد بالجمله در مناقب ابن شهرآشوب از ام سلمه و سلمان فارسی و علی بن ابی طالب روایتست که فاطمه ادراک کرد مدرک زنان را و دریافت مقادیر اکه در خور خطبه و شایسته خواستاری بود بزرگان قریش که خداوند شرف و صاحب فضیلت و کثرت ثروت بودند و سبقت اسلام

داشتند کردن آرزو برافراشتند هر یک از مجوبه حاجت پرده گرفت و مکنون خاطر بر منصه ظهور نهاد رسول خدا روا از وی بگردانید چنانکه از رخسار مبارکش تفرس غضب دیدار میگشت و اگرنه آثار وحی در آنحضرت آشکار میگردید ابو بکر بن ابی قحافه بحضرت رسول بشتافت و نام فاطمه را تذکره ساخت و دق الباب خواستاری نمود پیغمبر در پاسخ فرمود تزویج فاطمه جز بحکم وحی صورت نخواهد بست ابو بکر چون این بشنید دیگر سخن نکرد و نزد عمر بن خطاب شتاب گرفت و صورت حال را مکشوف داشت عمر گفت ای ابو بکر مگر ندانستی که رسول خدا دست رد بر سینه آرزوی تو گذاشت بجای باش که پیغمبر هرگز فاطمه را با تو کابین نخواهد بست ابو بکر گفت هان ای عمر نیکو آنست که تو فاطمه را تقدیم خطبه کنی تواند شد که رسول خدا مسئلت ترا باجابت مقرون دارد عمر بدین سخن مغرور گشت و پیغمبر را تقدیم خدمت نمود و عرض حاجت فرمود در پاسخ آن سخن شنیدی توانی طریق مراجعت پیش داشت و ابو بکر را از آنچه دید و شنید آگهی داد ابو بکر گفت ای عمر پیغمبر اسعاف حاجت ترا نیز نپذیره نخست بخیره سود آمیز باش تا ببینیم از حجاب قضا چه مکشوف افتد این ببود تا یکروز ابو بکر و عمر و سعد بن معاذ انصاری در مسجد رسول خدا مجلسی کردند و از هر گونه سخن در افکندند تا حدیث بفاطمه پیوست ابو بکر گفت بزرگان قریش فاطمه را خواستار شدند و رسول خدا کار او را بوحی خدا حوالت فرمود لکن هنوز علی علیه السلام تقدیم خطبه او را تصمیم عزم نداده چنان میدانم که علی را عدم بضاعت ممانعت از اظهار این حاجت میکند و نیز این معنی بر من روشنست که رسول خدا فاطمه را از برای علی محبوس داشته پس عمر بن خطاب و سعد بن معاذ را گفت صواب آنست که ادراک خدمت علی کنیم و این قصه او را ساکا نهیم اگر بسبب قلت مال وصول آمال را

ملقی

ملقی نمیفرماید ما از اسعاف حاجت او خود را معاف نخواهیم داشت این بگفت و برخاست و باتفاق سعد بن معاذ و عمر بن خطاب در طلب علی شتاب گرفت و آنحضرت را در نخلستان مردی از انصار دیدار کردند و اینوقت علی علیه السلام با شتر خویش آب همی کشید و نخلستان انصاری را سیراب همیساخت تا دستمزد فرا گیرد و معاش یومیه را ساختگی کند چون علی علیه السلام ایشانرا دیدار کرد فرمود از کجا میآئید و از چه روی بدینجا شدید ابو بکر گفت یا ابا الحسن محاسن خصایل و علو فضایل تو را هیچ آفریده ندارد و سبقت و قدمت ترا هیچکس انکار نتواند و قربت و قرابت تو با رسول خدا از همه بیشتر و پیشتر است همانا از اکابر قریش و صنادید قبایل کمتر کس بجای ماند که در حضرت رسول خدا بخواستاری فاطمه زبان نگشود و پیغمبر پاسخ همگانرا بحکم وحی حوالت فرمود چنان دانم که قرعه این سعادت بنام تو بیرون نشود اکنون واجب میکند که در طلب آن تقاعد نورزی و از اظهار آنچه مستور میدانی خویشتن داری نفرمائی علی علیه السلام از اصغای این کلمات آب در چشم بگردانید وَقَالَ یَا اَبَا بَکْرٍ لَقَدْ هَیَّجْتَ مِنِّی سَاکِناً وَاَیْقَظْتَنِی لِاَمْرٍ کُنْتُ عَنْهُ نَائِماً غَافِلاً وَاللّٰهِ اِنَّ فَاطِمَةَ لَمَوْضِعُ رَغْبَةٍ وَمَا مِثْلِی قَعَدَ عَنْ مِثْلِهَا غَیْرَ اَنَّهُ یَمْنَعُنِی مِنْ ذٰلِکَ قِلَّةُ ذَاتِ الْیَدِ فرمود ای ابی بکر جنبش دادی چیزی را که در من ساکن بود و از خواب برانگیختی امری را که در من نائم بود سوگند با خدای که فاطمه محل رفیعی است از برای میل و رغبت و رکن رکینی است در خور مهر و حفاوت و مثل من هرگز از چون اوئی ساکت و صابر ننشیند جز اینکه قلت مال مرا از وصول آمال دفع میدهد ابو بکر گفت یا ابا الحسن چیست این سخن که میفرمائی همانا دنیا و آنچه در دنیا در نزد خدا و رسول بشیزی نیرزد واجب میکند که وصول منی را ساختگی کنی و بر گردن آرزو سوار شوی لاجرم

کشیدن آب را بیاساید و شتر خویش را بخانه آورد و عقال بر نهاد و موزه خویش را در پوشید
و طریق سرای پیغمبر پیش داشت چون طی طریق کرد در سرای بکوفت پیغمبر در خانه ام
سلمه بنت ابی امیة بن المغیرة المخزومی جای داشت چون ام سلمه بانگ بشنید از
اضعاف فرمود ندا در داد که کیست بر در سرای رسول خدا فرمود ای ام سلمه برخیز و فتح
باب کن این آنکس است که خدا و رسولش دوست دارند ام سلمه گفت پدرم و مادرم
فدای تو باد این مرد کیست که قبل از دیدار بدین هنجار می ستائی فقال لها یا ام سلمة
هذا رجل لیس بالخرق ولا بالنزق هذا اخی وابن عمی واحب الخلق الی
فرمود هموار باش ای ام سلمه این مردیست که در امور صعب ناتوان و ناشدرست نیست
و در کارهای سخت سست نباشد اوست برادر من و پسر عم من و محبوب ترین خلق
در نزد من ام سلمه چون این بشنید بر جست و شتاب زده چنان رفت که بیم لغزش
و بسر در آمدن بود پس در بگشود و در حجاب خویش متواری گشت و علی در آمد و رسول خدا را
سلام داد و جواب بستد و در پیش روی پیغمبر در پای پرده نشیمن بساخت و سر بزیر انداخت
و بر زمین نگران بود چنانکه مکشوف میافتاد که او را حاجتی است و حیا او را از اظهار حاجت
دفع میدهد رسول خدای صلی الله علیه و اله فرمود یا ابالحسن چنان مینماید که از برای
اسعاف حاجتی نبزد من شتافتی و از در شرم و حیا چهره از اظهار آن بر تافتی اکنون بگوی
چه خواستی که حوایج تو همگان در نزد من باجابت مقرونست عرض کرد بابی انت
و امی تو دانائی که مرا هنگام کودکی از پدرم ابو طالب و مادرم فاطمه بنت اسد
ماخوذ داشتی و بغذای خود غذا دادی و با دب خود مودب فرمودی تو مرا
از پدر و مادر نیکوتر بودی و پدر و مادرم ابوی تو هدایت کرد تا از حیرتی که آبا و اعمام من گرفتار

بودند رهائی جستم امروز اندوخته دنیا و آخرت من تو باشی و نیک دوست میدارم
چنانکه خداوند بازوی مرا با تو استوار داشت از برای من زوجه و سرائی بدست شود
لاجرم برغبت تمام بحضرت تو شتاب گرفتم باشد که فاطمه دختر خود را با من کابین بندی
چون علی علیه السلام سخن بپای آورد روی رسول خدا از فرحت و مسرت درخشان گشت
و خندان خندان گفت یا ابالحسن آیا چیزی اندوخته داشته باشی از برای کابین فاطمه
عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد بر هر چه من دارم تو دانائی مرا از حطام
دنیوی شمشیری و زرهی و شتری نیست رسول خدا فرمود یا علی ترا از شمشیر گزیر نباشد
چه با شمشیر جهاد بایدت کرد و با شتر در حضر بروی نخل و کار اهل بایدت ساخت و در سفر حمل
رحل بایدت پرداخت بهای زره از برای تزویج فاطمه پسندیده باشد من بدین کابین
از تو راضی میشوم خورسند باش یا ابالحسن علی علیه السلام شکر گزارد نعم فداک ابی و
امی بشرتنی فانک لم تزل میمون النقیبة مبارک الطائر رشید
الامر صلی الله علیک یعنی پدر و مادرم برخی تو باد مرا بوصول آرزو بشارت
دادی تو همواره نیکو خوی و ستوده نفس و مبارک بخت و رشید الامر بوده فقال رسول
الله ابشر یا ابا الحسن فان الله عز وجل قد زوجکها من السماء من قبل ان
ازوجک فی الارض ولقد هبط علی فی موضعی من قبل ان تاتینی ملک
من السماء له وجوه شتی واجنحة شتی لم ار قبله من الملائکة مثله
فقال لی السلام علیک ورحمة الله وبرکاته ابشر یا محمد باجتماع الشمل
وطهارة النسل فقلت وماذا ایها الملک فقال لی یا محمد انا سبطائیل
الملک الموکل باحدی قوائم العرش سألت ربی عز وجل ان یاذن لی فی

بِشَارَتِكَ وَهٰذَا جِبْرَئِيلُ فِي أَثَرِي يُخْبِرُكَ عَنْ رَبِّكَ عَزَّ وَجَلَّ بِكَرَامَةِ اللّٰهِ
عَزَّ وَجَلَّ اینکلمات بفارسی چنین میآید رسول خدا فرمود شاد و شاد خواره باش
ای علی همانا خداوند در آسمان فاطمه را در نکاح تو در آورد و از آن پیش که من او را در زمین
با تو کابین بندم همچنان از آن پیش که تو در نزد من حاضر شوی فرشته از آسمان بر من در
آمد که افزون از حوصله حساب چهرها و لبها داشت همانند او هرگز ملکی ندیده بودم
پس مرا سلام داد و گفت شاد باش ای محمد با جتماع شمل و طهارت نسل گفتم هان ای
فرشته آن کدام است گفت من سطائیل یکتن از فرشتگانم و یکی از قوائم عرش ام موکل
از خدای مسئلت کردم که مرا رخصت نماید و حامل این بشارت فرماید تا مژده تزویج
را با علی در این حضرت بعرض رسانم اینک جبرئیل در اثر من در میرسد و ترا از کرامت پروردگار
آگهی میدهد قال النَّبِيُّ فَمَا اسْتَتَمَّ كَلَامَهُ حَتّٰى هَبَطَ عَلَيَّ جِبْرَئِيلُ فَقَالَ
اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ ثُمَّ اَنَّهُ وَضَعَ فِي يَدِي حَرِيرَةً
بَيْضَاءَ مِنْ حَرِيرِ الْجَنَّةِ وَفِيهَا سَطْرَانِ مَكْتُوبَانِ بِالنُّورِ رسول خدا میفرماید
هنوز سخن سطائیل بنهایت نرفته بود که جبرئیل در رسید و مرا سلام داد و پاره حریر سفید
از حریرهای بهشت در دست من بنهاد و بر آن پاره حریر دو سطر از نور مکتوب بود گفتم
ای جبرئیل این حریر چیست و این خطوط نور از کجاست گفت ای محمد خداوند بر پست و بلند
زمین مشرف و مطلع شد و ترا از آفرینش اختیار کرد و برسالت گزیده داشت
و کرت دیگر نگران ارض گشت و برگزید از برای تو برادری و وزیری و صاحبی و داماد و دختر
تو فاطمه را با او کابین بست فَقُلْتُ حَبِيبِي جِبْرَئِيلُ مَنْ هٰذَا الرَّجُلُ فَقَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ اَخُوكَ
فِي الدُّنْيَا وَابْنُ عَمِّكَ فِي النَّسَبِ عَلِيُّ بْنُ اَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرماید گفتم ای دوست من جبرئیل

این مرد کدام است گفت برادر تو در دنیا و پسر عمت در نژاد و نسب یعنی علی بن ابیطالب
همانا بحکم خدای عز و جل شجره طوبی حامل حلی و حلل گشت و بهشت آراسته و پیراسته شد
و حور العین بهره هفت زینت گرفت و خداوند فرمان داد فرشتگان در آسمان
چهارم بر باب بیت المعمور انجمن شوند و از فراز آن بفرود و از فرود آن بفراز عبور دهند
و همچنان فرمان رفت که رضوان منبر کرامت را که از نور بود بر باب بیت المعمور نصب کند
و آن منبری بود که آدم صفی علیه السلام در روز عرض اسماء بر فرشتگان بر آن منبر خطبه کرد
آنگاه فرشته را از حجب که راحیل نام داشت وحی فرستاد که بر آن منبر صعود دهد و خدا را
بتحمید و تمجید بستاید و بدانچه شایسته اوست ثنا سرآید و در میان فرشتگان راحیل
بذلاقت لسان و طلاقت بیان از همگان فاضلتر بود پس منبر برآمد و خدا را بحمد و ثنا
بستود و تقدیس کرد آسمانها از در بهجت و فرحت بحرکت آمدند و اهتزاز گرفتند
پس راحیل بخطبه ابتدا کرد فَقَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْاَوَّلِ قَبْلَ اَوَّلِيَّةِ الْاَوَّلِينَ الْبَاقِي
بَعْدَ فَنَاءِ الْعَالَمِينَ نَحْمَدُهُ اِذْ جَعَلَنَا مَلَائِكَةً رُوحَانِيِّينَ وَلِرُبُوبِيَّتِهِ
مُذْعِنِينَ وَلَهُ عَلٰى مَا اَنْعَمَ عَلَيْنَا شَاكِرِينَ حَجَبَنَا مِنَ الذُّنُوبِ وَسَتَرَنَا مِنَ
الْعُيُوبِ وَاَسْكَنَنَا فِي السَّمٰوَاتِ وَقَرَّبَنَا اِلَى السُّرَادِقَاتِ وَحَجَبَ عَنَّا النَّهَمَ
لِلشَّهَوَاتِ وَجَعَلَ نَهْمَتَنَا وَشَهْوَتَنَا فِي تَقْدِيسِهِ وَتَسْبِيحِهِ الْبَاسِطِ رَحْمَتَهُ
الْوَاهِبِ نِعْمَتَهُ جَلَّ عَنْ اِلْحَادِ اَهْلِ الْاَرْضِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَتَعَالٰى بِعَظَمَتِهِ عَنْ اِفْكِ الْمُلْحِدِينَ
راحیل خدا را سپاس گفت و شکر فرستاد که ما فرشتگان روحانی بر بوبیت خداوند
اذعان داریم و شاکریم که محجوب داشت ما را از ذنوب و مستور داشت از عیوب
و مسکن داد از آسمانها و قربت داد بسرادقات و باز داشت از همه شهوات و نهمت داد بتقدیس

نداوندیکه رحمت و نعمتش گسترده است و انسو تر است از الحاد مشرکین و کذب ملحدین
از پس اینکلمات اغاز این فقرات فرمود اِخْتارَ الْمَلِكُ الْجَبّارُ صَفْوَةَ كَرَمِهِ وَعَبْدَ
عَظَمَتِهِ لِاَمَتِهِ سَيِّدَةِ النِّسآءِ بِنْتِ خَيْرِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَاِمامِ
الْمُتَّقِينَ فَوَصَلَ حَبْلَهُ بِحَبْلِ رَجُلٍ مِنْ اَهْلِهِ الصّاحِبِهِ الْمُصَدِّقِ دَعْوَتَهُ
الْمُبادِرِ اِلىٰ كَلِمَتِهِ عَلِيٍّ بِفاطِمَةَ الْبَتُولِ اِبْنَةِ الرَّسُولِ در جمله میفرماید پادشاه جبار
اختیار کرد صفوت کرم و عبد عظمتش را یعنی علی بن ابی طالب را از برای کنیزک خود سیده زنان
عالمیان دختر بهترین پیغمبران و استوار بست حبل المتین محمد مصطفی را با رشته رصین علی
مرتضی قال جبرئیل ثُمَّ اَوْحَى اللهُ اِلَيَّ اَنْ اَعْقِدَ عُقْدَةَ النِّكاحِ فَاِنّي قَدْ زَوَّجْتُ
اَمَتي فاطِمَةَ بِنْتَ حَبيبي مُحَمَّدٍ عَبْدي عَلِيَّ بْنَ اَبيطالِبٍ فَعَقَدْتُ
عُقْدَةَ النِّكاحِ وَاَشْهَدْتُ عَلىٰ ذٰلِكَ الْمَلائِكَةَ اَجْمَعِينَ یعنی جبرئیل را وحی در رسید
که فرو بند عقده نکاح را همانا من تزویج کردم کنیزک خود را که دختر محبوب من محمد است فاطمه
از برای عبد خود علی بن ابیطالب پس محکم کردم عقد نکاح را و شاهد کردم جمله فرشتگان را و
شهادت خود را درین حریره رقم کردند جبرئیل عرض کرد چون اینکار بپای رفت خداوند
مرا فرمان داد که این حریره را بر تو عرضه دارم انگاه خاتم مشک بر زنم و نزد رضوان
بودیعت بسپارم بالجمله بعد از شهادت فرشتگان بمزاوجت علی و فاطمه خداوند امر
کرد شجره طوبی حمل خود را از حلی و حلل بجمله نثار کرد و فرشتگان برچیدند و حورالعین بر گرفتند
و یکدیگر را تا قیامت هدیه کنند و بدان مباهات فرمایند

ذکر تزویج فاطمه زهراء با علی علیه السلام در زمین

چون خداوند جل جلاله فاطمه را در آسمان با علی کابین بست جبرئیل را فرمان داد که سلام

بمحمد حبیب من برسان و او را بگو که من فاطمه را در آسمان با علی عقد بستم تو نیز او را با
علی تزویج کن و ایشان را بشارت بگو بدو غلام زکی نجیب طیب طاهر خیر فاضل در دنیا
و آخرت چون رسول خدای این کلمات اصغا فرمود علی علیه السلام را طلبید آنگشت
و شرح از آنجمله با وی بگذاشت انگاه فرمود ای ابوالحسن سوگند با خدای که آن فرشته
بر در بالیستاد و عروج نداد تا گاهی که حکم خدای را با تو بشرح کردم هم اکنون طریق مسجد پیش
دار که من از قفای تو خواهم شتافت و ترا خواهم دریافت و بر رعایای قبایل و صنادید
طوایف فضایل ترا بر خواهم شمرد چنانکه چشمان تو و دیدگان دوستانت در دنیا و آخرت روشن
گردد لاجرم علی علیه السلام از نزد رسول خدا بیرون شد و در خبر است که از آن پس فاطمه
را فرمود که علی ترا از من خواستار آمده است فاطمه در پاسخ سخن نکرد و خاموش نشست
رسول خدا از وی ان گشت و فرمود الله اکبر سکوت او روایت از رضای او میکند از اینجاست که
فقهای عامه مستحب کرده اند که چون ولی دختر کبیره خود را بشوی خواهد داد مستحب است
استیذان از دختر و سکوت دختر اذن اوست بالجمله گاهی که علی طریق مسجد میفرمود ابوبکر و
عمر بر سر راه او انتظار میبردند تا او را دیدار کنند و بدانند کار بر چه رفته است چون
علی علیه السلام با دید شد بعجلت او را پذیره کردند و پرسش کردند علی فرمود رسول خدا
فاطمه را با من کابین بست و مرا آگهی داد که خدای در آسمان این عقد استوار بسته و هم
اکنون از دنبال در میرسد ایشان اظهار بهجت و مسرت کردند و هم در زمان رسول خدا
در رسید و بلال را فرمان داد تا مهاجر و انصار را انجمن کند لاجرم بلال وجوه قبایل
و سران طوایف را بحضرت رسول خدای دعوت کرده انجمنی بزرگ بیاراست پس پیغمبر بر منبر
صعود داد خدای را سپاس و ستایش فرستاده آنگاه گفت هان ای مردمان صنادید قریش فاطمه را از من خواستار

زناشوئی او بعضی خواستار شدند من در پاسخ گفتم سوگند با خدای من سبب آمال شما را
بدست طرد و منع نفرسوده ام بلکه شما را خداوند متعال ردّ سؤال فرموده آنوقت
جبرئیل فرود شد و گفت یا محمّد انّ الله جلّ جلاله یقول لو لم اخلق علیّاً لما کان لفاطمة
ابنتك کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه بفارسی چنین میاید خداوند
میفرماید اگر علی را نیافریدم از برای فاطمه دختر تو از آدم ابو البشر تا بامداد محشر شوئی و همسری
بدست نمیشد و این حدیث مکشوف میافتد که از تمامت انبیاء و جملهٔ اوصیا هیچ آفریده را
مکانت و منزلت علی نبوده و نمیتواند بود و هیچ زنی در آفرینش خدای انباز
فاطمه نیامده و نمیتواند آمد و از اینگونه احادیث در کتب عامه و خاصه فراوان شده بجمله
رسول خدا فرمود ایّها النّاس اتانی ملك فقال یا محمّد انّ الله یقرئك
السّلام و یقول لك قد زوّجت فاطمة من علیّ فزوّجها منه و قد امرت
شجرة طوبی ان تحمل الدّرّ و الیاقوت و المرجان و انّ اهل السّماء قد فرحوا
لذلك و سیولد منها ولدان سیّدا شباب اهل الجنّة فابشر یا محمّد فانّك خیر
الاوّلین و الآخرین رسول خدا گفت اینوقت فرشتهٔ خداوند بر من فرود آمد و گفت ای محمّد خداوند
ترا سلام میرساند و میفرماید من تزویج کردم فاطمه را با علی تو نیز او را با علی
تزویج کن و فرمان کردم شجرهٔ طوبی را حمل درّ و یاقوت و مرجان کند از این روی اهل آسمان
شاد خاطر شدند و زود باشد که فاطمه دو فرزند بیاورد که سیّد جوانان اهل بهشت
باشند بشارت باد ترا ای محمّد که بهترین اوّلین و آخرینی از شیخ صدوق مرویست
بینا رسول الله جالس اذ دخل علیه ملك له اربعة و عشرون وجهاً فقال له رسول
الله حبیبی جبرئیل لم ارك فی هذه الصّورة فقال الملك لست بجبرئیل

انا محمود بعثنی الله عزّ و جلّ ان ازوّج النّور من النّور قال من ممّن فقال
فاطمة من علیّ قال فلمّا ولّی الملك اذا بین کتفیه محمّد رسول الله
علیّ وصیّه فقال رسول الله منذ کم کتب هذا بین کتفیك فقال من
قبل ان یخلق الله آدم باثنین و عشرین الف عام یعنی گاهی که رسول خدای
نشسته بود فرشتهٔ بروی درآمد که او را بیست و چهار چهره بود پیغمبر فرمود ای دوست من
جبرئیل ترا هرگز بدین صورت دیدار نکرده بودم عرض کرد من جبرئیل نیستم من محمودم که
خداوند مرا مبعوث داشت تا نور را با نور تزویج کنم فرمود کدام نور را با کدام نور
عرض کرد فاطمه را با علی رسول خدا میفرماید چون فرشته طریق مراجعت گرفت در میان
هر دو کتف او نگریستم محمّد رسول الله علیّ وصیّه مرقوم بود گفتم کدام وقت این کلمات در
میان هر دو کتف تو رقم گشت عرض کرد بیست و دو هزار سال از آن پیش که آدم مخلوق گردد
علمای اهل سنّت و جماعت نیز این حدیث را بطرق عدیده بدینگونه آورده اند جز آنکه نام آن
فرشته را بجای محمود صرصائیل رقم کرده اند و نیز این حدیث نموده اند که او را بیست سر بود
و در هر سری هزار زبان داشت و دستهای او از هند سه آسمانها باندازهٔ زمینها بزرگتر
بود و در میان هر دو کتف او بعد از شهادتین علی بن ابیطالب مقیم الحجّة مرقوم بود
هم اکنون با سر سخن رویم رسول خدا از فراز منبر فرمود ایّها النّاس جبرئیل بر من در
آمد و مرا آگهی داد که خداوند جلیل در آسمان فاطمه را با علی تزویج بست و فرشتگان را
بجمله گواه گرفت و فرمان داد تا من نیز در زمین فاطمه را با علی کابین بندم و
شما را گواه گیرم و نیز علمای سنّت و جماعت از جابر بن سمره حدیث میکنند که پیغمبر فرمود
ایّها النّاس اینک علیّ بن ابیطالب است پندارید که من ملتمس صنادید قریش را انگشتم و فاطمه را با علی

عقد بستم همانا در شب بیست و چهارم رمضان جبرئیل نزد یک من نزول کرد و سلام
خدا را بمن آورد و گفت خدای غالب فرشتگان کروبین و روحانیین را در بیت اقیع کرد
که در تحت شجرهٔ طوبی حمل حلی و حلل و در و یاقوت نثار کرد و جماعت حور برگرفتند و تا
قیامت با یکدیگر هدیه فرستند و گویند این جمله نثار فاطمه است این هنگام رسول خدا
بقرائت این خطبه پرداخت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَحْمُودِ بِنِعْمَتِهِ الْمَعْبُودِ بِقُدْرَتِهِ
الْمُطَاعِ بِسُلْطَانِهِ الْمَرْهُوبِ مِنْ عَذَابِهِ الْمَرْغُوبِ اِلَيْهِ فِيمَا عِنْدَهُ النَّافِذِ
اَمْرُهُ فِي سَمَائِهِ وَاَرْضِهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَمَيَّزَهُمْ بِحِكْمَتِهِ وَ
اَحْكَمَهُمْ بِعِزَّتِهِ وَاَعَزَّهُمْ بِدِينِهِ وَاَكْرَمَهُمْ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ اِنَّ اللّٰهَ
عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَ الْمُصَاهَرَةَ نَسَبًا لاحِقًا وَاَمْرًا مُفْتَرَضًا نَسَجَ بِهَا الْاَثَامَ
وَاَوْشَجَ بِهَا الْاَرْحَامَ وَاَلْزَمَهَا الْاَنَامَ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ
مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا فَاَمْرُ اللّٰهِ يَجْرِي
اِلَى قَضَائِهِ وَقَضَاؤُهُ يَجْرِي اِلَى قَدَرِهِ وَقَدَرُهُ يَجْرِي اِلَى اَجَلِهِ فَلِكُلِّ
قَضَاءٍ قَدَرٌ وَلِكُلِّ قَدَرٍ اَجَلٌ وَلِكُلِّ اَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ
وَعِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ ثُمَّ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى اَمَرَنِي اَنْ اُزَوِّجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ وَقَدْ
زَوَّجْتُهُ عَلَى اَرْبَعِمِائَةِ مِثْقَالِ فِضَّةٍ اَرَضِيتَ يَا عَلِيُّ فَقَالَ عَلِيٌّ رَضِيتُ عَنِ اللّٰهِ
وَعَنْ رَسُولِهِ فَقَالَ جَمَعَ اللّٰهُ شَمْلَكُمَا وَاَسْعَدَ جَدَّكُمَا وَبَارَكَ عَلَيْكُمَا وَاَخْرَجَ مِنْكُمَا
كَثِيرًا طَيِّبًا چون رسول خدا از سپاس و ستایش خداوند بپرداخت و کلمهٔ چند از نعمت و نقمت و
و قدرت و حکمت او در چهار بگفت و تعظیم دین و تکریم رسول امین را بنمود و مناکحت و مصاهرت
بستود و شمرده از لوح محفوظ و لوح محو و اثبات مکشوف داشت فرمود خداوند تبارک و تعالی مرا فرمان

کرد که تزویج کنم فاطمه را با علی لاجرم تزویج کردم او را با علی بچهارصد مثقال سیم ای علی راضی
شدی امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد راضی شدم از خدا و رسول خدا پس پیغمبر دعا
کرد او را بجمع شمل و مساعدت بخت و کثرت فرزندان طیب و طاهر آنگاه پیغمبر از منبر بزیر آمد
و بنشست و در کتاب کافی بسند بصادق آل محمد پیوسته میشود قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ اَتَزَوَّجُ فِيكُمْ وَاُزَوِّجُكُمْ اِلَّا فَاطِمَةَ فَاِنَّ تَزْوِيجَهَا مِنَ
السَّمَاءِ خُطْبَةً رسول خدا فرمود من مکین همانند شمایم با شما زن میدهم و از شما زن میگیرم
الا فاطمه که خداوند او را در آسمان کابین بسته و دیگر از ابن عباس مرویست که در قول
خدا میفرماید وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا میگوید خداوند
بیضائی کمکنون بیافرید و از او در نسب آدم جای داد و از صلب آدم در صلب شیث و از
صلب شیث در صلب انوش و از صلب انوش در صلب قینان تحویل داد بدینگونه از اصلاب
کرام و مطهرات ارحام نقل فرمود چون در صلب عبد المطلب قرار گرفت او را دو
نیمه ساخت نیمی در صلب عبد الله و نیمی در صلب ابو طالب جای کرد پس از عبد الله
محمد و از ابو طالب علی با دید آمد اینست قول خداوند که فرمود وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ
بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا و فاطمه بتزویج علی در آمد پس علی از محمد است و محمد از علی است و
حسن و حسین و فاطمه را مرابط نسب است و علی داماد است اکنون با سر سخن آییم
رسول خدا گفت یا علی برخیز و فاطمه را از بهر خویش خطبه کن پس علی برخواست و خطبه این خطبه قرائت
کرد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ شُكْرًا لِاَنْعُمِهِ وَاَيَادِيهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ شَهَادَةً تَبْلُغُهُ وَتُرْضِيهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى
مُحَمَّدٍ صَلٰوةً تُزْلِفُهُ وَتُحْظِيهِ وَالنِّكَاحُ مِمَّا اَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ وَرَضِيَهُ وَمَجْلِسُنَا
هٰذَا مِمَّا قَضَاهُ اللّٰهُ وَاَذِنَ فِيهِ وَقَدْ زَوَّجَنِي رَسُولُ اللّٰهِ اِبْنَتَهُ فَاطِمَةَ وَ

جَعَلَ صَداقَها دِرعی هذا وَقَد رَضیتُ بِذلِکَ فَاسئَلوهُ وَاشهَدوا

نخست خدای را بشکر نعمت و صفت وحدانیت ستایش و نیایش گرفت و مصطفی را درود

فرستاد و مزاوجت و مناکحت را بحکم وجوب بستود و تاسیس مجلس را برضای خدا

و قضای خدا باز نمود آنگاه فرمود رسول خدا دختر خود را با من کابین بست و زره مرا

بصداق او بپذیرفت و من بدان رضا دادم شما ایمردمان از رسول خدا بپرسید و او را

گوید گوش دارید و گواه باشید مسلمانان عرض کردند یا رسول الله تقریر این قصه چنین است

فرمود جز چنین نیست پس دست برداشتند و گفتند بارِکَ اللهُ لَهُما وَعَلَیهِما وَجَمَعَ شَملَهُما آنگاه

رسول خدا طریق سرای خویش گرفت بروایت مجلسی وَانصَرَفَ رَسولُ اللهِ اِلی اَزواجِهِ

فَاَمَرَهُنَّ اَن یَدفِفنَ لِفاطِمَةَ فَضَرَبنَ بِالدُّفوفِ یعنی چون رسول خدای بسرای آمد

ازوجات مطهرات را فرمان داد تا از برای فاطمه درین سرور و شادمانی دف زنند

بالجمله رسول خدای چون نزدیک فاطمه رسید او را گریان و ترسان یافت فَقالَ ما یُبکیکِ

فَوَاللهِ لَو کانَ فی اَهلِ بَیتی خَیرٌ مِنهُ زَوَّجتُکِ وَما اَنَا زَوَّجتُکِ وَلکِنَّ اللهَ زَوَّجَکِ

وَاَصدَقَ عَنکِ الخُمسَ ما دامَتِ السَّمواتُ وَالاَرضُ فرمود چه میگریی ترا سوگند با خدای

اگر در میان اهل بیت من کسی نیکوتر از علی بود ترا با او کابین بستم لکن خدای تو را تزویج کرده

و صداق ترا خمس دنیا مقرر داشت چند که آسمان و زمین پاینده است و هم در خبر

است که خداوند ربع دنیا را بصداق فاطمه باز داد و بهشت و دوزخ را نیز در ازای مهر او

نهاد تا دشمنان او را بدان کیفر کند و دوستان را پاداش فرماید و در زمین مهر آنحضرت بمشهور

پانصد درهم است چنانکه از حدیث نیز مستفاد میشود که خدای با رسول وحی فرستاد اِنّی

جَعَلتُ نِحلَتَها مِن عَلِیٍّ عَلَیهِ السَّلامُ خُمسَ الدُّنیا وَثُلثَ الجَنَّةِ وَجَعَلتُ لَها فِی الاَرضِ

اَربَعَةَ اَنهارٍ الفُراتَ وَنیلَ مِصرَ وَنَهرَوانَ وَنَهرَ بَلخٍ فَزَوِّجها اَنتَ

یا مُحَمَّدُ بِخَمسِمِائَةِ دِرهَمٍ تَکونُ سُنَّةً لِاُمَّتِکَ میفرماید من خمس دنیا و ثلث

بهشت را بمهر فاطمه دادم و در زمین چهار نهر را خاص او نهادم نخستین فرات دوم

نیل مصر سه دیگر نهروان چهارم نهر بلخ و تو ای محمد کابین فاطمه را در زمین پانصد درهم سیم خالص

مقرر بدار تا سنتی باشد از برای امت تو و در این زمان پانصد درهم سیم خالص معادل بود

با قیمت دو مثقال و نه نخود زر ناب که در این زمان ... و یکهزار و پانصد دینار نامند

اما پانصد درهم زر خالص در زمان ما بیست و ... تومان میشود لکن چون قیمت طلا و نقره

بر مرکزی مقرر نیست و مختلف میشود نمیتوان بر مبلغی معین محقق داشت بالجمله رسول خدا

فرمود یا ابا الحسن برخیز و این درع حطمیه را معرض بیع در آورده بهای آن را نزد من حاضر

کن علی علیه السلام آن درع را به بازار آورد و بروایتی عثمان بن عفان بچهارصد و ددر(هشتاد درهم)

بخرید بروایتی چون عثمان درع را ابتیاع نمود و بهای آن را بداد درع را ما خوذ داشت

قالَ یا اَبَا الحَسَنِ لَستُ اَولی بِالدِّرعِ مِنکَ وَاَنتَ اَولی بِالدَّراهِمِ مِنّی فَاِنَّ الدِّرعَ

هَدِیَّةٌ مِنّی اِلَیکَ عثمان گفت ای ابو الحسن من شایسته تر از تو نیستم در داشتن درع

تو شایسته تر از منی در داشتن درا هم این درع را نیز هدیه کردم در خدمت تو پس علی علیه

السلام درع را نیز بر گرفت و بهای آن را نیز بگوشه ردای خویش بسته بحضرت رسول آورد

و در پیش بنهاد و مکشوف نداشت که چند است و رسول خدا نیز پرسش نفرمود

و دست مبارک فرا برده قبضه از آن برگرفت و بلال را داد و فرمود از برای فاطمه

بهای غالیه و بوی خوش کن و آنچه بجای ماند ابو بکر را سپرد و فرمود بصلاح و صواب

خویش جهاز فاطمه را ساخته کن و بعضی از اصحاب را فرمان داد که باتفاق ابو بکر ساز و برگ

این مبلغ

سوگند در بیع دختر اباه او هم‌دست باشند لکن از صوابدید او تجاوز ننمایند و بروایتی
آن زره را ابی بکر را سپرد دویست درهم بود و بروایتی دو بهر از آن زر را بها بوی خوش
کردند و چهار قسم را برای ساز جهاز نهادند بالجمله ابوبکر با دستیاری اصحاب بازار
آمد و پیرهنی بهفت درهم و مقنعه بچهار درهم بخرید و قطیفهٔ سیاه فام که تمام بدن را کفایت
پوشش نداشت نیز ابتیاع نمود و تختی مزمّل و ملفّف بشرایط و آن رسنی است که از پوست
خرما بافته باشند خریداری نمود دیگر دو فراش از کتان مصر که حشو یکی از لیف
خرما بود و آن دیگر از پشم غنم آکنده بود و چهار بالش از پوست که در طایف دباغت
کرده بودند نیز حشو دو بالش آکنده از پشم و دو بالش از لیف خرما آکنده بود و دیگر پرده
از صوف و حصیری هجری و دست آسی و باطیه از نحاس و مشکی و کاسهٔ چوبینی برای شیر
و مطهره از پوست و دو سبو و آوندی و دو بازوبند از سیم و ظرفی از خزف سبز
بها داد و فراهم آورد پس پاره از آن اشیا را ابوبکر و پاره را دیگر اصحاب حمل دادند
در حضرت رسول خدا فرو نهادند پیغمبر با دست مبارک آنجمله را تقلیب همی فرمود
و همی گفت بَارَكَ اللهُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ و بروایتی چون چشم پیغمبر بر آن اشیا افتاد آب در چشم
بگردانید و سر بر آسمان برداشت و گفت اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لِقَوْمٍ جُلُّ آنِيَتِهِمُ الْخَزَفُ
یعنی ای پروردگار مبارک بدار از برای قومی که اثاث البیت ایشان همگان از خزفست

حجر و زن حجر نام شهریست در حجرین و نام قریه ایست در یمامه

ذکر زفاف بتول عذرا، فاطمه زهرا سلام الله علیها

زفاف فاطمه با علی علیهما السلام

چون عقده عقد فاطمه با علی علیه السلام استوار آمد و اثاث البیت پرداخته گشت
علی علیه السلام بحکم شرم و آزرم در حضرت رسول خدا نام فاطمه را بر زبان نمیراند
یکماه کار بدینگونه میرفت زوجات مطهرات رسول خدای در خدمت امیرالمؤمنین

پرداخته از اضداد است یعنی مهیا کردن هم بمعنی آماده کردن

انجمن شدند و عرض کردند چند زفاف فاطمه را بتاخیر خواهی گذاشت اگر آرزو همی
پیغمبر داری رخصت فرمای تا در حضرت رسول سخن در افکنیم علی فرمود روا باشد
لاجرم ایشان بکره پیغمبر در آمدند و از میانه ام سلمه عرض کرد یا رسول الله اگر
خدیجه زنده بود خاطرش بزفاف فاطمه خرّم میگشت و چشم فاطمه بدیدار شوهر روشن
میشد و علی نیز خواستار اهل خویش است و ما همگان شادمان و شادخوار از
این تعطیل و تسویف از چه در است چون نام خدیجه گوشزد پیغمبر شد آب در چشم مبارک
بگردانید ثُمَّ قَالَ خَدِيجَةُ وَأَيْنَ مِثْلُ خَدِيجَةَ صَدَّقَتْنِي حِينَ كَذَّبَنِي النَّاسُ وَآزَرَتْنِي
عَلَى دِينِ اللهِ وَأَعَانَتْنِي عَلَيْهِ بِمَالِهَا إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أَمَرَنِي أَنْ أُبَشِّرَ خَدِيجَةَ
بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبِ الزُّمُرُّدِ وَلَا صَخَبَ فِيهِ وَلَا نَصَبَ
فرمود کجاست مانند خدیجه تصدیق کرد مرا گاهی که مردم تکذیب کردند مرا و معاونت
کرد در دین خدا با من بمال و اعانت نمود و خداوند فرمان کرد مرا بر اینکه بشارت دهم
خدیجه را خانه در بهشت از قصب زمرد که مصونست از اضطراب و ابتلا و محفوظ است از
بلیت و بلا ام سلمه عرض کرد یا رسول الله هرگز نام خدیجه بزبان نرفت جز اینکه بنیکو
سخن کردید خداوند جمع کند ما را با او در درجات جنت پیغمبر فرمود متوقع چنانست که
علی از من خواهنده شود تا کنون از من خواستار زوجه خویش نشده علی علیه السلام
عرض کرد اَلْحَيَاءُ يَمْنَعُنِي يَا رَسُولَ اللهِ این هنگام رسول خدای زوجات مطهرات را فرمود
هَيِّئُوا لِابْنَتِي وَابْنِ عَمِّي فِي حُجَرِي بَيْتًا یعنی از برای دختر من و پسر عم من در سرای من
وثاقی بزینت کنید مکشوف باد که در بعضی از روایات ام سلمه عرض کرد که کدام وثاق را
بزینت کنم فرمود حجره خویش را بسیار و زنان دیگر را فرمود حجره ام سلمه را بیارایید

الموازرة المساوات والمعاونه

صخب بفتح صاد مهمله و خای معجمه مفتوحه بمعنی صیحه و اضطراب است یا خصومت

نصب بمعنی رنج را گویند

شرح حال عمیس و اولاد او

و این خبر در نزد من بنده درست نیاید چه هنوز ام سلمه در خانهٔ شوهر خویش ابوسلمه بود
و در سرای پیغمبر حجره نداشت و مؤلف تاریخ خمیس روایت انس متصدی این امر را اسماء
بنت عمیس دانسته و این نیز سخت نادرست چه اسماء بنت عمیس با شوهر خویش جعفر
طیار هنوز در حبشه جای داشت و بعد از فتح خیبر بحضرت رسول آمد و اکنون واجب میکند
که شرح اولاد عمیس را برنگاریم و حجاب این التباس را خرق کنیم همانا عمیس بن معد بن الحارث
بن تیم بن کعب بن مالک بن قحافة بن عامر بن معویة بن زید بن مالک بن نسر بن وهب الخثعمی را
سه دختر بود نخستین اسماء که زوجه جعفر بن ابیطالب بود که بعد از فتح خیبر بمدینه آمد و از
جعفر در حبشه سه پسر آورد اول عبد الله دوم عون سه دیگر محمد نام داشت و بعد
از شهادت جعفر ابوبکر او را بحبالهٔ نکاح درآورد و محمد بن ابوبکر از وست و بعد از
ابوبکر علی علیه السلام او را کابین بست و پسری آورد که یحیی نام داشت و نام دختر
دوم عمیس سلمی بود و او در سرای حمزة بن عبد المطلب میزیست و از حمزه دختری
آورد که امامه نامیده میشد و بعضی نام او را امة الله دانسته و بخطا رفته اند چنانکه
در کتاب رسول خدا در قصهٔ عمرة القضا بازنمودیم و بعد از شهادت حمزه شداد بن
اسامة بن الحاد اللیثی او را نکاح بست و از وی دو پسر آورد یکی عبد الله و آن دیگر
عبد الرحمن و آن دختر عمیس که در شب زفاف فاطمه علیها السلام ملازمت سرای او را
داشت تواند شد که سلمی بوده دختر سیم عمیس سلامه نام داشت و او زوجه عبد الله
بن کعب الخثعمی بود و نام مادر این سه دختر عوف بن زهیر بن الحارث است از
قبیلهٔ کنانه و این هند از آن پیش که در حبالهٔ نکاح عمیس درآید زوجه حارث بن حزن
بن جبیر الهلالیه بود و از حارث نیز سه دختر داشت نخستین میمونه که شرف حرم رسول خدای

در آمد دوم لبابة الکبری و او مکنی بام الفضل بود و در سرای عباس بن عبد المطلب
جای داشت و دختر سیم لبابة الصغری نام داشت و او زوجهٔ زیاد بن عبد الله بن مالک
الهلالی بود و از این جمله مکشوف افتاد که متصدی امر فاطمه اسماء بنت عمیس نبوده تواند شد
که سلمی خواهر اسماء که زوجه حمزه بود بوده باشد فاضل مجلسی میگوید بجای اسماء بنت عمیس ممکن
است اسماء بنت یزید بن السکن الانصاری باشد و نیز مکشوف افتاد که آن هنگام ام سلمه
در خانهٔ رسول خدای وثاقی و پیشگاهی نداشت تواند شد که ام سلیم باشد چه ام سلیم مادر
انس بن مالک است زیرا که انس خادم رسول خدای و مادرش بدرون سرای نیز
خدمت پذیر بود و ممکن بود رسول خدای بام سلیم فرمان کند تا وثاق فاطمه را بیاراید
و کتاب بتحریف قلم ام سلیم را ام سلمه نوشته باشند و الله اعلم بحقائق الامور
اکنون چون در بیشتر احادیث خطاب با ام سلمه رفته ما نیز اقتفا میکنیم و میگوئیم تواند
بود که بحکم خویشاوندی روزی چند ام سلمه حاضر انجمن و خدمت بوده اکنون باسر سخن رویم ام
سلمه با فاطمه سلام الله علیها گفت آیا از طیب خوش چیزی ذخیره کرده باشی گفت
آری شیشه از عطر حاضر ساخت که پاره در کف ام سلمه گذاشت داو را هرگز این گونه بوی
بمشام نرسیده بود گفت این چیست و از کجاست فاطمه فرمود روزی دحیه کلبی
بر رسول خدای درآمد پیغمبر مرا فرمان کرد که آن وساده را از برای عم خود بگستر دگستر
بگستردم و او بنشست گاهی که بیرون رفت چیزی از جامه او فرو ریخت رسول خدا
فرمود فراهم کن دیدار عرض کردم چیست فرمود عنبر است که از پر جبرئیل فرو ریخته
و بروایتی فاطمه ام سلمه را پاسخ داد که این عرق رسول خداست که در خوابهای قیلوله از
بدن مبارکش ماخوذ داشته در این شیشه انباشته ام مع القصه رسول خدای صلی الله علیه و آله

فرمود یا علی بهر اهل خود مهیا کن و اینک در نزد ما نان و گوشت حاضر است بر نیست
که خرما و روغن و کشک فراهم آورده بنزدیک ما حاضر کنی لاجرم علی آن جمله را حاضر
ساخت و پیغمبر آستین بر زد و آن خرما را در کشک و روغن هریسه کرد با گوشت و نان
فراوان بنزد علی علیه السلام گذاشت و فرمود هر کرا خواهی دعوت کن امیر المؤمنین علیه
السلام جانب مسجد گرفت و ستوده بمیداشت که جماعتی حاضر و گروهی غایب باشند
پس بر مکانی بلند برآمد و ندا در داد که ای جماعت مهاجر و انصار از بهر ولیمه فاطمه
علیها السلام حاضر شوید خداوند بانگ آنحضرت را بر تمامت مردم مدینه بشنوانید مهاجر و انصار
گروه از پس گروه در رسیدند افزون از چهار هزار تن انجمن شدند علی علیه السلام
از وفور خاص و عام و قلت طعام پریشیده خاطر و شرمناک بود پیغمبر فرمود یا علی
بیم مکن إِنِّي سَأَدْعُو اللّٰهَ بِالْبَرَكَةِ همانا من خدا را میخوانم تا این طعام را وافی و کافی همی کند با جمله مردمان
فراهم آمدند و از آن جمله بخوردند و بیاشامیدند و دعای خیر گفتند و برفتند و از طعام
کاستی نپذیرفت آنوقت پیغمبر کاسهای شکرف بخواست و هر یک از زوجات
مطهرات را کاسه از ولیمه بهره فرستاد و قدحی دیگر طلب کرد و از ولیمه بیاکند
و فرمود این بهر فاطمه و شوهر اوست تا گاه فرو شدن آفتاب انتظار بکران رسید آنوقت
رسول خدا ام سلمه را حکم داد که فاطمه را حاضر کن ام سلمه برفت و برحسب فرمان فاطمه را
بیاورد و عرق آزرم از رخسار مبارکش روان بود و در رفتار در هر قدمی لغزشی میکرد چنانکه هم
همی رفت که بروی در افتد رسول خدا فرمود أَقَالَكِ اللّٰهُ الْعَثْرَةَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی خداوند
در دنیا و آخرت لغزشرا از تو بگرداند چون در پیش روی پیغمبر ایستاده شد رسول خدا
آن ردائیرا که برقع چهره فاطمه بود برگشود تا علی علیه السلام چهره او را نظاره کرد آنگاه

دست فاطمه را بگرفت و در دست علی علیه السلام نهاد و فرمود بَارَكَ اللّٰهُ لَكَ فِي
ابْنَةِ رَسُولِ اللّٰهِ يَا عَلِيُّ نِعْمَ الزَّوْجَةُ فَاطِمَةُ وَيَا فَاطِمَةُ نِعْمَ الْبَعْلُ عَلِيٌّ یعنی علی مبارک کند
خداوند دختر پیغمبر را از برای تو که بهترین زنانست و ای فاطمه بهترین شوهران علی است
اکنون بسوی منزل خویش روان شوید و تا من حاضر نشوم با یکدیگر سخن مکنید و فرمان داد
تا دختران عبد المطلب و زنهای مهاجر و انصار در صحبت فاطمه علیها السلام روان شدند
و آغاز مسرت و فرحت نمایند و تکبیر گویند و از کلمات لهو و حرکات لعب پرهیز
کنند که خداوند بدان رضا ندهد پس دست فاطمه را بگرفت و او را بر ناقه سوار فرمود و بر
ناقه شهبا نشست که دلدل نام داشت و پیغمبر از پیش روی فاطمه مشی میفرمود و
جبرئیل از یمین و میکائیل از یسار بود و هفتاد هزار فرشته از دنبال تسبیح و تقدیس کنان
راه در مینوشتند و هفتاد تن حور را هم برابر فاطمه مشیا فرستاد اما علمای سنت و جماعت
از جابر بن سمره روایت میکنند که در شب زفاف فاطمه سلام الله علیها زمام ناقه شهبا
بدست جبرئیل بود و اسرافیل رکاب گرفت و میکائیل از دنبال رهسپار بود و
پیغمبر تسویه جامهای فاطمه علیها السلام را میفرمود و این ملائک و دیگر فرشتگان
تکبیر همی گفتند و این تکبیر تا قیامت در میان آن جماعت از در سنت بجای ماند
و همچنان سلمان نیز زمام ناقه شهبا را داشت و حمزه و عقیل و جعفر و اهل بیت از
قفای فاطمه رهسپار بودند و از این پیش نگاشتیم که جعفر در این جماعت حاضر نبود
اما بنی هاشم با شمشیرهای کشیده بودند و زوجات پیغمبر از پیش روی فاطمه رجز میخواندند

چنانکه ام سلمه این اشعار را قرائت میفرمود

سِرْنَ بِعَوْنِ اللّٰهِ جَارَاتِي   وَاشْكُرْنَهُ فِي كُلِّ حَالَاتِ

وَلْ اذْكُرْنَ مَا اَنْعَمَ رَبُّ الْعُلَى … مِنْ كَشْفِ مَكْرُوهٍ وَ آفَاتِ
وَقَدْ هَدَانَا بَعْدَ كُفْرٍ وَقَدْ … اَنْعَشَنَا رَبُّ السَّمٰوَاتِ
وَسِرْنَ مَعَ خَيْرِ نِسَاءِ الْوَرَى … تُفْدَى بِعَمَّاتٍ وَخَالَاتِ
يَا بِنْتَ مَنْ فَضَّلَهُ ذُو الْعُلَى … بِالْوَحْيِ مِنْهُ وَالرِّسَالَاتِ

و عایشه این شعر ان در هم سروده و گفت

يَا نِسْوَةُ اسْتَتِرْنَ بِالْمَعَاجِرِ … وَاذْكُرْنَ مَا يَحْسُنُ فِي الْمَحَاضِرِ
وَاذْكُرْنَ رَبَّ النَّاسِ قَدْ خَصَّنَا … بِدِينِهِ مَعَ كُلِّ عَبْدٍ شَاكِرِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلَى اِفْضَالِهِ … وَالشُّكْرُ لِلّٰهِ الْعَزِيزِ الْقَادِرِ
سِرْنَ بِهَا وَاللّٰهُ اَعْلَى ذِكْرَهَا … وَخَصَّهَا مِنْهُ بِطُهْرٍ طَاهِرِ

و حفصه بدین اشعار انشاد رجز نمود

فَاطِمَةُ خَيْرُ نِسَاءِ الْبَشَرِ … وَمَنْ لَهَا وَجْهٌ كَوَجْهِ الْقَمَرِ
فَضَّلَكِ اللّٰهُ عَلَى ذَا الْوَرَى … بِفَضْلِ مَنْ خُصَّ بِآيِ الزُّبُرِ
زَوَّجَكِ اللّٰهُ فَتًى فَاضِلًا … اَعْنِي عَلِيًّا خَيْرَ مَنْ فِي الْحَضَرِ
فَسِرْنَ جَارَاتِي بِهَا اِنَّهَا … كَرِيمَةٌ بِنْتُ عَظِيمِ الْخَطَرِ

معاذه ام سعد بن معاذ این شعر قرائت نمود

اَقُولُ قَوْلًا فِيهِ مَا فِيهِ … وَاَذْكُرُ الْخَيْرَ وَاُبْدِيهِ
مُحَمَّدٌ خَيْرُ بَنِي آدَمَ … مَا فِيهِ مِنْ كِبْرٍ وَمِنْ تِيهِ
بِفَضْلِهِ عَرَّفَنَا رُشْدَنَا … فَاللّٰهُ بِالْخَيْرِ يُجَازِيهِ
وَنَحْنُ مَعَ بِنْتِ نَبِيِّ الْهُدَى … ذِي شَرَفٍ قَدْ مُكِّنَتْ فِيهِ

فِي ذُرْوَةٍ شَامِخَةٍ اَصْلُهَا … فَمَا اَرَى شَيْئًا يُدَانِيهِ

و دیگر زنان بجمعیت شعر بگفتند این رجزها را اگر قرائت میکردند و تکبیری میکشیدند تا بدرون سرای درآمدند و علی علیه السلام با اتفاق فاطمه در خانه ام سلمه در آمد و نشستند و برحسب حکم پیغمبر لب از سخن فرو بستند و از در شرم و حیا هر دو آن نگران زمین بودند تا گاهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله برسید و بنشست پس فاطمه را فرمان داد که مقداری آب حاضر کن فاطمه برخواست و کاسه چوبین خود را پر آب کرده بیاورد پیغمبر جرعه از آن را مضمضه کرده دیگر باره در کاسه بریخت از آن پس لختی از آن آب را بر سر فاطمه نثار کرد و فرمود روی بر من آور و مقداری در میان هر دو پستان مبارکش برافشاند آنگاه باره در میان هر دو کتفش بپاشید و فرمود اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ ابْنَتِي وَاَحَبُّ الْخَلْقِ اِلَيَّ اَللّٰهُمَّ وَهٰذَا اَخِي وَاَحَبُّ الْخَلْقِ اِلَيَّ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَكَ وَلِيًّا وَبِكَ حَفِيًّا وَبَارِكْ لَهُ فِي اَهْلِهِ یعنی ای پروردگار من اینک فاطمه دختر منست و محبوب ترین خلق است در بر من ای پروردگار من آنگر برادر من علیست و محبوب ترین خلق است در نزد من ای پروردگار من علی را خاص خویش و لی فرما و دوستدار خویش گردان و مبارک کن از برای او اهل او را آنگاه فرمود ای علی داخل شو بر اهل خود که خدا بر تو مبارک کند و از نزد ایشان بیرون شد و عضاده در را بگرفت و گفت طَهَّرَكُمَا وَطَهَّرَ نَسْلَكُمَا اَنَا سِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَكُمَا وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمَا اَسْتَوْدِعُكُمَا اللّٰهَ وَاَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمَا فرمود که پاک و پاکیزه آورد خداوند شما را و مطهر خواست نسل شما را و من از در آشتی و صلحم با کسی که با شما از در آشتی و محاربت و مقاتلم با کسی که بقصد شما طریق مقاتلت و محاربت سپارد و بودیعت میگذارم

شما را در نزد خداوند و خدا از حلیفه منکر دانم بر شما و دیگر فرمود مرحبا ببحرین
یلتقیان و نجمین یقترنان و ازین کلمات تفسیر فرمودند آیه مبارکه مرج البحرین یلتقیان
را و مکشوف داشتند که این دو بحر برون علی و فاطمه میباشند و در بامداد زفاف
پیغمبر بر علی و فاطمه درآمد و کاسه از شیر با خود آورد و فاطمه را داد و فرمود بیاشام
که پدرت فدای تو گردد و با علی فرمود که بیاشام که پسر عمت برخی تو شود و بروایتی
سه روز بحجره ایشان عبور نداد روز چهارم آهنگ حجره ایشان فرمود سلمی بنت
عمیس خثعمیه را بر در حجره دیدار کرد فرمود اینجا چکنی زیرا که مرد بدین حجره اندر است عرض
کرد بابی انت و امی پدر و مادرم بفدای تو باد من حاضر خدمت خدیجه بودم گاهی که
وداع جهان میگفت او را گریان یافتم عرض کردم این گریه چیست تو سیده زنان جهانی
و زوجه پیغمبر آخر الزمانی بلسان پیغمبر بشارت یافته جنانی فرمود از آن میگریم که زنان را
در شب زفاف حوائجی است که قضای آن بدست زنی دانا گذاشته میشود و فاطمه کودک است
بیمناکم که مبادا در انجام حوائج او زنی شایسته بدست نباشد عرض کردم ای السیده من
بر ذمت نهادم که اگر تا آن زمان بجای باشم این خدمت بپای برم اکنون بحکم آن
عهد که با خدیجه محکم کرده ام و نیز واجب میکند که هنگام زفاف مردان با زنان
زنی از برای اسعاف حوائج ایشان حاضر باشد من نیز از بهر قضای حوائج فاطمه بدینجا شده ام
قال قضی الله لک حوائج الدنیا و الآخرة پیغمبر فرمود خداوند حاجتهای ترا در دنیا
و آخرت قضا فرماید در اینوقت که پیغمبر با سلمی بنت عمیس سخن میکرد علی علیه السلام با فاطمه
بر زیر عبائی اندر بود چون بانگ رسول خدا را اصغا نمودند آهنگ تفرق کردند پیغمبر
ندا در داد که شما را بحق من سوگند است که بحال خود و بر جای خود باشید و همچنان در

بر فراز سر ایشان بنشست و هر دو پای مبارک را در میان ایشان درآورد و علی علیه السلام
پای راست و فاطمه علیها السلام پای چپ را مأخوذ داشته بر سینه خود بچسبانیدند
و ادراک برد و سلامی بنهایت نمودند ازاینجاست که صادق آل محمد میفرماید لا غیرة فی
الحلال بعد قول رسول الله لا تحدثا شیئا حتی ارجع الیکما فلما اتاهما ادخل رجلیه
بینهما فی الفراش فرمود واجب میکند که مردمان در امر حلال اندیشه غیرت از ساحت
خویش بردوانید از پس آنکه رسول خدای صلی الله علیه و آله علی و فاطمه را فرمان داد که با یکدیگر
سخن مکنید تا من بر شما درآیم و گاهی که درآمد هر دو پای مبارک را در میان ایشان درآورد
و بالجمله از آن پس پیغمبر علی را فرمود دو جائی از آب حاضر کن در زمان حاضر ساخت
رسول خدا سه کرت در آن بدمید و برخی از آیات کتاب خدای را بر آن قرائت فرمود
آنگاه علی علیه السلام را حکم داد که جرعه ازین آب بیاشام و پاره بجای گذار آنچه را بجای
گذاشت رسول خدای برگرفت و بر سر و سینه علی بر فشاند و قال اذهب الله عنک
الرجس یا ابا الحسن و طهرک تطهیرا فرمود ای ابو الحسن خداوند ترا از هر آلایش ناشایسته پاک و پاکیزه
دارد و دیگر باره آب طلب کرد بدینگونه فاطمه علیها السلام را نیز تشریف فرمود و آن
کلمات را در حق او تکرار کرد اینوقت فرمود یا علی ساعتی از خانه بیرون باش چون بیرون شد
روی با فاطمه آورد و گفت ای دختر من چون است شوهر تو عرض کرد یا رسول الله امشب
که علی در فراش من جای داشت شنیدم که زمین با او سخن میکرد تبسم فرمود چون این
بشنید سجده شکر گذاشت و چون سر برداشت فرمود ای فاطمه شادخوار و کامکار
باش که خداوند شوهر ترا از جمیع آفرینش برگزیده و نیز خرم دل باش بفرزندان طیب و
طاهر و دانسته باش که خدای امر کرده است زمین را از مشرق تا مغرب آنچه در زمین است بعرض

او برساند فاطمه عرض کرد علی فقیر است نه شوهر هست جز اینکه زنان قریش گویند پیغمبر مردی
فقیر را بمصاهرت اختیار کرد رسول خدا فرمود ای دختر که من پدر تو در شمار فقرا
نیست و شوهر تو را فقیر نتوان شمرد همانا زمین خزاین و دفاین خود را بتمامت بر من
عرض داد نپذیرفتم و جز بزرگی درگاه و قرب [...] اختیار نکردم چون آنچه پدرت میداند
تو دانسته باشی از کم و بیش دنیا وارث [...] باشی اما شوهر تو در اسلام پیشی دارد و بر همه
کس از عالم پیشی دارد و حلمش از همه جهان بزرگتر و ثقیلتر است خداوند از تمامت آفرینش
دو مرد برگزید یکی پدرت است و اندیگر شوهر تو آنگاه علی علیه السلام را طلب فرمود و گفت
ادْخُلْ بَيْتَكَ وَالْطُفْ بِزَوْجَتِكَ وَارْفُقْ بِهَا فَإِنَّ فَاطِمَةَ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْلِمُنِي
مَا يُؤْلِمُهَا وَيَسُرُّنِي مَا يَسُرُّهَا أَسْتَوْدِعُكُمَا اللهَ وَأَسْتَخْلِفُهُ عَلَيْكُمَا
فرمود داخل شو در خانه خود و با خفادت و رفق باش با زوجه خود همانا فاطمه پاره از تن
منست متألم میدارد مرا چیزی که او را متألم میدارد و میرنجاند مرا کسی که او را میرنجاند و شاد
خاطر میدارد مرا چیزی که او را شاد خاطر میدارد و من شما را در نزد خدا بودیعت گذاشتم
و خداوند را از جانب خود بر شما بخلیفتی برداشتم علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله
سوگند با خدای هرگز فاطمه را بهیچ غضب نسازم و او را بکراهتی در تعب نیندازم تا گاهی که
وداع جهان گویم فاطمه نیز با من غضب نیاز ناید و عصیان من نفرماید إِنَّ اللهَ أَوْحَى
إِلَى رَسُولِهِ قُلْ لِفَاطِمَةَ لَا تَعْصِي عَلِيًّا فَإِنَّهُ إِنْ غَضِبَ غَضِبْتُ لِغَضَبِهِ
یعنی ای محمد فاطمه را بگو از عصیان علی بپرهیز اگر او غضب کند من از غضب او غضبناک میشوم و
صاحب کتاب فردوس الاخبار که از بزرگان اهل سنت و جماعت است اندیشه را
سند با بن عباس پیوسته میدارد إِنَّ النَّبِيَّ قَالَ لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ

زَوَّجَكَ فَاطِمَةَ وَجَعَلَ صِدَاقَهَا الْأَرْضَ فَمَنْ مَشَى عَلَيْهَا مُبْغِضًا لَكَ مَشَى عَلَيْهَا حَرَامًا
یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرمود ای علی خداوند فاطمه را با تو تزویج
کرد و زمین را بصداق [او] مقرر داشت پس هرکس با تو بکین باشد و بر زمین مشی کند مشی او
بر زمین حرام است و ابن شهر آشوب از صادق آل محمد روایت میکند قال
حَرَّمَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى عَلِيٍّ النِّسَاءَ مَا دَامَتْ فَاطِمَةُ حَيَّةً قُلْتُ وَكَيْفَ قَالَ
لِأَنَّهَا لَا تَحِيضُ فرمود خداوند حرام ساخت نکاح زنان را بر علی چندانکه
فاطمه زنده باشد راوی گفت سبب چه بود فرمود از برای آنکه فاطمه هرگز حائض نگشت
و دیگر آنکه این معنی دلالت میکند بر جلالت شان و مناعت محل آنحضرت و نیز شیخ صدوق
گوید قَالَ رَسُولُ اللهِ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى آخَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَ
زَوَّجَ ابْنَتِي مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمٰوَاتِهِ وَأَشْهَدَ عَلَى ذٰلِكَ مُقَرَّبِي مَلَائِكَتِهِ وَجَعَلَهُ
لِي وَصِيًّا وَخَلِيفَةً فَعَلِيٌّ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ مُحِبُّهُ مُحِبِّي وَمُبْغِضُهُ مُبْغِضِي وَإِنَّ
الْمَلَائِكَةَ لَتَتَقَرَّبُ إِلَى اللهِ بِمَحَبَّتِهِ رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرماید
خداوند در میان من و علی عقد برادری بست و دختر مرا در فراز هفت آسمان با او تزویج
مقرر داشت و فرشتگان مقرب را جمله گواه گرفت و علی را وصی من و خلیفه من کرد
پس علی از من و من از علی میباشم دوست او دوست من و دشمن او دشمن منست و علی
آنکس است که فرشتگان مقرب بدست آویز محبت او در حضرت حق تقرب جویند
رسول خدا چون این کلمات بپرداخت برخواست تا از سرای بیرون شود فاطمه عرض کرد
ای پدر در خدمت خانه از توانائی من افزونست خادمی عنایت فرمای تا مرا در انجام
خدمت اعانت کند رسول خدای فرمود اگر خواهی بهتر از خادمی با تو عطا کنم

فاطمه سلام الله علیها هنوز خاموش بود که علی فرمود بلی فاطمه نیز عرض کرد بلی یا رسول الله
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر بامداد سی و سه کرت سبحان الله بگوی و سی و سه
کرت الحمد لله و سی و چهار کرت الله اکبر این جمله صد کرت بر زبان میگذرد و هزار حسنه
در میزان میآید و خدای بدین کلمات هم دنیا و آخرت ترا کفایت میفرماید پس علی و فاطمه علیهما
السلام در هیچ بامداد این کلمات را ترک نگفتند و نیز در خبر است که هنگام زفاف فاطمه
جبرئیل با فوجی از فرشتگان درآمد بِهَدِیَّةٍ فِی سَلَّةٍ مِنَ السَّمَاءِ وَفِیهَا کَعْکٌ
وَمَوْزٌ وَزَبِیبٌ فَقَالَ هٰذِهِ هَدِیَّةُ جَبْرَئِیلَ وَقَلَبَ مِنْ یَدِهِ سَفَرْجَلَةً فَشَقَّهَا
نِصْفَیْنِ وَاَعْطَی عَلِیًّا نِصْفًا وَفَاطِمَةَ نِصْفًا وَقَالَ هٰذِهِ هَدِیَّةٌ مِنَ الْجَنَّةِ لَکُمَا
بپارسی چنین میآید که جبرئیل از آسمان هدیه فرود آورد و آن سبدی آکنده از نان و خرما
و مویز جنت بود و از میوه‌های بهشت بهی در دست داشت آنرا دو نیمه کرد نیمی
بعلی و نیمی فاطمه را داد و گفت این هدیه است خاص شما از بهشت خداوند و نیز جبرئیل حله از
بهشت برای فاطمه آورد که بهای آن با تمامت دنیا برابر میرفت و چون آنجامه را بپوشید
زنان قریش در حیرت شدند و عرض کردند این از کجاست فاطمه فرمود از نزد خداست
و هم در خبر است که بعد از زفاف روزی فاطمه علیها السلام در حضرت رسول عرض
کرد یَا رَسُولَ اللهِ مَا یَدَعُ عَلِیٌّ شَیْئًا مِنْ رِزْقِهِ اِلَّا وَزَّعَهُ بَیْنَ الْمَسَاکِینِ
فَقَالَ لَهَا یَا فَاطِمَةُ اَتُسْخِطِینِی فِی اَخِی وَابْنِ عَمِّی اِنَّ سَخَطَهُ سَخَطِی وَاِنَّ
سَخَطِی سَخَطُ اللهِ فَقَالَتْ اَعُوذُ بِاللهِ مِنْ سَخَطِ اللهِ وَسَخَطِ رَسُولِهِ یعنی فاطمه
عرض کرد یا رسول الله علی علیه السلام از خورش و خوردنی چیزی در خانه بجا نمیگذارد
هرچه بدست میکند بر فقرا و مساکین پراکند رسول خدا فرمود ای فاطمه آیا خشم میانگیزی مرا در

سله بمعنی سبد

کعک نوعی از نان است

موز نوعی از خرماست

[illegible]

و پسر عم من و حال آنکه خشم او خشم منست و خشم من خدا را بخشم میآورد فاطمه عرض کرد
پناه میبرم بخدا از خشم خدا و خشم پیغمبر خدا بعضی از محققین گفته‌اند که سوره مبارکه
هل اتی در شان اهل بیت فرود شد و خداوند در آن سوره مبارکه از روضهٔ رضوان
فراوان یاد فرموده و از حور العین اصلا لاجل فاطمه نامی و نشانی مذکور نیفتاده سفیان
ثوری از ابو صالح حدیث میکند فی قوله تعالی وَاِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ میگوید هیچ مؤمنی نیست که
در قیامت چون از پل صراط عبور دهد جز اینکه خداوند چهار زن از زنان دنیا
با او تزویج کند و هفتاد حوریه از حور بهشت کابین او در آورد الا علی بن ابیطالب
زیرا که او شوهر فاطمه است از زنان دنیا کس با علی نخواهد بود ولکن در بهشت هفتاد
هزار حورا با او خواهد بود و هر حورائی را هفتاد هزار خادم است و در کتاب ابن شاذان
ابن عباس از سلمان فارسی حدیث میکند میگوید در حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله
حاضر بودم گاهی که آب بر دستهای مبارک میریخت ناگاه فاطمه علیها السلام درآمد و
میگریست رسول خدای دست مبارک بر سر او نهاد و قال مَا یُبْکِیکِ لَا اَبْکَی
اللهُ عَیْنَکِ یَا حُوَرِیَّةُ فرمود ای حوریه این گریه چیست خدای نگریاند چشم ترا عرض
کرد بر جماعتی از زنان قریش عبور دادم و ایشان مخضبات بودند چون مرا
دیدار کردند بکلماتی ناستوده مرا و پسر عمم مرا زبان زدند فرمود چه گفتند و چه
بشنیدی عرض کرد گفتند محمد دختر خود را بمردی که از همه قریش جوانان فقیرتر و مسکین‌تر
بود کابین بست فَقَالَ لَهَا وَاللهِ یَا بُنَیَّةُ مَا زَوَّجْتُکِ وَلٰکِنَّ اللهَ زَوَّجَکِ مِنْ عَلِیٍّ
فرمود سوگند با خدای ای دختر من ترا با او کابین نبستم بلکه خداوند ترا با او تزویج کرد
همانا بسیار کس از بزرگان قریش ترا خواستار خطبه شدند و من نپذیرفتم و امر ترا

با خدائی که داشتم و خواستار از او پاسخ بکنم فبینا صلیت یوم الجمعة صلوة الفجر
اذ سمعت حفیف الملائکة واذا بحبیبی جبرئیل ومعه سبعون صفا
من الملائکة متوجین مقرطین مدملجین فقلت ما هذه القعقعة
من السماء یا اخی جبرئیل فقال یا محمد ان الله عز وجل اطلع علی الارض
اطلاعة فاختار منها من الرجال علیا ومن النساء فاطمة فزوج فاطمة من
علی فرفعت رأسها وتبسمت بعد بکائها وقالت رضیت بما رضی الله
ورسوله پیغمبر فرمود گاهی که نماز بامداد جمعه را میگذاشتم بانگ حرکت فرشتگان را اصغا
نمودم آنوقت حبیب من جبرئیل دیدار شد و با او هفتاد صف از فرشتگان بود
داشتند و همگان با تاج و گوشواره و بازوبند بودند گفتم چیست این قعقعه که از
آسمان فرا میرسد گفت ای محمد خدای عز و جل گوش تا گوش ارض را نگران شد و از میان
مردان علی را و از میان زنان فاطمه را اختیار نمود و فاطمه را با علی کابین بست
چون سخن بدینجا آورد فاطمه سر برداشت و پس از گریستن تبسمی فرمود و عرض کرد رضا
دادم بدانچه رضای خدا و رسول اوست فقال الا ازیدک یا فاطمة فی علی رغبة
قالت بلی قال لا یرد علی الله عز وجل رکبان اکرم منا اربعة اخی صالح علی ناقته و
عمی حمزة علی ناقتی العضباء وانا علی البراق وبعلک علی بن ابیطالب علی
ناقة من نوق الجنة رسول خدا فرمود میخواهی برافزون کنم رغبت ترا با علی فاطمه
عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود وارد نمی شود بر خدای عز و جل هیچ سوار
گرامی تر از ما چهار تن برادرم صالح که سوار ناقه خویش باشد و عم من حمزه که بر
ناقه عضبای من برنشسته باشد و من که بر براق باشم و شوهر تو علی بن ابیطالب که

(حاشیه: دملوج: دستبند را گویند)

که بر ناقه از ناقهای بهشت سوار باشد فاطمه عرض کرد یا رسول الله صفت آن
ناقه را بگوی که از چه چیز خلق شده قال ناقة خلقت من نور الله عز وجل مدبجة
الجنبین صفراء حمراء الراس سوداء الحدق قوائمها من الذهب خطامها من اللؤلؤ
الرطب عیناها من الیاقوت وبطنها من الزبرجد الاخضر علیها قبة من
لؤلؤة بیضاء یری باطنها من ظاهرها وظاهرها من باطنها خلقت
من عفو الله عز وجل تلک الناقة من نوق الله لها سبعون رکنا بین الرکن
والرکن سبعون الف ملک یسبحون الله بانواع التسبیح لا یمر علی ملاء من
الملائکة الا قالوا من هذا العبد ما اکرمه علی الله عز وجل ترآه نبیا
مرسلا او ملکا مقربا او حامل عرش او حامل کرسی فینادی مناد من بطنان
العرش ایها الناس ما هذا بنبی مرسل ولا ملک مقرب هذا علی بن ابیطالب
فیبدون رجالا رجالا فیقولون حدثونا فلم نصدق ونصحونا
فلم نقبل والذین یحبونه تعلقوا بالعروة الوثقی کذلک
یحبون فی الآخرة رسول خدا فرمود ناقه ایست از نور خدا آفریده هر دو پهلویش به دیباج پوشیده
اندامش زرد و فام گلگونه راسش و سیاه چشم و پایش از ذهب ناب لگامش از لؤلؤ خوشاب
چشمهایش از یاقوت احمر شکمش از زبرجد اخضر و قبه بر پشت اوست از مروارید سفید
که درونش از بیرون و بیرونش از درون دیدار میشود از عفو خداوند آفریده شده
و این ناقه ایست از ناقهای خدای او را هفتاد رکن است در میان هر رکنی تا رکنی هفتاد
هزار فرشته خدای را گوناگون تسبیح گویند عبور نمیدهد بر هیچ جماعتی از فرشتگان جز آنکه
گویند کیست این بنده خدا که خداوندش چنین گرامی میدارد آیا پیغمبری مرسل یا ملکی مقرب یا حامل

(حاشیه: خطام بمعنی لجام)

عرش یا حامل کرسی است از درون عرش ندا در میرسد که ایها الناس این نه پیغمبر مرسل و نه
ملک مقرب است این علی بن ابیطالب است پس مردان گروه از پی گروه و فوج از پس
فوج بحضرت او مبادرت میجویند و میگویند انا لله و انا الیه راجعون حدیث کردند
نقیصه تو نمودیم و نصیحت کردند نپذیرفتیم آنانکه دوستدار او بودند چنگ در عروة
الوثقی زدند و همچنان در آخرت بدانخوبی انگیخته گشتند دیگر باره رسول خدا بسخن آمد
و فرمود یا فاطمة الا ازیدک فی علی رغبة قالت زدنی یا ابتا قال النبی ان علیا
اکرم علی الله من هرون لان هرون اغضب موسی و علی لم یغضبنی قط
والذی بعث اباک بالحق نبیا ما غضبت علیه یوما قط و ما نظرت
فی وجه علی الا ذهب الغضب عنی یا فاطمة الا ازیدک فی علی رغبة
قال زدنی یا نبی الله قال هبط علی جبرئیل و قال یا محمد اقرأ علیا
منی السلام السلم فقامت و قالت رضیت بالله ربا و بک یا ابتا نبیا
و بابن عمی بعلا و ولیا فرمود ای فاطمه اگر خواهی زیادت کنم رغبت ترا با علی
عرض کرد زیادت فرمای فرمود همانا علی در نزد خداوند گرامی تر است از هرون
چه هرون بغضب آورد موسی را و علی مرا هرگز بغضب نیاورده و خشم آگین نساخته سوگند
بدانکس که پدر ترا از در راستی به پیغمبری فرستاد هرگز بر علی خشمگین نشده ام و هرگز در روی علی
نظاره نکرده ام جز آنکه خشم من درهم شکسته و غضب من فرونشسته دیگر باره فرمود ای فاطمه
خواستاری که رغبت ترا با علی افزون تر سازم عرض کرد خواهنده ام یا نبی الله فرمود
جبرئیل بر من فرود آمد و گفت ای محمد علی را سلام برسان پس فاطمه بپای خواست و عرض کرد
که رضا دادم بخواست خدای که پروردگار است و برضای تو ای پدر که پیغمبر خدائی و با پسر عم خود که شوی

ذکر جملتی از واردات احوال فاطمه و بعضی از معاشرات آنحضرت با امیر المؤمنین

در کتاب علل الشرایع سند با بوهریره منتهی میشود میگوید نماز بامداد در خدمت رسول خدا
گذاشتیم آنگاه پیغمبر برخواست و روان شد و سخت اندوهناک بود و ما نیز از قفای
او روانه شدیم چون بباب سرای فاطمه رسیدیم رسول خدا علی را نگریست که در پیش روی
باب بر خاک خفته است پیغمبر در کنار او بنشست و گرد از جامه او بسترد و میفرمود قم فداک
ابی و امی یا ابا تراب فرمود پدر و مادرم فدای تو باد ای ابو تراب برخیز و دست علی را
بگرفت و داخل سرای شد زمانی دیر برنگذشت که بانگ خنده ایشان را اصغا نمودیم
رسول خدای بیرون شد با چهره مشرق عرض کردیم یا رسول الله بدرون سرای شدی با
قلب پریشان و برآمدی با روی شادمان فقال کیف لا افرح و قد اصلحت بین اثنین هما
احب اهل الارض الی اهل السماء فرمود چگونه شاد خاطر نباشم و حال آنکه اصلاح نمودم میان
دو کس را که محبوب‌ترین مردم زمین اند در نزد اهل آسمان فاضل مجلسی میگوید اخبار که
دلالت بر منازعت علی و فاطمه علیهما السلام میکند محفوف بمصلحتی است که ما سر آنرا
نمیدانیم و همچنان در علل الشرایع قطان باسناد خویش میگوید در میان علی و فاطمه زلال
صفا را کدورتی پدید آمد پس رسول خدای بر ایشان درآمد از برای پیغمبر فراشی گستردند
آنحضرت بخفت و علی را در جانب راست و فاطمه را در جانب چپ جای داد پس دست علی را
بگرفت و بر فراز سر خویش نهاد و دست فاطمه را نیز با خود داشت و بر فراز سره گذاشت
و بداشت تا آنکه دو ترا مرتفع ساخت عرض کردند یا رسول الله داخل شدی و برآمدی مسرور
قال ما یمنعنی و قد اصلحت بین اثنین هما احب من علی وجه الارض الی
شیخ صدوق میگوید این خبر نزد من نادرست است زیرا که در میان علی و فاطمه منازعت حادث

نمیشود که حاجت باصلاح رسول خدای انشد و همچنان در علل الشرایع مسند با بی ذر غفاری
پیوسته میشود میفرماید من و جعفر بن ابیطالب گاهی که بجانب حبشه هجرت نمودیم کنیزکی
خدمت جعفر بن ابیطالب را هدیه کردند که چهار هزار درهم بها داشت گاهی که باز مدینه
شدیم آن کنیزک را جعفر بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه فرستاد و او ملازمت
منزل فاطمه را داشت یکروز فاطمه درآمد و سر امیرالمؤمنین علیه السلام را درکنار آن کنیزک
نگریست عرض کرد یا اباالحسن با او طریق مضاجعت سپردی فرمود لا والله چنان نیست که تو
می اندیشی عرض کرد رخصت فرمای تا بمنزل پدر خواهم رفت امیرالمؤمنین اجازت فرمود
پس جامه بپوشید و برقع برافکند و آهنگ خدمت پیغمبر فرمود اینوقت جبرئیل فرود آمد
فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ اِنَّ اللهَ یُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَیَقُولُ لَكَ اِنَّ هٰذِهِ فَاطِمَةُ قَدْ اَقْبَلَتْ تَشْکُو
عَلِیًّا فَلَا تَقْبَلْ مِنْهَا فِی عَلِیٍّ شَیْئًا گفت ای محمد خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید
اینک فاطمه در میرسد و از علی شکایت میکند شکایت او را در حق علی نپذیر هم
در اینوقت فاطمه درآمد فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللهِ جِئْتِ تَشْکِینَ عَلِیًّا قَالَتْ اِیْ وَرَبِّ
الْکَعْبَةِ فَقَالَ لَهَا ارْجِعِی اِلَیْهِ فَقُولِی لَهُ رَغِمَ اَنْفِی لِرِضَاكَ رسول خدا فرمود
ای فاطمه آمدی تا از علی شکایت کنی عرض کرد آری قسم بخدای کعبه فرمود بازشو
و علی را بگوی بن رحمت خود را بر رضای تو اختیار کردم پس فاطمه مراجعت نمود و سه کرت
گفت یَا اَبَا الْحَسَنِ رَغِمَ اَنْفِی لِرِضَاكَ اینوقت علی علیه السلام روی با فاطمه
آورد فَقَالَ لَهَا شَکَوْتِنِی اِلَی خَلِیلِی وَحَبِیبِی رَسُولِ اللهِ وَاسَوْأَتَاهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ
اُشْهِدُ اللهَ یَا فَاطِمَةُ اَنَّ الْجَارِیَةَ حُرَّةٌ لِوَجْهِ اللهِ وَاَنَّ الْاَرْبَعَمِائَةِ دِرْهَمٍ الَّتِی فَضَلَتْ
مِنْ عَطَائِی صَدَقَةٌ عَلَی فُقَرَاءِ اَهْلِ الْمَدِینَةِ فرمود فاطمه شکایت مرا نزد پدر بردی

رسول خدا آنچه بسیار ناگوار است بر من گرانی خاطر رسول خدا گواه گرفتم خدا را
که این جاریه در راه خدا آزاد است و چهارصد درهم از عطای من بجا مانده خاص
مساکین مدینه نمودم این بگفت و جامه در پوشید و آهنگ خدمت رسول خدا فرمود
در اینوقت جبرئیل فرود آمد فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ اِنَّ اللهَ یُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَیَقُولُ لَكَ قُلْ لِعَلِیٍّ
قَدْ اَعْطَیْتُكَ الْجَنَّةَ بِعِتْقِكَ الْجَارِیَةَ فِی رِضَاءِ فَاطِمَةَ وَالنَّارَ بِالْاَرْبَعِمِائَةِ دِرْهَمٍ الَّتِی
تَصَدَّقْتَ بِهَا فَاَدْخِلِ الْجَنَّةَ مَنْ شِئْتَ بِرَحْمَتِی وَاَخْرِجْ مِنَ النَّارِ مَنْ شِئْتَ
بِعَفْوِی فَعِنْدَهَا قَالَ عَلِیٌّ اَنَا قَسِیمُ اللهِ بَیْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ
جبرئیل عرض کرد ای محمد خداوند سلام میرساند ترا و میفرماید علی را بگوی که من بهشت و دوزخ
را با تو عطا کردم در ازای آزادی جاریه برضای فاطمه و چهارصد درهم که صدقه کردی
پس هر کرا میخواهی بیسر و رحمت من داخل بهشت میکن و هر کرا خواهی بقوت عفو من از
دوزخ نجات میده مکشوف باد که تشریف عصمت در حفظ انبیا و ائمه اطهار
از ارتکاب صغیره و کبیره حصاری محکم تر از فلک اطلس است که بهیچ چه قابل خرق و خلل
نیست اگر باپیمبریم که در میان علی و فاطمه که مرکز دایره عصمتند رنجشی و منازعتی پدید آمد و از آن مسکند
که کم و بیش یکی ظالم و آن دیگر مظلوم باشد و همچنین در مرآت عقل دوراندیش صورت نبندد
همانا ادراک فهم من بنده در اینگونه احادیث نارسا است و این شگفت نباشد کلمات
ائمه اطهار که حامل مرموزات عدیده و اسرار کثیره است باچه دانیم که در هر وقتی مصلحت
اندیشیده اند و چه نکته سنجیده اند الا آنکه گوئیم هرچه از ایشان گفتند صدق است و امنا

ذکر بعضی از وقایع احوال فاطمه در زمان رسول خدای تا گاهیکه رسول خدا وداع جهان گفت

چون در غزوه احد رسول خدای صلی الله علیه وآله زحمت فراوان دید و زخمهای گران یافت

خبر شهادت آنحضرت در مدینه مشتهر گشت چهارده تن از زنان و نزدیکان اهل بیت در طلب حال پیغمبر آسیمه سر و پریشیده خاطر از مدینه بیرون شتافتند بشرحیکه در کتاب رسول خدای صلی الله علیه و آله رقم شد نخستین فاطمه علیها السلام آنحضرت را با آنچهره جراحت دریافت آن تن مبارک را در برکشید و بهای های بگریست آب چشم پیغمبر بگونه مبارک بدوید این هنگام علی علیه السلام با سپر خویش آب همی کشید و فاطمه سر و روی پیغمبر را از خون همی بشست و چون خون از غلیان همی ننشست پاره حصیری بدست کرده بسوخت و جراحات را با خاکستر آن مسبت و از آن پس رسول خدای زخمها را با استخوان پوسیده دود همی داد تا نشان الجراحات بجای نماند چون از این کارها بپرداختند علی علیه السلام

شمشیر خود را بفاطمه داد و این شعر قرائت کرد

أفاطم هاك السيف غير ذميم	فلست برعديد ولا بلئيم
لعمري لقد أعذرت في نصر أحمد	وطاعة رب بالعباد عليم
أريد ثواب الله لا شيء غيره	ورضوانه في جنة ونعيم
وكنت امرءاً يسمو إذا الحرب شمرت	وقامت على ساق بغير مليم
أمطت ابن عبد الدار حتى ضربته	بذي رونق يفري العظام صميم
فغادرته بالقاع فارفض جمعه	عباديد منهم فائت وكليم
وسيفي بكفي كالشهاب أهزه	أجز به من عاتق وصميم
فما زلت حتى فض ربي جموعهم	وأشفيت منهم صدر كل حليم
أميطي دماء القوم عنه فإنه	سقى آل عبد الدار كأس حميم

چون امیر المؤمنین علیه السلام این اشعار قرائت کرد رسول خدای فرمود خذيه يا فاطمة

فقد أدى بعلك ما عليه یعنی ای فاطمه خود دار شمشیر علی را که شوهر تو الحق بر دست داشت فرو گذاشت و خداوند ابطال قریش را بدست او پایمال ساخت فرمود پس فاطمه شمشیر علی را بگرفت و از آلایش خون پاک پاکیزه نمود و دیگر در غزوه خندق بشرحی که در کتاب رسول خدای مرقوم افتاد بعد از قتل عمرو بن عبدود امیر المؤمنین علیه السلام ذو الفقار را با امام حسن علیه السلام داد و فرمان کرد که این شمشیر را بفاطمه بدیت داد تا از آلایش خون پاک بشوید حسن علیه السلام آن تیغ را بنزد فاطمه سلام الله علیها آورد و آنحضرت پاک بشست و باز داد لکن نقطه از خون در روی ذو الفقار باقی ماند چون بنزد علی علیه السلام باز آورد فرمود اگر فاطمه ذو الفقار را بشسته است این نقطه خون چیست قال النبي يا علي سل ذا الفقار يخبرك فهزه وقال أليس قد غسلتك الطاهرة من دم الرجس النجس فأنطق الله السيف فقال بلى ولكنك ما قتلت بي أبغض إلى الملائكة من عمرو بن عبد ود فأمرني ربي فشربت هذه النقطة من دمه وهو حظي منه ولا تنتضيني يوما إلا ورأيت الملائكة صلت عليك رسول خدای صلی الله علیه و آله فرمود یا علی از ذو الفقار بپرس تا ترا آگهی دهد علی علیه السلام ذو الفقار را جنبش داد و فرمود آیا فاطمه ترا از پلیدیها پاک نشست این نقطه خون چیست اینوقت خداوند ذو الفقار را گویا ساخت عرض کرد هرگز مبغوض تر از عمرو بن عبدود را در نزد فرشتگان با من نکشته باشی پس خدای و ند فرمان کرد مرا باندازه این نقطه از خون او بجوزم و این بهره و نصیبه من افتاد و هیچگاه مرا بر روی دشمن نکشیده نداشتی جز اینکه فرشتگان بر تو درود فرستادند

ذکر تفویض حوائط فدک بفاطمه و اولاد آنحضرت علیها السلام

شرح فتح فدک در ذیل قصهٔ فتح خیبر در کتاب رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم مرقوم
افتاد و در این کتاب مبارک نیز جملی نگاشته میآید همانا گاهی که رسول خدای
بجانب خیبر طی طریق میفرمود محیصة بن مسعود حارثی را فرمان داد که جانب فدک پیش دارد و
جهودان فدک را بمیدان مقاتلت یا بقبول جزیت دعوت نماید چون محیصه این خبر برسانید
جهودان در پاسخ گفتند هنوز قتل قبیلهٔ مرحب و زعمای قوم عامر و یاسر و حارث که
از چرم پلنگ قماط کرده‌اند و از پستان پلنگان شیر خورده‌اند با ده هزار مردم رزم‌آزمای
در قلعهٔ نطاة ساخته جنگ اند ما چرا سر بطاعت فرود آریم و طریق اطاعت سپریم
محیصه چون این بشنید آهنگ مراجعت نمود گفتند روزی چند بباش تا با بزرگان خویش
سخن بشوری در اندازیم و چند تن در صحبت تو بحضرت گسیل سازیم روز دیگر خبر فتح حصن
ناعم و قتل سکنهٔ آن قلعه برسید مردم فدک را هولی عظیم و بزرگ فرا گرفت محیصه را گفتند
اگر سخنان که بیرون ادب بر زبان ما رفت از محمد پوشیده داری ترا از زر و زیور
توانگر کنیم محیصه گفت من نتوانم چیزی از رسول خدا پوشیده داشت اینوقت نون
بن یوشع را با چند کس از مشایخ جهود در صحبت محیصه روان ساختند و خود بتحصین حصار
پرداختند که اگر محمد مسلط افتاد کار را باجابت مقرون ندارد روزی چند
خویشتن داری توانند کرد رسول خدا در پاسخ فرستادگان ایشان فرمود اگر من شما را
دست باز دهم و در این قلعه بجای گذارم گاهی که قلعه‌ها را بتمامت گشاده باشم باد
افراه شما چه خواهد بود گفتند شکستن لشکرهای ما و گشودن قلعه‌های ما امری محصور نیست چه ما
ابواب قلعه‌ها را استوار بستیم و مفاتیح ابواب را با خود داشتیم و ابطال رجال را بحفظ و
حراست بگماشتیم پیغمبر فرمود تا آن مقالید را حاضر کردند و بعرض ایشان گذرانیدند آنگاه فرمود

محیصه بفتح میم و سکون حاء مهمله و فتح یای تحتانی و صاد مهمله مشدده

باد افراه بمعنی مکافات است

اینک

اینک کلیدهای حصارهای شماست آن جماعت چنان دانستند که دربانان و کلیدداران خیانت
کرده‌اند و کلیدها را بنزد رسول خدای فرستاده‌اند از وی پرسش کردند گفت لا والله
من این کلیدها را در صندوقی استوار نهادم و در بستم و چون امیر را ساحر میدانستم
دفع سحر او را بتورات توسل جستم و آیتی چند بر این مقالید قرائت کردم و سر صندوق را
خاتم برزدم و در زمان آن صندوق را حاضر کرد و مهر بر گرفت و سر گشود و آن
مفاتیح را نیافتند جهودان شگفتیها گرفتند و رسول خدا را گفتند کدام کس این مفاتیح را
با تو آورد فرمود آنکس که الواح را بموسی آورد یعنی جبرئیل از این امر شگفت چند تن ایمان آوردند
و در حصار بگشودند و کار بمصالحت کردند رسول خدای علی علیه السلام را بفرستاد تا کتاب
مصالحت بدست او نگاشته آمد بدین شرط که حوائط فدک خاص رسول خدا باشد و لشکر
بقصد فدک کوچ ندهد پس آنکس که ایمان آورد پیغمبر حمل او را با خود داشت و آنکس که
از اسلام روی برتافت اموالش را بجمله مضبوط فرمود و چون فتح فدک بنیروی سوار
و پیاده نبود بتمامت خاص پیغمبر صلی الله علیه و آله گشت و این آیهٔ مبارکه دلالت بر این معنی
تواند داشت وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ
وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ
رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَ
ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ
وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ میفرماید آنچه از ملک و مال
کفار با رسول مختار گذاشتیم سواران و پیادگان شما رنج تاختن و شکنج رزم ساختن
ندیدند که طلب بهره و نصیبه توانند کرد لاجرم این غنایم خاصه و خالصهٔ خدا و رسول است

حائط بمعنی دیوار و بستانها است حوائط جمع حوائط باغ و بستانها

و مقرراست از برای خویشاوندان پیغمبر و مساکین ایشان تا درمیان توانگران دست بدست نرود پس آنرا که پیغمبر بذل فرماید مأخوذ دارید و اگرنه دست میالائید انوقت جبرئیل فرود شد و رسول خدایرا اسلام داد و عرض کرد که خداوند میفرماید حق خویشاوندانرا بده و این آیت مبارک را بیاورد فَآتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللّٰهِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ چون جبرئیل این خبر را بیاورد که حق خویشان بده پیغمبر فرمود این خویشان کیانند عرض کرد و پیرون فاطمه کس منیت حوایط فدک را با فاطمه گذار و خواستار حق خویش مباش چه خداوند نیز حق خود را خاص او نمود و این فدک حصاری بود در فرود خیبر اگرچند حصانت و رصانت خیبر را نداشت لکن خواسته و خرماستانهایش افزون از خیبر بود بالجمله رسول خدای فاطمه را پیش خواند و این آیت مبارکرا براو قرائت کرد و اموالی که از فدک بدست کرده بود به تسلیم او مقرر فرمود و حوایط فدک را با او گذاشت فاطمه عرض کرد یا رسول الله انچه بفرمان خدا بهره و نصیبه من افتاد بجمله خاص تو گذاشتم پیغمبر فرمود این جمله را خاص خود و فرزندان خود داشته باش که بعد از من با تو از در معادات و مبارات بیرون شوند حیلتها بسازند و حصونها بیاغازند و فدکرا از تو باز ستانند آنگاه فرمود تا بزرگان اقوام و معارف اصحاب حاضر شدند و در حضور ایشان حوایط فدکرا با هر ملک و مال که در آن اراضی مأخوذ داشته بود به تسلیم فاطمه مقرر فرمود پس وثیقه نگاشت که فدک با تمامت مال و خواسته خاص فاطمه و فرزندان او حسن و حسین است پس فاطمه دست تصرف فرا داشت و آن اموال و اثقال که خاص او گشت بر مسلمانان بخش کرد و هرسال باندازه قوت خویش از فدک مأخوذ میداشت و انچه فاضل بود در مسلمانان قسمت میفرمود چنانکه در

مستقصی و بعضی از مؤلفات علما مرقوم است و نیز چنان بسیار کس از علمای خاصه و عامه در این سخن همداستانند که رسول خدا فدکرا بفاطمه علیها السلام هبه فرمود و در روزگار خویش بتصرف او داد و عامل فاطمه ضبط فدک همی کرد و گاهی که رسول خدای وداع جهان گفت ابوبکر عامل فاطمه را از فدک معزول داشت و خود عامل گماشت چنانکه انشاء الله عنقریب شرح احتجاج فاطمه با ابوبکر مرقوم میگردد

ذکر بعضی از وقایع احوال فاطمه علیها السلام

ذکر جملتی از وقایع احوال فاطمه هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

چون هنگام رحلت رسول خدای صلی الله علیه و آله فرا رسید عزرائیل بصورت اعرابی بر در سرای حاضر شد و بایستاد و گفت اَلسَّلامُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَمَعْدِنَ الرِّسالَةِ وَمُخْتَلَفَ الْمَلائِكَةِ رحمت خدای بر شما باد رخصت دهید تا درآیم فاطمه بر بالین رسول خدای جای داشت چون این ندا بشنید پاسخ داد که پیغمبر را نیروی مرقات نیست دیگر باره ندا درداد و اجازت جست و همان پاسخ شنید در کرت سیم بانگی هولناک درانداخت و اذن دخول خواست از بانگ او مردم خانه را لرزه بر اندام افتاد و رسول خدای با خویش آمد و چشم بگشود و گفت چه پیش آمد شما را صورت حال را بعرض رسانیدند فرمود ای فاطمه دانستی با که سخن میکنی عرض کرد الله و رسوله اعلم فرمود این ملک موت است این کاسر لذات و قاطع شهوات است زنان را بیوه کند و کودکان را بذلت یتیمی افکند جماعت را پراکنده فاطمه فریاد برداشت که واابتاه و حسرتاه المدینه پیغمبر دست فاطمه را فرا گرفت و بر سینه مبارک بچفسانید و زمانی چنین بخویشتن بود که گوئی بدیگر سرای تحویل داد فاطمه سر پیش داشت و گفت یا ابتا پاسخ نشنید عرض کرد جان من فدای تو باد با من نگران شو و سخنی بگوی پیغمبر چشم بگشود و فرمود ای دختر من آغاز گریستن مکن که فرشتگان

اسماها از گریستن تو گریان میگردند و اشک از چهره فاطمه می سترد و بشارت میداد و دلش
آلهها فاطمه را در حرمان من شکیبائی بخشای و او را گفت چون مرا مقبوض دارند بگوی انا
لله و انا الیه راجعون همانا هر کس را در هر مصیبتی عوضی هست فاطمه عرض کرد یا رسول الله
چه کس و چه چیز عوض تو تواند بود و پیغمبر همچنان چشم فرو خوابانید فاطمه فرمود واکرب اباه
فرمود بعد از امروز هیچ کرب بر پدر تو در نیاید یعنی در آن سرای هیچ اندوه بجای نماند
آنگاه فاطمه را فرمان کرد که حسن و حسین را حاضر کن ایشان در آمدند و سلام دادند و در
پیش روی پیغمبر زانو زدند و چون در پیغمبر نگریستند بدانگونه گریستند که مردم سرای
سرایها بهای های آغاز گریستن نمودند پس پیغمبر ایشان را پیش خواست امام حسن علیه السلام
روی بر چهره پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشت و امام حسین علیه السلام سر بر سینه
آنحضرت نهاد و رسول خدای ایشانرا ببوئید و ببوسید و در حرمت و محبت ایشان
وصیت فرمود بالجمله چون خاتم انبیا وداع جهان گفت بشرحیکه در کتاب رسول خدای مرقوم
شد از کار کفن و دفن آنحضرت بپرداختند مردمان بجمله از کنار قبر بدر سرای فاطمه
علیها السلام آمدند و آئین تعزیت و تسلیت بپای بردند فاطمه علیها السلام فرمود
رسول خدای را بخاک سپردید عرض کردند چنانکه نگریدیم فرمود چگونه شما را دل داد
که آن جسد پاک را با خاک بینباشتید و حال آنکه او نبی الرحمه و مصداق لولاک لما خلقت
الافلاک بود گفتند ای دختر رسول خدای ما نیز سوگوار و غمزده ایم لکن از فرمان خدای
گزیر نیست آنوقت فاطمه سخت بگریست و بزیارت قبر پدر شتافت و مشتی خاک از مرقد
مبارک برگرفت و بر دیدگان گذاشت و فراوان بگریست و این شعر قرائت کرد

ماذا علی من شم تربة احمد ان لا یشم مدی الزمان غوالیا

صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام صرن لیالیا

جمعی گویند این دو شعر منسوب بامیر المؤمنین علیه السلام است و فاطمه علیها السلام در زیارت
قبر پدر انشاد فرمود و این دو بیت دیگر منسوب بفاطمه است

نفسی علی زفراتها محبوسة یا لیتها خرجت مع الزفرات
لا خیر بعدک فی الحیوة و انما ابکی مخافة ان تطول حیوتی

بالجمله هر که شعر تواند گفت در مرثیه رسول خدا تواند گفت چنانکه در جای خود شرح رفت
این ابیات را نیز فاطمه سلام الله علیها در مرثیه پدر فرمود

اذا اشتد شوقی زرت قبرک باکیا انوح و اشکو لا اراک مجاوبی
فیا صاحب الصحراء علمتنی البکا و ذکرک انسانی جمیع المصائب
فان کنت عنی فی التراب مغیبا فما کنت عن قلب الحزین بغائب

ذکر مصائب و نوائب فاطمه علیها السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

قصه سقیفه بنی ساعده و تقریر خلافت ابی بکر بن ابی قحافه در کتاب خلفا مرقوم افتاد و اختلاف
آرای مهاجر و انصار در امضاء خلافت ابو بکر بشرح بازنموده آمد و اجب نمیکند که در
کتاب فاطمه تبکرار پردازیم الا آنکه هر حکایتی و روایتی که با واردات احوال فاطمه ارتباطی و
اختلاطی دارد در تحریر آن ناگزیریم اگر چند دستخوش آلایش تکرار باشد همانا بعد از رسول خدا
جماعت قریش که هنوز خلیقت جاهلیت در طبیعت ایشان بودیعت بود و همگان
بدست امیر المؤمنین علیه السلام پدر کشته و پسر کشته و عم و خال کشته بودند و در طلب ثار
انتظار همی بردند و همچنین بر امیر المؤمنین واجب بود که مقام و منزلت خود را بر مردمان
مکشوف سازد تا امام خود را بشناسند و بولایت او ایمان آورند لاجرم گاهی بکلماتی که مشعر بر مقامات

او سخن میکرد چنانکه میفرماید فانا صنایع ربنا والناس بعد صنایع لنا و بروایتی
والناس بعد صنائعنا یعنی ما مخلوق خداوندیم و دیگر مردم بطفیل وجود ما خلق
شده اند یا اینکه ما مخلوق خدائیم و دیگران مخلوق ما هستند و این کلمات نیز بر حقد و
حسد قریش میافزود و از در تکبر و تشمر می پنداشتند از نیروی ابی بکر متفق شدند
و حق علی را از زیر پای نهادند و چون آنحضرت را دستیاری و یاوری نبود دل بر صبر
نهاد و محزون و مظلوم بنشست یکروز چنان افتاد که فاطمه از تفقد امیرالمؤمنین
علیه السلام در طلب حق خویش اظهار ضجرتی میفرمود ناگاه بانگ اذان بالا گرفت
و مؤذن گفت اشهد ان محمدا رسول الله فقال لها ایسرک زوال هذا النداء من
الارض قالت لا قال فانه ما اقول لک چون بانگ اذان فرا رسید و نام رسول
خدای گوشزد فاطمه گشت علی علیه السلام فرمود دوست داری که این نام از زبانها مهجور
افتد عرض کرد دوست ندارم فرمود من هم دارم که چون دست بشمشیر کنم یکباره
مردمان مشرک شوند

ذکر رفتن عمر بخانه علی علیه السلام در طلب بیعت با ابوبکر و احتجاج فاطمه با ابوبکر و عمر و سقط فاطمه علیها السلام محسن را

بردن علی علیه السلام را بمسجد از برای بیعت با ابی بکر بروایت عامه و خاصه در کتاب
خلفا مرقوم داشتیم در این کتاب مبارک شرذمه نیز بروایت علمای شیعی نگاشته
میآید از سلمان فارسی مرویست که چون رسول خدای بدیگر سرای نقل و تحویل ساخت
علی علیه السلام بکفن و دفن آنجسد مبارک پرداخت ابوبکر بر اریکه خلیفتی بنشست و مردم
با او بیعت کردند سلمان بنزدیک علی علیه السلام آمد امیرالمؤمنین فرمود اول کس که بود با

ابوبکر دست بیعت داد سلمان جماعتی از زعمای قوم را بشمار گرفت مانند عمر بن الخطاب
و مغیرة بن شعبه و بشیر بن سعد و ابوعبیده و سالم مولی ابی حذیفه و معاذ بن جبل
امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اینها را نمیگویم اول کس که در فراز منبر با او بیعت کرد
کدام کس بود گفت ندانم ولکن رأیت شیخا کبیرا یتوکؤ علی عصاه بین
عینیه سجادة شدیدة التشمیر اول من صعد وخر وهو یبکی و یقول الحمد لله
الذی لم یمتنی حتی رأیتک فی هذا المکان ابسط یدک فبسط یده فبایعه ثم قال
یوم کیوم آدم گفت پیری فرتوت را نگران شدم که بر عصای خویش متکی بود و در میان
عینین او سجاده نگریستم اول کس بود که برجستن کرد و بر منبر برآمد و بروی درافتاد و
سخت بگریست و گفت سپاس خدایرا که مرا بجای گذاشت تا ترا در جای پیغمبر نگریستم
اکنون دست فرا ده تا با تو بیعت کنم ابوبکر دست بگشود و او دست بر دست
ابوبکر زد و گفت یوم کیوم آدم این بگفت و از منبر فرود شد و از مسجد بیرون تاخت
علی فرمود آن ابلیس بود همانا شیطان آدم را فریفت تا قصد شجره منهیه کرد و از بهشت
بزیر افتاد شجره منهیه آرزوی ولایت مطلقه بود که خاص علی و اولاد است چون آدم آرزو
آرزوی ولایت مطلقه کرد خواستار منزلت و مکانت علی شد موجب هبوط او از
جنان گشت و این آرزو در سویدای قلب او بود لکن ابوبکر بصورت غصب مقام علی کرد و از آنجا
که همانا آدم را ترک اولی خواندند و کردار ابوبکر را معاصی عظمی دانند همانا شیطان
از نیروی زندان زور تشبیهی جست چه اگر آدم مغرور گشت از بهشت دور افتاد اینمردم
بروزگار پدیدار گشت و این کفر و طغیان که منتهای آمال و ارمان شیطان بود بصورت
خبر است که روز رحلت پیغمبر آخر الزمان ابلیس بصورت مغیرة بن شعبه برآمد فقال آنها

النّاسُ لا تَجعَلوها کِسرَوانِیَّةً وَلا قَیصَرانِیَّةً وَسِّعوها تَتَّسِع فَلا تَرُدّوها فی بَنی هاشِمٍ فَتَنتَظِرَ بِها الحَبالی فریاد برداشت که ای مردمان در امر خلافت به قانون اکاسره و جبابره کار مکنید و بنی هاشم را در اینکار دست دهید تا بحکم وراثت منتظر اولاد و احفاد ایشان باشید دست باز دهید تا کار ناشایسته را بایسته کرد مع القصه چون ابو بکر جلباب خلافت در پوشید علی علیه السلام ببود تا گاهی که تاریکی جهان را فرو گرفت پس فاطمه را بر حماری بر نشاند و دست حسن و حسین را فرا گرفت و بر ابواب بیوت مهاجر و انصار عبور داد و بر در هر سرائی ایستاده شد و خداوند خانه را بنصرت خویش دعوت کرد و بر وضیع و شریف حجت تمام فرمود و از تمامت امت چهل و چهار تن بر ذمت نهادند که در طلب حق آنحضرت کار بتوانی و مسامحت نکنند فَاَمَرَهُم اَن یُصبِحوا بُکرَةً مُحَلِّقینَ رُؤُسَهُم مَعَهُم سِلاحُهُم لِیُبایِعوهُ عَلَی المَوتِ پس ایشان را فرمان کرد که بامدادان سرهای خویش را از موی بسترند و سلاح جنگ و جهاد با خود برگیرند و با آنحضرت بر مرگ بیعت کنند یعنی سر از جهاد بر نتابند تا کشته گردند چون سیاهی دامن برچید و سفیده بساط بگسترد مردم بر جان خویش بترسیدند و از هول و هرب دست از طلب باز کشیدند و بیرون چهار کس سلمان و ابوذر و مقداد و زبیر بن العوام بود بر در سرای علی کس حاضر نشد شب دیگر نیز امیر المؤمنین کار بدینگونه کرد و ایشان از سوگند تصمیم عزم دادند همچنان پیمان بشکستند و سر بفرمان در نیاوردند لاجرم امیر المؤمنین علیه السلام بخانه نشست و در بر روی وارد و صادر بسته و بجمع و ترتیب قرآن کریم پرداخت از آنسوی ابو بکر کس بدو فرستاد که با مردم متابعت کن و با من بیعت نمای و شق عصا جماعت مفرمای در پاسخ گفت من سوگند یاد کرده ام که ردا بر دوش نیفکنم و جز از برای نماز

نظاره بیرون خانه نکنم تا گاهی که قرآن خدا را بنظم و ترتیب فراهم بیاورم ابو بکر روزی چند خاموش نشست تا گاهی که علی علیه السلام قرآن را فراهم کرد و با خویشتن آنرا بمسجد آورد و با آوازی بلند ندا در داد اَلَّذینَ کَفَروا وَصَدّوا عَن سَبیلِ اللهِ اَضَلَّ اَعمالَهُم یعنی پیروان ابو بکر کافر شدند و از طریق حق بگشتند ابن عباس گفت یا ابا الحسن این سخن از بهر چه کردی فرمود آیتی از قرآن قرائت کردم عرض کرد همانا انهای امری بود فرمود چنین است اِنَّ اللهَ تَعالی یَقولُ فی کِتابِهِ وَما آتاکُمُ الرَّسولُ فَخُذوهُ وَما نَهاکُم عَنهُ فَانتَهوا همانا خداوند در قرآن کریم آورده که بدانچه پیغمبر فرمان کرد بپذیرید و از آنچه منهی داشت باز ایستید هان ای ابن عباس هیچگاه شنیده باشی که رسول خدا ابو بکر را بخلیفتی نصب فرموده باشد عرض کرد هرگز جز بسوی تو وصیت نفرمود گفت چرا من بیعت نکردی عرض کرد چه توانستم کرد مردم جمله بر ابو بکر گرد آمدند و من یکتن از ایشان بودم فرمود کَما اجتَمَعَ اَهلُ العِجلِ هیهُنا فُتِنتُم وَمَثَلُکُم مَثَلُ الَّذِی استَوقَدَ نارًا فَلَمّا اَضاءَت ما حَولَهُ ذَهَبَ اللهُ بِنورِهِم وَتَرَکَهُم فی ظُلُماتٍ لا یُبصِرونَ صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ فَهُم لا یَرجِعونَ فرمود چنان بر ابو بکر گرد آمدید که بنی اسرائیل بر گوساله سامری هم اکنون شما در بلا افتادید و مانند آنکس باشید که آتشی بر افروزد و اطراف خویش را روشن سازد پس خداوند آن ضیا را از ایشان بستاند و ایشان را در ظلمتی بنشاند چنانکه کور و کر و گنگ بمانند و بیرون شدن نتوانند پس روی با مهاجر و انصار آورد و با علی صوت ندا در داد که ای مهاجر و انصار من بعد از رسول خدا نخستین بغسل او پرداختم و از کفن و دفن نیز بپرداختم آنگاه قرآن را از صحف متشتات و اکتاف و رقاع فراهم آوردم و تمامت تأویل و تنزیل و ناسخ و منسوخ را در ثوب واحد جای دادم هیچ آیتی بر رسول خدا فرود

انهاء بمعنی اعلام است

نشد جز آنکه من جامع بودم و هیچ آیتی بجای نماند جز اینکه پیغمبر بر من قرائت نمود و تاویل آنرا آموزگاری فرمود شما را بیاگاهانیدم تا فردا نشنوانید که گفت ما غافل بودیم ما را آگهی نداد و بنصرت خود دعوت نفرمود و حق خود را فرا یاد ما نیاورد عمر بن الخطاب چون اصغای این کلمات نمود بیمناک شد که مبادا خاطرها را آشوبد و مردم را بشوراند فقال له اغننا ما معنا من القرآن مما تدعونا الیه گفت از قرآن آنچه بما رسیده ما را مستغنی میدارد از آنچه تو در هم آورده مردمان دم در بستند و پاسخ نگفتند علی چون این بدید باز خانه شد و از آنسوی عمر نزدیک ابو بکر آمد و گفت خلیفتی بر تو راست نشود تا گاهی که علی اطاعت ترا گردن ننهد و با تو بیعت نکند هم اکنون کس بدو فرست و او را حاضر کن و بنیان این امر را بمتابعت او استوار فرمای ابو بکر فرمان کرد تا شخصی روانه شد و بر باب سرای علی ایستاده گشت و دعوت ابو بکر را بعرض رسانید و گفت خلیفه رسول خدا ترا میطلبد علی در پاسخ فرمود چه بسیار زود دروغ بر رسول خدای بستید همانا ابو بکر و پیروان او که در پیرامون او هستند همگان دانند که خدا و رسول مرا خلیفتی پیغمبر گذاشت فرستاده ابو بکر این بشنید و باز شد و او را آگهی داد دیگر باره ابو بکر کس بطلب فرستاد دیگر باره پیام داد علی فرمود سبحان الله عهد پیغمبر زمانی دراز نگذشته که عهد او را از پس پشت انداختید سوگند با خدای که ابو بکر میداند خلافت خاص منست همانا ابو بکر هفتم کس است که در غدیر خم بر من بامارت مسلمین سلام داد آنگاه باتفاق عمر در حضرت رسول بعرض رسانیدند کامر الله و رسوله فقال لهم رسول الله نعم حقا من الله و رسوله انه امیر المؤمنین و سید المسلمین و صاحب لواء الغر المحجلین و یقعده الله عز و جل یوم القیامة علی الصراط فیدخل اولیائه الجنة و اعدائه النار فرمود

ابو بکر و عمر در حضرت رسول بعرض رسانیدند که آیا این امارت علی بر امت بحکم خداوند و رسولست فرمود بلی جز این نیست از جانب خدا و رسول علی امیر المؤمنین و سید مسلمین و صاحب لوای محمود است او را خداوند روز قیامت بر صراط نشیمن میفرماید تا دوستانش را در بهشت جای دهد و دشمنانش را بدوزخ افکند چون فرستاده ابو بکر باز شد و این کلمات را باز گفت دم در بست و دیگر سخن نکرد تا آنروز بپای رفت روز دیگر چون مسجد از مهاجر و انصار آگنده گشت عمر گفت ای ابو بکر چند کار بتوانی و تسامح خواهی کرد کس بجای نماند که حمل بیعت تو بروی گران باشد جز علی مرتضی و تنی چند کس بطلب ایشان بفرست خواه بعنف و خواه برضا همگان را حاضر کند ابو بکر گفت از برای تقدیم این خدمت کرا شایسته میدانی گفت اینک قنفذ حاضر است و او مردی با غلظت طبع و تشر است خوی

بود و نسب از طلقای بنی عدی بن کعب داشت

ذکر بیرون آوردن علی علیه السلام را بعنف از خانه بمسجد رسول خدای

چون ابو بکر از کلمات عمر بن الخطاب تصمیم عزم داد که علی علیه السلام را در طلب بیعت حاضر کند قنفذ را با جماعتی فرمان کرد که بخانه علی روند و او را طلب کنند قنفذ برفت و علی علیه السلام او را بار نداد قنفذ باز شد و خبر باز داد عمر گفت ای قنفذ اجازت علی را حکمی نیست بدرون سرای شو و علی را با خود بیاور قنفذ برفت و این بار نیز بار نیافت و باز شتافت و از درون سرای ابو بکر را آگهی فرستاد که فاطمه میگوید هرگز رخصت نخواهم کرد که شما بخانه من در آیید عمر در خشم شد و قال ما لنا و للنساء گفت ما را با زنان و زنان را با ما چه کار است و در زمان فرمان کرد که گروهی با او انجمن شدند و همداستان بر در سرای فاطمه آمدند عمر بن الخطاب بانگ در داد که یا علی بیرون شو و با خلیفه رسول خدا بیعت کن و اگر نه آتش

بدمیسرای در بزنم و پاک بسوزانم فاطمه برخواست فقالت یا عمر ما لنا و لک فقال افتحی
الباب و الا احرقنا علیکم بیتکم فقالت یا عمر اما تتقی الله تدخل علی بیتی فاطمه
فرمود ای عمر ترا با ما این مخاصمت و مجارات چیست در پاسخ گفت در سرای را بگشا
و الا این خانه را بر شما آتش در میزنم و پاک میسوزانم فاطمه گفت ای عمر از خدای نمیترسی و بی اجازت
من بخانه من در میائی عمر دانست کس بروی او در نخواهد گشود در غضب شد و فرمان
کرد تا نار و حطب حاضر کردند و آتش بر سرای فروختند چون لختی بسوخت با پای بزد و
بیفکند و بخانه در رفت فاطمه از پیش روی او در آمد فصاحت یا ابتاه یا رسول الله
فریاد برداشت که ای پدر ای رسول خدای ما را دریاب پسر خطاب شمشیر خود را با غلاف
برآورد و بر پهلوی فاطمه بزد و دیگرباره آنحضرت ناله برکشید و پدر را باستغاثت نام برد
و این کرت تازیانه برآورد و ذراع فاطمه را بیازرد فنادت یا ابتاه یا رسول الله لبئس ما خلفک
ابوبکر و عمر ندا درداد که ای رسول خدا بد مخلف بودند از پس تو ابوبکر و عمر
از خدای درگذشتند و از دین بگشتند این وقت آتش خشم علی در کانون خاطر زبانه زدن
گرفت برجست و گریبان عمر را گرفت و او را سخت بر زمین بکوفت و بینی و گردن او را
درهم فشرده چنانکه خواست روزگارش در آنجا بپایان آرد فقال والذی
اکرم محمدا بالنبوة یا ابن صهاک لولا کتاب من الله سبق و عهد عهده الی رسول الله
لعلمت انک لا تدخل بیتی اگر قضا و قدر خدای از در حکمتی که خود داند رفته بود و عهد
رسول خدای بر ذمت من فرود نیامدی میدانستی بسرای من نتوانستی چون عمر
خویشتن را مانند صیدی نگریست که در زیر چنگ هژبری خشمناک اسیر است بجماعتی که
در بیرون سرای بودند استغاثت برد قنفذ بسوی ابوبکر شتافت و صورت حال را

گفت ابوبکر در اندیشه رفت که مبادا علی تیغ کشیده از سرای بیرون تازد و جماعتی
با او پیوسته گردند و فتنه حدیث کنند قنفذ را فرمان داد که عجلت کن و نگران باش
اگر علی خواهد از خانه بیرون شود بروی اقتحام کنید و او را ماخوذ دارید و اگر این نتوانید
و از دفع او عاجز مانید آن سرای را آتش در زنید و پاک بسوزانید قنفذ باز شتافت و مردم را
از حکم ابوبکر آگاه نمود پس مردمان همدست و همداستان بخانه علی در رفتند و نخستین شمشیر
آنحضرت را بربودند و بر آنحضرت غلبه جستند و ریسمانی در گردنش افکندند و کشان کشان
طریق مسجد پیش داشتند فاطمه علیها السلام بر باب سرای بایستاد و مردم را از قصد
خویش دفع همی داد قنفذ پیش تاخت و با تازیانه اش چنان بزد که مانند دملج علامتی بر بازوی
مبارکش پدید آمد و بعد از وفات آنحضرت هنوز آن علامت بجای بود و آنحضرت
همچنان دست از علی باز نمیداشت قنفذ بحکم عمر در را بر شکم فاطمه علیها السلام چنان فشار
داد که استخوانهای پهلویش درهم شکست و آن جنین که در شکم داشت و پیغمبر او را
محسن نام گذاشت سقط شد و بروایتی عمر بن الخطاب باتفاق مغیرة بن شعبه در بر شکم فاطمه
فشردند و فرزندش را شهید کردند این وقت توانائی از فاطمه برفت و دست از علی باز داشت
و بالجمله علی را همچنان کشان کشان بمسجد آوردند خالد بن ولید و ابوعبیده و سالم و معاذ بن
جبل و مغیرة بن شعبه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و دیگر مردم از مهاجر و انصار در نزد ابوبکر
انجمن بودند علی علیه السلام فرمود اما والله لو وقع سیفی فی یدی لعلمتم انکم لم تصلوا الی
هذا ابدا والله ما الوم نفسی فی جهادکم و لو کنت استمسکت من الاربعین رجلا
لفرقت جماعتکم و لکن لعن الله اقواما بایعونی ثم خذلونی فرمود سوگند با خدای
اگر تیغ بدست داشتمی و اجازت مبارزت یافتمی بر شما مکشوف می افتاد که نیزدی این

طغیان ندانستید و جهاد با شما را واجب میشمردم اگر چهل کس با من همدست بود لکن خداوند دور افکناد از حضرت خود آنجماعترا که با من بیعت کردند آنگاه مرا مخذول گذاشتند اینوقت ابوذر غفاری از کمال غیرت دست بر دست خویش زد فقال لَيتَ السُّيُوفَ قَدْ عادَتْ بِأَيدِينا کاش یکبار دیگر شمشیرها بدست ما از بهر جهاد دمساز میگشت مقداد گفت لَوْشاءَ لَدَعا عَلَيْهِ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ اگر علی خواستی خداوند را بر دفع دشمنان خواندی سلمان گفت مَوْلایَ أَعْلَمُ بِما هُوَ فِيهِ مولای من بر مخفیات امور و مصالح آن از ما داناتر است و این وقتی بود که جز این سه تن هیچکس را در جهان از اسلام و فرمانبرداری از خدای و رسول بهره نبود محمد باقر علیه السلام خبر میدهد قالَ کانَ النّاسُ أَهْلَ رِدَّةٍ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلّا ثَلٰثَةٌ فرمود مردمان بعد از رسول خدا همگان کافر شدند الا سه تن عرض کردند یا ابن رسول الله آن سه تن کیانند فقال مِقْدادُ بْنُ أَسْوَدَ وَأَبُوذَرٍّ الْغِفارِيُّ وَسَلْمانُ الْفارِسِيُّ ثُمَّ عَرَفَ النّاسُ بَعْدَ يَسِيرٍ ثُمَّ لَحِقَ أَبُوسِنانٍ وَعَمّارٌ وَشُتَيْرٌ وَأَبُوعَمْرَةَ وَقالَ هٰؤُلاءِ الَّذِينَ دارَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحىٰ وَأَبَوْا أَنْ يُبايِعُوا حَتّىٰ جاؤُوا بِأَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ مُكْرَهاً فَبايَعَ وَذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَما مُحَمَّدٌ إِلّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلىٰ أَعْقابِكُمْ فرمود آن سه تن که مرتد نشدند مقداد بن اسود و ابوذر غفاری و سلمان فارسی بود از پس آن بعضی از مردم بخویش آمدند و حق علی را بدانستند و انجماعت آنانند که آسیای دین بر ایشان گردش میکند و دست بیعت ندادند تا امیرالمؤمنین را بعنف بکاشتند و خداوند در این آیت مبارک از این خبر میدهد و میفرماید محمد جز پیغمبری نیست پیغمبران پیش از وی از جهان بشدند پس اگر محمد

[illegible]

بمیرد یا کشته شود از پس او کار دیگرگون کنید و از دین بگردید اکنون با سر سخن آئیم علی علیه السلام را از در عنف از در سرای بدر بردند فاطمه با تن خسته و دل شکسته از قفای او بیرون شد و زنان بنی هاشم همگان از قفای او بیرون شدند چون نزدیک قبر رسول خدای آمد فقالَتْ خَلُّوا عَنِ ابْنِ عَمِّي فَوَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ لَئِنْ لَمْ تُخَلُّوا عَنْهُ لَأَنْشُرَنَّ شَعْرِي وَلَأَضَعَنَّ قَمِيصَ رَسُولِ اللهِ عَلىٰ رَأْسِي وَلَأَصْرُخَنَّ إِلَى اللهِ تَبارَكَ وَتَعالىٰ فَما ناقَةُ صالِحٍ بِأَكْرَمَ عَلَى اللهِ مِنِّي وَلَا الْفَصِيلُ بِأَكْرَمَ عَلَى اللهِ مِنْ وُلْدِي فرمود دست باز دارید پسر عم مرا اگر نه سوگند بدان خدای که محمد را براستی فرستاد گیسوان خود را پریشان کنم و پیراهن پیغمبر را بر سر افکنم و در حضرت یزدان بنالم همانا ناقه صالح در نزد خدای عزّوجلّ گرامی‌تر از من نیست و بچه ناقه گرامی‌تر از حسن و حسین نباشد بروایتی فرمود يا أَبابَكْرٍ أَتُرِيدُ أَنْ تُرْمِلَنِي مِنْ زَوْجِي وَاللهِ لَئِنْ لَمْ تَكُفَّ عَنْهُ لَأَنْشُرَنَّ شَعْرِي وَلَأَشُقَّنَّ جَيْبِي وَلَآتِيَنَّ قَبْرَ أَبِي وَلَأَصِيحَنَّ إِلىٰ رَبِّي فَأَخَذَتْ بِيَدِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلامُ وَخَرَجَتْ تُرِيدُ قَبْرَ النَّبِيِّ فرمود ای ابوبکر همی خواهی از شوی خود بیوه گذاری سوگند با خدای اگر از علی دست باز نداری گیسوی خود را پریشان میکنم و جیب خود را چاک میزنم و بر سر قبر پدر نزد خدای مینالم این بگفت و دست حسن و حسین را بگرفت و آهنگ قبر پیغمبر کرد فقالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ لِسَلْمانَ أَدْرِكِ ابْنَةَ مُحَمَّدٍ فَإِنِّي أَرىٰ جَنْبَتَيِ الْمَدِينَةِ تَكْفَئانِ فرمود ای سلمان دختر پیغمبر را دریاب که مدینه را نگرانم از دو سوی زیر و زبر میشود سوگند با خدای اگر چنان کند که گوید مدینه بپاید نشکند مدینه بماند سلمان پیش شد و گفت ای دختر پیغمبر خداوند پدر ترا رحمت عالمیان آفرید از نفرین باز آی فرمود ای سلمان نبینی که آهنگ قتل علی دارند من بر قتل علی صابر نتوانم بود بگذار تا از خدای خود داد خویش بستانم سلمان گفت بیم میرود

که مدینه در زمین فرو شود اینک علی مرا بسوی تو فرستاده و فرمان کرده بسوی خانه باز شوی
فقالت اذاً ارجع واصبر واسمع له واطیع گفت اکنون اطاعت میکنم و مراجعت
مینمایم و شکیبائی پیشه میسازم سلمان میگوید آنگاه که فاطمه این کلمات میفرمود نگریستم که
بنیان دیوارهای مسجد از جای برآمد چنانکه مرد توانست از ثلمه آن عبور دهد و چون
فاطمه مراجعت کرد دیوارها بجای نشست چنانکه غبار برخواست و بر خیاشیم ما
رسید مع القصه علی علیه السلام همچنان در محضر ابوبکر رشته ریسمان در گردن داشت این
هنگام روی با ابوبکر کرد فقال یا ابا بکر ما اسرع ما توثبتم علی رسول الله بای حق
وای منزلة دعوت الناس الی بیعتک الم تبایعنی بالامس بامر الله وامر رسول
الله وقد کان قنفذ لعنه الله ضرب فاطمة علیها السلام بالسوط
حین حالت بینه وبین زوجها وارسل الیه عمر ان حالت بینک وبینه
فاطمة فاضربها فالجأها قنفذ الی عضادة بیتها ودفعها فکسر ضلعا
من جنبها فالقت جنینا من بطنها فرمود ای ابوبکر چه زود بر رسول خدای خیانت کردی
و سر از فرمان او بدر بردی بکدام شایستگی مردم را به بیعت خویش دعوت کردی
نه تو در غدیر خم بفرمان خدا و رسول با من بیعت نمودی اینک قنفذ که خدایش لعنت کناد
فاطمه را با تازیانه بزد گاهی که میان من و او میانجی بود و عمر بضرب او فرمان داد و فاطمه
در پس در پناهنده گشت و او عضاده در را فشار داد چنانکه پهلوی او را بشکست و طفلی که
در شکم داشت ساقط ساخت در خبر است که فاطمه از آن روز بستری گشت و ناتوان بود تا
از جهان درگذشت بالجمله عمر گفت ای علی چندین از اباطیل سخن مکن و از بیعت با ابابکر
مجوی فرمود اگر نکنم چه کنی قالوا نقتلک ذلا وصغارا فقال اذاً تقتلون عبد الله واخا رسوله قال

ابوبکر اذاً عبد الله فنعم واما اخو رسول الله فما نقر لک بهذا العهد اگر
بیعت نکنی تو را بتمام ذلت و خواری بکشیم فرمود آنوقت بنده خدا و برادر رسول
کشته باشید ابوبکر گفت بنده خدائی لکن برادر رسول خدا نیستی علی گفت ای ابوبکر انکار
میکنی که پیغمبر مرا برادر خویش خوانده و سه کرت این سخن اعادت کرد فقال علی علیه
السلام انا احق بهذا الامر منکم وانتم احق بالبیعة لی اخذتم هذا الامر
من الانصار واحتججتم علیهم بالقرابة من رسول الله وتأخذونه منا اهل
البیت غصبا الستم زعمتم للانصار انکم اولی بهذا الامر منهم لمکانکم
من رسول الله صلی الله علیه واله فاعطوکم المقادة وسلموا لکم الامارة
وانا احتج علیکم بمثل ما احتججتم علی الانصار انا اولی برسول الله حیا و
میتا وانا وصیه ووزیره ومستودع سره وعلمه وانا الصدیق الاکبر
اول من آمن به وصدقه واحسنکم بلاء فی جهاد المشرکین واعرفکم بالکتاب
والسنة وافقهکم فی الدین واعلمکم بعواقب الامور واذربکم لسانا واثبتکم
جنانا فعلام تنازعونا هذا الامر انصفونا ان کنتم تخافون الله
من انفسکم واعرفوا لنا الامر مثل ما عرفته الانصار لکم والا فبوؤا بالظلم
وانتم تعلمون علی فرمود من سزاوارترم بدین امر و شما ایجماعت سزاوارترید برای
بیعت من همانا شما این امر بحجت قرابت رسول خدا از دست انصار ماخوذ داشتید حجت
من با شما همانست که شما را با انصار رفت چه قربت و قرابت من با رسول خدا افزون
از شماست و محل ما عترت و درجه مکانت من فزونتر از شماست و من شایسته ترم از برای رسول
خدا چه در زندگی و چه در مردگی منم وصی منم وزیر پیغمبر منم خزانه سر پیغمبر منم گنجینه علم پیغمبر منم صدیق اکبر

اول کسی که با پیغمبر ایمان آورد و تصدیق او کرد من نیکوتر از شمایم از بهر جهاد و شناساترم
بکتاب و سنت و داناترم بدین و شریعت و داناترم بعواقب امور زبان من در سخن
حق از شما گویاتر و دل من در روز جنگ از شما پاینده تر است با کدام فضیلت در امر خلافت
با من طریق مخالفت میسپارید اگر از خدای بیم دارید از در انصاف بیرون شوید و حق مرا
و باز دهید چنانکه انصار حق شما را بشناختند و از طمع و طلب جای بپرداختند و اگر دیگر
گونه کار خواهید کرد دانسته و فهمیده روی از انصاف و اقتصاد برگاشته اید و طریق ظلم و
اعتساف سپرده اید چون امیرالمؤمنین بدینگونه سخن از در صدق و نصیحت امت فرو گذاشت
عمر بن الخطاب سر برداشت و گفت ترا دست باز نداریم چند که بیعت کنی خواه از در طوع
و رغبت و خواه از در کلفت و کراهت فَقالَ عَلِیٌّ اِحْلِبْ حَلَباً لَکَ شَطْرُهُ وَاشْدُدْ
لَهُ الْیَوْمَ لِیَرُدَّ عَلَیْکَ غَداً اِذاً وَاللهِ لا اَقْبَلُ قَوْلَکَ وَلا اَحْفِلُ بِمَقامِکَ وَلا اُبایِعُ علی گفت ایعمر
این لبن دوشی که نیمه خود بنوشی و این اسب حرون را امروز رام و رهوار که فردا خود سوار
شوی من گفتار ترا پذیرفتار نشوم و نگران محل و مقام تو نگردم و با ابوبکر بیعت نکنم ابوعبیده گفت
یا ابن عم ما قرابت ترا و سبقت ترا و علم تو و نصرت ترا انکار نتوانیم کرد لکن تو جوانی
و ابوبکر پیراست ثقل این امر را بهتر تواند حمل داد امروز این کار را با او مضا رفته است تو نیز رضا
بقضا بده اگر خدایت زنده گذاشت با تو بازگشت خواهد کرد بی آنکه دو تن از در خلاف با تو بیرون
شوند امروز انگیزش فتنه مکن من دلهای عرب را در حق تو جسته ام و دانسته ام فَقالَ اَمیرُالْمُؤْمِنینَ یا
مَعاشِرَ الْمُهاجِرینَ وَالْاَنْصارِ اَللهَ اَللهَ لا تَنْسَوا عَهْدَ نَبِیِّکُمْ اِلَیْکُمْ فی اَمْری وَ
لا تُخْرِجُوا سُلْطانَ مُحَمَّدٍ مِنْ دارِهِ وَقَعْرِ بَیْتِهِ اِلی اَدْوُرِکُمْ وَقَعْرِ بُیُوتِکُمْ وَلا تَدْفَعُوا
اَهْلَهُ عَنْ حَقِّهِ وَمَقامِهِ فِی النّاسِ فَوَاللهِ یا مَعاشِرَ الْجَمْعِ اِنَّ اللهَ قَضی وَحَکَمَ وَ

نَبِیُّهُ اَعْلَمُ وَاَنْتُمْ تَعْلَمُونَ اَنّا اَهْلَ الْبَیْتِ اَحَقُّ بِهذَا الْاَمْرِ مِنْکُمْ اَما کانَ الْقارِئُ
لِکِتابِ اللهِ الْفَقیهُ فی دینِ اللهِ الْمُضْطَلِعُ بِاَمْرِ الرَّعِیَّةِ وَاللهِ اِنَّهُ لَفینا لا
فیکُمْ فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی فَتَزْدادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْداً فَتُفْسِدُوا قَدیمَکُمْ
بِشَرٍّ مِنْ حَدیثِکُمْ امیرالمؤمنین فرمود ای جماعت مهاجر و انصار از خدای بترسید و آن عهد
که رسول خدا در امر من از شما بستد از پس پشت نیفکنید و سلطنت محمد را از خانه او بخانه
خود تحویل مدهید و اهل بیت پیغمبر را از حق خود بی بهره مخواهید ای جماعت سوگند با خدا
که خدا و ند قضا براند و رسول خدا آگهی بداد و بر شما نیز مکشوف است که ما اهل بیت بدین امر
شایسته تریم منم قاری قرآن و دانای در مصالح دین و ایمان و توانای در نظام امور رعیت
سوگند با خدای که این نیرو با ماست نه با شما آرزوی نفس قدم مزنید که از حق دورتر افتید
و آن خیر که پیش آورده بید بتقدیم این شر تباه کنید بشیر بن سعد انصاری که سبقت در بیعت
ابوبکر جست و جماعتی از انصار گفتند یا اباالحسن اگر انصار از آن پیش که با ابوبکر بیعت
کنند اینسخنان را از تو اصغا کردند و کس با تو مخالفت نمینمود فَقالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلامُ
یا هؤُلاءِ اَکُنْتُ اَدَعُ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ مُسَجًّی لا اُوارِیهِ وَ
اَخْرُجُ اُنازِعُ فی سُلْطانِهِ وَاللهِ ما خِفْتُ اَحَداً یَسْمُو لَهُ وَیُنازِعُنا اَهْلَ
الْبَیْتِ فیهِ وَیَسْتَحِلُّ مَا اسْتَحْلَلْتُمُوهُ وَلا عَلِمْتُ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ تَرَکَ یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ لِاَحَدٍ حُجَّةً وَلا لِقائِلٍ مَقالاً فَاَنْشُدُ اللهَ رَجُلاً
سَمِعَ النَّبِیَّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ یَوْمَ غَدیرِ خُمٍّ یَقُولُ مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَهذا
عَلِیٌّ مَوْلاهُ اَللّهُمَّ والِ مَنْ والاهُ وَعادِ مَنْ عاداهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ
اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ اَنْ یَشْهَدَ بِما سَمِعَ امیرالمؤمنین فرمود ای جماعت مهاجر و انصار

من چنان باشم که رسول خدا را در کفن بگذارم و بخاک بسپرده در طلب سلطنت او طریق منازعت
بسپارم سوگند با خدای گمان نمیرفت که آفریده در خلافت رسول خدای با ما اهل بیت
مخالفت آغازد از آنچه شما بر ما روا داشتید روا دارند ندانستم که بعد از غدیر خم و فرمان
رسول خدا در حق من از برای کس جای سخن بماند پس سوگند میدهم با خدای مردی را که در غدیر خم
از رسول خدا شنید که فرمود کسیرا که من مولایم علی نیز مولای اوست الهی دوست دار
آنرا که دوستدار علیست و دشمن دار آنرا که دشمن اوست و نصرت کن کسیرا که نصرت
او کند و مخذول دار کسی را که خذلان او خواهد پس آنچه از پیغمبر شنید بشهادت دهد زید بن
ارقم میگوید دوازده تن از مجاهدین بدر گواهی دادند و من کتمان شهادت کردم و بکیفر آن
کور شدم بالجمله علی علیه السلام از اینگونه سخن بسیار کرد و آنچه رسول خدا در هر جا و هر
مقام در نص خلافت او و وصایت او فرموده بود فرایاد مردم آورد و ایشان گفتند چنین است
که تو گوئی مکشوف باد که بسط اهتمام و کثرت کلام و حمل چندین زحمت و ذلت که امیرالمؤ
منین علیه السلام بر خویشتن مینهاد در طلب سلطنت و خلافت نبود بلکه افسوس بر امت میکرد
و غم امت میخورد که بعد از آنهمه رنج و شکنج که پیغمبر بر تن نهاد و آنهمه داد مردی و مردی که علی
مرتضی در جهاد داد تا مشرکان سالک مسالک [illegible]ت شدند و کافران کلمه توحید بر زبان
راندند اینوقت بجمله جلباب کفر و کفران بپوشیدند و در انهدام قواعد اسلام بکوشیدند
انبیا و اولیا که در محبت امت مهربانتر از پدر مهربان بر فرزند صالح اند چگونه در چنین احداث
اندوهگین و غمنده نشوند لاجرم علی مرتضی در اتمام حجت و تنبه امت چند که توانست
و دانست خویشتن داری نفرمود اکنون با سر سخن رویم چون امیرالمؤمنین سخن بپای برد
ابوبکر سخت بترسید که مبادا از دوی مردم از وی بگردد و علی را نصرت کنند گفت یا علی الحکیم سخن

بصدق کردی ما نیز شنیدیم و از بر کردیم وَلٰکِنْ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ یَقُولُ بَعْدَ
هٰذَا اِنَّا اَهْلَ بَیْتٍ اصْطَفَانَا اللّٰهُ وَاَکْرَمَنَا وَاخْتَارَ لَنَا الْاٰخِرَةَ عَلَی الدُّنْیَا
وَاِنَّ اللّٰهَ لَمْ یَکُنْ لِیَجْمَعَ لَنَا اَهْلَ الْبَیْتِ النُّبُوَّةَ وَالْخِلَافَةَ ابوبکر گفت یا علی براستی
سخن کردی لکن از پس این سخنان پیغمبر فرمود خداوند ما اهل بیت را گرامی داشت و از برای ما آخرت را
اختیار فرمود و نبوت و خلافت از برای ما فراهم نشود علی علیه السلام فرمود هیچکس از
اصحاب رسول خدای با تو در اصغای این کلمه حاضر بود عمر گفت اینک من حاضر بودم خلیفه
رسول خدا دروغ زن نیست من بودم و شنیدم ابو عبیده و سالم مولای ابی حذیفه و معاذ بن
جبل نیز شهادت دادند فَقَالَ عَلِیٌّ عَلَیْهِ السَّلَامُ لَقَدْ وَفَیْتُمْ بِصَحِیفَتِکُمُ الْمَلْعُونَةِ
الَّتِی قَدْ تَعَاقَدْتُمْ عَلَیْهَا فِی الْکَعْبَةِ اَنَّهُ اِنْ قَتَلَ اللّٰهُ مُحَمَّدًا اَوْ مَاتَ لَتَرُدُّنَّ هٰذَا
الْاَمْرَ عَنَّا اَهْلَ الْبَیْتِ علی علیه السلام فرمود همانا وفا کردید بدان عهد و مواضعه که در صحیفه
ملعونه رقم نمودید و بر ذمت نهادید که اگر پیغمبر کشته شود یا وداع جهان گوید امر خلافت را
از خاندان او بگردانید ابوبکر گفت این از کجا گوئی و از کجا دانسته علی روی با زبیر و سلمان
و ابوذر و مقداد کرد و فرمود شما را بخدای سوگند میدهم آیا جز این نیست که گفتم عرض کردند
ما بودیم که رسول خدای ابوبکر و عمر و ابوعبیده و سالم و معاذ را بنام برشمرد و فرمود ایشان
بدینگونه کتابی کردند و عهد کردند که چون من بمانم خلافت را با تو نگذارند و تو عرض کردی یا
رسول الله چون کار بدینگونه کنند حکم چیست فَقَالَ اِنْ وَجَدْتَ عَلَیْهِمْ اَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ
وَنَابِذْهُمْ وَاِنْ اَنْتَ لَمْ تَجِدْ اَعْوَانًا فَبَایِعْ وَاحْقِنْ دَمَکَ و پیغمبر فرمود اگر پشتوانی و معین بدست کردی با ایشان
قتال میده و جهاد میکن و حق خویش میستان و اگر نه حفظ نفس را گردن فرو گذار آنگاه علی فرمود سوگند
با خدای اگر این چهل تن که با من بیعت کردند عهد نشکستند و با من میپیوستند با شما در راه خدا جهاد میکردم

وَلکِنْ اَمَا وَاللهِ لایَنالُها اَحَدٌ مِنْ عَقِبِکُما اِلی یَوْمِ القِیٰمَةِ وَفیما یُکَذِّبُ قَوْلُکُمْ
عَلی رَسُولِ اللهِ قَوْلُ اللهِ اَمْ یَحْسُدُونَ النّاسَ عَلی ما آتیٰهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ
فَقَدْ آتَیْنا آلَ اِبْرٰهیمَ الکِتابَ وَآتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظیماً فَالکِتابُ النُّبُوَّةُ وَالحِکْمَةُ
السُّنَّةُ وَالمُلْکُ الخِلافَةُ وَنَحْنُ آلُ اِبْرٰهیمَ میفرماید سوگند با خدای که تکذیب میکند
گفتار شما را بر رسول خدا قول خداوند آنجا که میفرماید آیا حسد میبرند مردم نیکو را بر خیری
که بر ایشان عطا کرد از فضل خود همانا آوردیم ما برای فرزندان ابراهیم کتاب و حکمت
و پادشاهی بزرگ امیرالمؤمنین میفرماید آن کتاب که خداوند فرمود نبوتست و حکمت عبارت
از سنت است و پادشاهی خلافت است و آل ابراهیم مائیم پس هر که در خلافت
طمع بندد غصب حق ما کرده باشد ابوبکر مقداد برخواست فقال یا علیّ بِمَ تأمُرُ
وَاللهِ اِنْ اَمَرْتَنی لَاَضْرِبَنَّ بِسَیْفی وَاِنْ اَمَرْتَنی کَفَفْتُ گفت یا علی هرچه خواهی فرمای
سوگند با خدای اگر فرمائی با شمشیر خود جهاد کنم و اگر فرمائی دست باز دارم علی فرمود
دست باز دار ای مقداد و بیاد آر آنچه رسول خدا بتو وصیت کرد این هنگام مقداد بنشست
سلمان برخاست فقال وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ لَوْ اَنّی اَعْلَمُ اَنّی اَدْفَعُ ضَیْماً وَاُعِزُّ لِلّٰهِ دیناً
لَوَضَعْتُ سَیْفی عَلی عُنُقی ثُمَّ ضَرَبْتُ بِهِ قُدُماً قُدُماً اَتَثِبُونَ عَلی اَخی رَسُولِ اللهِ
صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَوَصِیِّهِ وَخَلیفَتِهِ فی اُمَّتِهِ وَاَبی وُلْدِهِ فَاَبْشِرُوا
بِالبَلاءِ وَاقْنَطُوا مِنَ الرَّخاءِ میگوید سوگند با آنکس که نفس من بدست قدرت اوست اگر دانستم
که دفع این ظلم را توانستم کرد و دین خدا را نصرت نمود و بزرگوار بداشت شمشیر خویش را
برگردن ملیها دم و داد قتال در جهاد همیدادم آیا بر برادر رسول خدا و وصی و خلیفه
او در امت او و پدر فرزندان او حمله میافکنید پس بشارت بلا باشید و فرسایش عقلا شیند از آسایش و سعت

عیش مأیوس باشید چون سخن بدینجا آورد ابوذر آغاز سخن نمود فقال اَیَّتُهَا الاُمَّةُ
المُتَحَیِّرَةُ بَعْدَ نَبِیِّها المَخْذُولَةُ بِعِصْیانِها قالَ اللهُ تَبارَکَ وَتَعالی اِنَّ اللهَ
اصْطَفی آدَمَ وَنُوحاً وَآلَ اِبْرٰهیمَ وَآلَ عِمْرانَ عَلَی العالَمینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُها
مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمیعٌ عَلیمٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ الاَخْلافُ مِنْ نُوحٍ وَآلُ اِبْرٰهیمَ مِنْ اِبْرٰهیمَ
وَالصَّفْوَةُ وَالسُّلالَةُ مِنْ اِسْمٰعیلَ وَعِتْرَةُ النَّبِیِّ مُحَمَّدٍ اَهْلُ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَمَوْضِعُ الرِّسالَةِ
وَمُخْتَلَفُ المَلائِکَةِ وَهُمْ کَالسَّماءِ المَرْفُوعَةِ وَالجِبالِ المَنْصُوبَةِ وَالکَعْبَةِ المَسْتُورَةِ
وَالعَیْنِ الصّافِیَةِ وَالنُّجُومِ الهادِیَةِ وَالشَّجَرَةِ المُبارَکَةِ اَضاءَ نُورُها وَبُورِکَ
زَیْتُها مُحَمَّدٌ خاتَمُ الاَنْبِیاءِ وَسَیِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَعَلِیٌّ وَصِیُّ الاَوْصِیاءِ وَاِمامُ المُتَّقینَ
وَقائِدُ الغُرِّ المُحَجَّلینَ وَهُوَ الصِّدّیقُ الاَکْبَرُ وَالفارُوقُ الاَعْظَمُ وَوَصِیُّ مُحَمَّدٍ
وَوارِثُ عِلْمِهِ وَاَوْلَی النّاسِ بِالمُؤْمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ کَما قالَ تَعالَی النَّبِیُّ
اَوْلی بِالمُؤْمِنینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَاَزْواجُهُ اُمَّهاتُهُمْ وَاُولُوا الاَرْحامِ بَعْضُهُمْ
اَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتابِ اللهِ فَقَدِّمُوا مَنْ قَدَّمَ اللهُ وَاَخِّرُوا مَنْ اَخَّرَ اللهُ وَاجْعَلُوا
الوِلایَةَ وَالوِراثَةَ لِمَنْ جَعَلَ اللهُ گفت ای امت آسیمه سر از پس پیغمبر خویش ای فرو مایگان
فرو مانده در میان عصیان خود همانا برگزید خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و
آل عمران را بر تمامت عالمیان و ذریت ایشان از یکدیگر با دید آمدند و خداوند شنونده
و داناست و آل محمد ذراری و فرزندان ابراهیم و خلاصه دودمان اسمعیل و عترت
پیغمبر اهل بیت نبوت و موضع رسالت و محل آمد و شد فرشتگانند ایشان مانند آسمان
افراخته و کوهساران برافراشته و کعبه پوشیده و چشمه صافیه و ستاره تابنده و شجره فرخنده
که با فروغی مشعشع و روغنی مبارکست همانا محمد پیغمبر خاتم و سید فرزندان آدم است و علی

اوصیا و امام پرهیزکاران و سرهنگ مجاهدان و صدیق اکبر و فاروق اعظم و وصی محمد
و وارث علم اوست و او ولی متصرف است مؤمنان را از نفوس ایشان و زنهار
او را در مؤمنان مانند و خویشاوندان بعضی اولی بدیگرند پس هرکرا خدا و رسول مقدم داشت
واگذارید و هرکرا واپس گذاشت فرمان بردار باشید و لایت امت و وزارت رسول را
بدانکس که خدا فرمود بگذارید چون سخن بدینجا رسید عمر بن الخطاب از در خشم و انگیزش
غضب با ابوبکر خطاب کرد که تو بر منبر نشسته باشی و اینک علی در برابر تو نشسته باشد و
با تو بطریق معادات و مبارات سخن کند فرمان کن تا با تیغ سرش برگیرم و حسن و حسین
ایستاده بودند چون این سخن بشنیدند سخت بگریستند علی علیه السلام ایشان را بسینه خود
بچسبانید و فرمود مگریید پسر خطاب بر قتل پدر شما قدرت ندارد و ام ایمن حاضنه
رسول خدا حاضر بود از این کلمات آشفته خاطر گشت فریاد برداشت فقالت یا ابابکر
ما اسرع ما ابدیتم حسدکم و نفاقکم باواز بلند گفت هان ای ابوبکر چه بسیار زود
آشکار کردید آن حقد و حسد که در خاطر داشتید عمر گفت ما را با زنان و زنان را با ما کاری
نیست و حکم داد تا ام ایمن را بردند و از مسجد براندند انوقت بریدة الاسلمی برخاست
وقال یا عمر اتثب علی اخی رسول الله وابی ولده وانت الذی تعرفک فی قریش بما تعرفک
السنا اللذین قال لکما رسول الله انطلقا الی علی وسلما علیه بامرة المؤمنین فقلتما
اعن امر الله وامر رسوله قال نعم گفت ای عمر آیا برادر رسول خدا و
فرزندان او را دشمن میکنی و حمله میافکنی و حال آنکه ما محل و مقام ترا در میان قریش نیک میشناسیم
میدانیم آیا تو و ابوبکر آنان نیستید که در غدیر خم پیغمبر فرمود بروید نزد علی و بروی بامارت مسلمین
سلام دهید گفتید این امر از خدا و رسول است فرمود چنین است ابوبکر گفت ای بریده سخن

ولیکن رسول خدا از پس آن فرمود لا یجتمع لاهل بیتی الخلافة والنبوة یعنی از برای
اهل بیت من پیمبری و خلیفتی جمع نشود بریده گفت سوگند با خدای هرگز رسول خدای
این سخن نفرمود و سوگند با خدای در شهری که تو امیر باشی نمانم عمر فرمان کرد تا او را بزدند
و از مسجد بیرون کردند آنگاه روی با علی کرد و گفت یا ابن ابیطالب برخیز با ابوبکر بیعت کن گفت
اگر نکنم چکنی گفت سرت برگیرم سه کرت با ابوبکر این احتجاج کرد و همچنان ریسمان در گردن داشت
آنگاه روی با قبر رسول خدا کرد و گفت یا ابن ام ان القوم استضعفونی
وکادوا یقتلوننی ای برادر من همانا این امت مرا ضعیف داشتند و نزدیک بود مرا بقتل
رسانند فقال له ابوبکر بایع فقال له علی فان انا لم ابایع قال اضرب
الذی فیه عیناک فرفع رأسه الی السماء ثم قال اللهم اشهد ثم مد
یده فبایعه یعنی ابوبکر گفت ای علی با من بیعت کن علی گفت اگر نکنم چه کنی گفت با تیغ سرت را
که حامل چشمهای تست پس امیرالمؤمنین سر بسوی آسمان برداشت و عرض کرد الها
پروردگارا شاهد باش آنگاه دست بگشود بی آنکه کف باز کند و ابوبکر دست بدست او زد
و بدین قدر رضا داد و بروایتی این هنگام عباس بن عبد المطلب را آگهی بردند که اینک علی
در زیر شمشیر نشسته است عباس شتابزده در رسید و بانگ برداشت که با پسر برادرم رفق
نمدار اگر نه سوگند بر منست که او بیعت کند چون در آمد دست علی را بگرفت و با دست
ابوبکر مسح داد انوقت علی علیه السلام را رها دادند آنحضرت دست برداشت و گفت
اللهم انک تعلم ان النبی قد قال لی ان تموا عشرین فجاهدهم وهو قولک فی کتابک
ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین ای پروردگار من تو میدانی که پیغمبر فرمان کرد
مرا که اگر بیست تن با تو دستیار شدند پای مردی کرد با انجماعت طریق مجادلت بسپار و کار بجهاد

و مقاتلت میکن و این فرمان نیست که در قرآن کریم آورده که بیست تن مرد شکیبا بر دویست
کس غلبه جوید و تو دانی ای خدای من که از برای من بیست تن همدست نشد بالجمله از پس
آن با زبیر بن العوام گفتند بیعت کن گفت نکنم و تیغ بدست اندر داشت عمر بن الخطاب
و خالد بن ولید و مغیره بن شعبه با جماعتی او را فرو گرفتند و تیغ از دستش بستدند و بر سنگ
زدند و بشکستند و زبیر را بستان افکندند عمر بر سینه او نشست فقال الزبیر یا ابن
صهاک اما والله لو ان سیفی فی یدی لحدت عنی زبیر گفت ای پسر صهاک حبشیه
اگر تیغ من بدست من بود سوگند با خدای که هرگز این دلیری نکردی و از من بیکسوی
شدی بالجمله از زبیر بدینگونه بیعت گرفتند و از پس آن سلمان را ماخوذ داشتند و چنان
گردنش را فشار دادند که چیزی مانند سلعه از گردنش بر آمد و دستش را بر تافتند تا بکراهت
بیعت کرد آنگاه با بوذر و مقداد بپرداختند تا از ایشان نیز بدینگونه بیعت گرفتند

ذکر غصب فدک از فاطمه علیها الصلوة والسلام

ذکر غصب فدک

چنان صواب مینماید که در قصه غصب فدک برخی از اسباب کین و کید ابوبکر بر فاطمه و
حسد و حقد او بر علی بروایت اهل سنت و جماعت نگاشته آید ابن ابی الحدید در شرح
این خطبه که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم بصره را مخاطب داشته میفرماید فمن
استطاع عند ذلک ان یعتقل نفسه علی الله فلیفعل فان اطعتمونی فانی
حاملکم ان شاء الله علی سبیل الجنة وان کان ذا مشقة شدیدة ومذاقة
مریرة واما فلانة فادرکها رای النساء وضغن غلا فی صدرها کمرجل القین و
لو دعیت لتنال من غیری ما اتت الی لم تفعل ولها بعد حرمتها الاولی و
الحساب علی الله میفرماید آنکس که توانا باشد در نزول نوائب و دواهی و حدوث فساد و فتن از حب

میکند که نفس خود را لگام برزند و مقید کند و بکار دارد بفرمانبرداری خداوند و در دوام
بندگی خویشتن داری نکند پس اگر فرمان پذیر من باشید و خدا خواسته باشد شما را بسوی
بهشت کوچ خواهم داد اگر چند طریق بهشت پیمودن بی حمل مصایب و شدت نتوانند بود
اما عایشه که ضعف عقول زنان او را دریافته و حقد و حسد دیرینه در سینه او مانند دیگ آهنگران
در غلیان آمده اگر فی المثل بعد از قتل عثمان عمر بن الخطاب خلیفتی یافته بود با او طریق مقاتلت
نمیسپرد چه خود بر قتل عثمان بزیادت از همه کس داعی و ساعی بود و امروز آن کین و کید
که از من در خاطر داشته او را بمهاجرت و مبارزت من گماشته من اکنون او را بپاس آن
حرمت که در حرم رسول خدای جای داشت باز میگذارم و او را چنانچه از رسول خدای مختارم
صبر میکنم و طلاق میگویم و کیفر نمیکنم و انتقام نمیکشم و حساب او را بروز شمار و خداوند جبار
باز میگذارم بالجمله ابن ابی الحدید گوید اینکلمات را از امیرالمؤمنین بر شیخ ابویعقوب یوسف
بن اسمعیل اللمعانی که از اجله علمای معتزله تفضیلیه بغداد بیست قرائت کردم و از کین و کید
عایشه پرسش نمودم گفت مبدای ضغن و حسد او آن بود که بعد از وفات خدیجه علیها السلام
رسول خدای عایشه را کابین بست و این بر فاطمه ناگوار بود چه در حقیقت عایشه از برای
مادر فاطمه ضره بود و در مثل است عداوت میان مادر شوهر و زن پسر ثابت
از آنکه خویشاوندان شوهر با زن طریق مخاصمت و مبارات خواهند داشت
راجز گوید

ان الحماة اولعت بالکنة   واولعت کنتها بالظنة

و از آنسوی محبت رسول خدای با فاطمه زیاده از آن بود که در حوصله گمان گنجد و افزون بود
از محبتی که پدران را با فرزندان است چنانکه در بسیار وقت در مقامات مختلفه کرة بعد

همی فرمود اِنّها سیّدة نساءِ العالمین رَبّها عدیلة مریمَ بنتِ عمران وَ اِنّها اِذا مرّت فی الموقفِ نادی منادٍ من جهةِ العرش یا اهلَ الموقفِ غضّوا ابصارَکم لتعبُرَ فاطمةُ بنتُ محمّدٍ یعنی فاطمه سیّدهٔ زنان جهانیانست و همانند مریم دختر عمرانست چون در عرصهٔ محشر عبور دهد از جانب عرش ندا در رسد که مردم موقف بپوشید چشمهای خود را از بهر آنکه دختر محمد عبور میکند و این خبر از احادیث صحیحه است نه از اخبار مستضعفه وَ اِنّ اِنکاحَهُ علیّاً اِیّاها ما کانَ اِلّا بعد ما انکحه اللّه تعالی اِیّاها فی السّماءِ بشهادةِ الملٰئکة یعنی رسول خدا فاطمه را با علی کابین بست از پس آنکه خداوند اورا در آسمان بشهادت فرشتگان با علی عقد بست و رسول خدا اسنان وقت همی فرمود یؤذینی ما یؤذیها و یُغضبنی ما یُغضبها وَ اِنّها بضعةٌ منّی یریبنی ما ارابها یعنی پیغمبر فرمود هر که فاطمه را آزار کند مرا آزار کرده است و هر که او را بغضب آورد و زحمت کند مرا بغضب میآورد و فاطمه پاره از تن منست و قطعه از گوشت منست چیزیکه او را بد آید مرا بد آید همانا پیغمبر ازین کلمات فراوان میفرمود چندانکه بر تعظیم و تبجیل فاطمه می افزود بر حقد و حسد عایشه فزوده میگشت دیگر اراده در حضرت فاطمه مشهود می افتاد و نزدیک علی علیه السلام شکایت میبرد و زنان مدینه در میان فاطمه و عایشه سخن چین بودند و نیران فتنه را دامن میزدند اما عایشه چون شکایت فاطمه را بحضرت رسول نتوانست برد چه دانسته بود که پیغمبر گوش بدین سخن فرا ندهد لاجرم نزدیک ابو بکر میشد و از فاطمه شکایت میکرد در مثل است وَ کانت تُکثرُ الشّکوی من عائشةَ و ازین سخنان در خاطر ابو بکر ثقلی بیافتاد فحصل فی نفسِ ابی بکرٍ من ذلکَ اثرٌ ما ثمّ تزاید تقریظُ رسولِ اللّهِ لعلیٍّ و تقریبهُ و اختصاصهُ فاحدثَ ذلکَ حسداً

لهُ و غبطةً فی نفسِ ابی بکرٍ عنهُ و هو ابوها و فی نفسِ طلحةَ و هو ابنُ عمّها یعنی کلمات عایشه در ابو بکر اثر میکرد و ثنا گفتن پیغمبر علی را و مخصوص و مقرب داشتن با خویشتن او را در ابو بکر احداث حقد و حسد و غبطه مینمود و او پدر عایشه بود و همچنان طلحه که پسر عم عایشه بود بر کین و حسد علی میافزود لاجرم ابو بکر گاه و بیگاه با عایشه می نشستند و در کید و کین علی سخن می پیوستند چندانکه عداوت و بغضاء بین الفریقین استوار گشت و دیگر در وقت قذف عایشه چون رسول خدا با علی سخن از در شوری افکند عرض کرد اِن هیَ اِلّا شسعُ نعلِکَ یعنی عایشه افزون از بندهای افزاری نیست او را طلاق بگوی سخن چینان بر این کلمات پیرایه بستند و باز گفتند و دیگر چنان افتاد که یکروز علی علیه السلام بر رسول خدای درآمد او را در میان خود و عایشه جای داد گفت دیگر جای بدست نکردی جز اینکه بر فراز ران من نشستی و دیگر چنان افتاد که یکروز رسول خدای با علی علیه السلام مشی همی کرد و سخن بسر همی گفت عایشه از دنبال ایشان راه برداشت و سرعت همی کرد تا در میان ایشان درآمد و گفت شگفت را از گفتن شما بدر از رشته رسول خدای بر عایشه غضب آورد و دیگر آنکه عایشه عقیم بود و فاطمه علیها السلام دختران و پسران آورد و پیغمبر فرزندان او را فرزندان خود دانست و فاطمه و علی علیهما السلام را از همه جهانیان بزیادت دوست میداشت و این جمله بر عایشه ثقلی عظیم می انداخت و دیگر آنکه رسول خدای در بستن ابواب مسجد در سرای ابو بکر را مسدود داشت و در سرای علی را باز گذاشت و دیگر آنکه پیغمبر ابو بکر را بسفر مکه مأمور فرمود چنانکه در کتاب رسول خدای مرقوم گشت و سورهٔ مبارکهٔ برائت را مصحوب او داشت و در عرض راه ابو بکر را معزول کرد و علی علیه السلام را بدین خدمت فرمان کرد و دیگر چون ابراهیم از ماریه متولد گشت

علی علیه السلام فراوان شاد خاطر گشت و هنگام قذف ماریه بدست علی برائت ساحت او مکشوف شد نیکوتر از آنکه عایشه از تهمت بری گشت چه در برائت عایشه خداوند قرآن فرستاد و آنها فقین که ایمان بقرآن نداشتند عایشه را از قذف مبرا نمی پنداشتند لکن برائت ماریه حسن بصر بود چه مکشوف افتاد که آنمرد ممسوح است کس را جای سخن نماند چنانکه در کتاب رسول خدای بشرح رفت و دیگر چون پیغمبر مریض شد و اسامه را مامور داشت علی چنان پنداشت که اگر رسول خدای را تحویل بدیگر سرای فرا رسد کس در مدینه نیست که آرزوی غصب خلافت کند وقتیکه مرض پیغمبر عظیم شدت کرد عایشه کس بابو بکر فرستاد تا از جیش اسامه تخلف کرد و خویش را بمدینه در انداخت آنگاه عایشه بلال را گفت که پیغمبر میفرماید ابو بکر امامت امت کند و با مردم نماز گذارد و حال آنکه پیغمبر فرمان نداد که ابو بکر نماز گذارد و چون بامداد شد خود بمسجد شتافت و ابو بکر را از نماز باز تافت و خویشتن با مردم بنماز ایستاد و این هنگام چندان مریض و علیل بود که چون باز رحلت شد هنگام چاشتگاه بجهان دیگر شتافت با اینهمه ابو بکر را از نماز دفع داد مع ذلک از پس او ابو بکر خلیفتی بدست کرد از اینجاست که علی علیه السلام در خلوات اصحاب را بدینکلمات خطاب میفرمود اِنَّهُ لَمْ یَقُلْ اِنَّکُنَّ لَصُوَیْحِبَاتُ یُوسُفَ اِلَّا اِنْکَاراً لِهٰذِهِ الْحَالِ وَغَضَباً مِنْهَا لِأَنَّهَا وَحَفْصَةَ تَبَادَرَتَا اِلَی تَعْیِینِ اَبَوَیْهِمَا وَاِنَّهُ اسْتَدْرَکَهَا بِخُرُوجِهِ وَصَرْفِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ در جمله میفرماید که عایشه و حفصه را همانند صویحبات یوسف فرمود و بر ایشان غضبناک بود از بهر آنکه عایشه و حفصه هر یک مبادرت میجستند که پدر خویش را بامامت نصب کنند و رسول خدا اینمعنی را دانسته بود لاجرم بمسجد آمد و ابو بکر را از محراب باز کشید و با اینهمه از مساعدت فلکی و مصلحتی

که جز خدا و رسول کس نداند کار بر ابو بکر تقرر یافت و این از برای علی مصیبتی بزرگ و عظیم بود و انگیزش این فتنه را از عایشه میدانست و همواره بدرگاه خداوند تظلم میبرد پس سر از بیعت ابو بکر بر تافت و با فاطمه بر این زحمت خذلان دل صبر شکیب بنهاد و از پس اینواقعه غصب فدک کردند و چندانکه فاطمه احتجاج کردند و هیچ سود نبخشید و هر روز از عایشه خبرهای ناهموار و کلمات شماتت آمیز بحضرت فاطمه میرسید و زخمی از جراحت شماتت بزرگتر نیست ابن ابی الحدید گوید چون سخن بدینجا رسید من با ابو یعقوب گفتم آیا تو میگوئی که پیغمبر ابو بکر را برای نماز معین نفرمود بلکه این تعیین از عایشه بود گفت من نمیگویم لکن علی چنین میگوید او حاضر بود و من غایب بودیم تکلیف من از اخبار بمن رسیده است که پیغمبر ابو بکر را فرمود نماز بگذارد چون فاطمه از جهان برفت ازواج پیغمبر بر بالین او حاضر شدند و عایشه تمارض کرد و حاضر نشد و با امیر المؤمنین عرض کردند که عایشه در مرگ فاطمه شاد خاطر و مسرور است و چون از علی بعنف بیعت گرفتند عایشه فراوان شادمانه گشت و در مدت خلافت ابا بکر و عمر و عثمان که زمانی دراز کشید همه روز بر غم و اندوه علی افزوده میگشت و هنگام قتل عثمان عایشه از همه کس بر قتل عثمان حریصتر بود چه گمان داشت که چون عثمان را بکشند پسر عم او طلحه را بخلیفتی بر کشند چون کار بر علی مقرر گشت فریاد برداشت که وَاعُثْمَانَاهُ قُتِلَ عُثْمَانُ مَظْلُوماً و از اینجا اعدا دفتنه کرده جنگ جمل را ساختگی نمود ابن ابی الحدید گوید این خلاصه کلام شیخ ابو یعقوب است و خود روایت کند که بعد از جنگ جمل عایشه بتوبت و انابت پرداخت و چندان گریست که مقنعه او از آب دیده نمناک گشت لکن خبر توبه او در حضرت امیر المؤمنین مکشوف نیفتاد و همچنان بعد از شهادت امیر المؤمنین پشیمان نیست و میگفت رضا

داشتیم که ده پسر از رسول خدا اینا درم و همگان پامال اجل گردند و خشک جمل بپای نشود این اخبار که ابو یعقوب بهر یک اشارتی کرده و در معنی اقتفا بر دم شیعی نموده در جلد اول از کتاب دوم بشرح مرقوم داشتیم و در کتاب فاطمه علیها السلام و اجتماع ملیمند که آنچه متعلق بفاطمه است مجدداً تذکره شود خوانندگان بر تکرار این کلمات خرده نگیرند و اینعذر بپذیرند اکنون بر سر سخن آئیم و باز نمائیم که بروایت علمای عامه محال فدک فیء مسلمین نبود بلکه خالصه و خاصه رسول خدا بود و ابن ابی الحدید در شرح این کلمات که امیر المؤمنین فرماید بَلیٰ کانَتْ فی اَیْدینا فَدَکٌ مِنْ کُلِّ ما اَظَلَّتْهُ السَّماءُ فَشَحَّتْ عَلَیْها نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْها نُفُوسُ آخَرینَ وَ نِعْمَ الْحَکَمُ اللهُ وَ ما اَصْنَعُ بِفَدَکٍ وَ غَیْرِ فَدَکٍ وَ النَّفْسُ مَظانُّها فی غَدٍ جَدَثٌ تَنْقَطِعُ فی ظُلْمَتِهِ آثارُها وَ تَغیبُ اَخْبارُها وَ حُفْرَةٌ لَوْ زیدَ فی فُسْحَتِها وَ اَوْسَعَتْها یَدا حافِرِها لَاَضْغَطَهَا الْحَجَرُ وَ الْمَدَرُ وَ سَدَّ فُرَجَهَا التُّرابُ الْمُتَراکِمُ وَ اِنَّما هِیَ نَفْسی اَرُوضُها بِالتَّقْوی لِتَأْتِیَ آمِنَةً یَوْمَ الْخَوْفِ الْاَکْبَرِ وَ تَثْبُتَ عَلیٰ جَوانِبِ الْمَزْلَقِ میفرماید از آنچه آسمانش سایه بر سر افکنده بیرون فدک در دست ما نبود پس بخل ورزیدند غاصبان خلافت و چشم از آن فرو بستند بنی هاشم و این محاکمه بروز رستخیز گاه باز پوشیدند زیرا که نیکوتر داد گر خداوند است با فدک و جز فدک چه میکنم و حال آنکه فردا در ظلمت قبر نفس را آثار ناپدید شود و اخبار نابود گردد و در تنگنائی در آید که هر چند حافران بر سعت و وسعت آن بیفزایند سنگ و کلوخ بفشارد و روزنها را با خاک متراکم بینبارد همانا همت خویشتن را بر نفس بگماشته ام تا او را بپرهیزکاری باز داشته ام از بهر آنکه از هول و هیبت قیامت بسلامت بپاید و در مواقع لغزش ثابت و استوار آید همانا این کلمات را

امیر المؤمنین علیه السلام در مکتوبیکه بعثمان بن حنیف انفاذ داشت فرو گذاشت ابن ابی الحدید در شرح این کلمات گوید که احمد بن عبد العزیز الجوهری که ابو بکر کنیت دارد از اجلّاء علمای عامه و از ثقات محدّثین و نخبهٔ پرهیزکارانست در کتابیکه حاوی اخبار یوم سقیفه و فدکست در ذیل فصول عدیده و احادیث کثیره آورده و ابن ابی الحدید آنچه را مطمح نظر فریقین و محلّ مناظرهٔ جانبین دانسته میگذارد اکنون نگارندهٔ این کتاب مبارک گوید که ما قصهٔ فتح فدک را و تصرف پیغمبر آن محال را بی زحمت رجال و مقاتلت ابطال مرقوم داشتیم و باز نمودیم که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را بدست کرد بحکم این آیت مبارک که خداوند فرو فرستاد وَ آتِ ذَا الْقُرْبیٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذیراً فدک را بفاطمه تسلیم فرمود فاطمه باندکی از منافع آن رفع حاجت میفرمود و آنچه بزیادت بود بر اهل استحقاق انفاق میکرد چه منافع فدک را سالی بیست و چهار هزار دینار و برخی هفتاد هزار دینار رقم کرده اند اکنون باز گردیم بنگارش حدیثی چند که خبر میدهد ما را که فدک خاصه و خالصه بود مر پیغمبر را و مسلمین را در آن اراضی حقی و بهره نبود احمد بن عبد العزیز را در کتاب یوم سقیفه روایتیست که بعد از آنکه رسول خدا مردم خیبر را حصار داد و ایشان امان خواستند و پیغمبر مسئلت ایشانرا باجابت مقرون داشت اهل فدک چون این بشنیدند از در مصالحت و مسالمت بیرون شدند و آن اراضی را تفویض دادند پس فدک خاصهٔ پیغمبر شد چه بدست لشکر مفتوح نگشت و دیگر احمد بن عبد العزیز از محمد بن اسحق روایت میکند که چون اهل فدک در خوف و خشیت افتادند آنحال را با رسول خدا بنصف مصالحه کردند و بروایتی تمام فدک را تفویض دادند پس فدک خاصهٔ پیغمبر شد ازینگونه اخبار در کتب احادیث و تواریخ اهل سنت و جماعت فراوان است

دیگر کس باشد که فدک را خالصهٔ پیغمبر داند و ما از نگارش این کلمه بازگشتیم تا از یادداشت این رسنت تاریخ نگاران یک سوی نشویم

ذکر اخراج عُمّال فاطمه علیها السلام از فدک بحکم ابو بکر

چون ابو بکر در اریکهٔ خلافت جای کرد و جلباب سلطنت بر اندام خود فرو آورد قَالَ لَهُ عُمَرُ اِنَّ النَّاسَ عَبِیدُ هٰذِهِ الدُّنْیَا لَا یُرِیدُونَ غَیْرَهَا فَامْنَعْ عَنْ عَلِیٍّ وَاَهْلِ بَیْتِهِ الْخُمْسَ وَالْفَیْئَ وَفَدَکًا فَاِنَّ شِیعَتَهُ اِذَا عَلِمُوا ذٰلِکَ تَرَکُوا عَلِیًّا وَاَقْبَلُوا اِلَیْکَ رَغْبَةً فِی الدُّنْیَا وَاِیْثَارًا وَمُحَامَاةً عَلَیْهَا در جمله میگوید که عمر بن الخطاب با ابو بکر خطاب کرد که اگر خللی در خلافت تو راه کند و ثلمه در مملکت تو پدید آید جز از علی مرتضی نخواهد بود و این جماعت را که میگری خرد در طلب دنیا بنوینید و بیرون دنیا نجویند چند که فدک در تصرف فاطمه و علی است حضرت ایشان مطاف جماعتی از اهل حاجت باشد پس فیئ و خمس را از ایشان باز گیر و فدک را نیز ماخوذ دار تا روی شیعیان ایشان از حضرت ایشان بگردد و بملازمت تو گراید در سویدای قلب ابو بکر سخنان عمر کالنقش فی الحجر استوار افتاد پس کس فرستاد و دست تصرف عمال فاطمه را از فدک قطع نمود چون این خبر بفاطمه بردند سخت پژمان و غمنده گشت و بروایت یحیی بن بکیر که سند بعایشه میرساند بشرحیکه در صحیح بخاری ضبط است فاطمه کس را نزد او فرستاد و پیام داد که آنچه خداوند رسول خدا را در مدینه عطا کرد میراث ماست و آنچه از خمس اموال خیبر بجای مانده بهره ماست الحکمه و فدکرا چنانکه بود مارکذار فَقَالَ اَبُو بَکْرٍ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ قَالَ لَا نُوَرِّثُ مَا تَرَکْنَاهُ صَدَقَةٌ اِنَّمَا یَاْکُلُ اٰلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هٰذَا الْمَالِ وَاِنِّی وَاللّٰهِ لَا اُغَیِّرُ شَیْئًا مِنْ صَدَقَةِ رَسُولِ اللّٰهِ عَنْ حَالِهَا الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهَا فِی عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ

وَلَاَعْمَلَنَّ فِیهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللّٰهِ ابو بکر در پاسخ فاطمه پیام داد که رسول خدای فرمود ما را میراث نباشد و آنچه از ما بجای میماند صدقه ایست خاص مسلمین و مساکین آل محمد نیز از آن مال باندازه حاجت بهره و نصیبه توانند برد سوگند با خدای که من صدقهٔ رسول خدا را دیگرگونه نتوانم کرد و از حالی بحالی نتوانم آورد کار چنان کنم که رسول خدای کرد و دیگر باره بروایت احمد بن عبد العزیز که سند با بو الطفیل میرساند قال اَرْسَلَتْ فَاطِمَةُ اِلٰی اَبِی بَکْرٍ اَنْتَ وَرِثْتَ رَسُولَ اللّٰهِ اَمْ اَهْلُهُ قَالَ بَلْ اَهْلُهُ قَالَتْ فَمَا بَالُ سَهْمِ رَسُولِ اللّٰهِ قَالَ اِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ یَقُولُ اِنَّ اللّٰهَ اَطْعَمَ نَبِیًّا طُعْمَةً ثُمَّ قَبَضَهُ وَجَعَلَهُ لِلَّذِی یَقُومُ بَعْدَهُ فَوُلِّیتُ اَنَا بَعْدَهُ اَنْ اَرُدَّهُ عَلَی الْمُسْلِمِینَ قَالَتْ اَنْتَ وَمَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ میگوید فاطمه کس با بو بکر فرستاد که میراث رسول خدای آیا بهرهٔ تست یا بهرهٔ آل و عشیرت اوست ابو بکر گفت میراث او خاص اهل اوست فاطمه گفت پس چه شد میراث پیغمبر و چرا از ما دریغ داری گفت من از رسول خدا شنیدم که پیغمبر فرمود خداوند پیغمبر را عطیتی کرد و اطعامی فرمود و چون پیغمبر را از جهان ببرد آن عطیه را خاص آنکس داشت که بجای او بنشیند من امروز خلیفتی او قائم و بجای او نشسته‌ام فرا هر کس از مسلمانان سزاوار دانم میرسانم فاطمه گفت آیا تو وارث رسول خدائی یا اهل او ابو بکر گفت اهل او پس ابو بکر تصریح کرد که رسول خدای مورث است و اهل او از وی ارث میبرد و این قول اوست که گوید لا نورّث بالجمله چون این خبر بفاطمه بردند خشمناک بشد و در مقنعه و جلباب خویش مخفوف گشت زنان بنی هاشم و خویشاوندان و پیوستگان حاضر شدند و حضرتش باتفاق از زنان طریق مسجد رسول خدای پیش داشت و خیان طی

مسافت میکرد که گفتی رسول خدای عبور میدهد چون بمسجد آمد جماعت مهاجر و انصار را
دیدن او بنالیدند و بهایهای بگریستند فاطمه لختی ساکت نشست تا مردم از اضطراب و عجز
خاموش شدند پس آغاز سخن بحمد و سپاس خداوند و درود بر پیغمبر نمود دیگرباره
مردمان آغاز فزع کردند و زار بگریستند همچنان فاطمه خاموش شد تا مردم را ناله
و خروش اندک گشت آنگاه بدین خطبه مبارک شروع کرد

زار

خطبه فاطمه علیها السلام

ذکر خطبه فاطمه علیها السلام هنگام احتجاج با ابو بکر در مسجد رسول خدا قرائت فرمود

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰى مَا اَنْعَمَ وَلَهُ الشُّكْرُ عَلٰى مَا اَلْهَمَ وَالثَّنَاءُ بِمَا قَدَّمَ مِنْ عُمُومِ نِعَمٍ
ابْتَدَءَهَا وَسُبُوغِ آلَاءٍ اَسْدَاهَا وَتَمَامِ مِنَنٍ وَالَاهَا جَمَّ عَنِ الْاِحْصَاءِ عَدَدُهَا
وَنَأٰى عَنِ الْجَزَاءِ اَمَدُهَا وَتَفَاوَتَ عَنِ الْاِدْرَاكِ اَبَدُهَا وَنَدَبَهُمْ لِاسْتِزَادَتِهَا بِالشُّكْرِ
لِاتِّصَالِهَا وَاسْتَحْمَدَ اِلَى الْخَلَائِقِ بِاِجْزَالِهَا وَثَنّٰى بِالنَّدْبِ اِلٰى اَمْثَالِهَا وَاَشْهَدُ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَلِمَةٌ جَعَلَ الْاِخْلَاصَ تَاْوِيلَهَا وَضَمَّنَ الْقُلُوبَ
مَوْصُولَهَا وَاَنَارَ فِي الْفِكْرِ مَعْقُولَهَا اَلْمُمْتَنِعُ مِنَ الْاَبْصَارِ رُؤْيَتُهُ وَمِنَ الْاَلْسُنِ
صِفَتُهُ وَمِنَ الْاَوْهَامِ كَيْفِيَّتُهُ اِبْتَدَعَ الْاَشْيَاءَ لَا مِنْ شَيْءٍ كَانَ قَبْلَهَا وَاَنْشَاَهَا
بِلَا احْتِذَاءِ اَمْثِلَةٍ امْتَثَلَهَا كَوَّنَهَا بِقُدْرَتِهِ وَذَرَءَهَا بِمَشِيَّتِهِ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ
اِلٰى تَكْوِينِهَا وَلَا فَائِدَةٍ لَهُ فِي تَصْوِيرِهَا اِلَّا تَثْبِيتًا لِحِكْمَتِهِ وَتَنْبِيهًا عَلٰى
طَاعَتِهِ وَاِظْهَارًا لِقُدْرَتِهِ وَتَعَبُّدًا لِبَرِيَّتِهِ وَاِعْزَازًا لِدَعْوَتِهِ ثُمَّ جَعَلَ
الثَّوَابَ عَلٰى طَاعَتِهِ وَوَضَعَ الْعِقَابَ عَلٰى مَعْصِيَتِهِ ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ
نِقْمَتِهِ وَحِيَاشَةً مِنْهُ اِلٰى جَنَّتِهِ وَاَشْهَدُ اَنَّ اَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

اِخْتَارَهُ وَانْتَجَبَهُ قَبْلَ اَنْ اَرْسَلَهُ وَسَمَّاهُ قَبْلَ اَنِ اجْتَبَلَهُ وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ
اَنِ ابْتَعَثَهُ اِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ وَبِسَتْرِ الْاَهَاوِيلِ مَصُونَةٌ وَبِنِهَايَةِ
الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ عِلْمًا مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰى بِمَآئِلِ الْاُمُورِ وَاِحَاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ
وَمَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ ابْتَعَثَهُ اللّٰهُ اِتْمَامًا لِاَمْرِهِ وَعَزِيمَةً عَلٰى اِمْضَاءِ حُكْمِهِ
وَاِنْفَاذًا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ فَرَاَى الْاُمَمَ فِرَقًا فِي اَدْيَانِهَا عُكَّفًا عَلٰى نِيرَانِهَا عَابِدَةً
لِاَوْثَانِهَا مُنْكِرَةً لِلّٰهِ مَعَ عِرْفَانِهَا فَاَنَارَ اللّٰهُ بِمُحَمَّدٍ ظُلَمَهَا وَكَشَفَ عَنِ
الْقُلُوبِ بُهَمَهَا وَجَلٰى عَنِ الْاَبْصَارِ غُمَمَهَا وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ وَاَنْقَذَهُمْ
مِنَ الْغَوَايَةِ وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ وَهَدَاهُمْ اِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَدَعَاهُمْ اِلَى الطَّرِيقِ
الْمُسْتَقِيمِ ثُمَّ قَبَضَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ قَبْضَ رَاْفَةٍ وَاخْتِيَارٍ وَرَغْبَةٍ وَاِيثَارٍ مُحَمَّدٌ عَنْ
تَعَبِ هٰذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْاَبْرَارِ وَرِضْوَانِ الرَّبِّ
الْغَفَّارِ وَمُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى اَبِي نَبِيِّهِ وَاَمِينِهِ عَلَى الْوَحْيِ
وَصَفِيِّهِ وَخِيَرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرَضِيِّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ

یعنی سپاس و ستایش خاص خداوند است مر نعمتهای او را و ثنا سزای اوست بدانچه پیشی گرفت
بعموم نعم و ابتدا نمود بکمال عطایا و تمام منن چندانکه از حوصله حساب افزون و از گنج شمار
بیرونست و دور است پایان آن از پاداش و ابدیت او از ادراک و دعوت
فرموده است عموم ناس را بگذاشتن شکر و سپاس و افزون آوردن نعمتهای بی‌شمار
و طلب حمد و سپاس نموده است از بندگان تا بکثرت نعمت و منن اشان را پاداش دهد
و گواهی میدهم که جز خدای باری خدائی نیست و او را حدی و ضدی و شریکی نباشد کلمه
ایست که ملازم دل است حقیقت اخلاص را بوحدت و متضمن است قلوب را باتصال وحدانیت

گنج مخفف گنجایش است

در روشن ساخته در اندیشه و افکار چیزی را که حامل توانند بود و تعقل توانند نمود که ممتنع است
از دیدها رؤیت او و پوشیده است از نیروی زبانها ذکر صفت او و خارج است از ادراک
وهمها چگونگی او و ابداع و اختراع کرده است اشیا را بی آنکه از پیش ماده و مدت
داشته باشند و انشاء و ایجاد فرمود اشیا را بی آنکه اقتدا و اقتفا بدیگری کند بلکه بیافرید آن چیزها را
بقدرت خود و بمشیت خود بی آنکه محتاج باشد بافرینش آنها یا فائدتی متصور باشد در تصویر آنها
جز اینکه این آیات در اثبات حکمت او و تنبیه طاعت او و اظهار قدرت او و کردن نهادن
مخلوقات او و اعزاز دعوت اوست آنگاه ثواب را حلاوه آورد بر طاعت خود و عقاب را
معلق ساخت بر معصیت خود تا بنده گان را از نقمت برهاند و از در رحمت و
عنایت بسوی جنت کشاند و گواهی میدهم که پدر من محمد عبد او و رسول اوست و
اختیار کرد او را از آن پیش که رسالت دهد و نامبردار کرد از آن پیش که خلقت فرماید و
برگزید از آن پیش که مبعوث نماید گاهیکه مخلوقات در نهانگاه غیب مکنون و در سترات هولناک
مصون و بنهایت ظلمت عدم مقرون بودند چه خداوند جل جلاله عالم بود بمصالح امور
و حادثات بحوادث دهور و داناست بمواقع مقدور پس محمد را مبعوث نمود از برای اتمام
امر و امضای حکم و انفاذ مقادیر محتومه چه نگریست امم را پراکنده و پریشان معتکف نیران عابد اوثان
منکر خداوند رحمان پس روشن ساخت بنور محمد ظلمات ایشان را و مکشوف داشت مشتبهات
و ملتبسات ایشان را و نمودار نمود مبهمات و معضلات ایشان را پس محمد برخواست در میان ایشان
بخواندن هدایت و راندن از غوایت و بینش دادن از عمایت و رهنمونی کرد بسوی دین قویم
و صراط مستقیم آنگاه خداوند او را مختار ساخت در اقامت دنیا و اختیار آخرت پس او را مقبوض
داشت از در رافت و رحمت پس محمد سفر کرد از زحمت این دار فانی بسوی راحت جاودانی و مخوف

شد بملائکه ابرار و رضوان پروردگار غفار و مجاورت پادشاه جبار درود خدای بر پدر
من که پیغمبر او و امین او بر وحی او و صفی او و برگزیده او از خلق اوست چون از ستایش خدا
بپرداخت و درود بر مصطفی بپرداخت مهاجر و انصار را مخاطب ساخت و قالت انتم عباد
الله نصب امره و نهیه و حملة دینه و وحیه و امناء الله علی انفسکم
و بلغائه الی الامم و زعمتم حق لکم لله فیکم عهد قدمه الیکم و بقیة استخلفها
علیکم کتاب الله الناطق و القرآن الصادق و النور الساطع و الضیاء اللامع
بینة بصائره منکشفة سرائره متجلیة ظواهره مغتبط به اشیاعه قائد
الی الرضوان اتباعه مؤد الی النجاة اسماعه به تنال حجج الله المنورة و عزائمه المفسرة
و محارمه المحذرة و بیناته الجالیة و براهینه الکافیة و فضائله المندوبة
و رخصه الموهوبة و شرایعه المکتوبة فجعل الله الایمان تطهیرا لکم من
الشرک و الصلوة تنزیها لکم عن الکبر و الزکوة تزکیة للنفس و
نماء فی الرزق و الصیام تثبیتا للاخلاص و الحج تشییدا للدین و العدل
تنسیقا للقلوب و طاعتنا نظاما للملة و امامتنا امانا من الفرقة و الجهاد
عزا للاسلام و الصبر معونة علی استیجاب الاجر و الامر بالمعروف
مصلحة للعامة و بر الوالدین وقایة من السخط و صلة الارحام منماة
للعدد و القصاص حقنا للدماء و الوفاء بالنذر تعریضا للمغفرة
و توفیة المکائیل و الموازین تغییرا للبخس و النهی عن شرب الخمر تنزیها عن الرجس
و اجتناب القذف حجابا عن اللعنة و ترک السرقة ایجابا للعفة و حرم
الله الشرک اخلاصا له بالربوبیة فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا

نصب بضمه بمعنی آنچه برپا کرده میشود
البصایر جمع بصیرة الحجة مغتبط
ان یتمنی المرء مثل حال المغبوط
من غیر ان یرید زوالها منه
اوآوه او صد التنسیق التعظیم
حقنه حبسه و دم فلان القدم
من البیل السخط جبل ضد الرضا
البر بالکسر الصلة الزود
تتابع فی الاحسان المنماة
اسم مکان او مصدر میمی ای
یصیر سببا لکثرة عدد و لا
والتفایر قذف بالحجارة
رمی بها التعرض ان یجعل
الشیء عرضا للشیء البخس
النقص
صح

وانتم مسلمون واطیعوا الله فیما امرکم به ونهاکم عنه فانه انما یخشی الله من
عباده العلماء یعنی فاطمه فرمود ای بندگان خدا شما رایات افراخته خدائید و برای
اوامر و نواهی خدا و بردارنده دین خدا و وحی خدائید بر نفوس خود و فرستادگان — امنای خدائید
خدائید در ابلاغ احکام بسوی امم گمان میکنید حقی است از برای شما و این صفات
صادق است در حق شما و حال آنکه چنین است همانا خداوند در میان شما عهدی مقدم
داشت و بقیه مستخلف گذاشت یعنی امیرالمؤمنین و او خدا را کتاب ناطق است و قرآن صادق
است و نور ساطع و ضیاء لامع است مشهود است حجج و بصایرش مکشوف است مستور
سرایرش آشکاره نمودار است ظواهرش مغبوط ناس است اتباع او قائد پیروان است بسوی [illegible]
قرآن [illegible] استماع آن استماع آن رساننده نجات و فرازنده درجات [illegible]
این قرآن حجج خداوند رحیم مکشوف می شود و محرمات و محظورات و بینات [illegible]
براهین کافی معلوم میگردد و فضایل مندوبه و مباحات موهوبه و شرایع مکتوبه شناخته میشود
و همانا خداوند شرک را بشرافت ایمان از ساحت شما ببرد و بصیقل صلوة کبر را از قلوب شما
بزدود و زکوة را تزکیه نفوس شما و سعت رزق شما فرمود و بریاضت صیام اخلاص شما
استوار ساخت و بزیارت کعبه دین را محکم و مشید نمود و قلوب را بدست عدل منظم و
منسق داشت همانا با طاعت ما ملت نظام پذیرد و با امامت ما پراکندگی و فرقت ایمن گردد
و جهاد عزت اسلام است و صبر مستدرک اجر است و موقت مصلحت عباد و امر بمعروف
و نیکوئی با والدین حافظ است از خشم خداوند و صله ارحام خویشاوندان را افزون کند و قصاص مردمان را
خایف از ریختن خون کند و وفای بنذر را سبب مغفرت فرمود و مکیال و میزان را دافع
نقصان نمود و نهی از شرب خمر را مطهر رجس و پلیدی ساخته و اجتناب قذف و بهتان را

حجاب لعن بعد پرداخته و ترک سرقت را موجب عفت آورده و حرام کرده است خدا
شرک را که موجب تقریر اخلاص و اقرار بربوبیت است پس بترسید از خداوند قاهر غالب و هم
آغوش مرگ نشوید الا گاهی که مسلمانان باشید و اطاعت کنید خدا را در اوامر و
نواهی او همانا میترسند از خداوند مردم عالم و دانا چون سخن بدینجا آورد دیگرباره از در خطابه
عادت خطاب کرد ثم قالت ایها الناس اعلموا انی فاطمة وابی محمد صلی الله علیه و
آله اقول عودا وبدءا ولا اقول ما اقول غلطا ولا افعل ما افعل شططا لقد
جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف
رحیم فان تعزوه وتعرفوه تجدوه ابی دون نسائکم واخا ابن عمی دون
رجالکم ولنعم المعزی الیه صلی الله علیه وآله فبلغ الرسالة صادعا بالنذارة
مائلا عن مدرجة المشرکین ضاربا ثبجهم آخذا باکظامهم داعیا
الی سبیل ربه بالحکمة والموعظة الحسنة یکسر الاصنام وینکت
الهام حتی انهزم الجمع وولوا الدبر حتی تفری اللیل عن صبحه واسفر الحق
عن محضه ونطق زعیم الدین وخرست شقاشق الشیاطین وطاح وشیظ
النفاق وانحلت عقد الکفر والشقاق وفهتم بکلمة الاخلاص فی نفر من
البیض الخماص وکنتم علی شفا حفرة من النار مذقة الشارب ونهزة الطامع
وقبسة العجلان وموطئ الاقدام تشربون الطرق وتقتاتون الورق
اذلة خاسئین تخافون ان یتخطفکم الناس من حولکم فانقذکم الله
تبارک وتعالی بمحمد صلی الله علیه وآله بعد اللتیا والتی وبعد ان
منی ببهم الرجال وذؤبان العرب ومردة اهل الکتاب کلما

قولها علیها السلام عودا وبدوا
ای اولا وآخرا شططا ای بعدو
تباعد عن الحق غراه الی ابیه
الیه صدع بالحق تکلم به جهارا او
تعالی فاصدع بما تؤمر اعرض عن
المشرکین ای شق جماعتهم بالتوحید
او جهر بالقرآن او احکم بالحق او افصل
بالامر او القصد بما تؤمر وافرق
بین الحق والباطل الثبج بالتحریک وسط الشی
المدرج المسلک الثبج بالتحریک وسط الشی
والکظم محرکة الحلق والفم او مخرج النفس
الهامه راس کل شی جمع هام النکت
الطرح فراه تفریه شقه فانشق او
صار کذا وتفری انشق المحض الخالص
الصبح اضاء الزعیم الکفیل وسید القوم
صار اخرس ای منعقد اللسان الشقشقة
بالکسر شی کالرئة یخرج البعیر من فیه اذا
هاج الطرق الماء الذی بولت فیه
الابل طاح ای هلک وشرف علی
الهلاک الوشیظ الخدم والاتباع
والضعفاء من الناس الخماص اصلهم دائما
فاه به نطق النفر بالتحریک من الرجال
کلهم وما دون العشرة من الرجال

او قدوا نارا للحرب اطفاها الله او نجم قرن للشیطان وفغرت فاغرة من
المشرکین قذف اخاه فی لهواتها فلا ینکفئ حتی یطأ صماخها باخمصه ویخمد
لهبها بسیفه مکدودا فی ذات الله مجتهدا فی امر الله قریبا من رسول الله
سیدا فی اولیاء الله مشمرا ناصحا مجدا کادحا وانتم فی بلهنیة من
العیش وادعون فاکهون آمنون تتربصون بنا الدوائر وتتوکفون
الاخبار وتنکصون عند النزال وتفرون عند القتال فلما اختار
الله لنبیه دار انبیائه ومأوی اصفیائه ظهر فیکم حسیکة النفاق و
سمل جلباب الدین ونطق کاظم الغاوین ونبغ خامل الاقلین وهدر فنیق
المبطلین فخطر فی عرصاتکم واطلع الشیطان رأسه من مغرزه هاتفا بکم
فالفاکم لدعوته مستجیبین وللغرة فیه ملاحظین ثم استنهضکم فوجدکم
خفافا وأحمشکم فالفاکم غضابا فوسمتم غیر ابلکم واوردتم غیر شربکم
هذا والعهد قریب والکلم رحیب والجرح لما یندمل والرسول لما یقبر
ابتدارا زعمتم خوف الفتنة الا فی الفتنة سقطوا وان جهنم لمحیطة بالکافرین
فهیهات منکم وکیف بکم وانی تؤفکون وکتاب الله بین اظهرکم اموره زاهرة
واعلامه باهرة وزواجره لایحة واوامره واضحة قد خلفتموه وراء
ظهورکم ارغبة عنه تریدون ام بغیره تحکمون بئس
للظالمین بدلا ومن یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخرة
من الخاسرین ثم لم تلبثوا الا ریث ان تسکن نفرتها ویسلس
قیادها ثم اخذتم تورون وقدتها وتهیجون جمرتها وتستجیبون

فغر الرجل فاه ... ولهاة فی ارث الشعر ... ومعوه حتی ... الیه صوت
فی غیر شقشقة فنیق کالبعیر الفحل
المکرم لا یؤذی لکرامته خطر
البعیر بذنبه ضرب یمینا وشمالا
جنف به ای صاح الغت
الشیء وجدته الغرة الاغترار
ملاحظة الشیء مراعاته ... ایشها
مرباق به است احمشت ای
اغضبت الوسم اثر الکی الورد
الاشراف علی الماء ورد ام
مدخله والقوم یردون الماء
الشرب بالکسر الماء والحظ منه
رحب فهو رحیب متسع الجرح بالضم
اسم الدمل الجراح دمل برأ
کاندمل قبره یقبره دفنه
ودر ... کاه ... بندروند
الامر والیه عجل افک کفر
عنه صرفه وقلبه وقلب ...
ومن یبتغ غیر الاسلام دینا
الخ یعنی کسیکه طلب میکند غیر از
سلام دینی را از و مقبول
نیست لم تلبثوا یعنی امکه نکرد
ریث المقدار نفرة الدابه
... و عدم انقیاد و ... سلس
... السهل المنقاد والقیاد ککتاب
... الذی ... الدابه ... وقدة
... الشیء ... جمرة النار
... قدر ... الوقود ... اللهب

[illegible]

بهتاف الشیطان الغوی واطفاء انوار الدین الجلی واهماد سنن النبی
الصفی تسرون حسوا فی ارتغاء وتمشون لاهله وولده فی الخمر
والضراء ونصبر منکم علی مثل حز المدی ووخز السنان فی الحشا
وانتم تزعمون ان لا ارث لنا افحکم الجاهلیة تبغون ومن احسن من
الله حکما لقوم یوقنون افلا تعلمون بلی تجلی لکم کالشمس الضاحیة
انی ابنته ایها المسلمون ءاغلب علی ارثیه یابن ابی قحافة افی کتاب الله
ان ترث اباک ولا ارث ابی لقد جئت شیئا فریا افعلی عمد ترکتم کتاب الله
ونبذتموه وراء ظهورکم اذ یقول وورث سلیمان داود وقال فیما
اقتص من خبر یحیی بن زکریا اذ قال رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی
ویرث من آل یعقوب وقال واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب
الله وقال یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین وقال ان ترک
خیرا الوصیة للوالدین والاقربین بالمعروف حقا علی المتقین وزعمتم
ان لا حظوة لی ولا ارث من ابی ولا رحم بیننا افخصکم الله بآیة
اخرج منها ابی ام هل تقولون اهل ملتین لا یتوارثان ولست انا وابی
من اهل ملة واحدة ام انتم اعلم بخصوص القرآن وعمومه من ابی
وابن عمی فدونکها مخطومة مرحولة تلقاک یوم حشرک فنعم الحکم الله
والزعیم محمد والموعد القیامة وعند الساعة ما تخسرون ولا ینفعکم
اذ تندمون ولکل نبأ مستقر وسوف تعلمون من یأتیه عذاب یخزیه ویحل علیه عذاب
مقیم فاطمه بانگ برداشت که ای مردمان اینک منم فاطمه دختر محمد آن سخن که اول

میگوییم هم در آخر عادت میفرماییم و از در اغلوطه سخن نمیرانیم و آنچه میکنیم در طلب
فدک بیرون از راستی و حق کار نمیکنیم و دروغ نمیزنیم همانا پیغمبری از نوع بشر همانند شما
از در رافت و رحمت بسوی شما آمد اگر بجویید اصل و نسل او را میدانید که او پدر منست نه
زنان شما و برادر پسر عم منست نه پسر عم شما چه نیکو نسبتی است نسبت با محمد و آن حضرت
ابلاغ رسالت فرمود و پیغمبران را بیم داد و از شیمت مشرکین روی برتافت و قلب
همگان را بکافت و گلوی ایشان را فشار داد و شما را به راه شریعت و موعظت دعوت
فرمود و اصنام را درهم شکست و بسر در انداخت چندانکه کافران پشت دادند و روی
بهزیمت نهادند تا پهلوی ظلمت را چاک زد و بامداد اسلام را از شب تاریک شرک
آشکار ساخت پس حق ظاهر شد و زعیم دین گویا گردید و شقشقه شیطان باز جای خزید پس
هلاک شدند کارکنان نفاق و گشوده شد بندهای کفر و شقاق و تفوه کردید مردمی گر
گرسنه شکم و سفید نامه بکلمه اخلاص یعنی اهل بیت چه بروایتی وارد شده فی نفر من البیض الخماص
اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و شما مشرف و مطلع بودید بر حفره جهنم و حال اینکه
جرعه هر شارب و طعمه هر طامع و تیرزی زایل و لگدکوب قبایل بودید مشارب شما از منضاب
ران و پیشیاب شتران بود و مآکل شما از گیاه بیابان و برگ درختان بدست میشد همواره
ذلیل و زبون و خایب و خاسر بودید و با خوف و خشیت از مردمان میزیستید خداوند تبارک
و تعالی شما را ازین عناد و عذاب برهانید از آن پس که دستخوش دواهی خرد و بزرگ بودید
و از آن پس که پایمال مردم دلیر و مبارز میزیستید هرگاه گرگان اعراب و متمردین اهل کتاب
آتش حرب را برپای میکردند خداوند جل جلاله فرو مینشانید و گاهی که قرنی و قایدی از شیطان
رایت فساد برافراشت و درنده از مشرکین دهان فراز داشت مصطفی

برادر خود علی مرتضی را در گلوگاه او افکنده و آنحضرت دست باز نداشت تا سر و مغز ایشان را
پایمال نساخت و آتش ایشان را بآب شمشیر برنشاند و اینهمه رنج و شکنج در راه خدا و قرب
مصطفی بر خویشتن نهاد و همواره دافع اعدا و ناصح احبا بود و شما در عیشی مهنا و راحتی
موفور سرخوش و ایمن میزیستید و انتظار میداشتید که دوایر روزگار بر ما دیگرگونه بگراید و دواهی
گوناگون بر ما بتازد و هنگام حرب و ضرب پشت بر جنگ میدادید و روی بفرار
مینهادید این بود تا وقتی که خداوند تبارک و تعالی پیغمبر خود را بسرای دیگر تحویل داد
و از پس حشمت او را در دار انبیا و اصفیا نهاد خصومتی که در خاطر از در نفاق پنهان داشتید
آشکار ساختید و کهنه و فرسوده شد جلباب حشمت دین و سخن سرای شد ندا خرسان
گمراه و شعر سرودند یادگیان هرزه درای و بانگ برآورد باطل کنند سخن حق
چون شتر پرواره و دم فشانی کرد در عرصات شما و شیطان سر برکشید از نهانگاه خود
و ندا در داد از برای دعوت خود و یافت شما را که اجابت کردید دعوت او را و فریفته
شدید فریب او را پس جنبش داد شما را و شما چست و چالاک بجنبش آمدید و خشمناک خواست
شما را و سخت خشمناک شدید پس داغ زدید غیر شتر خود را و در آمدید بر آن آبگاه خود کنایت
از آنکه متصدی خلافت و امامت شدید و حقی و بهره نداشتید و حال آنکه عهد پیغمبر در عهد
هم نزدیک است و از وفات پیغمبر مدتی سپری نشده زخم دلها هنوز بهبودی نگرفته و
جراحت سینه ما التیام نپذیرفته رسول خدا هنوز در قبر قرار نداشت که بشتاب و تیز
در دهشت فتنه غصب خلافت کردید و خویشتن را در فتنه در انداختید و کافر شدید و
جهنم محیط است بر کافران هیهات چه رسید شما را کجا میروید و حال آنکه کتاب خدا
در میان شماست امورش هویدا احکامش هویدا و نواهیش لایح و اوامرش واضح است بتمامه مخالفت کردید

با قرآن کریم و فرقان را از پس پشت انداختید آیا روی برتافتید از قرآن و بیرون از قرآن
حکم خواهید کرد بد بدلیست مر ظالمانرا آن حجتی که بیرون قرآنست و آنکس که بیرون اسلام
خواهنده دینی گردد و در آن سرای خایب و خاسر باشد همانا درنگ نکردید باندازهٔ که
دابهٔ این مصیبت عظمی ساکن شود و سلس القیاد گردد پس برافروختید آتش فتنه را و بهیجان
آوردید شرارهٔ فساد را و اجابت کردید دعوت شیطانرا و باطفاء انوار دین جلی
و سنن نبی صفی پرداختید و از در نفاق چنانکه فرماید تسرّون حسواً فی ارتغاء پوشیده
مینوشید شیر را در ضمن زبد و کار را دیگرگونه نمودار میکنید و با اهل بیت پیغمبر بطریق خدعه
و نیرنگ میروید و ما صبر میکنیم از شما بر مصیبتی که مانند حد و دکارد و سنان نیزه در دل و جگر
کار میکند و شما گمان میکنید که ما را ارثی نیست آیا بسنت جاهلیت میروید و دین جاهلیت طلب میکنید
کیست بهتر از خدای از برای حکم آنانرا که با خدای ایمان دارند آیا نمیدانید ما ارث داریم همانا
میدانید و مانند خورشید چاشتگاه بر شما روشنست هان ای مسلمانان من فاطمه دختر پیغمبرم آیا من مغلوب
شوم در اخذ ارث خویشتن و دیگران ارث مرا ماخوذ دارند ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدای
مسطور است که تو از پدر خود ارث بری و من از پدر خود ارث نبرم عظیم و عجیب حکمی آورده آیا دانسته
و فهمیده قرآنرا متروک ساختید و از پس پشت انداختید شما حجت میتراشید که انبیا را ارث
نیست فراموش کردید که خداوند در قرآن میفرماید و ورث سلیمان داود یعنی ارث برد سلیمان
از داود و در خبر یحیی بن زکریا میفرماید که زکریا عرض کرد که الهی مرا فرزندی بخش که از من ارث
برد و نیز از آل یعقوب اخذ میراث کند و نیز در قرآن کریم مسطور است که خویشاوندان
و صاحبان رحم بعضی اولی اند ببعضی و نیز مسطور است که خداوند وصیت میکند شما را
در حق اولاد شما که بهره پسر مساوی دو دختر است و همچنان فرموده است اگر ترک

نماید مالی وصیت برای والدین و خویشاوندان بطور معروف سزاوار است بر پرهیز
کاران و گمان نکنید که حظی و نصیبی از برای من نیست و ارثی از پدر نبرم و رحم و قرابت
با پدر ندارم آیا مخصوص کرده است خداوند شما را بآیتی از آیات که ارث ببرید و
ارث نگذارید و پدر مرا از آن آیت بیرون کرده است آیا میگوئید اهل دو ملت
از یکدیگر میراث نمیبرند و من و پدرم از اهل ملت واحده نیستیم آیا پدرم مسلمان است
و من کافرم میراث مسلمانرا بکافر نمیگذارید آیا شما داناترید بخصوص و عموم قرآن از پدر
من و پسر عمم من اکنون این فدک و این خلافت شتری را مانند که مهار کرده اند و پالان
برنهاده اند بی دافعی و مانعی ماخوذ دارید لکن ملاقات میکند ترا روز حشر و آنگاه حاکم خداوند
است و زعیم و غریم محمد و موعد قیامت آنجا خسران و زیان شما آشکار شود
و سخت پشیمان میشوید و پشیمانی سود نمیدهد و از برای هر خبری وقتی است زود باشد که
بدانید هنگام معاینه عذاب کیست که آید بسوی او عذابی که خوار نماید او را و حلول
کند بر او عذابی که ابد الآبدین ملازم اوست چون این کلمات بپایان آمد آنحضرت بجانب انصار
نگریست فقالت یا معشر الفتیة واعضاد الملة وانصار الاسلام ما هذه الغمیزة فی حقی
والسنة عن ظلامتی اما کان رسول الله صلی الله علیه وآله ابی یقول
المرء یحفظ فی ولده سرعان ما احدثتم وعجلان ذا اهالة ولکم طاقة بما
احاول وقوة علی ما اطلب وازاول اتقولون مات محمد صلی الله علیه
وآله فخطب جلیل استوسع وهیه واستنهر فتقه وانفتق رتقه و
اظلمت الارض لغیبته وکسفت النجوم لمصیبته واکدت الآمال وخشعت
الجبال واضیع الحریم وازیلت الحرمة عند مماته فتلک والله النازلة الکبری

حریم الرجل ما یحمیه ویقاتل له
الحرمة ما لا یحل انتهاکه البائقة
الداهیة الممسی والمصبح بضم المیم
فیهما مصدران او موضعان من
الامساء والاصباح الهتاف
الصیاح الصراخ بالضم الصوت
التلاوة بالکسر القراءة
ایها بفتح الهمزة والتنوین بمعنی هیهات
المسمع کمقعد الموضع الذی یسمع منه
وهو منی بمرای ومسمع ای بحیث اراه
وسمع کلامه الهضیم المهتضم
ظلمه واغتصبه یقال فلان
کالنجم الامور ای یباشرها
الجبة کهمزة اللئیم الجبان

والمصيبة العظمى لا مثلها نازلة ولا بائقة عاجلة اعلن بها كتاب الله
جل ثناؤه في افنيتكم وفي ممساكم ومصبحكم هتافا وصراخا وتلاوة والحانا
ولقبله ما حل بانبياء الله ورسله حكم فصل وقضاء حتم وما محمد الا
رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم على اعقابكم
ومن ينقلب على عقبيه فلن يضر الله شيئا وسيجزي الله الشاكرين ايها
بني قيلة ااهضم تراث ابي وانتم بمرأى مني ومسمع ومبتدء ومجمع
تلبسكم الدعوة وتشملكم الخبرة وانتم ذو العدد والعدة والاداة و
القوة وعندكم السلاح والجنة توافيكم الدعوة فلا تجيبون وتاتيكم الصرخة
فلا تغيثون وانتم موصوفون بالكفاح معروفون بالخير والصلاح والنخبة
التي انتجبت والخيرة التي اختيرت قاتلتم العرب وتحملتم الكد والتعب و
ناطحتم الامم وكافحتم البهم فلا نبرح او تبرحون نامركم فتاتمرون حتى اذا
دارت بنا رحى الاسلام ودر حلب الايام وخضعت نعرة الشرك وسكنت
فورة الافك وخمدت نيران الكفر وهدئت دعوة الهرج واستوثق نظام
الدين فانى حرتم بعد البيان واسررتم بعد الاعلان ونكصتم بعد الاقدام
واشركتم بعد الايمان الا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم وهموا باخراج
الرسول وهم بدأوكم اول مرة اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان كنتم
مؤمنين الا قد ارى ان اخلدتم الى الخفض وابعدتم من هو احق بالبسط
والقبض وخلوتم بالدعة ونجوتم من الضيق بالسعة فمججتم ما وعيتم
ودسعتم الذي تسوغتم فان تكفروا انتم ومن في الارض جميعا فان

الله لغني حميد الا وقد قلت ما قلت على معرفة مني بالخذلة التي خامرتكم والغدرة
التي استشعرتها قلوبكم ولكنها فيضة النفس ونفثة الغيظ وخور القنا و
بثة الصدر وتقدمة الحجة فدونكموها فاحتقبوها دبرة الظهر نقبة
الخف باقية العار موسومة بغضب الله وشنار الابد موصولة بنار
الله الموقدة التي تطلع على الافئدة فبعين الله ما تفعلون وسيعلم
الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون وانا ابنة نذير لكم بين يدي عذاب
شديد فاعملوا انا عاملون وانتظروا انا منتظرون از پس کلمات فاطمه علیها
السلام بجانب انصار نگریست و بانگ برداشت که ای جماعت جوانان ای ستوانان ملت و حرز
الاسلام ای انصار دین و آیین اسلام چیست این تغافل و توانی در مظلمه من مگر نشنیدید
از رسول خدا ای پدر من که فرمود پدر را احترام بدارید خاص فرزند و با فرزندش نیکویی کنید
چه بسیار زود کردید آنچه کردید و بهوای نفس خویش عجلت نمودید و حال آنکه شما در دفع این
ظلم که با من روا دارند توانایید و توانایید بدانچه من در طلب حق خود خواستارم دستیاب
باشید آیا چنان میدانید که پیغمبر بسرای دیگر شد و این امری مختصر بود لا والله این خطبی
فضیع و ثلمه وسیع بود و هیچ دری باندازه این خرق بدست نشود و هیچ رتقی بهندسه این
فتق بر نیاید جهان را در غیبت او ظلمت فرو گرفت و ستارگان را در این مصیبت کدورت
پدید آمد آمانی و آمال بدست شدت دستخوش پایمال گشت و جبال خاضع و متزلزل شد
حریم و حرمت پیغمبر را حشمت نماند سوگند با خدای این نازله کبری و مصیبتی
عظمی بود که مانند آن حادثه و داهیه دیده نشده همانا کتاب خدا را در خانهای
خود بامدادان و شامگاهان تلاوت کردید و اصغای قرائت آن نمودید و شنیدید که از

اگر برای است و مکشوف داشته که برادرهای سابقین و رسل پیشین از امضاء حکم قضا
چشم به رفته و همچنان خداوند در حق محمد فرمود که نیست محمد مگر پیغمبری در میگذرد از چنانکه
درگذشته اند پیش از وی پیغمبران اگر بمیرد روی از دین برتابید و مرتد میشوید هر که مرتد
از دین شود بسیار در زیانی بحضرت خداوند نمیرساند بلکه خویشتن را به دوزخ میکشاند و خداوند
سپاس گذاران را پاداش خیر میفرماید آنگاه فرمود ای فرزندان قیله آیا باز داشته میشوم
من از ارث پدر و حال آنکه شما در مرئی و مسمع من هستید شما را مینگرم و بانگ شما را می
شنوم حاضرید و انجمن کرده اید دعوت مرا اصغا میفرمائید و بر ستم رسیدگی من دانا
و بینائید و شما صاحبان عِدّت و عُدّت و خداوندان سلاح جنگ و مبارزت
میباشید چندانکه دعوت من متواتر میشود اجابت نمیکنید و فریاد مرا میشنوید دادی
نمیدهید به آخر شما بشجاعت موصوفید و بخیر و صلاح معروفید و برگزیده برگزیدگان
و اختیار مختارانید شمائید که حمل رنج و تعب نمودید و با عرب قتال دادید و از مبارزت
و مناطحت قبایل نترسیدید و از مناجزت و مکافحت دلیران نهراسیدید و ما همواره بودیم
شما گاهی بودید ما فرمان دادیم و شما پذیرای فرمان شدید چندانکه آسیای اسلام بگردش آمد
و شیر شهور و ایام جریان یافت و ثمره بکبر شرک بخضوع پیوست و غلیان کذب و دروغ
فرو نشست و نیران کفر خامد شد و غوغای هرج و مرج ساکن گشت و نظام دین بقوام
آمد پس حیرت زده بکجا میشوید بعد از بیان و پوشیده بکجا میروید بعد از اعلان و باز پس
قدم میزنید بعد از اقدام و مشرک میگردید بعد از قبول ایمان و اسلام آیا شما قتال نمیدهید
با قومیکه پیمان را پشت پای زدند و سوگند را بشکستند و همداستان شدند که رسول خدا را
از مکه اخراج کنند و ابتدا کردند در مبارزت و مقاتلت با شما آیا بیم دارید از ایشان اگر از

سزاوار است که از خدای بترسید هان ای جماعت مگر ایام شما را آسوده اید در تن
و راحت و دوری داشته اید گسترا که عالم است بقبض و بسط تربیت و کناری گرفته اید از عیش
تهنا و وسعت و بیرون رفته اید از تنگی معیشت پس بدور افکندید از آنچه نوشیده
بودید و بیرون دادید از آنچه نوشیده بودید پس اگر کفران کنند و کافر شوند شما و آن
کس که در زمین جای دارد خداوند محمود و بی نیاز است هان ای جماعت گفتم آنچه گفتم
و دانا بودم که شما نصرت نخواهید کرد ما را و عالم بودم بر مکر و خدعه و غدر شما که دلهای
شما را فرو گرفته است لکن آنچه گفتم را از دل غمنده بود و رشحهٔ خشم آکنده بود و بیان ضعف خاطر
در وا بود و بث شکوی بود و تقدمه اتمام حجت بود اکنون این دابهٔ خلافت را فذکرا
با خود دارید که رام و منقاد است لکن عار و شنار آن ابدالاباد باقی است و با مهر
است بغضب خدای و راه بردار است با آتش خدای آتشی که مشرف و مطلع است بر قلوب
همانا خداوند نگران است بدانچه میکنید و میداند ظالمان بکجا میروند و مقام میگیرند و من
دختر پیغمبری هستم که ترساننده است شما را بعذاب شدید پس بکنید آنچه بتوانید ما نیز انتقام
خواهیم کرد اکنون شما منتظر از روز باشید ما نیز منتظر روز میم چون فاطمه از تقریر این خطبه پرداخت
اتمام حجت ساخت ابوبکر در پاسخ او آغاز سخن کرد فقال یا ابنة رسول الله لقد کان
ابوک بالمؤمنین عطوفاً کریماً رؤفاً رحیماً و علی الکافرین عذاباً الیماً و عقاباً
عظیماً فان عزوناه وجدناه اباک دون النساء واخا ابن عمک دون الرجال
آثره علی کل حمیم وساعده علی کل امر جسیم لا یحبکم الا کل سعید ولا
یبغضکم الا کل شقی فانتم عترة رسول الله الطیبون والخیرة المنتجبون
علی الخیر ادلتنا والی الجنة مسالکنا وانت یا خیرة النساء وابنة خیرة

الأنبياء صادقة في قولك سابقة في وفور عقلك غير مردودة عن حقك
ولا مصدودة عن صدقك والله ما عدوت رأي رسول الله ولا عملت
الا باذنه وان الرائد لا يكذب أهله واني أشهد الله وكفى به شهيدا أني
سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول نحن معاشر الأنبياء
لا نورث ذهبا ولا فضة ولا دارا ولا عقارا وانما نورث الكتب والحكمة
والعلم والنبوة وما كان لنا من طعمة فلولي الأمر بعدنا أن يحكم فيه بحكمه
وقد جعلنا ما حاولته في الكراع والسلاح يقاتل به المسلمون ويجاهدون
الكفار ويجالدون المردة الفجار وذلك باجماع من المسلمين لم أتفرد به
وحدي ولم أستبد بما كان الرأي فيه عندي وهذه حالي ومالي هي لك
وبين يديك لا نزوي عنك ولا ندخر دونك وانت سيدة أمة أبيك
والشجرة الطيبة لبنيك لا يدفع ما لك من فضلك ولا يوضع من فرعك
وأصلك حكمك نافذ فيما ملكت يداي فهل ترين أن أخالف في ذلك أباك

ابوبکر در پاسخ گفت ای دختر پیغمبر پدر تو مؤمنان را مظهر کرم و کرامت و مظهر رحمت و رأفت
بود و کافران را مصدر غضب و عذاب و مورد زحمت و نقمت و او پدر تست نه پدر دیگر
زنان و برادر پسر عم تست نه برادر دیگر مردان و او علی را از همه خویشان و نزدیکان
گزیده میداشت و علی او را در هر کار رایت معاضدت و مساعدت می افراشت
و همانا دوست ندارد شما را اگر سعید و دشمن ندارد شما را اگر شقی شما یید عترت رسول خدا
و راهنمایی با جنة المأوی ای بهترین زنان و دختر بهترین پیغمبران سخن از در راستی و نصفت گفتی
و بحصافت عقل از همگان سبقت بردی هیچکس ترا از حقوق تو دفع ندهد و ترا کذب

نقل

و فریه نسبت بخند سوگند با خدای که من فرمان خدا را دیگرگونه نزنم و حکم رسول خدا
دیگرگونه نکنم خدا را گواه میگیرم که من از رسول خدای شنیدم که همی گفت ما جماعت پیغمبران
درهم و دینار و ضیاع و عقار میراث نگذاریم بلکه میراث ما کتب و حکمت و علم و نبوت
و چیزیکه از ما بجای ماند خاص کسی است که بعد از ما بر مسند خلافت جای کند و بهر چه خواهد
فرمان دهد و این فدک و عوالی که تو امروز طلب میکنی من از برای تجهیز لشکر و اعداد
سپاه و آلات حرب و ضرب مقرر داشتم تا مسلمانان در مجاهدت با کفار و مجالدت
با فجار بکار برند و من در تقریر این امر متفرد نبودم و بهوای نفس کار نکردم بلکه
مسلمانان با من همدست و همداستان شدند و این رای را بصواب شمردند و
اینک در اموال و اثقال من رای تراست بهر چه خواهی فرمان میکن تو سیده امت
محمدی و از برای فرزندانت اصلهٔ طاهری فضیلت ترا دفع نمیتوان داد و منزلت و
مکانت ترا پست نمیتوان کرد حکم تو بر آنچه در دست من است روا است اما در کار ره
چه توانم کرد آیا تو می پسندی که من با پدر تو مخالفت آغازم و فرمان او را دیگرگونه
سازم چون ابوبکر این اغلوطه بپارا است دیگرباره فاطمه آغاز سخن کرد فقالت سبحان
الله ما كان رسول الله عن كتاب الله صادفا ولا لأحكامه مخالفا بل كان يتبع أثره
ويقفو سوره أفتجمعون الى الغدر اعتلالا عليه بالزور وهذا بعد
وفاته شبيه بما بغي له من الغوائل في حياته هذا كتاب الله حكما
عدلا وناطقا فصلا يقول يرثني ويرث من آل يعقوب وورث سليمان
داود فبين عز وجل فيما وضع عليه من الأقساط وشرع من الفرائض و
الميراث وأباح من حظ الذكران والاناث ما أزاح علة المبطلين وأزال

التَّظَنِّي وَالشُّبُهاتِ فِي الْغابِرِينَ كَلّا بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ
وَاللهُ الْمُسْتَعانُ عَلىٰ ما تَصِفُونَ. اینوقت فاطمه را از کلمات ابی بکر عظیم شگفتی فرو گرفت
فرمود منزه است خداوند همانا رسول خدا جز بکتاب خداوند کار نمیفرمود و اقتفا
جز باحکام قرآن نمیکرد شما بیرون قانون شریعت از در مکر و خدیعت بعد از وفات
پیغمبر همانند آن غدر و خدیعتی است که در حیات او در لیلة العقبه و جز آن بکار بستید
اینک کتاب خدا حاکم عادل و ناطق فاصل است که در قصهٔ زکریا خداوند میفرماید
زکریا عرض کرد پروردگارا مرا فرزندی بخش که میراث از من و آل یعقوب برد و میفرماید
داود از بهر سلیمان میراث گذاشت و همچنان خداوند بهره میراث برندگان را تا
نمود و حدود دختران و پسران را روشن ساخت و دست حیلت دیگران را از اجرای ظلم
و القای شبهات باز داشت شما نیز این جمله را میدانید و بهواجس نفسانی و تسویلات شیطانی
وصول آمال و امانی را ساختگی همی کنید لاجرم شکیبائی نیکوست و من دل بر مصابرت می بندم
و خداوند در کیفر این کذب که بر پیغمبر بستید مرا نصرت خواهد کرد ابوبکر دیگر باره آغاز سخن نمود
فَقالَ صَدَقَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَتْ ابْنَتُهُ أَنْتِ مَعْدِنُ الْحِكْمَةِ وَمَوْطِنُ الْهُدىٰ
وَالرَّحْمَةِ وَرُكْنُ الدِّينِ وَعَيْنُ الْحُجَّةِ لا أُبْعِدُ صَوابَكِ وَلا أُنْكِرُ
خِطابَكِ هٰؤُلاءِ الْمُسْلِمُونَ بَيْنِي وَبَيْنَكِ قَلَّدُونِي ما تَقَلَّدْتُ وَبِاتِّفاقٍ
مِنْهُمْ أَخَذْتُ ما أَخَذْتُ غَيْرَ مُكابِرٍ وَلا مُسْتَبِدٍّ وَمُسْتَأْثِرٍ وَهُمْ
بِذٰلِكَ شُهُودٌ ابوبکر گفت خدا و رسول بیرون راستی سخن نکردند و تو ای دختر محمد از در
راستی سخن کردی و توئی معدن رحمت و موطن هدایت و مصدر رحمت و عمود شریعت
و عین حجت ترا از طریق صواب و سداد بر کنار ندانم و گفتار ترا انکار نکنم لکن جماعت

کلمات ابی بکر با فاطمه علیها السلام

مسلمانان

بی آنکه مرا خواهشی و کاوشی باشد قلادهٔ خلافت را بر گردن من افکندند اینک همگان
حاضرند و ناظر بر آنچه من گویم گواهی دهند اینوقت فاطمه علیها السلام بجانب مردم
نگران شد وَقالَتْ مَعاشِرَ النّاسِ الْمُسْرِعَةِ إِلىٰ قِيلِ الْباطِلِ الْمُغْضِيَةِ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ
الْخاسِرِ أَفَلا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفالُها كَلّا بَلْ رانَ عَلىٰ قُلُوبِكُمْ
ما أَسَأْتُمْ مِنْ أَعْمالِكُمْ فَأَخَذَ بِسَمْعِكُمْ وَأَبْصارِكُمْ وَلَبِئْسَ ما تَأَوَّلْتُمْ وَساءَ
ما بِهِ أَشَرْتُمْ وَشَرَّ ما مِنْهُ اعْتَضْتُمْ لَتَجِدُنَّ وَاللهِ مَحْمِلَهُ ثَقِيلاً وَغِبَّهُ وَبِيلاً
إِذا كُشِفَ لَكُمُ الْغِطاءُ وَبانَ ما وَراءَهُ الضَّرّاءُ وَبَدا لَكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ما
لَمْ تَكُونُوا تَحْتَسِبُونَ وَخَسِرَ هُنالِكَ الْمُبْطِلُونَ فرمود ای مردم شتابنده
بسوی گفتارهای نکوهیده و اغماض کننده از کردارهای ناپسندیده آیا در احکام
کتاب خدای بنظر تحقیق نمینگرند تا بدان کار کنند یا نیک می اندیشند و دانسته و فهمیده
نمی پذیرند زیرا که دلهای ایشان مقفل و مختوم است همانا کردار زشت شما دلهای شما را
محجوب داشته و چشم و گوش شما را کور و کر ساخته چه نکوهیده است تأویل شما که بدستیاری آن حق را
پایمال ساختید و خلافت را از مرکز خود تحویل دادید و بجای مستعدی آن بدلی بدگرفتید سوگند با
خدای که کیفر این کردار وخیم و ناگوار و عاقبت این کار سخت و ناهموار است گاهی که پرده
از کار بر افتد و پوشیده ها آشکار گردد و عذاب خداوند قهار که هرگز گمان نداشتید
در رسید کارکنان باطل با انکار شوند و با دافراه پیوندند در خبر است که بعد از چندین
احتجاج ابوبکر از فاطمه گواه طلبید آنحضرت ام ایمن را حاضر ساخت تا ام ایمن چون در آمد
گفت یا ابا بکر من نخست ترا بسخنی گواه میگیرم آنگاه گواهی میدهم اکنون ترا با خدای
سوگند میدهم آیا شنیدی که پیغمبر فرمود أُمُّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ

خطاب فاطمه با مردم

الجنة گفت شنیدم انکار گفت فاشهد ان الله عز وجل اوحی رسول الله فات ذا القربی حقه فجعل فدک لها طعمة بامر الله یعنی شهادت میدهم که خداوند بر رسول وحی فرستاد که ازادای حق ذی القربی دست باز مگیر و بحکم خداوند فدک را خاص فاطمه بدان امیرالمؤمنین علیه السلام و حسن و حسین علیهما السلام نیز بدینگونه گواهی دادند ابوبکر بیچاره گشت و خطی نوشت و فاطمه را داد تا فدک را از بهر خویشتن مضبوط کند عمر بن الخطاب دست بیازید و آن خط را از فاطمه فرا گرفت و بدرید فقال عمر لا نقبل شهادة امرأة عجمیة لا تفصح و اما علی فیجر النار الی قرصته گفت قبول مکن شهادت ام ایمن زنی اعجمیه را که نیکو نه استوار تواند داشت اما علی آتش از برای طبخ قرصه نان خویش میکشد آنوقت فاطمه روی با ابوبکر کرد فقالت والله لا کلمتک ابدا قال والله لا هجرتک ابدا قالت والله لا دعون الله علیک قال والله لا دعون الله لک فاطمه فرمود ای ابوبکر سوگند با خدای هرگز ازین پس با تو سخن نکنم ابوبکر گفت سوگند با خدای هرگز از حضرت تو دوری نجویم دیگرباره فاطمه فرمود سوگند با خدای شکایت ترا با خداوند خواهم برد و دفع ترا از و خواهم خواست ابوبکر گفت سوگند با خدای که من در طلب خیر تو روی بدرگاه خداوند خواهم آورد چون فاطمه علیها السلام سخن بدینجا آورد روی برتافت و بر سر قبر رسول خدای آمد و بر روی قبر در افتاد و این اشعار را تذکره فرمود

و چندان بگریست که خاک را با آب چشم عجین ساخت

قد کان بعدک انباء وهنبثة	لو کنت شاهدها لم یکثر الخطب
انا فقدناک فقد الارض وابلها	واختل قومک فاشهدهم فقد نکبوا
وکل اهل له قربی ومنزلة	عند الاله علی الادنین مقترب

ابدت رجال لنا نجوی صدورهم	لما مضیت وحالت دونک الترب
تجهمتنا رجال واستخف بنا	لما فقدت وکل الارض مغتصب
وکنت بدرا ونورا تستضاء به	علیک تنزل من ذی العزة الکتب
وکان جبریل بالآیات یؤنسنا	فقد فقدت فکل الخیر محتجب
فلیت قبلک کان الموت صادفنا	لما مضیت وحالت دونک الکتب
انا رزینا بما لم یرز ذو شجن	من البریة لا عجم ولا عرب
سیعلم المتولی الظلم حامتنا	یوم القیمة انی سوف ینقلب
وسوف نبکیک ما عشنا وما بقیت	لنا العیون بتهمال له سکب
وقد رزینا به محضا خلیقته	صافی الضرائب والاعراق والنسب
فانت خیر عباد الله کلهم	واصدق الناس حین الصدق والکذب
وکان جبریل روح القدس زائرنا	فغاب عنا فکل الخیر محتجب
ضاقت علی بلاد بعد ما رحبت	وسیم سبطاک خسفا فیه لی نصب
فانت والله خیر الخلق کلهم	واصدق الناس حیث الصدق والکذب

فاطمه علیها السلام بعد از انشاد این اشعار آهنگ سرای خویش نمود و امیرالمؤمنین علی انتظار او را میداشت چون فاطمه فراز آمد و لختی بیاسود روی با امیرالمؤمنین کرد فقالت یا ابن ابی طالب اشتملت شملة الجنین و قعدت حجرة الظنین نقضت قادمة الاجدل فخانک ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافة یبتزنی نحیلة ابی وبلغة ابنی لقد اجهر فی خصامی والفیته الد فی کلامی حتی حبستنی قیلة نصرها والمهاجرة وصلها وغضت الجماعة دونی طرفها فلا دافع ولا مانع

خَرَجْتُ کاظِمَةً وَعُدْتُ راغِمَةً اَضْرَعْتَ خَدَّکَ یَوْمَ اَضَعْتَ حَدَّکَ افْتَرَسَتِ الذِّئابَ وَافْتَرَسَکَ الذُّبابُ ما کَفَفْتَ قائِلاً وَلا اَغْنَیْتَ باطِلاً وَلا خِیارَ لِی لَیْتَنِی مِتُّ قَبْلَ هَنِیئَتِی وَدُونَ ذِلَّتِی عَذِیرِیَ اللّٰهُ مِنْکَ عادِیاً وَمِنْکَ حامِیاً وَیْلایَ فِی کُلِّ شارِقٍ ماتَ الْعَمَدُ وَوَهَتِ الْعَضُدُ شَکْوایَ اِلٰی اَبِی وَعَدْوایَ اِلٰی رَبِّی اَللّٰهُمَّ اَنْتَ اَشَدُّ قُوَّةً وَحَوْلاً وَاَحَدُّ بَأْساً وَتَنْکِیلاً عرض کرد

ای پسر ابو طالب خویشتن بشمله در پیچیدی مانند جنین در رحم وروی از خلق بنهفتی چو مردم متهم تو آنی که ازین پیش بمیدان قتال تاختی و ابطال رجال را پایمال آجال ساختی چه شد کامروز دستخوش مردم ذلیل و زبون آمدی اینک پسر ابی قحافه عطیه پدر و بلغه فرزندان مرا از من باز میگیرد و جهاراً با من در الباب مخاصمت و مبارات میکند امروز چند که تو انست در سخن بر من فزونی جست و بغلظت طبع و شراست خوی جسارت نمود و مردم اوس و خزرج مرا نادیده انگاشتند و مهاجریان دست از حمایت من باز داشتند و اولاد قیله و دیگر مردمان چشمها فرو خوابانیدند در دفع ترکتاز او هیچ دافعی و مانعی بجای نماند همانا من خشم آگین از خانه بیرون شدم و ذلیل و زبون باز آمدم تو نیز خویشتن را در مضیق ذلت در انداختی از روز که منزلت و مکانت خویش را دیگرگون ساختی از پس آنکه گرگها از تو سر بر تافتند مگسان بر تو دست یافتند منصب خلافت را مغصوب نمودند و عوالی و فدک را مضبوط ساختند اما من از سخن خویشتن داری نکردم و از در باطل بیرون نشدم لکن بنیروی اجرای حکم حق بداشتم کاش ازین پیش بمردم و امروز را ندیدمی اکنون ازینسان که در حضرت تو بیرون ادب بسکالیدم خداوند عذرخواه منست وای من بناچار نبود ازین ناپدید شد و از بازوی من نیرومندی برفت حکیم چرا نیکه شکایت نزد یک پدر برم و

ا مدل بر وزن احمر بمعنی مقر و جرح شکار یست اعزل بمعنی بی سلاح خنک رش بمعنی بر است الا برزا بت نخیله بمعنی عطیه است بلغه کفایت کرده شده ماند ارزند کانی قیله نام نخستین ارض و خزرج است رجل التغر بخصومه عذیری الله یعنی نیک بست عذرخواه از تو خداوند الوهی الضعف عدوت قلبا بالامرای صرفه عمد العمد نعمد علیه فی الامور بخل بعز غضوب

رعایت از حضرت داور جوا هستم انگاه روی نیاز بدرگاه خداوند چاره ساز آورد و دو الهاپروردگارا نیروی تو از همه کس افزونست و عذاب و عقاب تو از حوصله حساب بیرونست اینوقت امیرالمومنین فرمود لا وَیْلَ عَلَیْکِ اَلْوَیْلُ لِشانِئِکِ نَهْنِهِی عَنْ وَجْدِکِ یَا ابْنَةَ الصِّفْوَةِ وَبَقِیَّةَ النُّبُوَّةِ فَما وَنَیْتُ عَنْ دِینِی وَلا اَخْطَأْتُ مَقْدُورِی فَاِنْ کُنْتِ تُرِیدِینَ الْبُلْغَةَ فَرِزْقُکِ مَضْمُونٌ وَکَفِیلُکِ مَأْمُونٌ وَما اُعِدَّ لَکِ اَفْضَلُ مِمّا قُطِعَ عَنْکِ فَاحْتَسِبِی اللّٰهَ فَقالَتْ حَسْبِیَ اللّٰهُ وَاَمْسَکَتْ

ویل و وای از برای تو مباد خاص دشمنان تو باد بر من خشم مگیر اید خیر برگزیده موجودات و یادگار نبوت در کار دین سستی نکردم و از آنچه در قوت بازوی من بود تقاعد نورزیدم خداوند کفیل امر و ضامن رزق تست آنچه از بهر تو نهاده بهتر از آنست که از تو قطع شده پس در راه خداوند طریق شکیبائی و مصابرت پیش دار لاجرم فاطمه فرمود خداوند کفایت میکند امر مرا و خاموش شد مکشوف باد که اسرار اهل بیت مستور است از مدرکات امثال ما مردم بلکه مقداد و ابو ذر و سلمان با منزلت السلمان منا اهل البیت بیرون ادب کام نزدند و در سویدای خاطر تمنای این طلب نکنند و قتی نمیدانم کجا دیده ام که سلمان رضی الله عنه در خدمت امیرالمومنین ع از غصب خلافت و تقاعد آنحضرت اظهار ضجرتی کرد علی ع فرمود هان ای سلمان میخواهی از اسرار اهل بیت آگاهی بدست کنی بدیهی است که بیرون اهل بیت هیچ آفریده را توانائی حمل این بار گران نیست همانا فاطمه که محدثه بود و بحکم خبر حدیث صحیحه بعلم ما کان و ما یکون عالم بود لاجرم از آن پیش که رسول خدا وداع جهان گوید و این حوادث هایله نازل گردد از مخالفت امت در امر خلافت و ضبط فدک و عوالی آگهی داشت و بحکم عصمت که تشریف مو هو به یزدانیست در رضای علی مرتضی سختی نمیفرمود سخن او

جواب فاطمه علیها السلام امیرالمؤمنین را

جز بحکم خدا

سخن علی عمران بود و کلمهٔ او ودیعهٔ خداوند رحمن بود و مناعت محل از ملکوت و ملک برتر
بود تا بعوالی و فدک چه رسد و چه بسیار وقت که حسنین را گرسنه میخوابانید و لقمه‌ئی نچشید
ایشان را بسائلی میرسانید مملکت دنیا در چشم او با پر ذبابی برابر نمیرفت فدک و عوالی
چیست حاصل عوالی کدام است اگر گوئی این خطابه و خطبه چه بود و اینهمه فزع و شکوی چه
واجب میشود پس در حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اظهار جسارت کردن و معذرت
جستن با جلباب عصمت میمونت داشت پاسخ این سخن را بدینگونه ساختگی کنیم که اسرار
اهل بیت مستورست شرحی که مسطور افتاد الا آنکه گوئیم بحکم مدرکات عقول ناقصهٔ خود
آنحضرت همی خواست که ظالم را از عادل و حق را از باطل باز نماید تا آنانکه خمیر مایهٔ فطرت
ایشان از رشحات زلال ولایت بهره یافته از طریق ضلالت و غوایت باز شوند
و بشاهراه شریعت و هدایت روند اکنون با سر سخن آئیم بعد از بیرون شدن فاطمه علیها
السلام از مسجد ابوبکر را از احتجاج آنحضرت ضجرتی بگرفت و در میان مهاجر و انصار بهمه نگریست
بی توانی برخاست و بر منبر صعود داد و گفت أَيُّهَا النَّاسُ مَا هَذِهِ الرَّعَةُ إِلَى كُلِّ قَالَةٍ
أَيْنَ كَانَتْ هَذِهِ الْأَمَانِيُّ فِي عَهْدِ رَسُولِ اللهِ أَلَا مَنْ سَمِعَ فَلْيَقُلْ وَمَنْ
شَهِدَ فَلْيَتَكَلَّمْ إِنَّمَا هُوَ ثُعَالَةٌ شَهِيدُهُ ذَنَبُهُ مُرِبٌّ لِكُلِّ فِتْنَةٍ هُوَ الَّذِي يَقُولُ
كُرُّوهَا جَذَعَةً بَعْدَ مَا هَرِمَتْ تَسْتَعِينُونَ بِالضَّعَفَةِ وَتَسْتَنْصِرُونَ
بِالنِّسَاءِ كَأُمِّ طِحَالٍ أَحَبُّ أَهْلِهَا إِلَيْهَا الْبَغْيُ أَلَا إِنِّي لَوْ أَشَاءُ أَقُولُ لَقُلْتُ
وَلَوْ قُلْتُ لَبُحْتُ إِنِّي سَاكِتٌ مَا تُرِكْتُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْأَنْصَارِ وَقَالَ قَدْ بَلَغَنِي
يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ مَقَالَةُ سُفَهَائِكُمْ وَأَحَقُّ مَنْ لَزِمَ مُحَمَّداً رَسُولَ اللهِ
أَنْتُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ فَآوَيْتُمْ وَنَصَرْتُمْ أَلَا وَإِنِّي لَسْتُ بَاسِطاً يَداً وَلِسَاناً عَلَى

خطبهٔ ابوبکر بعد از مراجعت فاطمه علیها السلام

مَنْ لَمْ يَسْتَحِقَّ ذَلِكَ مِنَّا ثُمَّ نَزَلَ ای گروه مردم این چیست از شما که بمن میرسد
افتاد شما را که بهر سخن باطل گوش فرا میدهید کی و کجا بود این امانی و آمال در زمان رسول خدا
هان ای مردم آنکس که شنوده باز گوید و آنکس که حاضر بوده سخن کند همانا علی بن ابیطالب روباهی است
که شاهد او دم اوست از انگیزش فتنه نپرهیزد و فتنه‌های خفته را بر می انگیزد و همی گوید
فتنه‌ها را جوان کنید و نیرو دهید از پس آنکه پیر شده است از مردم ضعیف استعانت
میجوید و از زنان نصرت میطلبد ام طحال زانیه را ماند که دوست‌تر نزد او زناکارانند
اگر بخواهم میگویم و اگر بگویم روشن میسازم اکنون از گفتنها زبان بستم آنگاه روی با
انصار کرد و گفت ای جماعت انصار از دیوانگان سخنان ناشایست بمن میرسد و حال
آنکه سزاوارترکس شمائید در خدمت پیغمبر چه محمد بسوی شما آمد او را منزل دادید و
نصرت کردید و دانسته باشید که من دست و زبان بسوی کس فراز نکنم جز کسی که
مرا زحمت بخشد و سزاوار کیفر شود این بگفت و از منبر بزیر آمد معلوم باد که در روایت
این کلمات از ابوبکر در حق علی علیه السلام علمای عامه و خاصه متفقند چنانکه احمد بن
عبدالعزیز جوهری که از صنادید علمای سنت و جماعت است این کلمات را با اسناد
خود بدینگونه روایت کرده ابن ابی الحدید گوید این کلمات را از ابوبکر بر نقیب ابو یحیی
جعفر بن یحیی بن ابو زید البصری قرائت کردم و گفتم ابوبکر با کدام کس این تعریض کند
گفت بلکه تصریح کند گفتم اگر تصریح میکرد سؤال نمیکردم پس بخندید و گفت این سخن با علی
گوید گفتم آیا این کلمات را بتمامت در حق علی گوید گفت آری ای فرزند این پادشاهی
ملک عقیم است خویش و بیگانه نشناسد و قاصی و دانی نداند گفتم بعد از اصغای این کلمات
انصار چه گفتند گفت علی را همی یاد کردند و گفتند خلیفهٔ رسول الله حق علی است ابوبکر

مکتوب علی علیه السلام بابو بکر

از اضطراب مرمیرسید و ایشان را ممنوع و منهی میداشت اکنون باز بر سخن آییم چون این
سخنان ابو بکر بعلی مرتضی برداشتند حضرتش در خشم شد و این کلمات را مکتوب کرد و با بو
بکر فرستاد شَقّوا مُتَلاطِماتِ اَمواجِ الفِتَنِ بِحَیازیمِ سُفُنِ النَّجاةِ وَحَطّوا
تیجانَ اَهلِ الفَخرِ بِجَمیعِ اَهلِ الغَدرِ وَاستَضاؤا بِنورِ الاَنوارِ وَاقتَسَموا
مَواریثَ الطّاهِراتِ الاَبرارِ وَاحتَقَبوا ثِقلَ الاَوزارِ بِغَصبِهِم نِحلَةَ النَّبِیِّ المُختارِ
فَکَاَنّی بِکُم تَتَرَدَّدونَ فِی العَماءِ کَما یَتَرَدَّدُ البَعیرُ فِی الطّاحونَةِ اَما وَاللهِ
لَو اُذِنَ لی بِما لَیسَ لَکُم بِهِ عِلمٌ لَحَصَدتُ رُؤُسَکُم عَن اَجسادِکُم کَحَبِّ الحَصیدِ
بِقَواضِبَ مِن حَدیدٍ وَلَقَلَعتُ مِن جَماجِمِ شُجعانِکُم ما اُقرِحُ بِهِ اَماقَکُم وَ
اُوحِشُ بِهِ مَحالَّکُم فَاِنّی مُنذُ عَرَفتُمونی مُردِی العَساکِرِ وَمُفنِی الجَحافِلِ وَمُبیدُ
خُضَرائِکُم وَمُخمِدُ ضَوضائِکُم وَجَزّارُ الدَّوّارینَ اِذ اَنتُم فی بُیوتِکُم مُعتَکِفونَ
وَاِنّی لَصاحِبُکُم بِالاَمسِ لَعَمرُ اَبی لَن تُحِبّوا اَن تَکونَ فینَا الخِلافَةُ وَالنُّبُوَّةُ وَاَنتُم تَذکُرونَ
اَحقادَ بَدرٍ وَثاراتِ اُحُدٍ وَاللهِ لَو قُلتُ ما سَبَقَ مِنَ اللهِ فیکُم لَتَداخَلَت
اَضلاعُکُم فی اَجوافِکُم کَتَداخُلِ اَسنانِ دَوّارَةِ الرَّحی فَاِن نَطَقتُ
تَقولونَ حَسَدَ وَاِن سَکَتُّ فَیُقالُ جَزَعَ ابنُ اَبی طالِبٍ مِنَ المَوتِ هَیهاتَ
هَیهاتَ اَلسّاعَةَ یُقالُ لی هٰذا وَاَنَا المَوتُ المُمیتُ خَوّاضُ المَنِیّاتِ جَوفَ
لَیلٍ خامِدٍ حامِلُ السَّیفَینِ الثَّقیلَینِ وَالرُّمحَینِ الطَّویلَینِ وَمُکَسِّرُ الرّایاتِ
فی غَطامِطِ الغَمَراتِ وَمُفَرِّجُ الکُرُباتِ عَن وَجهِ خَیرِ البَرِیّاتِ اِیهَنوا فَوَاللهِ
لَابنُ اَبی طالِبٍ آنَسُ بِالمَوتِ مِنَ الطِّفلِ اِلی مَحالِبِ اُمِّهِ هَبِلَتکُمُ الهَوابِلُ لَو
بُحتُ بِما اَنزَلَ اللهُ فیکُم فی کِتابِهِ لَاضطَرَبتُمُ اضطِرابَ الاَرشِیَةِ فِی

الطَّوِیِّ البَعیدَةِ وَلَخَرَجتُم مِن بُیوتِکُم هارِبینَ وَعَلی وُجوهِکُم هائِمینَ
وَلٰکِن اَهوَنُ وَجدی حَتّی اَلقی رَبّی بِیَدٍ جَذّاءَ صِفراً مِن لَذّاتِکُم خِلواً مِن
طَحَناتِکُم فَما مَثَلُ دُنیاکُم عِندی اِلّا کَمَثَلِ غَیمٍ عَلا فَاستَعلی ثُمَّ استَغلَظَ فَاستَوی
ثُمَّ تَمَزَّقَ فَانجَلی رُوَیداً فَعَن قَلیلٍ یَنجَلی لَکُمُ القَسطَلُ فَتَجِدونَ ثَمَرَ فِعلِکُم مُرّاً
اَم تَحصُدونَ غَرسَ اَیدیکُم ذُعافاً مُمقِراً وَسَمّاً قاتِلاً وَکَفی بِاللهِ حَکیماً وَبِرَسولِ
اللهِ خَصیماً وَبِالقِیامَةِ مَوقِفاً وَلا اَبعَدَ اللهُ فیها سِواکُم وَلا اَتعَسَ فیها غَیرَکُم
وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی خلاصه این کلمات بفارسی چنین میآید میفرماید
نخست سر از کفر و شرک بر تافتید و فتنهای متراکم را شکافتید و تاجهای تکبر و تمرّد را از فرق
اهل فخر و غدر فرو کشیدید لکن در پایان کار میراث اهل بیت را ماخوذ داشتید و بهوای
نفس خویش بخش کردید چه سنگین باری که آنرا از وزر و بال حمل آوردید گویا نگرانم بر شما که در ضلالت
و عمی تردد مینمایید مانند شتر آسیا سوگند با خدای اگر ماذون بودم در چیزی که شما
دانا نیستید هر آینه سرهای شما را چون حبات حصید با شمشیر حدید میدرودم و فرقهای
ابطال شما را میشکافتم با شمشیری که مضای آن آماق شما را بجراحت اندازد و مجال شما را دستخوش
دهشت و وحشت سازد همانا مرا نیک شناخته اید که تباهی عسکرها و فنای لشکرها و کشنده
جوش شما و فرونشاننده خروش شما بودم گاهی که شما در مساکن خود متوقف بودید و در
خود معتکف بودید قسم بجان پدرم دوست نداشتید که خلافت و نبوت در میان
ما باشد هنوز از مبارزت و مناجزت غزوه بدر غمنده و از مبارات و ثارات یوم احد دل
آکنده اید سوگند با خدای اگر بگویم آن عذاب و عتاب را که خداوند از برای شما مقرر داشته
اضلاع شما بیکدیگر درهم شوند و پهلوهای شما بهم در رسد اگر در طلب حق خود سخن کنم گویند سخنی از در حسد

سرائید و اگر خاموش نشینیم گویند از مرگ بترسید هیهات هیهات من در غمرات مرگ فرو
شوم و در غلوای جنگ حامل سیفین و رمحین باشم و من شکننده رایاتم در دریای غمرات
و مفرج کرباتم از روی خیر البریات هان ای مردم سوگند با خدای پسر ابو طالب با نوس ترا
با مرگ از کودک با پستان مادر سوگواری شما نشنیند سوگواران اگر آشکار سازم آنچه
خداوند در حق شما فرو فرستاده چنان مضطرب شوید که رسن طویل در چاه عمیق
و از بیوت خود گریزنده و ترسنده و آسیمه سر و متحیر بیرون نشوید اکنون این حزن و اندوه
را که از ظلم و ستم شما بمن رسید بر خویشتن سهل میشمارم و صبر میکنم تا خداوند را ملاقات
نمایم زیرا که دنیای شما در نزد من همانند پاره ابری است که بلند شود و بالا گیرد پس متراکم
گردد و استوار پذیرد آنگاه پاره پاره گردد و انجلا گیرد زود باشد که میوه افعال خود
را که سخت تلخ است بچشید و آنچه بدست خویش کاشته اید بدروید و آن زهریست
قاتل و سمّی است ناقع کافی است روزی که قیامت موقف است و خداوند حکیم
و پیغمبر خصیم دور نکند خداوند مکر شما را و بسر در نیفکند و هلاک نکند مکر شما را چون مکتوب
علی علیه السلام به ابوبکر رسید سخت غمنده گشت و بیمناک شد که مبادا ازین مکاتبات
و مخاطبات فتنه حدیث شود که اصلاح آن در عقده محال افتد پس مردم را حاضر
ساخت و گفت ای جماعت مهاجر و انصار من در اخذ عوالی و فدک با شما طریق مشاورت
سپردم و رای شما را بصواب شمردم شما تصدیق کردید که انبیا را میراثی نیست و منافع
فدک را بر فیء مسلمین برافزودم تا در حفظ ثغور و حدود و جهاد با مشرکین و اعدای دین بکار برم
اینک مرا علی با شمشیر حدید تهدید میکند و بیم میدهد سوگند با خدای که من همی خواهم
حمل خلافت را از دوش فرو گذاشتن و طریق سلامت بر داشتن و طلب اقاله کردن

دعزل و عزلت گزیدن از بهر آنکه با پسر ابو طالب طریق مناطحت سپاریم و ابواب مکافحت
نگشائیم مرا با علی و علی را با من چه افتاده است عمر بن الخطاب چون از پسر ابو قحافه
این کلمات ضعف آمیز را اصغا نمود زبان بشناعت باز کرد و گفت ای پسر ابو قحافه
هرگز جز از در عجز سخن نتوانی سرود و جز طریق ضعف ندانی پیمود تو پسر کسی باشی که نه در میدان
قتال جری است و نه در قحط سال سخی مرا شگفت می‌آید ازین قلب ترسنده و نفس آسوده
که تراست همانا من زلال خلافت را از آلایش کدورت صافی کردم تا نیک
بنوشی و خوش باشی دل قوی فرما و قواعد ملک را استوار بدار و خدایرا همواره
سپاس گذار از آنچه من در راه تو بذل کردم و اگر نه اینک علی ابو طالب است استخوان
ترا کالیده کند و بریزاند علی الصخره صمّاست که با شکسته نشود و رشحه بیرون ندهد
و آن افعی جانگزاست که جز با فسون کس از زخم او نرهد و آن شجر تلخ است که اگر همه با عسل
بکنی جز مرارت ثمر نیارد با اینهمه تو در جای خویش استوار باش و از وعید و تهدید
او خاطر مخراش از آن پیش که بر تو شام کند من بروی چاشت خورم و قبل
از آنکه سدّ باب تو کند ابواب او را مسدود سازم ابو بکر گفت ای عمر سوگند
میدهم ترا با خدای اگر قصد قتل ما کند کار بکام آرد و اینوقت لختی از فضایل امیر المؤمنین
و شجاعت او در غزوات و صبر او و وصیت پیغمبر از بهر عمر برشمرد پس اینکلمات
بشرحی که حدیث کرده اند علی علیه السلام بمسجد درآمد و مهاجرین و انصار همگان
حاضر بودند پس روی با ابوبکر کرد و فرمود چرا فاطمه را از حق خویش دفع دادی
و فدک و عوالی را مضبوط ساختی ابوبکر در پاسخ گفت فدک فیء مسلمانانست اگر فاطمه
اقامه شهود کند و حق خود را بدرجه ثبوت رساند فدک از برای او خواهد بود علی فرمود ای

درمیان ما بخلاف حکم خدای حکومت خواهی کرد ابو بکر گفت هرگز چنین نکنم فرمود
اگر چیزی در دست مسلمی باشد و من دعوی دار باشم طلب شهود از که میکنی گفت از تو
شاهد خواهم خواست فرمود پس چونست که از فاطمه شاهد میطلبی در چیزیکه متصرف بود
چه در حیات پیغمبر چه بعد از وفات پیغمبر ابو بکر انوقت خاموش شد عمر چون این بدید
از قانون مخاطبت دیگرگون ساخت وگفت یا علی چندین سخن دراز مکن اگر شما را ابتنی
وشهودیست که بکار آید حاضر کنید واگرنه فدک را دست باز دهید تا از بهر مسلمانان
باشد علی علیه السلام با عمر سخن نکرد و روی با ابو بکر آورد و فرمود همانا قرائت قرآن
کرده باشی مرا خبر ده ازین آیت مبارک اِنَّمَا یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ
وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً در حق ما نازل شده یا در حق غیر ما گفت در حق شما آمده است فرمود ای
ابو بکر اکنون از تو پرسش میکنم اگر شاهدی در حق فاطمه گواهی دهد او را بعصیانی متهم سازی
چگونه گفت بروی باشند دیگر زنان اقامه حد کنم فرمود انوقت کافر شوی ابو بکر
گفت اینسخن از کجا گوئی فرمود از بهر آنکه شهادت خدا را بطهارت رد کرده باشی
وشهادت ناس را پذیرفته باشی هم اکنون قصه فدک ازاینگونه است چه حکم خدا و
رسول را رد کردی وشهادت مالک بن اوس بن حدثان که مکتن اعرابیست که بر خویشتن
بلیدی کند بپذیرفتی و فدک را از فاطمه بازگرفتی وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللّهِ اَلْبَیِّنَةُ عَلَی
اَلْمُدَّعِی وَالْیَمِینُ عَلَی الْمُدَّعَی عَلَیْهِ فَرَدَدْتَ قَوْلَ رَسُولِ اللّهِ وَقُلْتَ
اَلْبَیِّنَةُ عَلَی مَنِ ادُّعِیَ عَلَیْهِ وَالْیَمِینُ عَلَی مَنِ ادَّعَی یعنی پیغمبر فرمود بر مدعی است
که اقامه شاهد و بینه کند وقسم بر مدعی علیه وارد آید و تو حکم رسول خدا را رد کردی
واز فاطمه که متصرف فدک بود شاهد خواستی انوقت گروهی از مهاجر و انصار بگریستند

وگفتند سوگند با خدای که علی سخن بصدق کند انوقت بسرای خویش مراجعت
فرمود ابو بکر غمنده و محزون گشت واز مسجد بخانه خویش در رفت و عمر را حاضر ساخت
وگفت امروز نگران بودی و کار ما را با علی نگریستی سوگند با خدای اگر دیگر باره
اینمجلس آراسته گردد مردم بر ما بشورند واین امر را از ما بگردانند اکنون رای تو
چیست عمر گفت چاره این نیست که علی را باید مقتول ساخت و بباید چنگی انگیزی کرد چنانکه
بشرحیکه ما در کتاب خلفا رقم کردیم

ذکر بکا و مصائب فاطمه زهرا بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله

در کتاب خصال بسند نصاد قال آل محمد پیوسته میشود قَالَ عَلَیْهِ السَّلاَمُ اَلْبَکَّاؤُونَ
خَمْسَةٌ آدَمُ وَیَعْقُوبُ وَیُوسُفُ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَعَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ
میفرماید گریه کنندگان که از همه بکائین افزون گریستند پنج تن بودند نخستین آدم
صفی و آنحضرت چندان در فراق جنت گریست که از دو گونه مبارکش دو جوی آب
روان گشت و دیگر یعقوب و آنحضرت چندان گریست در حرمان یوسف که دیدگان مبارکش
سفید شد چنانکه خدای میفرماید تَاللّهِ تَفْتَؤُ تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتَّی تَکُونَ حَرَضاً اَوْ
تَکُونَ مِنَ الْهَالِکِینَ سوگند با خدای فحص میکنی از یوسف و یاد میکنی یوسف را چند که مریض
گردی یا هلاک شوی و دیگر یوسف چندان گریست بر یعقوب که اهل زندان را
کار سخت افتاد عرض کردند اگر در شب میگرئی روز ساکت باش و اگر در روز خواهی
گریست شب خاموش شو تا ما بتوانیم لختی بیاسود و بدینگونه تقریر یافت و دیگر فاطمه
علیها السلام چندان بر رسول خدا بگریست که کار بر مردم مدینه صعب میرفت
بعرض رسانیدند که ما را کثرت گریستن تو زحمتی بزرگ در افکنده چون شکوای ایشان

کو نزد آنحضرت شد روزها از مدینه بیرون همیرفت و در مقابر شهدا چندانکه خواست میگریست آنگاه مراجعت میفرمود و دیگر علی بن الحسین علیهما السلام بیست سال و اگر نه چهل سال بر حسین بگریست و هرگز طعامی در نزد آنحضرت ننهادند الا آنکه آغاز گریستن فرمود غلام آنحضرت عرض کرد جان من فدای تو باد ای پسر رسول خدا بر تو میترسم که هلاک شوی قال اِنَّمَا اَشْکُو بَثّی وَحُزْنی اِلَی اللهِ وَاَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ اِنّی مَا اَذْکُرُ مَصْرَعَ بَنی فاطِمَةَ اِلّا خَنَقَتْنی لِذٰلِكَ عَبْرَةٌ

فرمود همانا بث شکوای خویش را بسوی خدا میبرم و من میدانم چیزی را که شما نمیدانید و هرگز نگاه نکرده‌ام بقتلگاه فرزندان فاطمه را جز اینکه گریه گلوگاه مرا فشار میدهد هم در امالی صدوق نیز این حدیث بدینگونه مسطور است و دیگر در امالی شیخ صدوق سند با بن عباس منتهی میشود میفرماید گاهی که رسول خدای خواست از جهان بیرون شود گریستنی سخت همی فرمود چندانکه آب چشمش از لحیه مبارکش در گذشت عرض کردند یا رسول الله این گریه چیست فقال اَبْکی لِذُرِّیَّتی وَمَا تَصْنَعُ بِهِمْ شِرارُ اُمَّتی مِنْ بَعْدی کَاَنّی بِفاطِمَةَ بِنْتی وَقَدْ ظُلِمَتْ بَعْدی وَهِیَ تُنادی یا اَبَتاهُ یا اَبَتاهُ فَلا یُعینُها اَحَدٌ مِنْ اُمَّتی فرمود بر فرزندان خود میگریم از آن ظلم و ستم که شریران امت من با ایشان روا میدارند گویا می‌بینم فاطمه دختر خود را که بعد از من مظلوم و ستم دیده همی فریاد میکند یا ابتاه یا ابتاه و هیچکس از امت من او را اعانت نمیکنند فاطمه این کلمات بشنید و آغاز گریستن نهاد فَقالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ لا تَبْکینَ یا بُنَیَّةُ فَقالَتْ لَسْتُ اَبْکی لِما یُصْنَعُ بی مِنْ بَعْدِكَ وَلٰکِنّی اَبْکی لِفِراقِكَ یا رَسُولَ اللهِ فَقالَ لَها اَبْشِری یا بِنْتَ مُحَمَّدٍ بِسُرْعَةِ اللِّحاقِ بی فَاِنَّكِ اَوَّلُ مَنْ

تَلْحَقُ بی مِنْ اَهْلِ بَیْتی رسول خدا فرمود گریه مکن ای دختر من عرض کرد نمیگریم از آن ستم که بعد از تو بر من روا خواهند داشت بلکه از فراق تو میگریم فرمود بشارت باد ترا ای دختر محمد که زود باشد با من پیوسته میشوی و تو اول کس باشی از اهل بیت من که با من پیوسته میشود و دیگر در قصص الانبیا صدوق باسناد خود از ابن عباس حدیث میکند که فاطمه علیها السلام در مرض موت بر رسول خدای درآمد فَقالَ نُعِیَتْ اِلَیَّ نَفْسی فَبَکَتْ فاطِمَةُ فَقالَ لَها لا تَبْکینَ فَاِنَّكِ لا تَمْکُثینَ مِنْ بَعْدی اِلّا اثْنَیْنِ وَسَبْعینَ یَوْمًا وَنِصْفَ یَوْمٍ حَتّی تَلْحَقی بی وَلا تَلْحَقینَ بی حَتّی تُتْحَفی بِثِمارِ الْجَنَّةِ فَضَحِکَتْ فاطِمَةُ رسول خدا فرمود مرا بمرگ خبر داده‌اند فاطمه از اصغای این کلمه بگریست پیغمبر فرمود گریه مکن تو از پس من در دنیا نخواهی زیست مگر هفتاد و دو روز و نیم روز آنگاه با من ملحق میشوی و با من ملحق نمیشوی تا گاهی که ترا با میوه‌های بهشت تحفه آورند پس فاطمه شاد شد و بخندید در کتاب خرایج از ابو عبدالله علیه السلام مسطور است اِنَّ فاطِمَةَ مَکَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ خَمْسَةً وَسَبْعینَ یَوْمًا وَکانَ دَخَلَها حُزْنٌ شَدیدٌ عَلی اَبیها وَکانَ جَبْرَئیلُ یَاْتیها وَیُطَیِّبُ نَفْسَها وَیُخْبِرُها عَنْ اَبیها وَمَکانِهِ فِی الْجَنَّةِ وَیُخْبِرُها ما یَکُونُ بَعْدَها فی ذُرِّیَّتِها وَکانَ عَلِیٌّ یَکْتُبُ ذٰلِكَ میفرماید فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی داشت و در سوگواری پدر با حزنی شدید و اندوهی عظیم میزیست و جبرئیل بروی درمیآمد و او را بتعزیت و تسلیت نوازش میکرد و آرامش میداد و مکان رسول خدا را در غرفات جنان و غرفات جنت آگهی میآورد و باز مینمود که بعد از او فرزندان او را حال چه خواهد بود و امیر المؤمنین علی علیه السلام این جمله را در قلم میآورد و دیگر در تفسیر عیاشی مسطور است که داخل شدم

فاطمه عرض کرد اینک خبر رسول خدا چگونه صبح کردی شب دوشین را قالت اصبحت
بَيْنَ كَمَدٍ وَكَرْبٍ فُقِدَ النَّبِيُّ وَظُلِمَ الْوَصِيُّ هُتِكَ وَاللهِ حِجابُهُ مَنْ اَصْبَحَتْ
اِمامَتُهُ مُقْتَبَضَةً عَلى غَيْرِ ما شَرَعَ اللهُ فِي التَّنْزِيلِ وَسَنَّها النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي التَّأْوِيلِ وَلٰكِنَّها اَحْقادٌ بَدْرِيَّةٌ وَتِراتٌ اُحُدِيَّةٌ كانَتْ عَلَيْها
قُلُوبُ النِّفاقِ مُتَمَكِّنَةً لِاِمْكانِ الْوُشاةِ فَلَمَّا اسْتُهْدِفَتْ وَالْاَمْرُ اُرْسِلَتْ
عَلَيْنا شَآبِيبُ الْآثارِ مِنْ مَخِيلَةِ الشِّقاقِ فَيُقْطَعُ وَتَرُ الْاِيمانِ مِنْ قِسِيِّ
صُدُورِها وَلَبِئْسَ عَلى ما وَعَدَ اللهُ مِنْ حِفْظِ الرِّسالَةِ وَكَفالَةِ الْمُؤْمِنِينَ
اَحْرَزُوا عائِدَتَهُمْ غُرُورَ الدُّنْيا بَعْدَ انْتِصارٍ مِمَّنْ فَتَكَ بِآبائِهِمْ فِي مَواطِنِ
الْكَرْبِ وَمَنازِلِ الشَّهاداتِ فرمود صبح کردم میان حزن شدید و اندوه عظیم
مفقود شد پیغمبر و مظلوم شد وصی او سوگند با خدای بدرید حجاب حشمت او را کسی که
امامت و خلافت او مقبوض و مغصوب بود بیرون حکم خدا در تنزیل و سنت پیغمبر در تاویل
همانا کینه توزی بدر و خونخواهی کشتگان احد در سویدای قلوب نفاق آمیز و خاطر
فتنه انگیز ایشان مکنون و محفوظ بود گاهی که تیرهای ایشان بر نشان آمد زه ایمان
از کمان قلب قطع کردند و از ابر شقاق باران خونخواهی و نفاق بر ما روان داشتند و حفظ
رسالت سید المرسلین و کفالت امور مؤمنین را پشت پای زدند از پس آنکه محفوظ داشتند
فواید خویش را از غرور دنیا و نصرت کردند کسی را که در راه دین پدران ایشان را در منازل
هایل از دشنه صیحه زد یا بقتل رسانید همانا فاضل مجلسی میگوید من این حدیث را جز در نسخه واحده
ندیدم و چند که محرف و مصحف بود اصلاح نتوانستم لاجرم آنچه دیدم نگاشتم و من بنده نیز جملۀ
از نگاشته او را ترجمانی کردم و در کتاب من لا یحضره الفقیه مسطور است که بلال

بعد از رسول خدای در ادای اذان و اقامه امساک فرمود و گفت پس از پیغمبر از بهر
دیگر کس اذان نگویم یکروز فاطمه علیها السلام فرمود دوست میدارم که صوت مؤذن
پدر خویش را اصغا نمایم چون این خبر را با بلال بازگذاشتند تقدیم اذان نمود گاهی که بلال
گفت الله اکبر فاطمه خویشتن داری نتوانست کرد بهای های بگریست و چون بانگ
درداد که اشهد ان محمدا رسول الله فاطمه صیحه بزد و بروی در افتاد و مدهوش گشت
مردمان گفتند ای بلال سخن کوتاه کن اینک فاطمه بسرای دیگر تحویل میدهد بلال دم فرو
بست گاهی که فاطمه با خویشتن آمد فرمود چیست بلال را که اذان خویش را بپایان نبرد بلال
عرض کرد ای سیده من بر تو بیم همی دارم که چون بانگ مرا اصغا فرمائی بجهان
دیگر تحویل نمائی مرا از این خدمت معفو دار و در بعضی از کتب مناقب مسطور است و اسناد
آن با میرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته میشود قال غَسَلْتُ النَّبِيَّ فِي قَمِيصِهِ فَكانَتْ
فاطِمَةُ تَقُولُ اَرِنِي الْقَمِيصَ فَاِذا شَمَّتْهُ غُشِيَ عَلَيْها فَلَمَّا رَاَيْتُ ذٰلِكَ غَيَّبْتُهُ
امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید گاهی که رسول خدای را در پیراهن او غسل دادم فاطمه گفت
آن پیراهن را میخواهم دیده باشم بگرفت و ببوئید و مغشیا علیها در افتاد لاجرم آن
پیراهن را مخفی بداشتم و در کتاب امالی صدوق سند با بن عباس پیوسته میشود
میفرماید که رسول خدا خبر داد ما را از ظلم و ستمی که بعد از آنحضرت بفاطمه علیها السلام روا
داشتند قال وَاَمَّا ابْنَتِي فاطِمَةُ فَاِنَّها سَيِّدَةُ نِساءِ الْعالَمِينَ مِنَ الْاَوَّلِينَ
وَالْآخِرِينَ وَهِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَهِيَ نُورُ عَيْنِي وَهِيَ ثَمَرَةُ فُؤادِي وَهِيَ رُوحِيَ الَّتِي
بَيْنَ جَنْبَيَّ وَهِيَ الْحَوْراءُ الْاِنْسِيَّةُ مَتى قامَتْ فِي مِحْرابِها بَيْنَ يَدَيْ رَبِّها
جَلَّ جَلالُهُ زَهَرَ نُورُها لِمَلائِكَةِ السَّماءِ كَما يَزْهَرُ نُورُ الْكَواكِبِ لِاَهْلِ

الارض و يقول الله عزّ وجلّ لملائكته يا ملائكتي انظروا الى امتي فاطمة
سيّدة امائي قائمة بين يدي ترتعد فرائصها من خيفتي وقد اقبلت
بقلبها على عبادتي اشهدكم اني قد امنت شيعتها من النّار واني
لما رأيتها ذكرت ما يصنع بها بعدي كأني بها وقد دخل الذّلّ بيتها
وانتهكت حرمتها وغصبت حقّها ومنع ارثها وكسر جنبها واسقطت
جنينها وهي تنادي يا محمّداه فلا تجاب وتستغيث فلا تغاث فلا
تزال بعدي محزونة مكروبة باكية تتذكّر انقطاع الوحي عن بيتها
مرّة وتتذكّر فراقي اخرى وتستوحش اذا جنّها الليل لفقد صوتي الذي
كانت تستمع اليه اذا تهجّدت بالقرآن ثمّ ترى نفسها ذليلة بعد ان كانت
في ايّام ابيها عزيزة فعند ذلك يؤنسها الله تعالى ذكره بالملائكة فنادتها
بما نادت به مريم بنت عمران فتقول يا فاطمة اقنتي لربّك واسجدي
واركعي مع الرّاكعين ثمّ يبتدئ بها الوجع فتمرض فيبعث الله عزّ و
جلّ اليها مريم بنت عمران تمرّضها وتؤنسها في علّتها فتقول عند ذلك
يا ربّ انّي قد سئمت الحيوة وتبرّمت باهل الدّنيا فالحقني بابي فيلحقها
الله عزّ وجلّ بي فتكون اوّل من يلحقني من اهل بيتي فتقدم عليّ محزونة
مكروبة مغمومة مغصوبة مقتولة رسول خدا فرمود فاطمه دختر من سیدهٔ زنان
عالمیان است از مبدا تا منتهای آفرینش و فاطمه پاره از گوشت من و نور چشم من و
میوهٔ دل من و جان من در تن منست و فاطمه حوراء انسیّه است گاهی که در محراب
خویش در حضرت خداوند ایستاده میشود نور جمال او فرشتگان را فرو گیرد آسمان گیر

لارتعاد والاضطراب
الفريصة اللحم بين الجنب
جنّها الليل يعني فرو گرفته او را
سئم الشيء كفرح ملّ
تهجّد يعني بيداری شب
تمريض يعني بيمارداری است
قنوت بمعنی طاعت و دعا
و قيام در نماز است
برم محرکه بمعنی ضجرت و دلتنگ
تبرّم بمعنی ملول شدن

قوله تعالى يا مريم ان الله اصطفاك وطهّرك واصطفاك على نساء العالمين

مر اهل

نور ستارگان آسمان زمین را خداوند جلّ جلاله فرماید مر فرشتگانرا که ای ملائکه من نگران
شوید بسوی کنیز من فاطمه که سیدهٔ کنیزان منست اینک در حضرت من ایستاده و از
خوف و خشیت من رعدتی در فرایص او افتاده و بدستیاری عبادت من قربت میجوید
بحضرت من هم اکنون شمارا گواه میگیرم که من شیعت او را از آتش دوزخ ایمن ساختم
رسول خدا میفرماید گاهی که فاطمه را می‌نگرم فرایاد میآورم ستمی که بعد از من با او روا
خواهند داشت گویا با فاطمه حاضرم و مینگرم که ظلم و ذلّت داخل سرای او میشود و پاره
پاره میکردد حجاب حرمت او و مغصوب میافتد حق او و بازداشته میشود از رشد او
و شکسته میشود جبین او و ساقط میگردد جنین او و فریاد میکند که یا محمّداه و استغاثه میکند
و کس بفریاد او نمیرسد همواره بعد از من محزون و مغموم و گریان خواهد زیست از جای
از انقطاع وحی از سرای او غمنده است و از طرفی در سوگواری و حرمان من از زده است
بروی وحشت و دهشت فرو میآید گاهی که تاریکی شب او را فرو میگیرد و هنگام تهجّد
و قرائت قرآن نشنوای صوت من نیست لاجرم خود را ذلیل می‌بیند از پس آنکه
در ایام زندگانی پدر عزیز بوده اینوقت خداوند انیس فاطمه میفرماید فرشتگان را
تا او را ندا در میدهند چنانکه مریم بنت عمران را و میگویند یا فاطمه همانا خداوند بر
گزید ترا و پاکیزه ساخت و از تمامت زنان عالمیان گزیده تر داشت هان ای
فاطمه خدایرا عبادت کن و تقدیم رکوع و سجود فرما با راکعین این ببود تا فاطمه مریض گشت
پس خداوند مریم دختر عمران را از برای پرستاری او مبعوث ساخت و در مرض انحضرت
انیس او بود اینوقت فاطمه علیها السّلام عرض کرد ای پروردگار من مرا ازین زندگانی
با اهل دنیا ساختی بزرگ و ضجرتی عظیم فرو گرفته همی خواهم که با پدر خویش پیوسته شوم پس

خداوند مسئلت او را با اجابت مقرون داشت و اوست اول کس از اهل بیت من که با من ملحق میشود پس میاید بنزد من در حالتی که محزونست و مکروبست و مغصوبست و مقتول فاقول عند ذلك اللهم العن من ظلمها و عاقب من اغضبها و ذلل من اذلها و خلد في النار من ضرب جنبها حتى القت ولدها فتقول الملائكة عند ذلك آمين رسول خدا میفرماید اینوقت میگویم ای پروردگار من دور کن کسی را که ستم کرد فاطمه را و عذاب کن کسیرا که بخشم آورد او را و ذلیل کن کسیرا که ذلیل ساخت او را و مخلد دار در دوزخ کسیرا که آسیب زد بجنب او را که در شکم داشت تا از زهدان بیفکند ولد خود را اینوقت فرشتگان همه آمین گفتند و دیگر در امالی صدوق بسند بجابر بن عبد الله پیوسته میشود قال سمعت رسول الله يقول لعلي بن ابي طالب قبل موته بثلث سلام الله عليك ابا الريحانتين اوصيك بريحانتي من الدنيا فعن قليل ينهد ركناك والله خليفتي عليك جابر بن عبد الله میگوید سه روز قبل از آنکه پیغمبر وداع جهان گوید روی با علی علیه السلام آورد و فرمود سلام خدای بر تو باد ای پدر دو ریحانه من وصیت میکنم ترا در حق ایشان در دنیا زود باشد که دو رکن تو خراب میشود و خدا خلیفه منست بر تو چون رسول خدا وداع جهان گفت علی علیه السلام فرمود این رکن نخستین بود که رسول خدا خبر داد و چون فاطمه بسرای دیگر تحویل کرد فرمود اینست رکن ثانی که رسولخدا فرمود در کتاب کافی مسطور است که از علم جفر سؤال از ابی عبد الله علیه السلام نمودند فقال هو جلد ثور مملو علما فرمود پوست گاو پست آکنده از علم راوی عرض کرد پس جامعه کدام است قال تلك صحيفة طولها سبعون ذراعا في عرض الاديم مثل فخذ الفالج فيها كل ما يحتاج

الناس اليه وليس من قضية الا وهي فيها حتى ارش الخدش قال فمصحف فاطمة قال فسكت طويلا ثم قال انكم لتبحثون عما تريدون وعما لا تريدون ان فاطمة مكثت بعد رسول الله خمسة وسبعين يوما وكان دخلها حزن شديد على ابيها وكان جبرئيل ياتيها فيحسن عزاها على ابيها ويطيب نفسها ويخبرها عن ابيها ومكانه ويخبرها بما يكون بعدها في ذريتها وكان علي يكتب ذلك فهذا مصحف فاطمة صادق آل محمد میفرماید جفر جامعه صحیفه ایست که هفتاد ذراع درازی آنست در عرض چرمی همانند ران شتر دو کوهانه هر در بایستی که مردم را بکار است و هر قضیه نازله در هر احد و ثه ها یله را حاوی میباشد حتی ارش خدش راوی سؤال کرد از مصحف فاطمه پس ساعتی خاموش نشست آنگاه فرمود همانا شما کاوش میکنید از چیزی که اراده میکنید و از چیزیکه اراده نمیکنید همانا فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی داشت و سخت محزون و مکروب میزیست و جبرئیل بنزدیک او می آمد و او را به نیکوتر وجهی تعزیت و تسلیت میگفت و او را از مکانت و مکان رسول خدا آگهی میداد و نیز او را خبر میداد از آنچه بعد از او بر فرزندان او فرود میاید و علی علیه السلام الجمله را مکتوب میکرد اینست مصحف فاطمه در تفسیر فرات بن ابراهیم سند با بن عباس منتهی میشود میفرماید از امیر المؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود دیگر روز رسولخدا بر فاطمه درآمد و او را سخت غمنده و حزین یافت فقال لها ما حزنك يا بنية قالت يا ابة ذكرت المحشر ووقوف الناس عراة يوم القيمة قال يا بنية انه ليوم عظيم ولكن قد اخبرني جبرئيل عن الله انه قال اول من تنشق عنه الارض يوم القيمة انا ثم ابي ابرهيم ثم

بَعْلُكِ عَلِيُّ بْنُ اَبِيطَالِبٍ ثُمَّ يَبْعَثُ اللّٰهُ اِلَيْكِ جَبْرَئِيلَ فِي سَبْعِينَ اَلْفَ مَلَكٍ فَيَضْرِبُ عَلَى قَبْرِكِ سَبْعَ قِبَابٍ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يَأْتِيكِ اِسْرَافِيلُ بِثَلَاثِ حُلَلٍ مِنْ نُورٍ فَيَقِفُ عِنْدَ رَأْسِكِ فَيُنَادِيكِ يَا فَاطِمَةُ بِنْتَ مُحَمَّدٍ قُومِي اِلَى مَحْشَرِكِ فَتَقُومِينَ آمِنَةً رَوْعَتُكِ مَسْتُورَةً عَوْرَتُكِ فَيُنَاوِلُكِ اِسْرَافِيلُ الْحُلَلَ فَتَلْبَسِينَهَا وَيَأْتِيكِ زُوقَائِيلُ بِنَجِيبَةٍ مِنْ نُورٍ زِمَامُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ عَلَيْهَا مِحَفَّةٌ مِنْ ذَهَبٍ فَتَرْكَبِينَهَا وَيَقُودُ زُوقَائِيلُ بِزِمَامِهَا وَبَيْنَ يَدَيْكِ سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ بِاَيْدِيهِمْ اَلْوِيَةُ التَّسْبِيحِ فَاِذَا جَدَّ بِكِ السَّيْرُ اسْتَقْبَلَتْكِ سَبْعُونَ اَلْفَ حَوْرَاءَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالنَّظَرِ اِلَيْكِ بِيَدِ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ مِجْمَرَةٌ مِنْ نُورٍ يَسْطَعُ مِنْهَا رِيحُ الْعُودِ مِنْ غَيْرِ نَارٍ وَعَلَيْهِنَّ اَكَالِيلُ الْجَوْهَرِ مُرَصَّعٌ بِالزَّبَرْجَدِ الْاَخْضَرِ فَيَسِرْنَ عَنْ يَمِينِكِ فَاِذَا سِرْتِ مِثْلَ الَّذِي سِرْتِ مِنْ قَبْرِكِ اِلَى اَنْ لَقِيَتْكِ اسْتَقْبَلَتْكِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ فِي مِثْلِ مَنْ مَعَكِ مِنَ الْحُورِ فَتُسَلِّمُ عَلَيْكِ فَتَسِيرُ هِيَ وَمَنْ مَعَهَا عَنْ يَسَارِكِ ثُمَّ تَسْتَقْبِلُكِ اُمُّكِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ اَوَّلُ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَمَعَهَا سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ بِاَيْدِيهِمْ اَلْوِيَةُ التَّكْبِيرِ فَاِذَا قَرُبْتِ مِنَ الْجَمْعِ اسْتَقْبَلَتْكِ حَوَّاءُ فِي سَبْعِينَ اَلْفَ حَوْرَاءَ وَمَعَهَا آسِيَةُ بِنْتُ مُزَاحِمٍ فَتَسِيرُ هِيَ وَمَنْ مَعَهَا مَعَكِ یعنی رسول خدا فرمود ای دختر من چرا چنین اندوهگین و غم اندوزی عرض کرد ای پدر فرا یاد آوردم قیامت را و اقامت مردم را در آن موقف عریان و برهنه تن رسول خدا فرمود عظیم روزیست روز قیامت لکن مرا جبرئیل از جانب خدای آگهی داد که اول کس که در قیامت زمین از او شکافته

شود منم و از پس من ابراهیم خلیل آنگاه شوهر تو علی بن ابیطالب پس آن خداوند عالم جبرئیل را بسوی تو رسول میفرستد با هفتاد هزار فرشته و بر فراز قبر تو هفت قبه از نور افراشته میکند پس اسرافیل در میرسد با سه حله از نور و بر فراز سر تو ایستاده و ندا در میدهد که ای دختر محمد برخیز و حاضر حوزه محشر شو پس تو با قلب آرمیده و عورت پوشیده بر پای میشوی و آن حلل نور را از اسرافیل گرفته در بر میکنی اینوقت زوقائیل در میرسد و شتری از نور حاضر میکند که زمام آن از مروارید شاداب و هودجی بر پشتش از زر ناب بست پس سوار میشوی بر آن و زوقائیل زمام او را میکشد و هفتاد هزار فرشته که همگان رایت تسبیح در دست دارند از پیش تو روان میشوند و استقبال میکنند ترا هفتاد هزار حورا و بنظاره تو شادخوار میگردند و در دست هر یک مجمریست از نور که بی دستیاری نار بوی عود از آن بالا میگیرد و هر یک از آن تاجی مرصع بجواهر مشعشع بر سر دارد و از جانب یمین همی روند و نیز مریم دختر عمران با هفتاد هزار حورا ترا پذیره میشود و از جانب یسار تو روان میگردد و همچنین مادر تو خدیجه بنت خویلد که اول کس است از زنان که با خدا و رسول ایمان آورد با هفتاد هزار فرشته ترا تلقی میکند و در دست هر یکی رایتی از تکبیر باشد چون با جمع نزدیک آمدی حوا با هفتاد هزار حور باستقبال تو فرا رسد و آسیه بنت مزاحم با او باشد و همگان در خدمت تو روان گردند فَاِذَا تَوَسَّطْتِ الْجَمْعَ وَذٰلِكَ اَنَّ اللّٰهَ يَجْمَعُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَتَسْتَوِي بِهِمُ الْاَقْدَامُ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يُسْمِعُ الْخَلَائِقَ غُضُّوا اَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ الصِّدِّيقَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَمَنْ مَعَهَا فَلَا يَنْظُرُ اِلَيْكِ يَوْمَئِذٍ اِلَّا اِبْرٰهِيمُ

خلیل الرحمن صلوات الله وسلامه علیه وعلی ابن ابیطالب و یطلب
آدم حوّاء فیراها مع امّك خدیجة امامك ثمّ ینصب لك منبر من
النور فیه سبع مراقی بین المرقاة الی المرقاة صفوف الملائکة
بایدیهم الویة النور ویصطف الحور العین عن یمین المنبر وعن
یساره واقرب النساء معك عن یسارك حوّاء وآسیة فاذا صرت فی اعلا
المنبر اتاك جبرئیل فیقول لك یا فاطمة سلی حاجتك فتقولین یا ربّ ارنی
الحسن والحسین فیأتیانك واوداج الحسین تشخب دماً وهو یقول
یا ربّ خذ لی الیوم حقّی ممّن ظلمنی فیغضب عند ذلك الجلیل ویغضب
لغضبه جهنّم والملائکة اجمعون فتزفر جهنّم عند ذلك زفرة ثمّ یخرج
فوج من النار ویلتقط قتلة الحسین وابناءهم وابناء ابنائهم ویقولون
یا ربّ انّا لم نحضر الحسین فیقول الله لزبانیة جهنّم خذوهم بسیماهم
بزرقة الاعین وسواد الوجوه خذوا بنواصیهم فالقوهم فی الدرك
الاسفل من النار فانّهم کانوا اشدّ علی اولیاء الحسین من آبائهم الذین
حاربوا الحسین فقتلوه چون فاطمه علیها السلام درمیان جمع درآید خداوند مرا مأمور دارد که
مجمع دارد و الشأن حشمت ترا ای فاطمه برپای میشوند و منادی از تحت عرش مردمانرا
ندا درمیدهد که چشمهای خودرا فروپوشید تا فاطمه دختر محمّد و آنانکه با او عبور میکنند
در گذرند و نگران نمی شوند در تو ای فاطمه مگر ابراهیم خلیل و علی بن ابی طالب و طلب میکند
آدم صفی حوّارا و می بیند او را با مادر تو خدیجه در پیش روی تو آنگاه نصب میکنند
از برای تو منبری از نور و آنرا هفت پایه باشد و از پایه تا پایه دیگر فرشتگان صف زنند

هر یک را علمی از نور در دست است و همچنان حور العین از یمین و یسار منبر رده راست
میکنند و در یسار تو نزدیکتر با تو از زنان حوّا و آسیه خواهد بود و چون بر فراز منبر شوی
جبرئیل درمیرسد و میگوید ای فاطمه حاجت خویشرا بخواه تو عرض میکنی که ای پروردگار
من حسن و حسین را با من نمودار کن ایشانرا میاورند در حالتی که خون از رگهای گلوی
حسین جریان دارد آنحضرت عرض میکند الهی امروز حق مرا از آنانکه با من ظلم کردند
ماخوذ دار پس خداوند قادر قاهر بخشم میآید و از خشم او جهنّم و فرشتگان بخشمگین میکنند
اینوقت جهنّم نفسی دراز میکشد و زبانهای آتش گروها گروه فراز می آید و چنانکه
مرغان دانه بر چینند قاتلان حسین و فرزندان ایشان و فرزندزادهای ایشانرا
در میربایند اولاد آنجماعت عرض میکنند ای پروردگار ما حاضر نبودیم در جنگ
حسین از سرادقات جلال خطاب میرسد بمالک دوزخ که بگیرید ایشانرا بسیمای ایشان
که ازرق چشم و سیاه چهره اند و ماخوذ دارید موهای پیشانی ایشانرا و دور افکنید
بفرودترین درکات جهنّم اگر آنجماعت در آن گیرودار حاضر بودند از پدران خود شدید
تر بودند در مقاتلت و مبارزت حسین ثمّ یقول جبرئیل یا فاطمة سلی حاجتك
فتقولین یا ربّ شیعتی فیقول الله قد غفرت لهم فتقولین یا ربّ شیعة
ولدی فیقول الله قد غفرت لهم فتقولین یا ربّ شیعة شیعتی فیقول الله
انطلقی فمن اعتصم بك فهو معك فی الجنّة فعند ذلك یودّ الخلائق
انّهم کانوا فاطمیّین فتسیرین ومعك شیعتك وشیعة ولدك وشیعة
امیر المؤمنین آمنة روعاتهم مستورة عوراتهم قد ذهبت عنهم
الشدائد وسهلت لهم الموارد یخاف الناس وهم لا یخافون ویظمأ

الناس وهم لا يظمأون فاذا بلغت باب الجنة تلقتك اثنتا عشر الف حوراء
لم يتلقين احدا قبلك ولا يتلقين احدا كان بعدك بايديهم حراب
من نور على نجائب من نور رحائلها من الذهب الاصفر والياقوت
ازمتها من لؤلؤ رطب على كل نجيب نمرقة من سندس منضود فاذا
دخلت الجنة تباشرت بك اهلها ووضع لشيعتك موائد من جوهر على
اعمدة من نور فياكلون منها والناس في الحساب وهم فيما اشتهت
انفسهم خالدون واذا استقر اولياء الله في الجنة زارك آدم ومن دونه
من النبيين وان في بطنان الفردوس لؤلؤتان من عرق واحد لؤ
لؤة بيضاء ولؤلؤة صفراء فيهما قصور ودور في كل واحد سبعون
الف دار فالبيضاء منازل لنا ولشيعتنا والصفراء منازل لابراهيم وآل
ابراهيم صلوات الله عليهم اجمعين وقالت يا ابت فما كنت احب
ان ارى يومك وابقى بعدك قال يا ابنتي لقد اخبرني جبرئيل عن الله
انك اول من تلحقني من اهل بيتي فالويل كله لمن ظلمك والفوز العظيم
لمن نصرك دیگر باره جبرئیل عرض کرد ای فاطمه حاجت خویش را از خداوند بخشایش
خواستار باش فاطمه عرض کرد ای پروردگار من شیعت مرا مورد رحمت فرمای
خداوند فرمود معاصی ایشان را معفو داشتم عرض کرد شیعیان فرزندان مرا فرمود
از گناه ایشان درگذشتم عرض کرد شیعیان شیعه مرا فرمود از بازپرسها دادم وا
آنکس که دامن تولای تو چنگ در زند با تو در جنت جای میکند این زمان مردمان دوست
میدارند که از شیعیان فاطمه باشند هان ای فاطمه تو روان میشوی و در ملازمت تو شیعت

و شیعت فرزندان تو و شیعت امیرالمؤمنین در حالی که مهجوراست روعت ایشان
و مستور است عورت ایشان از شدائد عظیم بسلامت جسته و از موارد وخیم
بسهولت رسته مردمان همه در خشیت و بیمند و ایشان در نعمت و نعیم مردمان
همه از عطش در عنا و عذابند و ایشان از زلال رحمت سیرابند هان ای فاطمه گاهی که فرا
رسیدی بباب جنت پذیرا میکنند ترا دوازده هزار حورا که پذیره نکرده اند قبل از
تو دیگری را و پذیره نخواهند کرد بعد از تو دیگری را و در دست ایشان حربهای نورانیست
و سوارند بر شتران نور رحل و پالان این شتران از زر نابست و یاقوت شاداب
و زمام ایشان از مروارید غلطان است و بر هر شتری مسندی از سندس گسترده است
هان ای فاطمه چون در میآئی بجنت شاد میشوند از دیدار تو اهل بهشت و از برای شیعیان
تو خوان مائده میگذارند بر عمودهای نور و ایشان بخوردنی میپردازند و دیگر مردم
گرفتار حساب و بازپرسند و ایشان در آنچه میخواهند قادرند و دسترس دارند و گاهی
اولیای خدای در جنت جای میکنند آدم صفی و دیگر پیغمبران بزیارت تو میشتابند
همانا در بطنان فردوس دو مروارید تابناکست از عرق واحد یکی سفید گونه و آن دیگری
زرد فام و هر یک حاوی قصرها و خانهها اند و هر یکی هفتاد خانه است آن سفید گونه
منازل ما و شیعیان ما خواهد بود و آن زرد فام مقام ابراهیم و آل ابراهیم است
فاطمه عرض کرد ای پدر دوست نمیدارم که روزگار پسین ترا دیدار کنم فرمود ای
و بعد از تو بمانم
دختر من جبرئیل از خداوند مرا خبر آورد که از اهل بیت من اول کس تو باشی که با من ملحق
شوی همانا ویل و وای از برای آنکس است که ترا ستم و ظلم نماید و فوز و فلاح خاص آنکس
که ترا نصرت فرماید و در کتاب دلایل طبری مسند بصادق آل محمد علیهم السلام منتهی میشود

قال لمّا قبض رسول الله ما ترك الّا الثقلين كتاب الله وعترته اهل بيته
وكان قد اسرّ الى فاطمة انّها لاحقة به اوّل اهل بيته لحوقاً قالت بينا
انا بين النائمة واليقظانة بعد وفات ابي بايّام اذ رأيت كأنّ
ابي قد اشرف علىّ فلمّا رأيته لم املك نفسي اذا ناديت يا ابتاه انقطع
عنّا خبر السّماء فبينا انا كذلك اذ اتتني الملائكة صفوفاً يقدمها
ملكان حتّى اخذاني فصعدا بي الى السّماء فرفعت رأسي فاذا انا بقصور
مشيّدة وبساتين وانهار تطّرد وقصر بعد قصر وبستان بعد بستان
واذا قد اطّلع علىّ من تلك القصور جواري كأنّهنّ اللعب فهنّ يتباشرن
ويضحكن الىّ ويقلن مرحباً بمن خلقت الجنّة وخلقنا من اجل ابيها فلم
تزل الملائكة تصعد بي حتّى ادخلوني الى دار فيها قصور في كلّ
قصر من البيوت ما لا عين رأت وفيها من السّندس والاستبرق على
اسرّة وعليها الحاف من الوان الحرير والدّيباج وآنية الذّهب والفضّة
وفيها موائد عليها من الوان الطّعام وفي تلك الجنان نهر مطّرد اشدّ
بياضاً من اللّبن واطيب رائحة من المسك الاذفر فقلت لمن هذه الدّار
وما هذا النّهر فقالوا هذه الدّار الفردوس الاعلى الّذي ليس بعده
جنّة وهي دار ابيك ومن معه من النّبيّين ومن احبّ الله قلت
فما هذا النّهر قال هذا الكوثر الّذي وعده ان يعطيه ايّاه
میفرماید وقتی رسولخدا وداع جهان گفت بازگذاشت درمیان امت کتاب خداو
عترت رسول خدارا و فاطمه را شاد خاطر ساخت که تو اول کسی باشی از اهل بیت که با

با من پیوسته میشوی فاطمه میفرماید که روزی چند بعد از وفات پدر در میان خواب
و بیداری رسولخدا را دیدار کردم که مشرف بر من بود چون این بدیدم شکیب خویشتن
داری کرد نتوانستم بانگ در دادم که یا ابتاه بعد از تو وحی منقطع گشت و خبر آسمان از
ما بریده شد در اینوقت صفهای فرشتگان در رسیدند و دو تن فرشته بر مقدمه
بودند بی توانی مرا در ربودند و بالا گرفتند و بسوی آسمان عروج دادند و من چون
سر بر داشتم خویشتن را در قصرهای محکم و بستانهای خرم و نهرهای جاری دیدم همانا قصری
از پس قصری و بستانی از پس بستانی پدیدار بود در اینوقت از آن قصرها جماعتی از جواری نیکو
جمال شادان و خندان بر من درآمدند و همی گفتند مرحبا بکسی که از برکت وجود او بهشت
آفریده شد و ما آفریده شدیم و همواره فرشتگان مرا صعود دادند چندانکه در سرائی درآوردند
که حاوی قصور و هر قصری بر بیوتی که هیچ چشمی انبازانرا دیدار نکرده و بر زبر سریرها
سندس و استبرق گسترده و از الوان حریر و دیباج زیر پوشها افکنده و اوانی زر و سیم را در خانها
اطعمهای گوناگون آگنده و درین فرخنده بهشت نهری از شیر سفیدتر و از مشک بوی
جریان داشت گفتم این سرای جای کیست و این نهر چیست گفتند اینسرای فردوس فرازین
است که برتر از آن بهشتی نیست همانا این سرای خاص پدر تو محمد و آل او و پیغمبران و دوستان
خداست که با او بند گفتم این نهر کیست گفتند این همان کوثر است که فرموده است
خداوند با او عطا کند قلت فاين ابي قالوا السّاعة يدخل عليك انا
كذلك اذ برزت لي قصور هي اشدّ بياضاً وانور من تلك وفرش هي
احسن من تلك الفرش واذا انا بفرش مرتفعة على اسرّة واذا ابي
جالس على تلك الفرش ومعه جماعة فلمّا رآني اخذني فضمّني وقبّل

بي خَبَري وَقالَ مَرحَباً يا بُنَيَّ وَاَخَذَني وَاَقعَدَني في حِجرِهِ ثُمَّ قالَ
يا حَبيبَتي اَما تَرَينَ ما اَعَدَّ اللهُ لَكِ وَما تَقدَمينَ عَلَيهِ فَاَراني قُصوراً
نَشَرات فيها اَلوانُ الطَّرائِفِ وَالحُلِيِّ وَالحُلَلِ وَقالَ هذِهِ مَسكَنُكِ وَ
مَسكَنُ زَوجِكِ وَوَلَدِكِ وَمَن اَحَبَّكِ وَاَحَبَّهُما وَطيبي نَفساً فَاِنَّكِ قادِمَةٌ
عَلَيَّ اِلى اَيّامٍ قالَت فَطارَ قَلبي وَاشتَدَّ شَوقي وَانتَبَهتُ مِن رَقدَتي مَرعوبَةً
قالَ اَبوعَبدِ اللهِ قالَ اَميرُ المُؤمِنينَ فَلَمّا انتَبَهَت مِن رَقدَتِها صاحَت
بي فَاَتَيتُها وَقُلتُ لَها ما تَشتَكينَ فَخَبَّرَتني بِخَبَرِ الرُّؤيا ثُمَّ اَخَذَت عَلَيَّ عَهدَ
اللهِ وَرَسولِهِ اَنَّها اِذا تُوُفِّيَت لا اُعلِمُ اَحَداً اِلّا اُمَّ سَلَمَةَ زَوجَ رَسولِ
اللهِ وَاُمَّ اَيمَنَ وَفِضَّةَ وَمِنَ الرِّجالِ ابنَيها وَعَبدَ اللهِ بنَ عَبّاسٍ وَسَلمانَ
الفارِسيَّ وَعَمّارَ بنَ ياسِرٍ وَالمِقدادَ وَاَباذَرٍّ وَحُذَيفَةَ فاطمه فرماید بعد از اصغای
آن کلمات کفتم کجاست پدر من کفتند هم در این ساعت در میرسد ناکاه ظاهر شد از برای
من قصوری که سفیدتر و با بهاتر بود از آنچه دیدار کردم و خویشتن را در کنار فرشهای
مرتفع نکریستم که بر سریرها کسترده بود و پدرم رسولخدا را دیدار کردم که بر فراز آن
فرشها نشسته و با او جماعتی حاضر بود چون بسوی من نکریست مرا فرا کرفت و بر سینه
خود بچسبانید و میان هر دو چشم مرا بوسه داد و مرا ترحیب و ترجیب فرمود و در کنار
خود جای داد و فرمود ای محبوبه من نکران نیستی که خداوند اعداد چه نعمتها کرده است
از برای تو و تو چه تقدیم کرده ای براو پس بنمود مرا قصوری مشرق و تابناک که حاوی
انواع طرایف و حلی و حلل بود فرمود اینست مسکن تو و مسکن شوهر تو و مسکن فرزندان تو
و مسکن آنانکه ترا دوست دارند و دوستار فرزندان تو اند خرم و خورسند بدار خویشرا که پس از روزی

چند با من پیوسته میشوی از این سخن قلب من بپرواز آمد و شوق من بزیادت شد و
از خواب انگیخته شدم در حالتی که ترسناک بودم صادق آل محمد علیهم السلام از امیر المؤمنین
حکایت میکند که فرمود چون فاطمه از خواب انگیخته شد مرا ندا درداد و من بی توانی
بنزد او رفتم و کفتم ترا چه افتاد مرا از خواب خویش آکهی داد و از من عهد بستد که
بعد از وفات او هیچکس را آکهی ندهم مکر از زنان ام سلمه و ام ایمن و فضه را و از مردان
حسنین و عبد الله بن عباس را و از اصحاب سلمان فارسی و عمار یاسر و مقداد بن اسود
و ابوذر غفاری و حذیفه را فاضل مجلسی رضی الله عنه میفرماید مناقب قدیمه صحاب انجی
شریف را دیدم و در قلم آوردم که روز عایشه دختر طلحه بعد از وفات رسولخدا
بر فاطمه زهرا درآمد و آنحضرترا کریان یافت عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد
آن چیست که ترا میکریاند فَقالَت لَها اَتَسئَلُني عَن هَنَةٍ حَلَّقَ بِهَا الطّائِرُ وَحَفِيَ بِهَا
السّائِرُ وَرُفِعَت اِلَى السَّماءِ اَثَراً وَرُزِئَت فِي الاَرضِ خَيراً اِنَّ قُحَيفَ تَيمٍ وَ
اُحَيوِلَ عَدِيٍّ جارَيا اَبَا الحَسَنِ فِي السِّباقِ حَتّى اِذا تَفَرَّيا بِالخِناقِ اَسَرّا
لَهُ الشَّنَئانَ وَطَوَياهُ الاِعلانَ فَلَمّا خَبا نُورُ الدّينِ وَقُبِضَ النَّبِيُّ الاَمينُ
نَطَقا بِفَورِهِما وَنَفَثا بِسَورِهِما وَاَدّالا فَدَكَ فَيالَها كَم مِن مِلكِ مَلَكٍ اِنَّها
عَطِيَّةُ الرَّبِّ الاَعلى لِلنَّجِيِّ الاَوفى وَلَقَد نَحَلَنيها لِلصِّبيَةِ السَّواغِبِ عَن
نَجلِهِ وَنَسلي وَاِنَّها بِعِلمِ اللهِ وَشَهادَةِ اَمينِهِ فَاِنِ انتَزَعا مِنِّي البُلغَةَ
وَمَنَعانِي اللُّمظَةَ فَاَحتَسِبُها يَومَ الحَشرِ زُلفَةً وَلَيَجِدَنَّها آكِلُوها ساعِرَةَ
حَميمٍ في لَظى جَحيمٍ فاطمه در پاسخ او فرمود آیا سؤال میکنی از امر نکوهیده که مکتوب
از آن مرغان برافراختند و پراکنده ساختند و پیکها و بریدها در ابلاغ خبرها افرازها

کلمات فاطمه با عایشه بنت طلحه

تحلیق طایر از باب تفعیل بلند
بلند شدن از غایت

گردند در آسمان انجم سپهر گشت و در زمین این سوک مشتهر شد همانا نحیف قبیلهٔ تیم و احول طایفهٔ عدی ستم کردند با علی در مراهنه و سباق چندانکه گلوگاه ایشان تنگی گرفت بخناق کنایت از آنکه چون ابوبکر و عمر کفو امیرالمؤمنین علی نبودند و با او طریق مسابقت می سپردند ذلیل و زبون گشتند لاجرم کینه و کین خود را پوشیده داشتند این بود تا نور دین مخفی شد و پیغمبر امین مقبوض گشت اینوقت کمان لجاج و حجاج بزه در کشیدند و دم زهرا میرا بزبان اهل بیت دردمیدند و با تیغ و دلال فدک را مغصوب داشتند بشتابید القوم و شگفتی گیرید از غصب فدک چه بسیار کس که مالک فدک شد و با او نپایید از این پس نیز با هیچکس نپاید همانا فدک عطیه خداوند است مر پیغمبر را بخشید از برای کودکان گرسنه که فرزندان او و نسل منند و این بحکم خدا و شهادت امین اوست پس اگر ابوبکر و عمر قطع کردند بلغه مرا و باز گرفتند خورش مرا احتساب خواهم جست در قیامت از در قربت و آنانکه فدک را غصب کردند از آن بهره بردند و خوردند بر خواهند خورد و چرک و خون گرم اهل جهنم را در میان زبانهای آتش در طبقات جهنم در کتاب خصال سند بعلی علیه السلام پیوسته میشود قال خُلِقَتِ الْأَرْضُ لِسَبْعَةٍ بِهِمْ يُرْزَقُونَ وَبِهِمْ يُمْطَرُونَ وَبِهِمْ يُنْصَرُونَ أَبُو ذَرٍّ وَسَلْمَانُ وَالْمِقْدَادُ وَعَمَّارٌ وَحُذَيْفَةُ وَعَبْدُ اللهِ ابْنُ مَسْعُودٍ قَالَ عَلِيٌّ وَأَنَا إِمَامُهُمْ وَهُمُ الَّذِينَ شَهِدُوا الصَّلوٰةَ عَلَى فَاطِمَةَ میفرماید زمین و مردم روی زمین از برکت وجود هفت تن خلق شدند و قرین راحت و وسعت آمدند و بسبب ایشان همگی روزی میخورند و از برکت ایشان آسمان بر این جماعت میبارد و از برکت ایشان منصور میگردند و اسامی این جماعت را بشمار گرفت

پیغمبر مرا

ذکر آنانکه بر فاطمه نماز گزاردند

چنانکه مرقوم شد آنگاه فرمود امام ایشان منم و ایشانند که حاضر شدند و نماز بر فاطمه گذاردند فاضل مجلسی رحمه الله علیه میفرماید سند این حدیث را در بعض از کتب ورقة بن عبد الله الازدی یافتم و بر نگاشتم میگوید چون موسم را هنگام رسید زیارت بیت الله الحرام را عزیمت درست کردم و طی طریق نمودم و حاضر مکه شدم در حین طواف جاریه دیدم که جمالی ملیح و کلامی فصیح داشت ناگاه ندا در داد و گفت اَللّٰهُمَّ رَبَّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَالْحَفَظَةِ الْكِرَامِ وَزَمْزَمَ وَالْمَقَامِ وَالْمَشَاعِرِ الْعِظَامِ وَرَبَّ مُحَمَّدٍ خَيْرِ الْأَنَامِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْبَرَرَةِ الْكِرَامِ أَنْ تَحْشُرَنِي مَعَ سَادَاتِيَ الطَّاهِرِينَ وَأَبْنَائِهِمُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ الْمَيَامِينِ أَلَا فَاشْهَدُوا يَا جَمَاعَةَ الْحُجَّاجِ وَالْمُعْتَمِرِينَ أَنَّ مَوَالِيَّ خِيَرَةُ الْأَخْيَارِ وَصِفْوَةُ الْأَبْرَارِ الَّذِينَ عَلَا قَدْرُهُمْ عَلَى الْأَقْدَارِ وَارْتَفَعَ ذِكْرُهُمْ فِي سَائِرِ الْأَمْصَارِ الْمُرْتَدِينَ بِالْفَخَارِ ورقه بن عبد الله میگوید چون سخنهای او را در دوستی خدا و ائمه هدی را بشنودم گفتم ای جاریه گمان میکنم که از موالی اهل بیت هاشمی گفت چنین است گفتم از جمله چه کسی گفت منم فضه کنیز فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی گفتم مرحبا بک و اهلا و سهلا سخت مشتاق کلام تو و منطق توام خواهم که ساعتی با من بپائی و مسئله که از تو پرسش میکنم اجابت فرمائی گاهی که از طواف فراغت جستی اگر خواهی در سوق طعام توقف فرمائی تا من در رسم مثاب و ماجور خواهی بود این بگفتم و از یکدیگر جدا شدیم و بطواف پرداختیم گاهی که از طواف فراغت بدست شد آهنگ مراجعت کردم و راه بسوق طعام بگردانیدم و در آنجا فضه را یافتم که از میان جمع کناری گرفته نزد او شتافتم و هدیه پیش گذرانیدم و گفتم یا فضه خبر ده مرا از آنچه دیده خودت فاطمه زهرا چه دیدی از

هنگام وفات او و بعد از وفات پدر او چون این سخن گوشزد فضه شد آب در چشم او بیرون گشت و سخت بگریست و عظیم ندبه نمود و گفت ای ورقة بن عبد الله حزن و اندوه که در قلب من ساکن بود بجنبش آوردی اکنون گوش دار تا چه گویم روزیکه رسولخدا آهنگ سرای تحویل داد صغیر و کبیر در فجع و فزع افتادند خورد و بزرگ آغاز سوگواری و بیقراری نهادند احباب و اصحاب را صبر اندک گشت و مصیبت بزرگ شد هیچ زن و مرد دیده نمیشد جز اینکه گریان و نالان بودند از همگان محزونتر و مغمومتر سیده من فاطمه زهرا بود که ساعت بساعت حزنش دیگرگون و اندوهش افزون بود هفت روز با چنین و این بزیست و هر روز را از روزی افزون گریست روز هشتم شکیبائی برفت و توانائی بازبست بیرون شد و فریاد برکشید و زنان و دختران و پسران بروی گرد آمدند صیحه ناس بناله و نحیب جاست و مردمان از هر جانب فراز آمدند و انجمن شدند چراغها نهار را فرو نشاندند تا چهره زنان دیدار نشود و جماعتی از زنان از تواتر خیال چنان فرو گرفت که گمان کردند رسولخدا از قبر بیرون شد و برخاست مردم را دهشتی بزرگ و حیرتی عظیم فرو گرفت فاطمه انوقت بناله و ندبه ندا در داد که وا ابتاه و اصفیاه وا محمداه وا اباالقاسماه وا ربیع الأرامل و الیتامی من للقبلة و المصلی و من لابنتك الوالهة الثكلی آنگاه روانشد و پای مبارکش در دامن می پیچید و لغزش میکرد و چشمهای مبارکش از تواتر سرشک نیروی بصر نداشت چندانکه نزدیک بقبر پیغمبر گام کوتاه برداشت و بانگ گریه و نحیب برافراشت چندانکه در افتاد و بیخویشتن شد بروی گرد آمدند و آب بر چهره و سر و سینه مبارکش افشاندند تا با خویش آمد و این شعر را انشاد فرمود

رُفِعَت قوّتي وَخانني جلدي وَشمتَ بي عدوّي وَالكمدُ

قاتلي يا أبتاه بقيتُ والهةً وحيدةً وحيرانةً فريدةً فقد انخمد صوتي وانقطع ظهري وتنغّص عيشي وتكدّر دهري فما أجد يا أبتاه بعدك أنيساً لوحشتي ولا رادّاً لدمعتي ولا معيناً لضعفي فقد فني بعدك محكم التنزيل ومهبط جبرئيل ومحلّ ميكائيل انقلبت بعدك يا أبتاه الأسباب وأغلقت دوني الأبواب فأنا للدنيا بعدك قالية وعليك ما ترددت أنفاسي باكية لا ينفد شوقي إليك ولا حزني عليك ثم نادت يا أبتاه وا

رباه ثم قالت

انّ حزني عليك حزنٌ جديدٌ	وفؤادي واللهِ صبٌّ عنيدٌ
كلّ يوم يزيد فيه شجوني	واكتئابي عليك ليس يبيدُ
جلّ خطبي فبان عنّي عزائي	فبكائي في كلّ وقتٍ جديدُ
انّ قلباً عليك يألف صبراً	أو عزاءً فإنّه لجليدُ

میفرماید ای پدر نیروی من مرتفع شد و جلد من سستی پذیرفت و دشمن من بر من شاد شد و آغاز شماتت کرد و درد دل من کشنده من گشت ای پدر بجای مانده ام وحید و فرید و حیران و سرگشته صوت من فرونشست و پشت من درهم شکست و عیش من تیره شد و روزگار من تاریک گشت یا ابتاه بعد از تو انیسی نیافتم که وحشت دل مرا انبشاید و سرشک دیده مرا بر ماند بعد از تو محکم تنزیل نابود گشت و مهبط جبرئیل و محل میکائیل ناپدید گشت تا دم همواره بر تو میگریم شوق من بسوی تو نفاد نمی پذیرد و حزن من بر تو کاستی نمیگیرد آنگاه ندا در داد یا ابتاه و آن اشعار را انشاد کرد و از آن

اعاره حن مود قالت انقطعت بك الدنيا بانوارها وذوت زهرتها
وكانت ببهجتك زاهرة فقد اسودّ نهارها فصار يحكي حنادسها
رطبها ويابسها يا ابتاه لا زلت آسفة عليك الى التلاق يا ابتاه
زال غمضي منذ حقّ الفراق من للارامل والمساكين ومن للامة الى
يوم الدين يا ابتاه امسينا بعدك من المستضعفين يا ابتاه اصبحت
الناس عنّا معرضين ولقد كنّا بك معظّمين في الناس غير مستضعفين
فايّ دمعة لفراقك لا تنهمل وايّ حزن بعدك عليك لا يتّصل
وايّ جفن بعدك بالنوم يكتحل وانت ربيع الدين ونور النبيّين
فكيف للجبال لا تمور وللبحار بعدك لا تغور والارض كيف لم تتزلزل
رميت يا ابتاه بالخطب الجليل ولم تكن الرزيّة بالقليل وطرقت
يا ابتاه بالمصاب العظيم وبالفادح المهول بكتك يا ابتاه الاملاك
ووقفت الافلاك فمنبرك بعدك مستوحش ومحرابك خال من مناجاتك
وقبرك فرح بمواراتك والجنّة مشتاقة اليك والى دعائك وصلواتك

این سخنان بفارسی چنین میآید میفرماید ای پدر دنیا بدیدار تو با روشنی و بها بود وامروز
در سوگواری تو انوار او بریده وگلهای او پژمرده است و رطب و یابس آن حکایت
از شبهای تاریک میکند ای پدر همواره بر تو افسوس و دریغ میخورم تا گاه ملاقات
یا ابتاه دور شد خواب در چشم من در حالتی که دور میخواهم فراق را ای پدر کیست از ین
پس که بیوگان ومسکینان را رعایت نماید و امت را تا قیامت هدایت فرماید ای پدر
ما در حضرت تو عظیم و عزیز بودیم و بعد از تو ذلیل و زبون آمدیم کدام سرشک است که در

ذوت زهرتها یعنی پژمرده شد شکوفه درخت
حنادس بکسر شین تاریک جمع حندس
غمض بکسر چشم بهم نهادن
انهمال یعنی روان شدن اشک
جفن پلک چشم است
تمور یعنی آمد و شد کرد
تغور یعنی فرو رفتن است
فادح امری که شخص را گرانبار کند
املاک جمع ملک است
مواراة یعنی پنهان کردن است

فراق تو روان نمیشود و کدام حزن و اندوه است که بعد از تو متواتر نمیگردد کدام چشمست
که پس از تو با سرمه خواب مکتحل تواند شد تو بودی بهار دین یزدان و نور پیغمبران
چه افتاد کوهسارها را که فرو نمیریزد و چه پیش آمد دریاها را که فرو نمیرود چگونه است که
زلزال زمین را فرو نمیگیرد یا ابتاه در افتادم در بلیتی بزرگ و رزیتی عظیم و مصیبتی شگرف
و بماندم در زیر باری گران و هولناک یا ابتاه فرشتگان بر تو بگریستند و افلاک
در ایستادند و منبر تو بعد از تو وحشت انگیز و مهمل گشت و محراب تو بی مناجات
معطل ماند و قبر تو به پوشیده داشتن تو قرین فرحت گشت و جنت بلقای تو و دعای
تو مشتاق آمد و بعد از ین سخنان نیز فاطمه میفرماید یا ابتاه ما اعظم ظلمة
مجالسك فوا اسفاه عليك الى ان اقدم عاجلا عليك واثكل ابو الحسن
المؤتمن ابو ولديك الحسن والحسين واخوك ووليّك وحبيبك ومن
ربّيته صغيرا وآخيته كبيرا واجلّ احبابك واصحابك اليك من
كان منهم سابقا ومهاجرا وناصرا والثكل شاملنا والبكاء قاتلنا
والاسى لازمنا ثمّ زفرت زفرة وانّت انّة كادت روحها ان تخرج ثمّ قالت

قلّ صبري وبان عنّي عزائي	بعد فقدي لخاتم الانبياء
عين يا عين اسكبي الدمع سحّا	ويك لا تبخلي بفيض الدماء
يا رسول الاله يا خيرة الله	وكهف الايتام والضعفاء
قد بكتك الجبال والوحش جمعا	والطير والارض بعد بكي السماء
وبكاك الحجون والركن	والمشعر يا سيّدي مع البطحاء
وبكاك المحراب والدرس للقرآن	في الصبح معلنا والمساء

وبکاک الاسلام اذ صار فی	الناس غریبا من سایر الغرباء
لو تری المنبر الذی کنت تعلوه	علاه الظلام بعد ضیاء
یا الهی عجل وفاتی سریعا	ولقد تنغص الحیوة یا هؤلاء

ثم قالت رجعت الی منزلها واخذت بالبکاء والعویل لیلها ونهارها

میفرماید ای پدر چه بسیار بزرگ شد تاریکی و ظلمت در مجالس تو بعد از وفات تو و من دور از تو دریغ میخورم تا هر چه زودتر بنزد تو آیم و در سوگواری نشسته است ابوالحسن موتمن پدر فرزندان تو حسین و حسن و دوست برادر تو و ولی تو و حبیب تو و او است که تربیت کردی او را چند که صغیر بود و برادر کفتی گاهی که کبیر شد و او است بهترین احباب و اصحاب تو و او ست که پیشی گرفت در مسابقت و مهاجرت از همه کس و نصرت کرد ترا ای پدر بزرگوار سوگواری ما را فرو گرفته و بکار کشنده ما گشته و بدرود کاری ملازمت ما جسته این بگفت و نفسی سرد بر کشید و ناله بلند بر آورد چنانکه کفتی روح مبارکش از قفس تن پرواز خواهد کرد و آن اشعار که مرقوم شد انشاد فرمود و بسرای خویش شد و روز و شب در رنج و تعب بود تا در گذشت همانا ذیل اینحدیث فصه در جای خود رقم میشود

ذکر بیماری و ناله و بیقراری فاطمه علیها السلام

بعد از رسول خدای صلی الله علیه و آله چند که فاطمه سلام الله علیها زنده بود هیچ آفریده او را خندان ندید روز و شب با خاطری کئیب قرین ناله و عویل و نحیب بود مشایخ مدینه انجمن شدند و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و عرض کردند یا ابا الحسن گریه فاطمه از بامداد تا شامگاه و از شام تا بام پیوسته است نه در شب خواب بر ما گوارا است و نه در روز اکتساب معاش بر ما مهنا مسئلت ما آنست که در روز بگری

ذکر بیماری فاطمه ع

و اگر نه در شب بگرید در پاسخ فرمود حبا و کرامة آنحضرت باز بسرای شد و بنزدیک فاطمه آمد چون فاطمه علی را دید از گریه اندکی باز ایستاد امیر المؤمنین علیه السلام فرمود ای دختر رسول خدا مشایخ مدینه از تو خواستارند که در روز بگری یا در شب بگری میکن و اگر نه در شب در پاسخ عرض کرد که چه بسیار اندکست مکث من در میان ایشان و چه بسیار نزدیکست دور شدن من از ایشان سوگند با خدای شب و روز بگریم میگریم چند که با او پیوسته شوم علی فرمود ای دختر رسول خدای آنچه میخواهی میکن و از برای فاطمه در بقیع بیتی بنیان کردند و بیت الاحزان نامیدند و هر روز بامداد حسن و حسین از پیش روی فاطمه روان میشدند و آنحضرت میآمد در بقیع غرقد و در بیت الاحزان می‌نشست و میگریست تا شامگاه آنوقت امیر المؤمنین ع حاضر میشد و آنحضرت را برداشته بسرای باز می‌شتافت موافق روایت فصه بیست و هفت روز کار بدینگونه گذاشت آنگاه مریض شد و ملازم بستر گشت در کتاب احتجاج سند بسوید بن غفلة منتهی میشود و در امالی شیخ از ابن عباس حدیث کرده اند و در معانی الاخبار سند بعبد الله محض بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب پیوسته میکردد و عبد الله از مادرش فاطمه دختر حسین بن علی علیهما السلام روایت میکند در میان روات این طرق ثلثه در بیان اینحدیث اندک اختلافیست لاجرم واجب میکند من بنده روایت طرق ثلثه را بتمامت بنگارم زیرا که روات اگر کلماتی چند در فقرات اینحدیث دیگرگون آورده باشند زیانی بحدیث نمیرسانند از نیروی روایت عبد الله محض را که از فاطمه دختر حسین حدیث میکند کافی دانستم و هی هذه میفرماید چون گران شد مرض فاطمه دختر رسول خدا زنان مهاجر و انصار در گرد او درآمدند فقلن لها یا بنت رسول الله

او درآمدند

كيف اصبحت عن ليلتك فقالت اصبحت والله عائفة لدنياكم قالية
لرجالكم لفظتهم قبل ان عجمتهم وشنئتهم بعد ان سبرتهم فقبحا
لفلول الحد وخور القناة وخطل الرأي ولبئس ما قدمت لهم انفسهم
ان سخط الله عليهم وفي العذاب هم خالدون لاجرم لقد قلدتهم ربقتها
وشننت عليهم عارها فجدعا وعقرا وسحقا للقوم الظالمين ويحهم
انى زحزحوها عن رواسي الرسالة وقواعد النبوة ومهبط الوحي الامين
والطبين بامر الدنيا والدين الا ذلك هو الخسران المبين وما نقموا
من ابي حسن نقموا والله منه نكير سيفه وشدة وطئته ونكال وقعته
وتنمره في ذات الله عز وجل والله لو تكافوا عن زمام نبذه رسول الله
اليه لاعتلقه ولسار بهم سيرا سجحا لا يكلم خشاشه ولا يتعتع راكبه و
لاوردهم منهلا نميرا فضفاضا تطفح ضفتاه ولاصدرهم بطانا
قد تحير بهم الري غير متحل منه بطائل الا بغمر الناهل وردعة شررة
الساغب ولفتحت عليهم بركات من السماء والارض وسياخذهم
الله بما كانوا يكسبون الا هلم فاسمع وما عشت اراك الدهر العجب
وان تعجب فقد اعجبك الحادث الى اي سناد استندوا وباي عروة
تمسكوا استبدلوا الذنابا والله بالقوادم والعجز بالكاهل فرغما لمعا
طس قوم يحسبون انهم يحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون
ولكن لا يشعرون افمن يهدي الى الحق احق ان يتبع امن لا يهدي
الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون اما لعمر الهك لقد لقحت فنظرة

عائفة ای کارهة قالیة ای مبغضة لفظت الشیء من فی ای رمیته و طرحته العجم العض عجمته ای عضضته شنئته بغضته سبرتهم ای اختبرتهم فلّ بالفتح الثلمة والکسر فی حد السیف جمع فلول بمعنی تیزی هر چیزیست خور بفتح و تحریک بمعنی ضعف است قناة بمعنی نیزه است خطل بتحریک منطق فاسد مضطرب را گویند لاجرم کلمه ایست برای تحقیق ربقة در اصل ریسمانیست که بدان گردن بهیمه را بندند الشن رش الماء رشا متفرقا الشن الصب المتصل جدع بریدن بینی و گوش و لب است عقر بمعنی جرح و جراحت است سحق بضم بمعنی بعد و دوریست و بیشتر استعمال میشود در ترحم و تعجب و توجع الزحزحة التنحیة والتبعید الرواسی من الجبال الثوابت الرواسخ الطبین الفطن الحاذق النکیر الانکار النکال العقوبة التنمر من النمر التکافؤ الدفع والصرف نبذه ای طرحه علقه احذه

ريثما تنتج ثم احتلبوا طلاع القعب دما عبيطا وذعافا ممقرا هنالك
يخسر المبطلون ويعرف التالون غب ما سن الاولون ثم طيبوا
عن انفسكم انفسا وطامنوا للفتنة جاشا وابشروا بسيف صارم
وهرج شامل واستبداد من الظالمين يدع فيئكم زهيدا وزرعكم حصيدا
فيا حسرتا لكم وانى بكم وقد عميت عليكم انلزمكموها وانتم لها كارهون

زنان مهاجر و انصار عرض کردند ای دختر رسول خدا چگونه شب دوش را بروز آوردی فرمود
سوگند با خدای شب بروز آوردم در حالتی که مکروه افتاد در چشم من دنیای شما و مبغوض
بودند در نزد من مردان شما لاجرم ایشانرا از خود دور افکندم از آن پیش که آزمون
کردم و ایشان را دشمن داشتم از آن پس که بمیزان اختبار و امتحان آوردم تبار زشت
و نابکار است ثلمهٔ سیف و ضعف رمح و رای مضطرب نارسا همانا تقدیر نکوهیده
کرداری کردند بخدیعت نفوس خویش و رهینهٔ غضب خداوندی گشتند و زندانی عذاب
ابدی آمدند من قلادهٔ خلافت و غصب فدک را و جزا را بر گردن ایشان گذاشتم و عار
این کردار زشت را خاص ایشان داشتم پس مثله شدن و جراحت یافتن و ملعون گشتن
بسخط خداوند قاهر غالب خاص ظالمانست وای بر ایشان تا کجا دور راندند خلافت را از بنیان
رصین رسالت و قواعد متین نبوت و فرودگاه وحی روح الامین و دانندهٔ حاذق امر
دنیا و دین و این زیانیست ظاهر و خسرانیست آشکار همانا ابو الحسن را دشمن نداشتند نقمت
نساختند و بعتاب او نپرداختند بلکه این نقمت در انکار شمشیر بران و شدت حمله
و مجادلت و مجادلت او و تنمر او در راه خداوند جل و علاست سوگند با خدای اگر از خویش
دفع میدادند و باز نداشتند از زمام امور امت که رسول خداوند بدست او گذاشت هر آینه با خود

تمر خوردن است لقحت ای حملت یعنی آبستن شد الردع اللطخ والدفع القعب القدح الضخم طلاع القعب ای ملأه العبیط الطری الذعاف السم الممقر المر غب الشیء عاقبته التالون ای اللاحقون قوادم پرهای مقدم مرغ است جناح کبیر و قوادم پرهای مؤخر مرغ است کاهل میان دو کتف است قوم بمعنی بزرگ قوم است معاطس جمع معطس بکسر میم بمعنی بینی است لقحت ای حملت ریثما تنتج ای قدر ما تنتج قعب بمعنی قدح است احتلاب بمعنی دوشیدن است احتلاب علاب نعت بهوان تمیل الی الین حتی یطیع غیره و یسیل الی التعزی الزعاف کغراب السم المتر کزمکم کغراف التصبر و تا لیکن و اقعرای صار مر کل شیء عاقبه طاب نفسه فلان کمذا ای رضی الجاش رهو را التبلد لتغشی البزرع لتغشیه از هید القلیل الحصید المحصود

میداشت و بیجا غزا

چنان سهل و سالم سیر میداد که بی آنکه مرکوب را زحمتی رساند و از رفتار رنجه کند و راکب را
زحمت جنبش و حرکت در شکنجه افکند تا بجائی وسیع و سرشار درآورد و تنگ سیراب
کند باندازه که از زحمت عطش برهاند و آتش جوع را بنشاند و ابواب برکات از آسمان
و زمین بر ایشان گشاده شود و زود باشد که خداوند مردمانرا کیفر کردار ایشان را خود دهد
هم اکنون حاضر باش و گوش میدار چند که زنده باشی شگفتیهای روزگار را نظاره
خواهی کرد و حوادث ترا العجب خواهد آورد با کدام مستند تکیه کردند و با کدام حبل
المتین چنگ در زدند که سر را بردم و کاهل را بر دنباله تبدیل نمودند بسیار زشت و
خوارند قومی که کردار خویش را نیکو پندارند همانا ایشان در شمار مفسدانند و نمیدانند
آیا آنکس که بشاهراه هدایت دلالت میکند مستحق است که متبع باشد یا آنکس که طریق
غوایت می سپارد چه افتاد شما را و چگونه قضا میکنید سوگند با خدا که افعال شما حامل
گشت اکنون منتظر باشید تا نتیجه باز آورد آنوقت خون تازه خواهید دوشید
و اوانی شما از خون تازه و سم ناقع سرشار خواهد بود آنوقت زیان اهل باطل مکشوف
افتد و عاقبت سنت پیشینیان برآید کار پدید گردد پس نیکو کنید و ساخته باشید نفوس
خود را و آرامش دهید قلوب خود را از برای حدوث نایبه و حدوث فتنه و داهیه و بشارت
دهید خود را بشمشیر قاطع و دواهی ساطع و استبداد ستمکاران همانا منافع شما نابود
و مزارع شما درو ده است و بهره شما افسوس و دریغست پس چه میدانید کجا اندر افتاده
یکسان کور و کوران ظلمت اندرید آیا ما ملزم میکنیم بهدایت شما را و حال آنکه شما از اصغای
کلمات ما کراهت دارید سوید بن غفله در روایت خویش میگوید چون زنان مهاجر
و انصار این سخنان شناعت آمیز شنیدند نزد شوهران خویش مراجعت کردند

و آنچه شنیدند بشرح دادند وجوه مهاجر و انصار بحضرت فاطمه شتافتند و عرض کردند
سیده زنان عالم اگر قبل از آنکه ما با ابوبکر دست بیعت فرا دادیم و پیمان متابعت محکم کردیم
ابوالحسن حاضر بودی و اینکلمات بفرمودی یکتن سر از طاعت و متابعت او برنتافتی
نکردیم فقالت الیکم عنی فلا عذر بعد تعذیرکم ولا امر بعد تقصیرکم
فاطمه در پاسخ فرمود چندین سخن کردن واجب نشاید بعد از تعذیر و تقصیر امری حاجت نیست

ذکر وفات بتول عذراء فاطمه زهراء علیها السلام

از آن حزن شدید که در فوت رسولخدا بر فاطمه وارد شد و از آن ستم و المی که بعد از یوم
سقیفه بر آنحضرت نازل گشت همواره مریض بود تا درگذشت بالجمله چون مرض فاطمه شدت
کرد ام ایمن و اسمای بنت عمیس را طلب فرمود گفت علی علیه السلام را نزد من حاضر
سازید چون آنحضرت درآمد قالت یا ابن عم انه قد نعیت الی نفسی و اننی
لا اری ما بی الا اننی لاحقة بابی ساعة بعد ساعة و انا
اوصیك باشیاء فی قلبی قال لها علی اوصینی بما احببت یا بنت
رسول الله فجلس عند راسها و اخرج من كان فی البیت ثم قالت یا ابن
عم ما عهدتنی كاذبة ولا خائنة ولا خالفتك منذ عاشرتنی فقال
معاذ الله انت اعلم بالله و ابر و اتقی و اكرم و اشد خوفا من الله ان
اوبخك بمخالفتی قد عز علی مفارقتك و تفقدك الا انه امر لابد منه
والله جددت علی مصیبة رسول الله صلی الله علیه و آله و قد
عظم فقدك فانا لله و انا الیه راجعون من مصیبة ما افجعها و آلمها
و امضها و احزنها هذه والله مصیبة لا عزاء لها و رزیة لا خلف لها

ثم بکیا جمیعاً ساعة واخذ علیّ رأسها وضمّها الی صدره ثم قال اوصینی بما شئت فانّک تجدینی فیها امضی کما امرتنی به واختار امرک علی امری انوقت فاطمه عرض کرد ای پسرعم من نفس مرا انهای مرگ میکند و نگرانم که ساعتی پیش وکم با پدر پیوسته شوم اکنون وصیت میکنم ترا بانچه در خاطر خویش نهفته میدارم علی علیه السلام فرمود ای دختر رسول خدا وصیت کن بانچه میخواهی و در فراز سر فاطمه بنشست و خانه را از بیگانه بپرداخت چنانکه بیرون علی و فاطمه کس بجای نماند انگاه عرض کرد ای پسرعم من هرگز از در کذب با تو عهدی و پیمانی استوار نکردم و جز طریق وفا نفرسودم و چندانکه من در حضرت تو سامان مؤالفت یافتم براه مخالفت نشتافتم علی علیه السلام فرمود تو داناتری براه خدا و ترسنده تری که من ترا بمخالفت خود توبیخ کنم همانا گرانست بر من مفارقت تو و فقدان تو جز این نشود بود که ازین امر گریزی نیست سوگند با خدای که تجدید کردی بر من مصیبت رسول خدا را و عظیم شد بر من فقد و فراق تو انا لله و انا الیه راجعون ازین مصیبت دردناکتر و غمناکتر و سوزناکتر و حسرتناکتر بعدا دیده نشود سوگند با خدای مصیبتی است که هیچ تسلیتی افاقت کار او نخواهد کرد و رزیتی است که همانند آن ازین پس اقامت نخواهند نمود انوقت هردوان ساعتی سخت بگریستند علی علیه السلام سر فاطمه را بسینه خود بچسبانید انگاه فرمود بهرچه میخواهی وصیت میکن بدانچه قضا کنی امضا فرمائیم و امر ترا بر امر خویش برگزینیم امیرالمؤمنین علیه السلام این اشعار را قرائت فرمود

وانّ حنینی منک یا بنت احمد	باظهار ما اخفیته لشدید
ولکن لامر الله تعنو رقابنا	ولیس علی امر الاله جلید

اقصّر عنی الحمّی لدیک واشتکی	الیک ومالی للرجال ندید
اصیّر علی صبر واقوی علی منی	اذا صبر خوار الرجال بعید
وفی هذه الحمّی دلیل بانّها	لموت البرایا قاید وبرید

انوقت فاطمه اغاز سخن کرد

ثم قالت جزاک الله عنّی خیر الجزاء یابن عمّ رسول الله اوصیک اوّلاً ان تتزوج بعدی امامة فانّها تکون لولدی مثلی فانّ الرجال لابدّ لهم من النساء قال فمن اجل ذلک قال امیرالمؤمنین اربع لیس لی الی فراقه سبیل امامة اوصتنی بها فاطمة بنت محمد ثم قالت اوصیک یابن عمّ ان تتخذ لی نعشاً فقد رأیت الملائکة صوّروا صورته فقال لها صفیه فوصفته فاتخذه لها فاوّل نعش عمل علی وجه الارض ذاک وما رأی احد قبله وما عمل احد ثم قالت اوصیک ان لا یشهد احد جنازتی من هؤلاء الذین ظلمونی واخذوا حقّی فانّهم عدوّی وعدوّ رسول الله ولا تترک ان یصلّی علی احد منهم ولا من اتباعهم وادفنّی فی اللیل اذا هدأت العیون ونامت الابصار آنگاه عرض کرد ای پسرعم رسول خدای خداوند ترا جزای خیر دهاد نخستین وصیت من آنست که بعد از من دختر خواهر من امامه را تزویج فرمائی چه او فرزندان مرا مانند من دوستدار و پرستار است و مرد ناگزیر است از تزویج زن از اینجاست که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود چهار چیز است که نیست از برای من بسوی فراق آن چاره نخستین فاطمه دختر محمد گاهی که وصیت کرد مرا که بعد از وی امامه را بشرط زنی بسرای آرم بالجمله دیگرباره فاطمه فرمود

وصیت میکنم ای پسر عمّ که از برای من نعشی ساخته کنی بدانسان که فرشتگان صورت
آن را بمن نمودند علی فرمود صفت کن تا بدانم فاطمه آن صورت را بشرح کرد و علی بدانگونه
بساخت و آن اوّل نعشی است که در روی زمین ساخته شد از آن پیش کس نساخت
و بکار نبست دیگرباره فرمود وصیّت میکنم ترا که حاضر نشود هیچکس با جنازهٔ من از آن مردم
که مرا ستم کردند و حق مرا مأخوذ داشتند ایشان دشمن من و دشمن رسول خدایند و مگذار کسی
از این جماعت بر من نماز گذارد و مرا در شبانگاه بخاک بسپار وقتیکه مردمان (واز اتباع ایشان)
دیدها فرو بسته و خفته باشند در خبر است که فاطمه علیها السلام ما زالت بعد ابیها
معصّبة الرّأس ناحلة الجسم منهدّة الرّکن باکیة العین محترقة القلب
یُغشی علیها ساعةً بعد ساعةٍ و تقول لولدیها این ابوکما الّذی کان
یکرمکما و یحملکما مرّةً بعد مرّةٍ این ابوکما الّذی کان اشدّ النّاس شفقةً
علیکما فلا یدعکما تمشیان علی الارض و لا اراه یفتح هذا الباب ابداً و
لا یحملکما علی عاتقه کما لم یزل یفعل بکما ثمّ مرضت و مکثت اربعین لیلةً
ثمّ دعت امّ ایمن و اسماء بنت عمیس و علیّاً و اوصت الی علیٍّ بثلثٍ ان
یتزوّج امامة لحبّها اولادها و ان یتّخذ نعشاً لانّها کانت رأت
الملائکة تصوّروا صورته و وصفته له و ان لا یشهد احدٌ جنازتها
ممّن ظلمها و ان لا یترک ان یصلّی علیها احدٌ منهم
یعنی فاطمه بعد از وفات پدر با بنیت ضعیف و جسم لاغر همواره دفع رنج و الم را عصابه
بسته بر سر داشت و پیوسته میگریست و ساعت تا ساعت مغشی علیه می افتاد
و چون با خویش میآمد با حسن و حسین میگفت کجاست پدر شما که گرامی میداشت شما را و دو

خویش حمل میداد شما را که مهربانتر بود با شما از همه آفریده و نمیگذاشت شما را که بر زمین
طی مسافت کنید و هیچگاه ندیدم که این در گشوده شود و شما بر گردن او سوار
بنشینید بالجمله آنحضرت مریض شد و چهل شبانه روز پس از پیغمبر زیست در
ایّام مرض امّ ایمن و اسماء بنت عمیس و علی علیه السّلام را طلب فرمود و با علی
سه وصیّت نمود نخستین آنکه دختر خواهر من امامه را که فرزندان مرا نیکو دوست
میدارد بحبالهٔ نکاح خویش در آورد دویّم آنکه نعشی از برای من بدست کن بدان صنعت که
ملائکه بمن نمودند و آن صفت کرد سه دیگر آنکه هیچکس از این ظالمان که با من ستم کردند
با جنازهٔ من حاضر نشوند و بر من نماز نگذارند و در کتاب علل الشّرایع عمر بن ابی المقدام
و زیاد بن عبید الله حدیث میکنند که از آل محمّد سؤال کرد که آیا مشایعت کرده میشود
جنازه با آتش مجمره و قندیل و جز آن در روی انجمن با تشییع جنازهٔ فاطمه علیها السّلام بود
چه امیر المؤمنین علیه السّلام با جریدهٔ نخل آتشی افروخت و با جنازهٔ فاطمه برد از نیروی
چهره مبارک ابو عبد الله علیه السّلام رنگ بگردانید و مستوی بنشست ثمّ
قال انّه جاء شقیٌّ من الاشقیاء الی فاطمة بنت محمّدٍ فقال لها اما
علمت انّ علیّاً قد خطب بنت ابی جهلٍ فقالت حقّاً ما تقول فقال
حقّاً ما اقول ثلث مرّاتٍ فدخلها من الغیرة ما لا تملک نفسها و ذلک انّ
الله تبارک و تعالی کتب علی النّساء غیرةً و کتب علی الرّجال جهاداً
و جعل للمحتسبة الصّابرة منهنّ من الاجر ما جعل للمرابط المهاجر
فی سبیل الله قال فاشتدّ غمّ فاطمة من ذلک و بقیت متفکّرةً هی حتّی
امست و جاء اللّیل حملت الحسن علی عاتقها الایسر و اخذت بید امّ

کجاست پدر شما

صورترا

مردی

کلثوم الیسری بیدها الیمنی ثم تحولت الی حجرة ابیها فجاء علی فدخل
حجرته فلم یر فاطمة فاشتد لذلک غمه وعظم علیه ولم یعلم القصة
ما هی فاستحیی ان یدعوها من منزل ابیها فخرج الی المسجد فصلی فیه ما
شاء الله ان یصلی ثم جمع شیئا من کثیب المسجد واتکی علیه فلما رای
النبی ما بفاطمة من الحزن افاض علیه الماء ثم لبس ثوبه ودخل المسجد
فلم یزل یصلی من راکع وساجد وکلما صلی رکعتین دعا الله ان یذهب
ما بفاطمة من الحزن والغم وذلک انه خرج من عندها وهی تتقلب وتتنفس
الصعداء فلما راها النبی صلی الله علیه وآله انها لا یهنا لها النوم
ولیس لها قرار قال لها قومی یا بنیة فقامت فحمل النبی الحسن وحملت
فاطمة الحسین واخذت بید ام کلثوم فانتهی الی علی ع یعنی ابو عبدالله علیه السلام
در پاسخ او فرمود لکن از اشقیا بحضرت فاطمه آمد و عرض کرد که هیچ دانسته باشی که علی
دختر ابوجهل را بحباله نکاح درآورد فاطمه فرمود این سخنرا از در صدق میگوئی عرض کرد بیرون
صدق سخن نکنم سه کرت این سخن در میان ایشان تکرار یافت لاجرم سورت غیرت فاطمه
را بجنبش چه خداوند غیرت را بر زنان نگاشته چنانکه جهاد را بر مردان و زنان
شکیبا را اجر جزیل عنایت فرموده چنانکه مجاهدین فی سبیل الله را بالجمله فاطمه سخت
غمگین گشت و در این اندیشه ببود تا آفتاب را غروب قریب افتاد و سیاهی دامن بگسترد
پس حسن را بر دوش راست و حسین را بر دوش چپ بنشاند و دست ام کلثوم بگرفت و بسرای پیغمبر
درآمد از آنسوی چون علی بخانه درآمد فاطمه را نیافت عظیم غمنده گشت و ندانست این احدوثه
از کجاست و آزرم میداشت که فاطمه را از سرای پیغمبر باز خواند پس بمسجد آمد و فراوان نماز گذاشت آنگاه لختی

از ریگ و خاک مسجد را فراهم کرد و بر آن متکی گشت اما رسولخدای چون حزن و
فاطمه را فراوان نگریست لختی آب بر چهره مبارک وی برافشاند و جامه در پوشید
و بمسجد درآمد و بسی نماز گذاشت و از پس هر دو رکعت خدا را همی بخواند و رفع حزن و
اندوه فاطمه را خواستار شد چه آن هنگام که از سرای مسجد بشتافت او را با اضطراب
خاطر و درازای آه میبنگریست اینوقت چون او را دیدار کرد دانست که خواب
گوارا نیفتد و قرار نپذیرد فرمود برخیز ای فرزند فاطمه برخاست و پیغمبر حسن را برگرفت
و فاطمه حسین را و دست ام کلثوم را بدست کرد و همگان بنزد علی آمدند و هو نائم فوضع
النبی رجله علی رجل علی فغمزه وقال قم یا ابا تراب فکم ساکن ازعجته ادع
لی ابا بکر من داره وعمر من مجلسه وطلحة فخرج علی فاستخرجهما
من منزلهما واجتمعوا عند رسول الله ص فقال رسول الله یا علی اما
علمت ان فاطمة بضعة منی وانا منها فمن آذاها فقد آذانی ومن آذاها
بعد موتی کان کمن آذاها فی حیوتی ومن آذاها فی حیوتی کان کمن
آذاها بعد موتی قال فقال علی بلی یا رسول الله ص قال فما
دعاک الی ما صنعت فقال علی والذی بعثک بالحق نبیا ما کان منی مما
بلغها شیء ولا حدثت بها نفسی فقال النبی صدقت وصدقت ففرحت
فاطمة بذلک وتبسمت حتی رای ثغرها فقال احدهما لصاحبه انه لعجب لحینه ما دعاه
الی ما دعانا هذه الساعة قال ثم اخذ النبی بید علی فشبک اصابعه باصابعه وحمل النبی
الحسن وحمل الحسین علی وحملت فاطمة ام کلثوم وادخلهم النبی بیتهم ووضع علیهم
قطیفة واستودعهم الله ثم خرج وصلی بقیة اللیل یعنی امیرالمؤمنین در

وفات کرد

رسول خدای پای مبارک را بر فراز پای آنحضرت نهاد و فرمود بر سینه‌ای ابوتراب چه
بسیار ساکنی را که من برانگیخته‌ام هم اکنون ابوبکر را از خانه خود و عمر را از مجلس خود
و طلحه را نزد من حاضر کن علی برفت و ایشان را بحضرت رسول آورد و اینوقت پیغمبر
روی با علی آورده و فرمود یا علی آیا نمیدانی که فاطمه پاره از تن منست و لختی از گوشت
منست و من از ویم پس کسیکه بیازارد او را بعد از مرگ من چنانست که آزرده است او را
در حیات من و کسیکه بیازارد او را در حیات من چنانست که بیازارد او را بعد از مرگ من
ابو عبدالله میفرماید علی گفت چنین هست یا رسول الله فرمود چه چیز داعی بود ترا بدانچه
کردی عرض کرد سوگند بدانکس که ترا برسالت مبعوث کرد نیست با من آنچه بفاطمه
رسیده است پیغمبر فرمود سخن براستی کردی و فاطمه نیز بیرون از سخن تو سخن نکرد اینوقت فاطمه شاد خاطر
و فرحان گشت و تبسمی فرمود چنانکه دندان مبارکش پدیدار شد اینوقت ابوبکر و عمر نگران
بودند چون این بدیدند این یک با اندیگر گفت چه بسیار شگفت می‌آید از آنگاه که خواند علی را
و حاضر ساخت ما را تا در این هنگام ابو عبدالله میفرماید این وقت رسول خدای
دست علی را بگرفت و انگشتان مبارک را در انگشتان او مشبک ساخت پس پیغمبر حسن را بر
داشت و علی حسین را و فاطمه علیها السلام ام کلثوم را برگرفت و رسول خدای این
جمله را باز سرای آورد و قطیفه بر زبر ایشان افکند و همگان را در حضرت خداوند بودیعت
گذاشت و بازشتافت و آنچه از شب باقی بود تا بامدادان نماز گذاشت این بود
تا رسول خدای ازین سرای درگذشت و فاطمه مریض گشت چنانکه ابو عبدالله فرماید
فَلَمّا مَرِضَتْ فاطِمَةُ مَرَضَهَا الَّذی ماتَتْ فیهِ اَتَیاها عائِدَیْنِ وَاسْتَأْذَنا
عَلَیْها فَاَبَتْ اَنْ تَأْذَنَ لَهُما فَلَمّا رَأی ذلِکَ اَبُوبَکْرٍ اَعْطَی اللهَ عَهْداً اَلّا

یُظِلَّهُ سَقْفُ بَیْتٍ حَتّی یَدْخُلَ عَلی فاطِمَةَ وَیَتَرَضّاها فَباتَ لَیْلَةً فِی الْبَقیعِ
ما اَظَلَّهُ شَیْءٌ ثُمَّ اِنَّ عُمَرَ اَتی عَلِیّاً فَقالَ لَهُ اِنَّ اَبابَکْرٍ شَیْخٌ رَقیقُ الْقَلْبِ وَ
قَدْ کانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ ص فِی الْغارِ فَلَهُ صُحْبَةٌ وَقَدْ اَتَیْناها غَیْرَ هذِهِ الْمَرَّةِ
مِراراً نُریدُ الْاِذْنَ عَلَیْها وَهِیَ تَأْبی اَنْ تَأْذَنَ لَنا حَتّی نَدْخُلَ عَلَیْها فَنَتَرَضّاها
فَاِنْ رَأَیْتَ اَنْ تَسْتَأْذِنَ لَنا عَلَیْها فَافْعَلْ قالَ نَعَمْ فَدَخَلَ عَلِیٌّ عَلی فاطِمَةَ فَقالَ
یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ قَدْ کانَ مِنْ هذَیْنِ الرَّجُلَیْنِ ما قَدْ رَأَیْتِ وَقَدْ تَرَدَّدا
مِراراً کَثیرَةً وَرَدَدْتِهِما وَلَمْ تَأْذَنی لَهُما وَقَدْ سَئَلانی اَنْ اَسْتَأْذِنَ
لَهُما عَلَیْکِ فَقالَتْ وَاللهِ لا آذَنُ لَهُما وَلا اُکَلِّمُهُما کَلِمَةً مِنْ رَأْسی
حَتّی اَلْقی اَبی فَاَشْکُوَهُما اِلَیْهِ بِما صَنَعاهُ وَارْتَکَباهُ مِنّی قالَ عَلِیٌّ فَاِنّی
ضَمِنْتُ لَهُما ذلِکَ قالَتْ اِنْ کُنْتَ قَدْ ضَمِنْتَ لَهُما شَیْئاً فَالْبَیْتُ بَیْتُکَ
وَالنِّساءُ تَتْبَعُ الرِّجالَ لا اُخالِفُ عَلَیْکَ بِشَیْءٍ فَأْذَنْ لِمَنْ اَحْبَبْتَ فَخَرَجَ
عَلِیٌّ فَاَذِنَ لَهُما فَلَمّا وَقَعَ بَصَرُهُما عَلی فاطِمَةَ سَلَّما عَلَیْها فَلَمْ تَرُدَّ عَلَیْهِما وَحَوَّلَتْ
وَجْهَها عَنْهُما فَتَحَوَّلا وَاسْتَقْبَلا وَجْهَها حَتّی فَعَلَتْ مِراراً فَقالَتْ یا عَلِیُّ جافِ
الثَّوْبَ وَقالَتْ لِنِسْوَةٍ حَوْلَها حَوِّلْنَ وَجْهی فَلَمّا حَوَّلْنَ وَجْهَها حَوَّلا اِلَیْها
فَقالَ اَبُوبَکْرٍ یا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ اِنَّما اَتَیْناکِ ابْتِغاءَ مَرْضاتِکِ وَاجْتِنابَ
سَخَطِکِ نَسْئَلُکِ اَنْ تَغْفِری لَنا وَتَصْفَحی عَمّا کانَ مِنّا اِلَیْکِ قالَتْ لا
اُکَلِّمُکُما مِنْ رَأْسی کَلِمَةً واحِدَةً حَتّی اَلْقی اَبی وَاَشْکُوَکُما اِلَیْهِ وَاَشْکُوَ
صَنیعَکُما وَفِعالَکُما وَما ارْتَکَبْتُما مِنّی قالا اِنّا جِئْنا مُعْتَذِرَیْنِ مُبْتَغِیَیْنِ مَرْضاتَکِ
فَاغْفِری وَاصْفَحی عَنّا وَلا تُؤاخِذینا بِما کانَ مِنّا فَالْتَفَتَتْ اِلی عَلِیٍّ وَقالَتْ اِنّی

لا اُکلّمهما من رأسی کلمةً حتی اسئلهما عن شیءٍ سمعاه من رسول الله
فان صدقانی رأیت رأیی قالا اللّهمّ ذلک لها وانّا لا نقول الّا حقّاً
لا نشهد الّا صدقاً فقالت انشدکما بالله اتذکران انّ رسول الله استخرجکما
فی جوف اللیل لشیءٍ کان حدث من علیٍّ فقالا اللّهمّ نعم فقالت انشدکما بالله
هل سمعتما النبیّ یقول فاطمة بضعةٌ منّی وانا منها من آذاها فقد آذانی
ومن آذانی فقد آذی الله ومن آذاها فی حیوتی کمن آذاها بعد موتی قالا
اللّهمّ نعم فقالت الحمد لله ثمّ قالت اللّهمّ انّی اُشهدک فاشهدوا یا من حضرنی
انّهما قد آذیانی فی حیوتی وعند موتی والله لا اُکلّمکما من رأسی کلمةً
حتّی القی ربّی فاشکوکما الیه بما صنعتما به وبی وارتکبتما منّی فدعا
ابوبکر بالویل والثبور وقال یا لیت امّی لم تلدنی فقال عمر عجباً للناس
کیف ولّوک امورهم وانت شیخٌ قد خرفت تجزع لغضب امرأةٍ وتفرح برضاها
وما لمن اغضب امرأةً وقاما وخرجا یعنی فاطمه مریض شد در مرضی که جهان را وداع گفت
ابوبکر و عمر در طلب عیادت آنحضرت بیرون شدند و فاطمه رخصت نداد که ایشان داخل
سرای شوند ابوبکر چون این بدید خدا را گواه گرفت که هیچ سقفی سایه بروی نیفکند
چندکه رضای فاطمه را بجوید و او را از گناه خویش درگذراند و یکشب از زیر آسمان کناری
گرفت و در ظلّ آسمان نخفت عمر چون این بدید نزد علی شتافت و گفت ابوبکر شیخی رقیق القلب
است و او را با مصطفی حق صحبت و مصاحبت غار تقریر یافته چندکرت باتفاق بحضرت
فاطمه شتافته ایم و اجازت عیادت نیافته ایم باشد که رخصت حاصل کنی تا بحضرت
او پوئیم و رضای او جوئیم علی فرمود روا باشد و نزد فاطمه آمد و گفت ابوبکر و عمر چندکرت بحضرت

تو شتافته اند و اجازت عیادت نیافته اند اکنون رخصت ترا از من مسئلت نموده اند
فاطمه عرض کرد سوگند با خدای هرگز با ایشان سخن نکنم و ایشان را رخصت بار ندهم
چندکه پدر خویش را دیدار کنم و کردار ایشان را از ظلم و ستمیکه با من کرده اند باز نمایم علی
فرمود که انجام این امر را من پایندانی کرده ام عرض کرد که تو ضمانت کرده خانه خانه تست
و زنان تابع مرداناند و من مخالفت ترا نخواهم کرد هرکرا خواهی اجازت فرمای
پس علی علیه السلام بیرون شد و ایشان را طلب کرد چون در برابر فاطمه آمدند سلام دادند
فاطمه روی بگردانید چندکرت ازینسوی بدانسوی شدند و فاطمه روی برتافت و علی
را گفت جامه را از من بگردان و زنان را فرمود روی مرا دیگر جانب بگردانید ابوبکر و
عمر بدانسوی شدند و عرض کردند ای دختر رسولخدای ما در طلب رضای تو و اجتناب از خشم تو
بحضرت تو آمده ایم و ملتمس گشته ایم که ما را مغفور بداری و از جرم و جنایت ما درگذری فرمود
هرگز با شما سخن نکنم تا گاهی که رسول خدا را دیدار نمایم و از جور و جفای شما آغاز شکوی فرمایم
گفتند ما نزد تو عذر خواه و خواستار رفع گناه آمده ایم جرم ما را معفو دار و بر ما
ما را درگذار و ما را بکردار ما مگیر آنوقت فاطمه روی بعلی آورد و فرمود من با ایشان سخن نکنم
چندکه گواهی دهند بسخنی که از رسول خدای شنیده اند گفتند ما جز بحق سخن نکنیم و جز براستی
گواهی ندهیم فرمود سوگند میدهم شما را با خدای آیا بیاد دارید آن نیمشبی را که
رسول خدا شما را از خانه برآورد از برای امریکه با علی نسبت کرده بود گفتند ما را
فرا یاد است فرمود سوگند میدهم شما را با خدای آیا شنیدید که رسول خدا فرمود فاطمه
پاره از تن منست و من از ویم و هرکه او را بیازارد مرا آزرده است و هرکه مرا بیازارد خدای را آزرده
و کسی که بیازارد او را بعد از مرگ من چنانست که آزرده است او را در حیات من و کسی که بیازارد او را

در حیات من

چنانست که بیازارد او را بعد از مرگ من غضب شد چنین است فرمود الحمد لله ای پروردگار
من گواه باش و گواه باشید ای آنانکه حاضرید و نگرآیند ابوبکر و عمر مرا بیازردند در حیات
من و هنگام وفات من هان ای ابوبکر و عمر سوگند با خدای هرگز با شما سخن نکنم تا ملاقات
کنم پروردگار خود را و شکایت شما را بحضرت او برم و ظلم و ستم شما را در نزد او بشمار کنم
چون سخن بدینجا رسید فریاد ویل و وای ابوبکر بالا گرفت و گفت کاش مادر مرا نزادی
عمر گفت ای ابوبکر عجب میآید مرا از مردم که زمام امور خویش را بدست تو دادند ای شیخ
خرافت ترا دریافته است جزع میکنی از خشم زنی و شاد میشوی برضای زنی چیست از
برای کسیکه زنی را بخشم آورد این بگفت و هر دو تن برخاستند و راه خویش پیش داشتند
مکشوف باد که در یوم سقیفه چون در طلب خلافت ابوبکر و عمر با علی علیه السلام آغاز
مخالفت نهادند و در احتجاجات چندین کلمات ناهموار از جانبین در دادند و در غصب
فدک اینهمه مکیدت و خدیعت بکار بستند ناگزیر فاطمه چندانکه زنده بود از ابوبکر و عمر
خاطر خسته و دل شکسته داشت و باتفاق سنی و شیعی بر ایشان خشمناک از دنیا
رفت چنانکه در صحیح بخاری و دیگر کتب علمای عامه مرقوم است مَاتَتْ فَاطِمَةُ وَكَانَتْ
سَاخِطَةً عَلَيْهِمَا یعنی فاطمه وفات کرد و بر ابوبکر و عمر غضبناک بود و همچنان بروایت عامه
و احادیث صحیحهٔ امامیه ابوبکر و عمر بعیادت فاطمه آمدند و بشرحیکه مرقوم شد خایب و خاسر
باز شدند لکن این حدیث که از علل الشرایع مرقوم افتاد نزد من بنده استوار نیفتد چه
در فقرات آن آیات ضعف قویست نخست آنکه فاطمه که بعلم ماکان و مایکون داناست
چگونه بسخن مردی مجهول فریفته میشود که مانند مردم سفیه فرزندان خود را برداشته بخود
بخانهٔ رسولخدا میبرد و اجازت علی را پشت سر نهد حال آنکه هرگز تا رخصت از علی نگرفتی بخانهٔ پدر خویش نرفتی دیگر آنکه

برای حشمت فاطمه و منزلت او چندانکه زنده بود علی نتوانستی زنی را کابین بندد و با او هم
بستر شود و علی علیه السلام معصوم بود چگونه تقدیم این امر میفرمود و فاطمه را چگونه در
عصمت آنحضرت ریبتی در خاطر می‌افتاد اینهمه محظور را نتوان میسور داشت و این حدیث را
متقن و موثق انگاشت چون فاضل مجلسی این حدیث را نگاشته بود من بنده دست
باز نداشتم و تواند بود که اسرار احادیث و مصلحت وقت را ندانیم و رد و قبول را بعهدهٔ راویان
خویش باز دهیم اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات بحق محمد و آله علیهم
الصلوة و السلام اکنون بر سر سخن رویم و در کتاب امالی شیخ مسطور است و چون
مرض فاطمه علیها السلام بشدت شد عباس بن عبدالمطلب از برای عیادت آنحضرت
حاضر باب بیت فاطمه شد عرض کردند مرض فاطمه گران شده است و هیچکس بر وی
نمی‌آید عباس باز خانهٔ خویش شد و کس بعلی علیه السلام فرستاد و رسول خویش را فرمود
بگو از برای پسر برادر من عم تو سلام میرساند ترا و میگوید همانا فرو گرفت مرا اندوه
از برای ناتندرستی حبیبهٔ رسولخدا و قرة عین او و روشنی چشم من فاطمه من چنان میدانم
که او اول کسیست که با رسولخدا پیوسته میشود و پیغمبر او را برگزید و نیکو بداشت و بهره
داد اگر روزگار او را لابد بگران رسیده جان من فدای تو باد من مهاجر و انصار را
انجمن کنم تا حاضر شوند و اجر خویش دریابند و بر او نماز گذارند و این جمال دینست فقال
عَلِيٌّ لِرَسُولِهِ وَأَنَا حَاضِرٌ عِنْدَهُ أَبْلِغْ عَمِّي السَّلَامَ وَقُلْ لَا عَدِمْتُ إِشْفَاقَكَ وَ
تَحِيَّتَكَ وَقَدْ عَرَفْتُ مَشُورَتَكَ وَلِرَأْيِكَ فَضْلُهُ إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ تَزَلْ
مَظْلُومَةً وَمِنْ حَقِّهَا مَمْنُوعَةً وَعَنْ مِيرَاثِهَا مَدْفُوعَةً لَمْ تُحْفَظْ فِيهَا وَصِيَّةُ رَسُولِ اللَّهِ
وَلَا رُعِيَ فِيهَا حَقُّهُ وَلَا حَقُّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَفَى بِاللَّهِ حَاكِماً وَمِنَ الظَّالِمِينَ

مُنْتَقِمًا وَاَنَا اَسْئَلُكَ يَا عَمِّ اَنْ تَسْمَحَ لِى بِرَدِّ مَا اَشَرْتَ بِهِ فَاِنَّهَا وَصَّتْنِى بِسِتْرِ
اَمْرِهَا علی علیه السلام رسول عباس را فرمود که سلام مرا بعم من برسان و بگو
ترا و تحیت ترا فراموش نکرده ام و فضیلت رای تو و حسن مشورت ترا دانسته ام همانا
فاطمه دختر رسولخدای همواره مظلوم بود و از حق خود ممنوع و از میراث خود مدفوع و سنت
وصیت رسولخدایرا در حق او محفوظ نداشتند و رعایت حال او را نگران نشدند اینک حضرت
خداوند ملحق میشود خداوند بعدل حاکمست و از ستمکاران منتقم و مسئلت من از تو ایعم است
که در آنچه فرمودی مسامحت فرمائی زیرا که فاطمه با من وصیت کرد که امر او را پوشیده بدار
چون فرستاده عباس باز شتافت و پیام علی علیه السلام را باز گذاشت قَالَ يَغْفِرُ
اللهُ لِابْنِ اَخِى فَاِنَّهُ لَمَغْفُورٌ لَهُ اِنَّ رَاْىَ ابْنِ اَخِى لَا يُطْعَنُ فِيهِ اِنَّهُ لَمْ يُولَدْ
لِعَبْدِ الْمُطَّلِبِ مَوْلُودٌ اَعْظَمُ بَرَكَةً مِنْ عَلِىٍّ اِلَّا النَّبِىُّ اِنَّ عَلِيًّا لَمْ يَزَلْ
اَسْبَقَهُمْ اِلَى كُلِّ مَكْرُمَةٍ وَاَعْلَمَهُمْ بِكُلِّ فَضِيلَةٍ وَاَشْجَعَهُمْ فِى الْكَرِيهَةِ
وَاَشَدَّهُمْ جِهَادًا فِى نُصْرَةِ الْحَنِيفِيَّةِ وَاَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ

عباس فرمود خداوند مغفور بدارد پسر برادر مرا و هر آینه مغفور است و رای او هرگز مورد
طعن و دق نشود همانا عبد المطلب فرزندی بزرگتر و مبارکتر از علی بیاورده مگر محمد را زیرا که علی
از همگان در مکرمت والاتر و در فضیلت داناتر است و روز جنگ و جهاد در نصرت دین
اشجع و اشد است از دیگران و اول کسی است که با خدا و رسول ایمان آورد و دیگر در
کتاب دلایل طبری بسند بجعفر بن محمد علیه السلام پیوسته میشود از فاطمه علیها السلام حدیث
میکند که در مرض موت وصیت فرمود که زوجات رسولخدایرا هر یک دوازده اوقیه
از مال او عطا کنند و زنان بنی هاشم را نیز بدین اندازه عطیت دهند خواهرزاده

خود

امامه دختر ابی العاص را نیز بی بهره نگذاشت و باسناد دیگر عبد الله بن حسن از زید بن
علی روایت میکند که فاطمه مال خود را بر بنی هاشم تصدق کرد و همچنان بر بنی عبد المطلب
و امیر المؤمنین علیه السلام بر ایشان بخش کرد و جز ایشان را نیز بی بهره نگذاشت موافق حدیث
فضه کنیز فاطمه که از معانی الاخبار صدر این حدیث از این پیش مرقوم افتاد چهل روز
بعد از وفات رسول خدا سورت و حدت مرض فاطمه بشدت شد چنانکه پرستاران او را
استوار افتاد که او را ساعت باز پسین است آنوقت امیر المؤمنین علیه السلام نماز ظهر را
در مسجد گذاشته باز خانه شتافت پرستاران گریان و نالان او را پذیره شدند
فَقَالَ لَهُنَّ مَا الْخَبَرُ وَمَا لِى اَرَاكُنَّ مُتَغَيِّرَاتِ الْوُجُوهِ وَالصُّوَرِ فرمود چیست خبر که شما را با گونه
آشفته و خاطر درهم رفته می نگرم عرض کردند یا امیر المؤمنین دریاب دختر عم خود زهرا را
و حال آنکه گمان نمیکنیم که او را حیات دریابی فرمائی علی علیه السلام عجلت کرد و بر فاطمه در آمد
و او را بر پشت افتاده دید که از پهلو بدانسوی منقلب است علی چون این بدید ردا
از دوش و عمامه از سر بیفکند و گوی الکلها از جامه باز کرد و پیش شد و سر فاطمه را از بالین
بر کنار گرفت و ندا در داد یا زهرا پاسخ نشنید دیگر باره ندا در داد یا بنت محمد المصطفی
نیز جوابی اصغا نفرمود گفت یا دختر کسیکه زکوة را با ردای خود حمل داد و بر فقرا بخش نمود
پاسخی نفرمود فریاد بر آورد که یا ابنة من صلی بالملائکة مثنی مثنی ای دختر کسی که نماز گذارد در آسمان
با فرشتگان نیز جوابی نشنید گفت ای فاطمه با من سخن بگوی منم پسر عم تو علی بن ابیطالب آنوقت
فاطمه چشم بگشود و در روی علی نگران شد و هر دو تن گریان شدند وَقَالَ لَهَا الَّذِى
تَجِدِينَهُ فَاَنَا ابْنُ عَمِّكِ عَلِىُّ بْنُ اَبِى طَالِبٍ فَقَالَتْ يَا ابْنَ الْعَمِّ
اِنِّى اَجِدُ الْمَوْتَ الَّذِى لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا مَحِيصَ عَنْهُ وَاَنَا اَعْلَمُ اَنَّكَ بَعْدِى

لا تصبر علی قلّة التزویج فان انت تزوّجت امرأة اجعل لها یوماً و لیلة واجعل لاولادی یوماً و لیلة یا ابا الحسن ولا تصح فی وجوههما فیصبحا یتیمین غریبین منکسرین فانّهما بالامس فقدا جدّهما والیوم یفقدان امّهما فالویل لامّة تقتلهما و تبغضهما ثمّ انشأت تقول

علی علیه السلام فرمود چه افتاد ترا از این خبر رسول خدای اینک من پسر عمّ تو علی بن ابیطالبم عرض کرد یا بن عمّ من دو چار شده‌ام با مرگ چاره نیست از او و گریزگاهی نیست از او و من دانسته‌ام که تو بعد از من از تزویج زنی ناگزیری چون زنی را تزویج فرمودی روز و شبی را با او میگذار و روز و شبی را خاص بده پسران و لادمن میدار یا ابا الحسن صیحه بر روی حسن و حسین مزن چه ایشان چاشت میکنند در حالتی که دو یتیم غریب دل شکسته اند دیروز جد را از دست دادند و امروز مادر را بیما در بند وای بر امّتی که میکشد ایشانرا و دشمن میدارد ایشانرا و این اشعار را انشاد کرد

اِبکِنی اِن بَکَیتَ یا خَیرَ هادٍ	واَسبِلِ الدَّمعَ فَهوَ یَومُ الفِراقِ
یا قَرینَ البَتولِ اُوصیکَ بِالنَّسلِ	فَقَد اَصبَحا حَلیفَا اشتِیاقِ
اِبکِنی وابکِ لِلیَتامی وَلا تَنسَ	قَتیلَ العِدا بِطَفِّ العِراقِ
فارَقوا اَصبَحوا یَتامی حَیاری	اَخلَفوا اللّٰهَ فَهوَ یَومُ الفِراقِ

فاطمه علیها السلام در انشاد این اشعار شهادت حسین علیه السلام را در یوم طف نیز باز نمود فقال لها علیٌّ من این لکِ یا بنت رسول الله هذا الخبر والوحی قد انقطع عنّا فقالت یا ابا الحسن رقدت الساعة فرأیت حبیبی رسول الله فی قصر من الدّرّ الابیض فلمّا رآنی قال هلمّی الیّ یا بنیّة فانّی الیکِ مشتاق فقلت والله انّی لاشدّ شوقاً منک الی لقائک فقال انت اللیلة عندی وهو

الصادق لما وعد والموفی لما عاهد فاذا انت قرأت یس فاعلم انّی قد قضیت نحبی فغسّلنی ولا تکشف عنّی فانّی طاهرة مطهّرة ولیصلّ علیّ معک من الادنی فالادنی ومن رزق اجری وادفنّی لیلاً من قبری هذا اخبرنی حبیبی رسول الله علی فرمود این خبر رسول خدا این خبر از کجا یافتی و حال آنکه وحی از ما منقطع شد عرض کرد یا ابا الحسن در این ساعت بخفتم و رسولخدا یرا در قصری از مروارید سفید دیدار کردم چون مرا نگریست فرمود ای دختر من نزد من بشتاب که من مشتاق توام گفتم سوگند با خدای شوق من بلقای تو افزونست فرمود امشب نزد من خواهی بود و رسول خدای بیرون صدق وعده نکند و عهد نشکند چندانکه تو قرائت یاسین کنی مرگ مرا دریابد واجب میکند که مرا غسل دهی لکن مکشوف نسازی چه من طاهره و مطهره باید در خدمت تو بر من نماز گذارند خویشان و نزدیکان من و آنانکه از من بهره برده اند و مرا در شب بخاک بسپارید و نیکو خبر داد مرا رسولخدا و هم در کتاب دلائل طبری مسطور است که فاطمه عرض کرد یا ابا الحسن ولا تدفنّی الّا لیلاً ولا تعلم احداً قبری فلمّا کانت اللیلة التی اراد الله ان یکرمها و یقبضها الیه اقبلت تقول وعلیکم السلام وهی تقول لی یا بن عمّ قد اتانی جبرئیل مسلّماً وقال لی السلام یقرء علیکِ السلام یا حبیبة حبیب الله و ثمرة فؤاده الیوم تلحقین بالرفیع الاعلی وجنّة المأوی ثمّ انصرف عنّی ثمّ سمعناها ثانیة تقول وعلیکم السلام فقالت یا بن عمّ هذا والله میکائیل وقال لی کقول صاحبه ثمّ تقول وعلیکم السلام ورأیناها قد فتحت عینیها فتحاً شدیداً ثمّ قالت یا ابن عمّ هذا والله الحقّ وهذا عزرائیل قد نشر

حالات فاطمه علیها

جبرئیل بِالْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَقَدْ وَصَفَهُ لِي أَبِي وَهٰذِهِ صِفَتُهُ فَسَمِعْنَاهَا
تَقُولُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قَابِضَ الْأَرْوَاحِ عَجِّلْ بِي وَلَا تُعَذِّبْنِي ثُمَّ سَمِعْنَاهَا
تَقُولُ إِلَيْكَ رَبِّي لَا إِلَى النَّارِ ثُمَّ غَمَّضَتْ عَيْنَيْهَا وَمَدَّتْ يَدَيْهَا وَرِجْلَيْهَا
كَأَنَّهَا لَمْ تَكُنْ حَيَّةً قَطُّ یعنی ای اباالحسن مرا در خاک مسپار مگر در شب و هیچکس را از مضجع
من و قبر من آگهی مگذار شبی که خواست خداوند او را گرامی بدارد و مقبوض فرماید شنیدم
که گفت علیکم السلام آنگاه مرا گفت ای پسر عم جبرئیل بمن آمد و سلام داد و مرا گفت
خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید ای محبوبه حبیب من و ثمره قلب او امروز ملحق
میشوی باعلی علیین و بهشت برین و منصرف شد از من در ثانی شنیدم که گفت و علیکم السلام
و نیز مرا خطاب کرد که ای پسر عم سوگند با خدای اینک میکائیل است و با من همی گفت
جبرئیل گفت دیگر باره گفت و علیکم السلام و دیدیم که چشمهای مبارکش بشدت گشاده
شده است پس گفت ای پسر عم سوگند با خدای اینک حق است و اینک عزرائیل است
گشوده است پرهایش را از مشرق تا مغرب و پدر من او را برای من صفت کرده و
همین صفت او پس شنیدم که گفت و علیک السلام یا قابض الارواح شتاب کن بسوی من
و مرا زحمت مکن و شنیدم که گفت بسوی تو ام الهی پروردگار نه بجانب نار پس چشم
بخوابانید و دستها و پاهای مبارک را بکشید گویا هرگز زنده نبود و در مصباح الانوار عبدالله بن
قَالَ إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللهِ لَمَّا احْتُضِرَتْ نَظَرَتْ نَظَراً حَادّاً ثُمَّ قَالَتِ السَّلَامُ
عَلَى جَبْرَئِيلَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللهِ اَللّٰهُمَّ مَعَ رَسُولِكَ اَللّٰهُمَّ فِي رِضْوَانِكَ
وَجِوَارِكَ وَدَارِكَ دَارِ السَّلَامِ ثُمَّ قَالَتْ أَتَرَوْنَ مَا أَرَى فَقِيلَ لَهَا مَا تَرَى
قَالَتْ هٰذِهِ مَوَاكِبُ أَهْلِ السَّمٰوَاتِ وَهٰذَا جَبْرَئِيلُ وَهٰذَا رَسُولُ اللهِ وَيَقُولُ

حسن از جد خویش حدیث میشنید

یا بنیة

يَا بُنَيَّةُ أَقْدِمِي فَمَا أَمَامَكِ خَيْرٌ لَكِ وَعَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ فَاطِمَةَ لَمَّا احْتُضِرَتْ
سَلَّمَتْ عَلَى جَبْرَئِيلَ وَعَلَى النَّبِيِّ وَسَلَّمَتْ عَلَى مَلَكِ الْمَوْتِ وَسَمِعُوا حِسَّ
الْمَلَائِكَةِ وَوَجَدُوا رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَطْيَبِ مَا يَكُونُ مِنَ الطِّيبِ
میفرماید فاطمه دختر رسول خدا هنگامیکه محتضر شد نظر کرد نظر کردنی شدید و گفت السلام
علی جبرئیل السلام علی رسول الله ای پروردگار من مرا با رسول خود در بهشت خود و جوار
خود و سرای خود که دار السلام است بدار آنگاه فرمود آیا می بینید شما آنچه من می بینم
عرض کردند چه میبینی فرمود اینک مواکب اهل آسمانهاست و اینک جبرئیل و اینک رسول خدا
است که میفرماید ای دختر من بسوی من بشتاب آنچه در پیش روی تست نیکوتر است از
برای تو و زید بن علی حدیث میکند که وقتی فاطمه محتضر شد جبرئیل و رسول خدا را سلام
داد و نیز ملک الموت را سلام فرستاد و حاضران آواز زمی از فرشتگان احساس
و اصغا نمودند و استشمام رائحه طیبی نمودند که بهترین روایح طیبها بود ثُمَّ تُوُفِّيَتْ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهَا وَعَلَى أَبِيهَا وَبَعْلِهَا وَبَنِيهَا فَصَاحَتْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ صَيْحَةً وَاحِدَةً
وَاجْتَمَعَتْ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ فِي دَارِهَا فَصَرَخُوا صَرْخَةً وَاحِدَةً كَادَتِ الْمَدِينَةُ أَنْ تَتَزَعْزَعَ
مِنْ صُرَاخِهِنَّ وَهُنَّ يَقُلْنَ يَا سَيِّدَتَاهْ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللهِ وَأَقْبَلَ النَّاسُ مِثْلَ عُرْفِ
الْفَرَسِ إِلَى عَلِيٍّ وَهُوَ جَالِسٌ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ بَيْنَ يَدَيْهِ يَبْكِيَانِ فَبَكَى النَّاسُ لِبُكَائِهِمَا
وَخَرَجَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ وَعَلَيْهَا بُرْقَعَةٌ وَتَجُرُّ ذَيْلَهَا مُتَجَلِّلَةً بِرِدَاءٍ عَلَيْهَا تَسْحَبُهَا
وَهِيَ تَقُولُ يَا أَبَتَاهُ يَا رَسُولَ اللهِ الْآنَ حَقّاً فَقَدْنَاكَ فَقْداً لَا لِقَاءَ بَعْدَهُ
أَبَداً وَاجْتَمَعَ النَّاسُ فَجَلَسُوا وَهُمْ يَضِجُّونَ وَيَنْتَظِرُونَ أَنْ تَخْرُجَ الْجَنَازَةُ فَيُصَلُّونَ
عَلَيْهَا وَخَرَجَ أَبُو ذَرٍّ فَقَالَ انْصَرِفُوا فَإِنَّ ابْنَةَ رَسُولِ اللهِ قَدْ أُخِّرَ إِخْرَاجُهَا فِي هٰذِهِ الْعَشِيَّةِ

وفات فاطمه علیها السلام

فقام الناس وانصرفوا چون فاطمه علیها السلام بسرای جاودانی تحویل داد اهل مدینه فریاد برداشتند وصیحه در دادند وزنان بنی هاشم در خانهٔ فاطمه انجمن شدند وبضجه واحده بگریستند از عویل و نحیب ایشان زلزله در مدینه افتاد و همی گفتند یا سیدتاه یا بنت رسول الله و مردان بر علی علیه السلام گرد آمدند و آنحضرت نشسته بود و حسن و حسین در پیش روی آن حضرت میگریستند و از گریهٔ ایشان ناله و افغان مردم هر زمان زیادت میشد ام کلثوم خویشرا در ردا محفوف داشته و برقعی او بچه دامن کشان همی آمد و همی گفت یا ابتاه یا رسول الله الان حرمان ما از حضرت تو راست آمد و دانستم که ترا دیگر دیدار نخواهم کرد و مردم همگان بهانهای میگریستند و انتظار میبردند که جنازهٔ فاطمه را بیرون خواهند آورد و مردمان بر وی نماز خواهند گذارد انوقت ابوذر بیرون شد و گفت باز شوید ایمردم که جنازهٔ دختر پیغمبر را این هنگام نقل و تحویل نمیدهند لاجرم مردمان مراجعت کردند و همچنان بنت عمیس بر بالین فاطمه میگریست فَكَشَفَ عَلِیٌّ عَنْ وَجْهِهَا فَاِذَا فِیهَا بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ هٰذَا مَا اَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ اَوْصَتْ وَهِیَ تَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَاَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَاَنَّ السَّاعَةَ آتِیَةٌ لَا رَیْبَ فِیهَا وَاَنَّ اللهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ یَا عَلِیُّ اَنَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ زَوَّجَنِی اللهُ مِنْکَ لِاَکُونَ لَکَ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ اَنْتَ اَوْلٰی بِی مِنْ غَیْرِی حَنِّطْنِی وَغَسِّلْنِی وَکَفِّنِّی بِاللَّیْلِ وَصَلِّ عَلَیَّ وَادْفِنِّی بِاللَّیْلِ وَلَا تُعْلِمْ اَحَداً وَاَسْتَوْدِعُکَ اللهَ وَاَقْرَءُ عَلٰی وُلْدِی السَّلَامَ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ میفرماید علی علیه السلام پرده از روی فاطمه برکشیدم بر بالین او رقعه نگریست چون در آن نظاره کرد این کلمات مکتوب بود ابتدا میکنم بنام خداوند اینک کتاب وصیت فاطمه دختر پیغمبر است وصیت میکند که شهادت میدهم که نیست خدائی

جز خداوند آفریننده و محمد بنده او و پیغمبر اوست و خبر بهشت از در راست است و دوزخ دروغ نیست و قیامت لاشک در میرسد و خداوند مردگان را از قبور برمیانگیزد یا علی من فاطمه دختر محمدم خداوند مرا از برای تو کابین بست تا در دنیا و آخرت خاص تو باشم و تو اولائی مرا از غیر مرا حنوط میکن و غسل میده و کفن میپوش در شب و نماز میگذار بر من و بجای سپار در شب و آگهی مده احدیرا و من بودیعت میگذارم تو را بنزد خداوند و سلام مرا بفرزندان من برسان تا روز قیامت فَقَالَ عَلِیٌّ وَاللهِ لَقَدْ اَخَذْتُ فِی اَمْرِهَا وَغَسَّلْتُهَا فِی قَمِیصِهَا وَلَمْ اَکْشِفْهُ عَنْهَا فَوَاللهِ لَقَدْ کَانَتْ مَیْمُونَةً طَاهِرَةً مُطَهَّرَةً ثُمَّ حَنَّطْتُهَا مِنْ فَضْلَةِ حَنُوطِ رَسُولِ اللهِ وَکَفَّنْتُهَا وَاَدْرَجْتُهَا فِی اَکْفَانِهَا فَلَمَّا هَمَمْتُ اَنْ اَعْقِدَ الرِّدَاءَ نَادَیْتُ یَا اُمَّ کُلْثُومَ یَا زَیْنَبُ یَا سُکَیْنَةُ یَا فِضَّةُ یَا حَسَنُ یَا حُسَیْنُ هَلُمُّوا تَزَوَّدُوا مِنْ اُمِّکُمْ فَهٰذَا الْفِرَاقُ وَاللِّقَاءُ فِی الْجَنَّةِ فَاَقْبَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ وَهُمَا یُنَادِیَانِ وَاحَسْرَتَاهُ لَا تَنْطَفِی اَبَداً مِنْ فَقْدِ جَدِّنَا مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفٰی وَاُمِّنَا فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ یَا اُمَّ الْحَسَنِ وَیَا اُمَّ الْحُسَیْنِ اِذَا لَقِیتِ جَدَّنَا مُحَمَّدَ الْمُصْطَفٰی فَاَقْرِئِیهِ مِنَّا السَّلَامَ وَقُولِی لَهُ اِنَّا قَدْ بَقِینَا بَعْدَکِ یَتِیمَیْنِ فِی دَارِ الدُّنْیَا فَقَالَ اَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ اِنِّی اُشْهِدُ اللهَ اَنَّهَا قَدْ حَنَّتْ وَاَنَّتْ وَمَدَّتْ یَدَیْهَا وَ ضَمَّتْهُمَا اِلٰی صَدْرِهَا مَلِیّاً وَاِذَا بِهَاتِفٍ مِنَ السَّمَاءِ یُنَادِی یَا اَبَا الْحَسَنِ اِرْفَعْهُمَا عَنْهَا فَلَقَدْ اَبْکَیَا وَاللهِ مَلَائِکَةَ السَّمٰوَاتِ فَقَدِ اشْتَاقَ الْحَبِیبُ اِلَی الْمَحْبُوبِ قَالَ فَرَفَعْتُهُمَا عَنْ صَدْرِهَا وَجَعَلْتُ اَعْقِدُ الرِّدَاءَ وَاُنْشِدُ هٰذِهِ الْاَبْیَاتَ علی علیه السلام میفرماید سوگند با خدای تقدیم نمودم امر فاطمه را و غسل دادم او را در پیراهن و مکشوف نساختم او را سوگند با خدای طاهره و مطهره بود پس او را حنوط کردم از فضلهٔ حنوط رسول خدای زیرا که وصیت کرد فاطمه اسماء بنت عمیس که

هنگام وفات رسول خدا جبرئیل چهل درهم کافور از بهشت آورد آنحضرت سه قسمت کرد قسمتی خاص خود فرمود و یک ثلث را از برای علی گذاشت و ثلثی مرا داد اکنون سهم مرا حاضر کن و بر بالین من بگذار تا گاهی که در گذرم بالجمله امیرالمؤمنین علیه السلام با آن کافور فاطمه را حنوط کرد و با هفت ثوب کفن کرد و چون خواست که او را در جامه برپیچد ندا در داد که ای ام کلثوم ای زینب ای سکینه ای فضه ای حسن ای حسین حاضر شوید تقدیم امر مادر خود را که از این پس دیدار خیر در جنت بدست نشود حسن و حسین فریاد برداشتند و احسرتا هرگز آتش حرمان جد ما محمد و مادر ما فاطمه از قلب ما فرو نخواهد نشست ای مادر حسن ای مادر حسین گاهی که ملاقات کنی جد ما را اسلام ما را بدو برسان و بگو ما را در دنیا یتیم گذاشتی امیرالمؤمنین میفرماید خدا را گواه میگیرم که فاطمه بنالید و دستها بکشید و حسن و حسین را فرا گرفت و بر سینه خود بچسبانید آنوقت هاتفی از آسمان ندا در داد که یا اباالحسن برگیر ایشان را که فرشتگان آسمانها بگریه در آمدند و مشتاق دوست مرد دوستند لاجرم برگرفتم حسنین را از سینه فاطمه و او را در چادر بر نوشتم و بپیچیدم و این ابیات انشاد کردم

در مصیبت فاطمه علیها السلام شعر علی علیه السلام

فِراقُكِ اَعظَمُ الاَشياءِ عِندي	وَ فَقدُكِ فاطِمُ اَدهي الثُّكولِ
سَاَبكي حَسرَةً وَ اَنُوحُ شَجواً	عَلي خِلٍّ مَضي اَسنا سَبيلِ
اَلا يا عَينُ جُودي وَ اسعَدِيني	فَحُزني دائِمٌ اَبكي خَليلي

و در حدیث فضه این شعر نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست

لِكُلِّ اجتِماعٍ مِن خَليلَينِ فُرقَةٌ	فَكُلُّ الَّذي دُونَ الفِراقِ قَليلٌ
وَ اِنَّ افتِقادي فاطِماً بَعدَ اَحمَدٍ	دَليلٌ عَلي اَن لا يَدُومَ خَليلٌ

هاتفی در پاسخ آنحضرت این شعر قرائت کرد

يُريدُ الفَتي اَن لا يَمُوتَ خَليلُهُ	وَ لَيسَ لَهُ اِلّا المَماتَ سَبيلٌ
فَلا بُدَّ مِن مَوتٍ وَ لا بُدَّ مِن بِلىً	وَ اِنَّ بَقائي بَعدَكُم لَقَليلٌ
اِذا انقَطَعَت يَوماً مِنَ العَيشِ مُدَّتي	فَاِنَّ بُكاءَ الباكِياتِ قَليلٌ
سَيُعرَضُ عَن ذِكري وَ تُنسي مَوَدَّتي	وَ يَحدُثُ بَعدي لِلخَليلِ بَديلٌ

ثُمَّ حَمَلَها عَلِيٌّ عَلي يَدِهِ وَ اَقبَلَ بِها اِلي قَبرِ اَبيها وَ نادي اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا حَبيبَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا نُورَ اللهِ اَلسَّلامُ عَلَيكَ يا صِفوَةَ اللهِ مِنّي اَلسَّلامُ عَلَيكَ وَ التَّحِيَّةُ وَ الصِّلَةُ مِنّي اِلَيكَ وَ لَدَيكَ وَ مِن اِبنَتِكَ النّازِلَةِ عَلَيكَ بِفِنائِكَ وَ اِنَّ الوَديعَةَ قَدِ استُرِدَّت وَ الرَّهينَةَ قَد اُخِذَت فَوا حُزناهُ عَلَي الرَّسولِ ثُمَّ مِن بَعدِهِ عَلَي البَتُولِ وَ لَقَدِ اسوَدَّت عَلَيَّ الغَبراءُ وَ بَعُدَت عَلَيَّ الخَضراءُ فَوا حُزناهُ ثُمَّ وا اَسَفاهُ ثُمَّ عَدَلَ بِها عَلَي الرَّوضَةِ فَصَلّي عَلَيها في اَهلِهِ وَ اَصحابِهِ وَ مَوالِيهِ وَ اَحِبّائِهِ وَ طائِفَةٍ مِنَ المُهاجِرينَ وَ الاَنصارِ فَلَمّا واراها وَ اَلحَدَها في لَحدِها علی علیه السلام با دست مبارک فاطمه را حمل داد و روی با جانب قبر پیغمبر آورد و ندا در داد السلام علیک یا رسول الله یا حبیب الله یا نور الله یا صفوة الله سلام متواتره متواصله از من و از دختر تو که وارد میشود در حضرت تو بسوی تو رود همانا ودیعه تو یعنی فاطمه مسترد شد و رهینه تو ماخوذ گشت واحزناه بر فقدان مصطفی و بعد از وی بر بتول عذرا همانا تاریک شد بر من زمین و دور افتاد از ظلمت آسمان واحزناه و وا اسفاه آنگاه آهنگ روضه فرمود و در آنجا نماز گذاشت با اهل و اصحاب خویش و بحکم وصیت فاطمه در شب مقصدی مراد بود تا ابوبکر و عمر و آنان که از ایشان خاطر رنجیده داشت تشییع جنازه او نکنند و بروی نماز نگذارند از این روی ایشان را

نعش

در شب با حمل دادند و بیرون بردند و نعش را بصورتیکه ملائکه با فاطمه نمودار کرده بودند
بساخته بودند و بروایتی بصورتیکه اسماء بنت عمیس در حبشه دیده بود ساخته بودند بالجمله
علی علیه السلام و حسن و حسین و مقداد بن اسود و عمار و عقیل بن ابی طالب و زبیر بن
العوام و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و بریده و عباس بن عبد المطلب و ابن مسعود
و چند تن از بنی هاشم بر فاطمه نماز گذاردند و بروایتی فضل بن عباس داخل قبر شدند
و حذیفه نیز حاضر بودند و هنگام دفن فاطمه عباس بن عبد المطلب و علی علیه السلام و فضل بن
عباس داخل قبر شدند و چون فاطمه را با خاک سپردند چهل قبر را و بروایتی هفت قبر را در اطراف
یکسان نمودار کردند تا کسی قبر او را نشناسد و بعضی گفته اند قبر فاطمه را با ارض مستوی داشتند
تا کس علامتی از آن پیدا نکند در کتاب کافی بسند بحسین بن علی علیهما السلام پیوسته میشود
میفرماید چون فاطمه بسرای دیگر تحویل داد علی علیه السلام او را مدفون ساخت و قبر او
مستور داشت روی بقبر رسولخدا آورد ثم قال السلام علیک یا رسول الله عنی والسلام
علیک عن ابنتک وزائرتک والبائتة فی الثری ببقعتک المختار الله لها
سرعة اللحاق بک قل یا رسول الله عن صفیتک صبری وعفا عن سیدة
نساء العالمین تجلدی الا ان فی التأسی لی بسنتک والحزن الذی حل
بی فی فرقتک موضع تعز فلقد وسدتک فی ملحودة قبرک وفاضت نفسک
بین نحری وصدری وغمضتک بیدی وتولیت امرک بنفسی بلی وفی کتاب
الله لی انعم القبول انا لله وانا الیه راجعون قد استرجعت الودیعة
واخذت الرهینة واختلست الزهراء فما اقبح الخضراء والغبراء یا رسول
الله اما حزنی فسرمد واما لیلی فمسهد وهم لا یبرح من قلبی او یختار الله لی

دارک التی انت فیها مقیم کمد مقیح وهم مهیج سرعان ما فرق
بیننا والی الله اشکو وستنبئک ابنتک بتظافر امتک علی هضمها فاحفها
السؤال واستخبرها الحال فکم من غلیل معتلج بصدرها لم تجد الی بثه
سبیلا وستقول ویحکم الله وهو خیر الحاکمین والسلام علیکما یا رسول الله
سلام مودع لا سائم ولا قال فان انصرف فلا عن ملالة وان اقم فلا عن
سوء ظن بما وعد الله الصابرین واها واها والصبر ایمن واجمل ولولا
غلبة المستولین علینا لجعلت المقام عند قبرک لزاما والتلبث عنده
معکوفا ولاعولت اعوال الثکلی علی جلیل الرزیة فبعین الله تدفن ابنتک
سرا ویهضم حقها قهرا ویمنع ارثها جهرا ولم یطل العهد ولم یخلق منک
الذکر والی الله یا رسول الله المشتکی وفیک اجمل العزاء فصلوات الله
علیها وعلیک ورحمة الله وبرکاته میفرماید سلام از من بر تو ای رسولخدا و
سلام بر تو از دختر تو که زایر تست و خوابگاه او در بقعه تست و خداوند او را سرعت
داده است که زود ترا از همگنان با تو پیوسته میشود ای رسول خدا اندک شده است
صبر من در فراق صفیه تو و محو و منسی گشته است نیرومندی من در حرمان سیده زنان
عالمیان گریزی نیست جز اینکه اقتفا کنم بدان شکیبائی که در فراق تو کردم زیرا که روح تو
در میان گلوگاه من و سینه من جریان یافت و چشم ترا بدست خود بستم و ترا در حفره
قبر جای دادم و بخویشتن متولی امر تو گشتم و بکتاب خدای پذیرای مصیبت تو شدم که میفرماید
انا لله و انا الیه راجعون همانا بازیافته شد ودیعه و ماخوذ گشت رهینه یعنی فاطمه و مسلوب
شد زهرا الان ای رسول خدا چه نکوهیده صنعتی نمود زمین و آسمان همانا حزن من با ابد

مزار و شب

من مرا بجواب نگذارد و اندوه من از دل من برنخیزد مگر آنکه خداوند مرا در آن سرای در (اورد) که تو جای داری همانا اندوهیست که از جراحت قلب در غلیان است و غمی است که در سویدای خاطر در هیجان چه بسیار زود انجمن ما را متشتت ساخت ای رسول خدای بسوی خداوند شکوی میبرم و زود باشد که دختر تو آگهی دهد ترا بهم پشتی امت تو در ظلم دختر تو از وی نیک پرسش کن و خبر باز گیر چه بسیار قلب سوزناک که مورد تواتر و توالی سورت حزن است و بث شکوی نتواند کرد زود باشد که این ظالمان را بدعای بد یاد کنی و داور بداور دادگر باز گذاری سلام بر شما سلام وداع کننده نه دشمن دارنده اگر باز شوم نه از در ملالت است و اگر اقامت کنم نه از سوء ظن است با وعده خداوند مر صابران را داده و او صبر بهتر و نیکوتر است اگر غلبه اهل استیلا نبود همواره در این مضجع اقامت میجستم و در این مصیبت ناله و عویل در میدادم ای رسول خدا دختر ترا چنانکه حق خدای نداند از دشمنان بخاک سپردم حق او را بظلم بردند ارث او را از وی باز گرفتند حال آنکه عهد تو دور نیفتاده بود و ذکر تو محو و منسی نگشته بود ای رسول خدای بسوی خداوند است این شکوی و در اطاعت تست تسلیت این مصیبت صلوات خداوند بر فاطمه و بر تو باد و رحمت خداوند و این شعر را علی علیه السلام قرائت فرمود

نَفسي عَلى زَفَراتِها مَحبوسَةٌ / يا لَيتَها خَرَجَت مَعَ الزَفَراتِ
لا خَيرَ بَعدَكَ في الحَيوةِ وَاِنَّما / اَبكي مَخافَةَ اَن تَطولَ حَيوتي

فاضل مجلسی رضی الله عنه مینویسد که چون علی علیه السلام نعش فاطمه علیها السلام را بمصلّی آورد فَصَلّى عَلَيها ثُمَّ صَلّى رَكعَتَينِ وَ رَفَعَ يَدَيهِ اِلَى السَّماءِ فَنادى هذِهِ بِنتُ نَبِيِّكَ فاطِمَةُ اَخرَجتَها مِنَ الظُّلُماتِ اِلَى النُّورِ فَاَضائَتِ الاَرضُ مِيلاً في مِيلٍ فَلَمّا اَرادُوا

ان

اَن يَدفِنوها نُودُوا مِن بُقعَةٍ مِنَ البَقيعِ اِلَيَّ اِلَيَّ فَقَد رُفِعَ تُربَتُها مِنّي فَاِذا هِيَ بِقَبرٍ مَحفورٍ فَحَمَلُوا السَّريرَ اِلَيها فَدَفَنوها فَجَلَسَ عَلِيٌّ عَلى شَفيرِ القَبرِ فَقالَ يا اَرضُ اِستَودَعتُكِ وَديعَتي هذِهِ بِنتُ رَسولِ اللهِ فَنُودِيَ مِنها يا عَلِيُّ اَنا اَرفَقُ بِها مِنكَ فَارجِع وَلا تَهتَمَّ چون علی علیه السلام فاطمه را بمصلّی آورد بر او نماز بگذارد و از پس آن دو رکعت دیگر نماز بگذارد و دست بسوی آسمان برداشت و عرض کرد پروردگارا اینک فاطمه دختر پیغمبر تست او را از ظلمات دنیا بسوی نور رحل داده ام و یک میل در میل زمین را نورانی آورده ام و آنگاه که خواستند فاطمه را مدفون سازند از میان بقعه از بقاع بقیع ندائی در رسید و دو کرت فرمانکرد که بنزد من آورید چه خاک طینت وی از من برداشته شده چون علی علیه السلام نگریست قبری کنده و پرداخته آشکار گشت پس نعش را بدانسوی بردند و آن حضرت را بخاک سپردند علی در کنار قبر بنشست و گفت ای زمین این دختر رسول خداست که در نزد من بودیعت بود اکنون بنزد تو بودیعت میسپارم اینوقت ندائی در رسید که یا علی من مهربانترم با او از تو غمنده مباش و مراجعت کن امیر المؤمنین بعد از دفن فاطمه علیها السلام با سرای خویش آمد ابو بکر و عمر و گروهی از مهاجر (و انصار) بدر سرای علی علیه السلام حاضر شدند تا بر فاطمه نماز گذارند مقداد بن اسود گفت فاطمه را دوش بخاک سپردند عمر روی با ابوبکر آورد فَقالَ لَم اَقُل لَكَ اِنَّهُم سَيَفعَلونَ نگفتم چنین خواهند کرد عباس گفت فاطمه وصیت کرد که شما بروی نماز نگذارید فَقالَ عُمَرُ لا تَترُكونَ يا بَني هاشِمٍ حَسَدَكُمُ القَديمَ لَنا اَبَداً اِنَّ هذِهِ الضَّغائِنَ الَّتي في صُدورِكُم لَن تَذهَبَ وَاللهِ لَقَد هَمَمتُ اَن اَنبُشَها فَاُصَلّي عَلَيها فَقالَ عَلِيٌّ وَاللهِ لَو رُمتَ ذلِكَ يا ابنَ صهاكٍ لا رَجَعَت اِلَيكَ يَمينُكَ لَئِن سَلَلتُ سَيفي لا غَمَدتُهُ

دون ازهاق نفسك عمر گفت ای بنی هاشم این حقد و حسد دیرینه که از ما در خاطر دارید هرگز ترک نخواهید گفت و این کید و کینه که در سینه نهفته دارید هیچگاه بیرون نخواهید گذاشت سوگند با خدای اگر بخواهم او را از قبر برآرم و بروی نماز گذارم علی علیه السلام گفت ای پسر صهاک سوگند با خدای اگر این قصد کنی دست تو بتو باز نگردد چه اگر شمشیر برانگیزم تا خون تو نریزم جای در غلاف ندهم عمر دانست علی سوگند خویش را راست کند دم فرو بست در خبر است که مهاجر و انصار در بقیع غرقد انجمن شدند و جهل قبر تازه که همگان همانند بودند و قبر فاطمه شناخته نمیشد از مردمان ناله و نحیب برآمد و یکدیگر را مورد ملامت ساختند و بسرزنش و شناعت گرفتند و گفتند پیغمبر شما جز دختری مخلف نگذاشت و او بمرد و مدفون گشت حاضر نشدید و نماز بروی نگذاشتید و قبر او را نشناختید چه بی حمیت مردم که شمائید بعضی از بزرگان قوم گفتند زنان مسلمین حاضر شوند این قبور را نبش میکنند چند که فاطمه را دریابند آنگاه بروی نماز میکنیم و دیگر باره بخاک میسپاریم قبر او شناخته میگردد این خبر با میرالمؤمنین بردند آنحضرت چون شیر خشمناک از خانه بیرون شد چشمهای مبارکش گونه طبرخون داشت و رگهای او دا جش آکنده از خون بود و جامه اصفر که خاص روز مقاتله و یوم کریهه بود در بر داشت با حمایل ذوالفقار طی طریق میفرمود تا در بقیع درآمد مردمان یکدیگر را همی انها نمودند که اینک علی بن ابیطالب است که باین صفت که می‌نگرید در میرسد و سوگند یاد میکند که اگر از این قبور سنگی را جنبش دهد این جماعت را تا آخر با تیغ درمیگذرانم اینوقت عمر با گروهی آنحضرت را دیدار کرد و قال له ما لك يا ابا الحسن والله لننبشن قبرها ولنصلين عليها فضرب علي بيده الى جوامع ثوبه فهزه ثم ضرب به الارض وقال له يا ابن السوداء اما حقي فقد تركته مخافة ان

يرتد الناس عن دينهم واما قبر فاطمة فوالذي نفس علي بيده لئن رمت وأصحابك بشيء من ذلك لاسقين الارض من دمائكم فان شئت فاعرض يا عمر فتلقاه ابو بكر فقال يا ابا الحسن بحق رسول الله وبحق من فوق العرش الا خليت عنه فانا غير فاعلين شيئا تكرهه گفت یا اباالحسن بحق پیغمبر و بخدای عرش سوگند که دست از او بازدار ما هرگز کاری نکنیم که مکروه خاطر تو باشد بخدای نبش میکنیم قبر فاطمه را و بر او نماز میگذاریم علی علیه السلام دست برد و اطراف جامه عمر را درهم آورد و فرو گرفت و او را جنبشی داد و سخت بر زمین بکوفت و گفت ای پسر کنیزک سیاه خلافت که حق من بود بمن نگذاشتید و من دست باز داشتم تا مبادا مردمان مرتد شوند و یکباره از دین بگردند اما سوگند بدانکس که نفس من بدست اوست اگر تو و اصحاب تو قصد قبر فاطمه کنید زمین را از خون شما سیراب میکنم هان ای عمر اکنون اگر میخواهی تقدیم اسعاف آرزو میکن این هنگام ابو بکر قدم پیش گذاشت و گفت یا اباالحسن ترا سوگند میدهم بحق رسول خدا و بحق آفریننده عرش دست از عمر باز دار که ما هرگز دست بکاری نزنیم که مکروه خاطر تو باشد پس علی علیه السلام او را رها کرد و مردمان پراکنده شدند و دیگر عود نکردند و علی بسوگواری فاطمه پرداخت

در ذکر شعری چند که علی علیه السلام در مرثیه فاطمه سلام الله علیها فرمود

الا هل الى طول الحيوة سبيل	وانى وهذا الموت ليس يحول
واني وان اصبحت بالموت موقنا	فلي امل من دون ذاك طويل
وللدهر الوان تروح وتغتدى	وان نفوسا بينهن تسيل
ومنزل حق لا معرج دونه	لكل امرئ منها اليه سبيل
قطعت بايام التعزز ذكره	وكل عزيز ما هناك ذليل

اری علل الدنیا علیّ کثیرة	وصاحبها حتی الممات علیل
وانّی لمشتاق الی من احبّه	فهل لی الی من قد هویت سبیل
وانّی وان شطّت بی الدار نازحا	وقد مات قبلی بالفراق جمیل
فقد قال فی الامثال فی البین قائل	اضرّ به یوم الفراق رحیل
لکلّ اجتماع من خلیلین فرقة	وکلّ الذی دون الفراق قلیل
وانّ افتقادی فاطما بعد احمد	دلیل علی ان لا یدوم خلیل
وکیف هناک العیش من بعد فقدهم	لعمرک شیء ما الیه سبیل
سیعرض عن ذکری وتنسی مودّتی	ویظهر بعدی للخلیل عدیل
ولیس خلیلی من یدوم وصاله	ویحفظ سرّی قلبه ودخیل
ولیس خلیلی بالملول ولا الذی	اذا غبت یرضاه سوای بدیل
اذا انقطعت یوما من العیش مدّتی	فانّ بکاء الباکیات قلیل
یرید الفتی ان لا یموت حبیبه	ولیس الی ما یبتغیه سبیل
ولیس جلیلا رزء مال وفقده	ولکنّ رزء الاکرمین جلیل
لذلک جنبی لا یؤاتیه مضجع	وفی القلب من حرّ الفراق غلیل

و نیز این شعر را در کنار قبر فاطمه علیها السلام قرائت فرمود

مالی وقفت علی القبور مسلّما	قبر الحبیب فلم یردّ جوابی
احبیب مالک لا تردّ جوابنا	انسیت بعدی خلّة الاحباب

و این شعر را در پاسخ خویش از جانب فاطمه علیها السلام میفرماید

قال الحبیب وکیف لی بجوابکم	وانا رهین جنادل وتراب

اکل

اکل التراب محاسنی فنسیتکم	وحجبت عن اهلی وعن اترابی
فعلیکم منّی السلام تقطّعت	عنّی وعنکم خلّة الاحباب

و همچنان در مرثیه فاطمه علیها السلام میفرماید

حبیب لیس یعدله حبیب	وما لسواه فی قلبی نصیب
حبیب غاب عن عینی وجسمی	وعن قلبی حبیبی لا یغیب

و نیز میفرماید

وما الدهر والایّام الّا کما تری	رزیّة مال او فراق حبیب
وانّ امرءا قد جرّب الدهر لم یخف	تقلّب حالیه لغیر لبیب

ذکر تعیین قبر فاطمه و روز وفات او و مدت زندگانی آنحضرت بعد از رسول خدا

در کتاب مناقب ابن شهرآشوب ابوجعفر طوسی رحمة الله علیه مدفن فاطمه علیها السلام را در خانهٔ آنحضرت دانسته اند و اگرنه در روضه خواهد بود و این خبر را خبر پیغمبر استوار میکند قال النبی صلّی الله علیه واله انّ بین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنّة میفرماید میان قبر و منبر من باغیست از باغهای بهشت و حد روضه را مابین قبر پیغمبر و منبر پیغمبر معین کرده اند از طرف ستونها که بپهلوی مسجد منتهی میشود و در صحیح بخاری بین بیتی و منبری مسطور است و در موطّا و حلیه و جامع ترمذی و مسند احمد بن حنبل ما بین بیتی و منبری نیز مرقوم است و همچنان از رسول خدای روایت میکند که فرمود ومنبری علی ترعة من ترع الجنّة و احمد بن محمد بن ابی نصر میگوید سؤال کردم از ابوالحسن از قبر فاطمه گفت قبر او در خانه اوست گاهی که بنی امیه مسجد را بزرگ کردند در میان مسجد در آمد یزید بن عبد الملک از پدر خود روایت میکند قال دخلت علی فاطمة فبدأتنی

صحن

الجنّة م

بالسلام ثم قالت ما غدا بك قلت طلب البركة قالت اخبرني ابي وهو ذا من سلم عليه او على ثلثة ايام اوجب الله له الجنة قلت لها في حيوته وحيوتك قالت نعم وبعد موتنا میگوید داخل شدم بر فاطمه علیها السلام پیشی گرفت بر من بسلام و فرمود چه آورد ترا عرض کردم طلب خیر و برکت فرمود خبر داد مرا پدر من و اینک حاضر است که هر کس سه روز بر پدر من در آید و سلام کند. خداوند واجب میکند برای او بهشت را عرض کردم در حیات شما فرمود بلی و بعد از وفات ما در کتاب عیون المعجزات سید مرتضی علیه الرحمه باسناد خود میگوید قبر فاطمه سلام الله علیها در بقیع غرقد است در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است که مضجع فاطمه در بقیع است بروایتی مدفون اندر خانه او ست و مجلسی علیه الرحمه میفرماید بقول ارباب تواریخ و خبر در بقیع است و نیز روایتی است از ابن بابویه وقتی بنی امیه مسجد را بزرگ کردند قبر فاطمه در مسجد درآمد

ذکر تعیین عمر فاطمه سلام الله علیها و روز وفات او و مدت زندگانی فاطمه بعد از پدر صلی الله علیه و آله و سلم

در کتاب عیون المعجزات سید مرتضی رضی الله عنه عمر فاطمه را باسناد خود هیجده سال و دو ماه ضبط نموده و در مناقب ابن شهرآشوب هیجده سال و هفت ماه مرقوم افتاده محمد بن همام نیز هیجده سال دانسته فاضل مجلسی علیه الرحمه از سید الحفاظ ابو منصور دیلمی مینویسد که او باسناد خود میگوید عبد الله بن محمد محض بن حسن مثنی بن حسن بن علی بن ابیطالب علیهم السلام در آمد بر هشام بن عبد الملک و کلبی در مجلس او حاضر بود هشام روی با عبد الله محض آورد و از سنین عمر فاطمه علیها السلام پرسش نمود عبد الله عرض کرد مدت عمر فاطمه سی سال بود با کلبی بعد گفت تو چه گوئی گفت سی و پنج سال زندگانی یافت.

هشام روی بعبد الله آورد و گفت میشنوی کلبی چه میگوید فقال عبد الله يا امير المؤمنين سلني عن امي فانا اعلم بها وسل الكلبي عن امه فهو اعلم بها عبد الله گفت یا امیر المؤمنین صواب آنست که صفت مادر مرا از من پرسش کنی چه من داناترم بر احوال مادر خود و صفت مادر کلبی را از کلبی بپرس چه او نیکو داند مادر خود را و دیگر عاصمی میگوید فاطمه بیست و نه سال زندگانی یافت و محمد بن اسحق میگوید مدت زندگانی فاطمه بیست و هشت سال بود و بروایتی بیست و سه سال و بیشتر بیست و یک سال و سی سال نوشته اند اما زندگانی فاطمه بعد از رسول خدا در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است که چهل روز نیز بود و بروایتی چهار ماه و محمد بن همام نیز میگوید هشتاد و پنج روز بعد از پیغمبر وداع جهان گفت و در کتاب کافی مسطور است که هفتاد و پنج روز بعد از پدر زنده بود و در بعضی از کتب مناقب وفات فاطمه را بعد از پدر دو ماه نگاشته اند و بروایتی سه ماه و گروهی سه ماه و ده روز و جماعتی هشت ماه دانسته اند از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده اند که فاطمه شش ماه بعد از پدر زنده بود و نیز نسبت با بوجعفر علیه السلام داده اند که فرمود دو ماه و اگر نه سه ماه زندگانی داشت و در عیون المعجزات مسطور است که فاطمه بعد از رسول خدا چهل روز و بروایتی هفتاد و پنج روز زنده بود فاضل مجلسی علیه الرحمه نیز هفتاد و پنج روز دانسته و وهب بن منبه از ابن عباس روایت میکند که فاطمه چهل روز بعد از پدر از این سرای فانی بجهان جاودانی شتافت اما روز وفات فاطمه در کتاب الدلایل مسطور است که روز شنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاخره وداع جهان گفت محمد بن همام گوید بیستم جمادی الآخره درگذشت در مناقب مسطور است که شب یکشنبه هفدهم شهر ربیع الاول وفات کرد و در کشف الغمه مرقوم است که روز سیم جمادی

و بروایتی هفتاد و دو روز و بروایتی هشتاد و پنج روز

الآخره بسرای جهانی تحویل داد و بروایتی غایبه در اواخر جمادی الاولی وداع
جهان گفت مکشوف باد که احادیث مختلفه چند که از این در این کتاب مبارک نگاشتم
و چند که در کتب عربیه و فارسیه از بیم اطناب نادیده انگاشتم در پرده مطالعه
نیفتد و هرگز با یکدیگر آشتی نگیرد لاجرم من بنده باندازه نیروی خود چندانکه
فحص کردم و استقرا نمودم در جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ ولادت
فاطمه را در روز جمعه بیستم جمادی الآخره هشت سال شمسی قبل از هجرت رسول خدا
نگاشتم و چون وفات آنحضرت را هفتاد و پنج روز بعد از رحلت پیغمبر کریم وفات
فاطمه روز سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی خواهد بود در این صورت مدت عمر آنحضرت
هیجده سال و دو ماه و یکروز قمری میشود زیرا که ولادت فاطمه بعد از شش هزار و دویست و
هشت سال شمسی پس از هبوط آدم صفی در روز جمعه بیستم جمادی الآخره بود و چون سالهای
شمسی را بشمار سال قمری آریم ورود رسول خدا بمدینه که دوشنبه دوازدهم ربیع الاول است
بعد از شش هزار و دویست و شانزده سال شمسی مدت عمر فاطمه علیها السلام
روز ورود پیغمبر بمدینه هفت سال و یازده ماه و شانزده روز قمری میشود و روز وفات
پیغمبر که نیز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول است در سال یازدهم هجری بشمار قمری
عمر فاطمه هیجده سال و یازده ماه و شانزده روز بر می آید لاجرم بعد از هفتاد
و پنج روز که آنحضرت وفات کرد واجب میکند که مدت عمر آنحضرت هیجده سال و
دو ماه و یکروز باشد همانا اگر خواستیم توانستیم که از زیجات تقویمی واپس
شویم تا بسال یازدهم هجری و روز وفات فاطمه را نیکوتر از این مبرهن سازیم و از تخمین
بیقین آریم لکن از اختلاف احادیث کثیره ضرورت داعی این کاوش نشود

چه اگر آنچه نقد میگشت با حدیثی موافقت مینمود با حدیث دیگر مطابقت نمیداشت
لاجرم عنان قلم باز کشیدم

ذکر اولاد فاطمه علیها الصلوة و السلام

فاطمه از امیرالمؤمنین علیهما السلام پنج تن فرزند داشت سه تن پسران بودند
نخستین امام حسن و دیگر امام حسین و ایشان از آفتاب آسمان شناخته ترند
و فضایل ایشان را حیز زمین و زمان گنج ندارد و من بنده باندازه توانائی خویش
هر یک را مجلدی جداگانه رقم کرده ام و دیگر محسن و او پسر چنانکه مرقوم افتاد سقط
شد در کتاب کافی بسند بابی عبد الله علیه السلام منتهی میشود قال قال امیر
المؤمنین اِنَّ اَسقاطَکُم اِذا لَقوکُم یَومَ القِیمَةِ وَلَم تُسَمّوهُم یَقولُ السِّقطُ لِاَبیهِ
اَلّا سَمَّیتَنی وَقَد سَمّی رَسولُ اللهِ مُحسِناً قَبلَ اَن یُولَدَ یعنی امیرالمؤمنین فرمود این
کودکان که نارسیده از بطن مادر ساقط میشوند و پدران ایشان را باسمی نام بردار نکرده
اند در روز قیامت آن سقط پدر را میگوید از چه مرا بنامی مسمّی نساختی از اینجاست
که رسول خدا از آن پیش که محسن سقط شود او را نام بردار فرمود اما دختران نخستین
زینب الکبری و کنیت آنحضرت امّ الحسن است و او در حباله نکاح عبد الله بن
جعفر بن ابی طالب بود و از عبد الله فرزندان آورد علی و عون و عباس و جعفر
ایشان ابن حبیب روایت میکند که زینب بعد از عبد الله در حباله نکاح کثیر بن عباس
بن عبد المطلب در آمد قصّهای آنحضرت و مصیبتهای او را در کتاب سیّد الشهدا بشرح رقم کردیم
و دیگر امّ کلثوم کبری است و نام او زینب صغری است در کتاب عمدة الطالب مرام
کلثوم را رقیه مینویسد در سال هفدهم هجری عمر بن الخطاب بروایت صاحب استیعاب کابین

بحضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد و امّ کلثوم را از برای خویش خواستاری نمود این سخن
در خاطر علی علیه السلام حملی گران آمد و بیانداخت در پاسخ امّ کلثوم هنوز کودک است
هنگام آن نیست که کسی او را بشوی فرستد عمر گفت یا اباالحسن من آرزومندم
که بدین کرامت مخصوص شوم چندانکه هیچکس را چندین آرزومندی نیست علی علیه السلام
گفت با تو تزویج کنم و بسوی تو فرستم تا اگر در خور این مقام باشد تو را باشد و امّ
کلثوم را عقد بسته بسوی عمر فرستاد و بروایت صاحب الفی کابین او را چهار هزار
درهم بست عمر با چشم مهر و حفاوت با امّ کلثوم نگریست و دست فرا برد و جامه
از ساق او بیکسوی کشید امّ کلثوم غضبناک شد و گفت اگر نه این بود که امیرالمؤمنین
باشی چشم تو را درهم میشکستم و بروایتی فرمود چشم تو را بر میکندم و از نزد او بیرون شد
بحضرت پدر آمد فقالت بعثتنی الی شیخ سوء عرض کرد مرا بنزد یک پیری نکوهیده کیش
گسیل داشتی علی فرمود ای فرزند آن شوهر تست بالجمله روز دیگر گاهی که مهاجر
و انصار نزد عمر حاضر شدند گفت مرا ترحیب و ترحیب گویند و مبارکباد فرستید
گفتند سبب چیست گفت امّ کلثوم دختر علی را کابین بستم سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ یَقُولُ
کُلُّ نَسَبٍ وَ سَبَبٍ وَ صِهْرٍ مُنْقَطِعٌ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اِلّا نَسَبِی وَ سَبَبِی وَ صِهْرِی
فَکَانَ لِی بِهِ النَّسَبُ وَ السَّبَبُ وَ اَرَدْتُ اَنْ اَجْمَعَ اِلَیْهِ الصِّهْرَ
یعنی شنیدم که پیغمبر فرمود هر نسبی و سببی و مصاهرتی در قیامت قطع میشود الا خویشاوندی
و دامادی من همانا من از قبیله قریشم و خویشاوندی من با رسولخدا استوار است
خواستم بدامادی رسول خدا اشرافتی دیگر بدست کنم پس امّ کلثوم دختر علی را تزویج
نمودم میکند که مرا تهنیت گویند بالجمله در کتاب ابن عبد البر مسطور است که عمر بن الخطاب

از امّ کلثوم پسری آورد که زید نام داشت و ملقب بود بذو الهلالین و زید با مادرش امّ
کلثوم در یک روز وفات کردند ابو محمد در کتاب الامامه حدیث میکند که امیرالمؤمنین علیه السلام
امّ کلثوم را با عمر بن الخطاب کابین بست لکن چون صغیره بود شوهر نشست با او تا بستر
گشت و پیش از آنکه با او طریق مضاجعت بسپارد مقتول گشت و امیرالمؤمنین نزد بند را در
نشود چه روز یکه عمر مقتول گشت امّ کلثوم کمتر از بیست سال نداشت مع القصه بعد از
عمر امیرالمؤمنین امّ کلثوم را با عون بن جعفر تزویج نمود و بعد از عون محمّد بن جعفر شد
و صدوق علیه الرحمه در کتاب توحید مینویسد که امّ کلثوم در سرای عمر نرفت بلکه جنیّه
بصورت امّ کلثوم برآمد و بسرای عمر رفت مردم شیعی در این قصه فراوان سخن کرده اند
گویند اینکه رسول خدای عثمان بن عفان را بمصاهرت خویش اختیار فرمود لظاهر شریعت
متابعت داشت و بصورت از وی مخالفتی در دین پدیدار نبود لکن گاهی که عمر بن الخطاب
پیغمبر را فی خدا و رسول کرد و غصب خلافت کرد از دین بیرون شد مصاهرت او در شریعت
روا نبود از نیروی علی علیه السلام امضا نفرمود و عمر بتمام غلظت و شدت تهدید به
قتل میفرستاد عباس بگریست که در این امر فتنه بزرگ حادث خواهد شد ابجرها به
علی آورد و بالحاح از حضرتش انجاح مسئول عمر را بگرفت و مردم شیعی را اخبار
بسیار است که حمل چندین مصاعب کنند چه در نزد ایشان خطبه کردن امّ کلثوم بخلاف شریعت از غصب
تا قیامت بر پا بست بر زیادت نیست از حضرت صادق علیه السلام حدیث کرده اند
اول فرج غصبت منا امّ کلثوم لازم نبود جنیه بصورت او برآید و السلام علی من اتّبع الهدی

ذکر اوقاف و صدقات فاطمه صلوات الله علیها

در کتاب کافی بسند با بو بصیر منتهی میشود قال قال ابو جعفر الا اقرئک وصیة

فاطمة قال قلت بلی فاخرج حقّا او سفطا فاخرج منه کتابا فقرء بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اوصت به فاطمة بنت محمد رسول الله اوصت بحوائطها السبعة العواف والدلال والبرقة والمبیت والحسنی والصافیة ومال ام ابرهیم الی علی بن ابیطالب فان مضی علیّ فالی الحسن فان مضی الحسن فالی الحسین فان مضی الحسین فالی الاکبر من ولدی شهد الله علی ذلک والمقداد بن الاسود والزبیر بن العوّام وکتب علیّ بن ابیطالب یعنی ابوجعفر علیه السلام فرمود هان ای ابوبصیر آیا از وصیت فاطمه ترا آگهی دهم گفت فرمایید پس حقه و کر سبدی بر آورد و از میان آن مکتوبی ظاهر ساخت و قرائت کرد بسم الله الرحمن الرحیم اینست وصیتی که فاطمه کرده است وصیت کرده است که حوائط سبعه که نخستین عواف دویم دلال سیم برقه چهارم مبیت پنجم حسنی ششم صافیه هفتم حائط ام ابرهیم است در تصرف علی بن ابیطالب و متولی این حوائط او ست و اگر علی علیه السلام وداع جهان گوید با امام حسن است و اگر امام حسن در گذرد با امام حسین است و بعد از امام حسین تولیت با بزرگترین اولاد منست و خدا را برین کلمات شاهد گرفت و مقداد بن اسود و زبیر بن العوام را گواه ساخت و امیرالمؤمنین علیه السلام این را مکتوب کرد و نیز در کافی بسندهای مرفوع پیوسته میشود قال سئلت ابا عبد الله عن صدقة رسول الله وصدقة علیّ فقال هی لنا حلال وقال ان فاطمة علیها السلام جعلت صدقتها لبنی هاشم وبنی المطلب میگوید از ابو عبد الله سؤال کردم از صدقات رسول خدا و علی بن ابیطالب فرمود بر ما حلالست تذنیبه فاطمه علیها السلام مسطور است که فاطمه با علی علیه السلام فرمود این موقوفات با اکبر

یعنی خاص اولاد منست که از من داری نه اولادیکه از دیگر زنان داری و نیز در کافی از ابو عبد الله علیه السلام مرویست قال المبیت هو الذی کاتب علیه سلمان فافاءه الله علی رسوله فهو فی صدقتها میفرماید حائط المبیت از مکاتبه سلمان است از خداوند با رسول خود عطا فرمود و در جمله میراث فاطمه و صدقات آنحضرت افتاد و همچنان در کافی مسطور است سؤال محمد بن یحیی از احمد بن محمد از ابو الحسن قال سألته عن الحیطان السبعة التی کانت میراث رسول الله لفاطمة فقال لا انما کانت وقفا فکان رسول الله یأخذ الیه منها ما ینفق علی اضیافه والتابعة تلزمه فیها فلما قبض جاء العباس یخاصم فاطمة فیها فشهد علیّ وغیره انها وقف علی فاطمة وهی الدلال والعواف والحسنی والصافیة ومال ام ابرهیم والمبیت والبرقة میگوید از ابو الحسن ثانی یعنی امام زین العابدین علیه السلام سؤال کردم از هفت حائط که از رسول خدای میراث خاص فاطمه گشت فرمود حوائط فاطمه وقف است و رسول خدا از منافع آن بر میهمان و جز میهمان انفاق میفرمود و چون رسول خدای وداع جهان گفت عباس با فاطمه در تصرف حوائط بداوری برخواست امیرالمؤمنین علیه السلام و دیگر کسان گواهی دادند که حوائط وقف است بر فاطمه

ذکر تظلم فاطمه صلوات الله علیها در روز رستاخیز

در امالی صدوق سند با بوجعفر علیه السلام منتهی میشود قال جابر بن عبد الله الانصاری یقول قال رسول الله اذا کان یوم القیمة تقبل ابنتی فاطمة علی ناقة من نوق الجنة مدبّجة الجنبین خطامها من لؤلؤ رطب قوائمها من الزمرد الاخضر ذنبها من المسک الاذفر عیناها یاقوتتان حمراوان علیها قبّة

مِن نورٍ يُرى ظاهِرُها مِن باطِنِها وَباطِنُها مِن ظاهِرِها داخِلُها
عَفوُ اللهِ وَخارِجُها رَحمَةُ اللهِ عَلى رَأسِها تاجٌ مِن نورٍ لِلتّاجِ سَبعونَ
رُكناً كُلُّ رُكنٍ مُرَصَّعٌ بِالدُّرِّ وَاليَاقوتِ يُضيءُ كَما يُضيءُ الكَوكَبُ الدُّرِّيُّ
فِي أُفُقِ السَّماءِ وَعَن يَمينِها سَبعونَ أَلفَ مَلَكٍ وَعَن شِمالِها سَبعونَ أَلفَ
مَلَكٍ وَجَبرَئيلُ آخِذٌ بِخِطامِ النّاقَةِ يُنادي بِأَعلى صَوتِهِ غُضّوا أَبصارَكُم
حَتّى تَجوزَ فاطِمَةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ فَلا يَبقى يَومَئِذٍ نَبِيٌّ وَلا رَسولٌ وَلا صِدّيقٌ وَلا شَهيدٌ
إِلّا غَضّوا أَبصارَهُم حَتّى تَجوزَ فاطِمَةُ فَتَسيرَ حَتّى تُحاذي عَرشَ رَبِّها جَلَّ
جَلالُهُ فَتَزُجَّ بِنَفسِها عَن ناقَتِها وَتَقولُ إِلهي وَسَيِّدي اُحكُم بَيني وَبَينَ
مَن ظَلَمَني اللّهُمَّ احكُم بَيني وَبَينَ مَن قَتَلَ وُلدي فَإِذَا النِّداءُ مِن قِبَلِ اللهِ
جَلَّ جَلالُهُ يا حَبيبَتي وَابنَةَ حَبيبي سَليني تُعطَي وَاشفَعي تُشَفَّعي فَوَعِزَّتي
وَجَلالي لا جازَني ظُلمُ ظالِمٍ فَتَقولُ إِلهي وَسَيِّدي ذُرِّيَّتي وَشيعَتي وَ
شيعَةَ ذُرِّيَّتي وَمُحِبّي وَمُحِبّي ذُرِّيَّتي فَإِذَا النِّداءُ مِن قِبَلِ اللهِ جَلَّ جَلالُهُ أَينَ
ذُرِّيَّةُ فاطِمَةَ وَشيعَتُها وَمُحِبّوها وَمُحِبّو ذُرِّيَّتِها فَيُقبِلونَ وَقَد أَحاطَ بِهِم مَلائِكَةُ
الرَّحمَةِ فَتَقَدَّمُهُم فاطِمَةُ حَتّى تُدخِلَهُمُ الجَنَّةَ يعنی جابر بن عبد الله در
خدمت ابو جعفر بعرض رسانيد که رسول خدا فرمود که در روز قيامت دختر من فاطمه
بر شتری از شترهای بهشت بر می نشيند که هر دو پهلوی او مزين است بديباج
و مهار آن از مرواريد تازه و محمليست و قوائمش از زمرد سبز است و دم او از مشک
بويا و چشمهای آن از ياقوت حمراست و هودجی از نور بر زبر اوست که ديده ميشود ظاهر او
از باطن او و باطن او از ظاهر او و درون او آگنده است از عفو خداوند غفار و برون آن محفوف

برحمت پروردگار و بر فراز آن قبه ايست از نور و آن ناقه را هفتاد رکن است و هر رکن
ترصيع يافته بمرواريد غلطان و ياقوت درخشان و نوربخش است چون ستاره
روشن در افق آسمان هفتاد هزار فرشته در ملازمت يمين اوست و هفتاد هزار
در يسار او و جبرئيل امين زمام او را بدست کرده باعلی صوت ندا در ميدهد که چشمهای
خود را فرو خوابانيد تا فاطمه دختر محمد عبور دهد لاجرم باقی نماند هيچ پيغمبری و رسولی
و صديقی و شهيدی جز آنکه چشم فرو بندد تا فاطمه درگذرد پس سير ميدهد تا پای عرش پروردگار
و خويشتن را از شتر بزير می افکند و عرض ميکند الهی ای مولای من حکم کن ميان من و ميان
آنانکه بر من ظلم کردند ای پروردگار من حکم کن ميان من و ميان آنانکه فرزندان مرا کشتند
اين هنگام از سرادقات جلال ندا در ميرسد که ای حبيبه من و ای دختر حبيب من سؤال
کن از من بدانچه خواهی تا عطا کرده شوی و تقديم شفاعت ميکن تا مقبول الشفاعه باشی
سوگند بعزت و جلال من از هيچ ظالمی درنميگذرم و از هر ستمی باز پرس ميکنم فاطمه عرض
ميکند ای مولای من و ای سيد من اندوه من همه از فرزندان من و شيعيان من و شيعه فرزندان
من و دوستان فرزندان من است ندا از حضرت خداوند جل جلاله در ميرسد که
کجايند فرزندان فاطمه و شيعيان او و شيعه فرزندان او در زمان همگان حاضر ميشوند
و فرشتگان رحمت اطراف ايشانرا فرو ميگيرد و فاطمه همگانرا با خويشتن بجنت در
ميآورد و ديگر در عيون اخبار رضا سند بعلی بن موسی عليه السلام پيوسته ميشود
و او از پدران خويش عليهم السلام روايت ميکند قال قال رسول الله تُحشَرُ ابنَتي
يَومَ القِيامَةِ وَمَعَها ثِيابٌ مَصبوغَةٌ بِالدِّماءِ تَتَعَلَّقُ بِقائِمَةٍ مِن قَوائِمِ العَرشِ
تَقولُ يا حَكَمُ احكُم بَيني وَبَينَ قاتِلِ وُلدي قالَ عَلِيُّ بنُ أَبي طالِبٍ قالَ رَسولُ اللهِ

اللهِ وَ بَیْنَکُمْ لا یَبْقی وَ رَبِّ الْکَعْبَةِ یعنی از حضرت رضا علیه السلام مرویست که رسول
خدا فرمود محشور میشود دختر من فاطمه در حالتیکه جامهای او از خونست دست در قایمه
از قوایم عرش میزند و عرض میکند الحاکم عادل حکم کن در میان من و قاتل فرزندان
من و قاتل فرزندان من امیر المؤمنین میفرماید رسول خدا فرمود سوگند بخدا و بکعبه که حکم
میکند از برای دختر من و نیز بطریق تحدیث از حضرت رضا علیه السلام وارد است
الا انکه در ذیل حدیث رسول خدا میفرماید اَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَغْضَبُ لِغَضَبِ فاطِمَةَ
وَ یَرْضی لِرِضاها یعنی خداوند میفرماید کاهی که فاطمه بغضب میآید خشمناک میکردد و بخوشنودی
فاطمه خوشنود میکردد و نیز از حضرت رضا علیه السلام مرویست اِذا کانَ یَوْمُ القِیمَةِ
قِیلَ یا اَهْلَ الجَمْعِ غُضُّوا اَبْصارَکُمْ لِتَمُرَّ فاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللهِ فَتَمُرُّ وَ عَلَیْها
رَیْطَتانِ خَضْراوانِ میفرماید در روز قیامت ندائی در میرسد که ای مردم موقف دیدها
در پوشید که فاطمه دختر رسول خدا عبور میدهد و آنحضرت در میکذرد و دو جامه
کلکون رقیق در بر دارد و نیز در عیون اخبار از حضرت رضا علیه السلام مرویست
قالَ قالَ رَسُولُ اللهِ تُحْشَرُ ابْنَتی فاطِمَةُ وَ عَلَیْها حُلَّةُ الکَرامَةِ قَدْ عُجِنَتْ بِماءِ الحَیَوانِ
فَیَنْظُرُ اِلَیْهَا الخَلائِقُ فَیَتَعَجَّبُونَ مِنْها ثُمَّ تُکْسی اَیْضاً مِنْ حُلَلِ الجَنَّةِ عَلی اَحْسَنِ
الصُّورَةِ وَ اَحْسَنِ الکَرامَةِ وَ اَحْسَنِ مَنْظَرٍ فَتُزَفُّ اِلَی الجَنَّةِ کَما تُزَفُّ العَرُوسُ
وَ یُوَکَّلُ بِها سَبْعُونَ اَلْفَ جارِیَةٍ رسول خدا میفرماید دختر من فاطمه کاهی که بمحشر در میاید
حلهٔ کرامت در بر دارد و با آب زندکانی غسل یافته مردمان در او نکران میشوند و از
حشمت او قرین حیرت میکردند انکاه از حلل جنت هزار حله در بر میکند و بهر حله بخط بهترین
کمویست که داخل کنید دختر محمد را در بهشت با بهترین صورتی و نیکوتر کرامتی و زیباتر منظری

در روز قیامت

دیگر

پس مهر آنه

بسوی بهشت چنانکه خرامان میشود عروس و هفتاد هزار جاریه در ملازمت اوست
و دیگر در کتاب ثواب الاعمال سند بابی عبد الله پیوسته میشود قالَ قالَ رَسُولُ اللهِ
اِذا کانَ یَوْمُ القِیمَةِ نُصِبَ لِفاطِمَةَ قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ وَ اَقْبَلَ الحُسَیْنُ صَلَواتُ اللهِ
عَلَیْهِ رَأْسُهُ عَلی یَدِهِ فَاِذا رَأَتْهُ شَهِقَتْ شَهْقَةً لا یَبْقی فِی الجَمْعِ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ
وَ لا نَبِیٌّ مُرْسَلٌ وَ لا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِلّا بَکی لَها فَیُمَثِّلُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَجُلاً لَها
فی اَحْسَنِ صُورَةٍ وَ هُوَ یُخاصِمُ قَتَلَتَهُ بِلا رَأْسٍ فَیَجْمَعُ اللهُ قَتَلَتَهُ وَ المُجْهِزِینَ عَلَیْهِ
وَ مَنْ شَرِکَ فی قَتْلِهِ فَیَقْتُلُهُمْ حَتّی اَتی عَلی آخِرِهِمْ ثُمَّ یُنْشَرُونَ فَیَقْتُلُهُمْ اَمِیرُ
المُؤْمِنِینَ ثُمَّ یُنْشَرُونَ فَیَقْتُلُهُمُ الحَسَنُ ثُمَّ یُنْشَرُونَ فَیَقْتُلُهُمُ الحُسَیْنُ ثُمَّ یُنْشَرُونَ فَلا
یَبْقی مِنْ ذُرِّیَّتِنا اَحَدٌ اِلّا قَتَلَهُمْ قَتْلَةً فَعِنْدَ ذلِکَ یَکْشِفُ اللهُ الغَیْظَ
وَ یُنْسِی الحُزْنَ ثُمَّ قالَ اَبُو عَبْدِ اللهِ رَحِمَ اللهُ شِیعَتَنا وَ اللهِ هُمُ المُؤْمِنُونَ
فَقَدْ وَ اللهِ شَرِکُونا فِی المُصِیبَةِ بِطُولِ الحُزْنِ وَ الحَسْرَةِ میفرماید رسول خدا
فرمود در روز قیامت از برای فاطمه قبه از نور نصب میکنند و حسین علیه السلام در میاید
در حالتیکه سر مبارکش در فراز دست اوست چون فاطمه نکران میشود بچنو دانه نعره میزند
که باقی نماند هیچ فرشته مقرب و هیچ پیغمبر مرسل و هیچ بنده مؤمن الا آنکه بر او میکرید
پس خداوند ممثل میکند از برای او مردیرا با نیکوتر صورتی و تواند شد که او رسول خدا
باشد و او مخاصمه میکند با کشندکان حسین در حالتیکه بیسر است پس حاضر میکند خداوند
قاتلان حسین و آنانکه اعداد قتل حسین کردند و آنانکه شریک قتل حسین شدند پس
تمامت ایشانرا با تیغ در میکذراند و کمتر بجای میکذارد و دیکر باره خداوند
الجماعت را زنده میکند و امیر المؤمنین علیه السلام همکانرا خون میریزد دیکرت دیکر زنده میکرداند

حسن کشته میشوند و همچنان خداوند نشر میکند ایشان را و حسین علیه السلام حمله را القتل برسانند
بد نیکوئی زنده میشوند و کشته میشوند چنانکه یکتن از ذریت ما بجا نمیماند جز اینکه ایشان را
با تیغ درمیگذرانند اینوقت خداوند خشم و غیظ را مرتفع میسازد و حزن و اندوه را
منتسی میدارد اینوقت ابوعبدالله فرمود خدا رحمت کند شیعیان ما را همانا شیعیان
ما سوگند با خدای مؤمنانند و شریکند با ما در مصیبت ما بطول حزن و محنت و دوام
دریغ و حسرت و نیز در کتاب ثواب الاعمال باسناد معتبره مسطور است قال
رَسُولُ اللهِ اِذا كانَ يَومُ القِيمَةِ جاءَتْ فاطِمَةُ في لُمَّةٍ مِنْ نِسائِها فَيُقالُ لَها ادْخُلي
الجَنَّةَ فَتَقُولُ لا اَدْخُلُ حَتّى اَعْلَمَ ما صُنِعَ بِوَلَدي مِنْ بَعْدي فَيُقالُ لَها انْظُري في
قَلْبِ القِيمَةِ فَتَنْظُرُ اِلَى الحُسَيْنِ قائِمًا وَلَيْسَ عَلَيْهِ رَأْسٌ فَتَصْرُخُ صَرْخَةً وَاَصْرُخُ
لِصُراخِها وَتَصْرُخُ المَلئِكَةُ لِصُراخِها فَيَغْضَبُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَنا عِنْدَ ذلِكَ
فَيَأْمُرُ نارًا يُقالُ لَها هَبْهَبُ قَدْ اُوقِدَ عَلَيْها اَلْفُ عامٍ حَتّى اسْوَدَّتْ لا يَدْخُلُها
رَوْحٌ اَبَدًا وَلا يَخْرُجُ مِنْها غَمٌّ اَبَدًا فَيُقالُ لَها الْتَقِطي قَتَلَةَ الحُسَيْنِ صَلَواتُ
اللهِ عَلَيْهِ وَحَمَلَةَ القُرْآنِ فَتَلْتَقِطُهُمْ فَاِذا صارُوا في حَوْصَلَتِها صَهَلَتْ
وَصَهَلُوا بِها وَشَهَقَتْ وَشَهَقُوا بِها وَزَفَرَتْ وَزَفَرُوا بِها فَيَنْطِقُونَ
بِاَلْسِنَةٍ ذَلِقَةٍ طَلِقَةٍ رَبَّنا بِما اَوْجَبْتَ لَنا النّارَ قَبْلَ عَبَدَةِ الاَوْثانِ فَيَأْتيهِمُ
الجَوابُ عَنِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ مَنْ عَلِمَ لَيْسَ كَمَنْ لا يَعْلَمُ یعنی رسول خدا فرمود در روز قیامت
فاطمه علیها السلام با گروهی از زنان در میاید عرض میکنند داخل شو در بهشت فرماید داخل
نمیشوم چند که بدانم با فرزندان من بعد از من چه صنعت کردند میگویند نگران شو در قلب
قیامت چون نظر بیافکند حسین را مینگرد که بی سر برپای ایستاده فریادی سخت

میاورد و من نیز از فریاد او صیحه میزنم و فرشتگان از فریاد ما ناله و فریاد در میاورند
و خشم خداوند قاهر قهار جنبش میکند و فرمان میدهد آتشی را که هبهب نام دارد
و هزار سال اعداد یافته و نیرو گرفته و هرگز با رفق آشنا نگشته و هرگز غم از وی بیرون
نشده او را فرمان میرسد که با خود دار قاتلان حسین را و آنانکه قرآن را پشت
انداختند و ضایع گذاشتند پس میچیند ایشان را و در چینه دان خویش می افکند و بانگ
بر ایشان میزند و نیز ایشان میکشند و ایشان زفره بر او میکشند پس آغاز سخن میکنند
با طلاقت لسان و ذلاقت بیان عرض میکنند ای پروردگار ما از چه روی
واجب ساختی بر ما آتش را از آن پیش که بت پرستان را بدوزخ در افکنی از حضرت
خداوند پاسخ آید که کیفر عالمان اشد است از جاهلان و هم در کتاب ثواب الاعمال
قالَ قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُمَثَّلُ لِفاطِمَةَ رَأْسُ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ
مُتَشَحِّطًا بِدَمِهِ فَتَصيحُ وا وَلَداهُ وا ثَمَرَةَ فُؤاداهُ فَتَصْعَقُ المَلائِكَةُ لِصَيْحَةِ فاطِمَةَ
وَيُنادي اَهْلُ القِيمَةِ قَتَلَ اللهُ قاتِلَ وَلَدِكِ يا فاطِمَةُ قالَ فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ
ذلِكَ اَفْعَلُ بِهِ وَبِشيعَتِهِ وَاَحِبّائِهِ وَاَتْباعِهِ وَاِنَّ فاطِمَةَ في ذلِكَ اليَوْمِ عَلى
ناقَةٍ مِنْ نُوقِ الجَنَّةِ مُدَبَّجَةِ الجَنْبَيْنِ واضِحَةِ الخَدَّيْنِ شَهْلاءِ العَيْنَيْنِ
رَأْسُها مِنَ الذَّهَبِ المُصَفّى وَاَعْناقُها مِنَ المِسْكِ وَالعَنْبَرِ خِطامُها مِنَ الزَّبَرْجَدِ
الاَخْضَرِ وَرَحائِلُها دُرٌّ مُفَضَّضٌ بِالجَوْهَرِ عَلَى النّاقَةِ هَوْدَجٌ غِشاؤُها مِنْ
نُورِ اللهِ وَحَشْوُها مِنْ رَحْمَةِ اللهِ خِطامُها فَرْسَخٌ مِنْ فَراسِخِ الدُّنْيا يَحُفُّ بِهَوْدَجِها
سَبْعُونَ اَلْفَ مَلَكٍ بِالتَّسْبيحِ وَالتَّمْجيدِ وَالتَّهْليلِ وَالتَّكْبيرِ وَالثَّناءِ عَلى رَبِّ
العالَمينَ ثُمَّ يُنادي مُنادٍ مِنْ بُطْنانِ العَرْشِ يا اَهْلَ القِيمَةِ غُضُّوا

ابصارکم حتی تمرّ فاطمة بنت محمّد رسول الله تمرّ علی الصراط فتمرّ فاطمة
علیها و شیعتها علی الصراط کالبرق الخاطف قال النبیّ و یلقی اعدائها
و اعداء ذرّیّتها فی جهنّم امیرالمؤمنین علیه السلام خبر میدهد که رسول خدای فرمود در روز قیامت
ممثّل میشود از برای فاطمه سر حسین که در خون خویش طپیدن دارد لاجرم صیحه
میزند که وا ولداه وا ثمرة فؤاداه از صیحه او فرشتگان مدهوش میشوند اهل قیامت
ندا در میدهند که ای فاطمه خدا بکشد کشندگان فرزند ترا و خداوند میفرماید این ستم را
با حسین و شیعیان حسین و دوستان حسین و اتباع حسین قاتل او روا داشت بما
در آنروز فاطمه سوار است بر شتری از شترهای بهشت که مزیّن است دو پهلوی او
بدیباج و نورانیست دو گونه او و شهلاست دو دیده او و سر او از زر کوناو گردن او از
مشک و عنبر و مهار او از زبرجد سبز و رحل او از مروارید مرصّع بجواهر است و هودجی
فراز آن ناقه است که پوشش آن از نور خداوند است رحمت خداست و مهار آن فرسخی از فرسنگهای
دنیاست و هفتاد هزار فرشته آنهودج را فرو گرفته اند بتسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر
ثنای و ستایش پروردگار میگذارند پس منادی ندا در میدهد از میان عرش که ای اهل
قیامت دیدها فرو خوابانید که فاطمه دختر محمّد بر صراط میگذرد و فاطمه و شیعیان
او مانند برق خاطف بر صراط عبور میدهند پیغمبر میفرماید دشمنان او را و دشمنان فرزندان
او را بدوزخ در میافکند و هم دیگر در کتاب مناقب ابن شهر آشوب مکتوبست که سمعانی در رسالة
القوامیه و زعفرانی در فضائل الصحابه و اشتهاد در اعتقاد السنه و عکبری در ابانه و احمد در فضائل
و ابن المؤذن در اربعین باسناد خود از رسول خدا روایت میکنند قال اذا کان یوم القیمة
وقف الخلائق بین یدی الله تعالی نادی مناد من وراء الحجاب

برق خاطف برقی را گویند که چشم را برباید

و درونش آکنده از

ایّها الناس غضّوا ابصارکم و نکّسوا رؤسکم فانّ فاطمة بنت محمّد
تجوز علی الصراط و فی حدیث ابی ایّوب فیمرّ معها سبعون الف جاریة
من الحور العین کالبرق اللامع میفرماید در روز قیامت گاهی که خلائق بیکجا موقف ساز
میشوند از ورای حجاب منادی ندا در میدهد که ایها الناس چشمها فرو خوابانید
و سرها بزیر افکنید زیرا که فاطمه دختر محمّد صلّی الله علیه و آله عبور میدهد بر صراط و بروایت
ابی ایوب فاطمه علیها السلام چون برق لامع در میگذرد و هفتاد جاریه از حور العین
ملازمت آنحضرت در میگذرند و دیگر در مجالس مفید علیه الرحمه مسند بابی عبدالله
پیوسته میشود قال اذا کان یوم القیمة جمع الله الاوّلین و الآخرین
فی صعید واحد فینادی منادٍ غضّوا ابصارکم و نکّسوا
رؤسکم حتّی تجوز فاطمة ابنة محمّد الصراط قال فتغضّ الخلائق
ابصارهم فتأتی فاطمة علی نجیب من نجب الجنّة یشیّعها سبعون الف
ملک فتقف موقفا شریفا من مواقف القیمة ثمّ تنزل عن نجیبها فتأخذ
قمیص الحسین بن علیّ بیدها مضمّخا بدمه فتقول یا ربّ هذا قمیص ولدی
و قد علمت ما صنع به فیأتیها النداء من قبل الله عزّ و جلّ یا فاطمة
لک عندی الرضا فتقول یا ربّ انتصر لی من قاتله فیأمر الله تعالی
عنقا من النار فتخرج من جهنّم فتلتقط قتلة الحسین بن علیّ کما یلتقط
الطیر الحبّ ثمّ یعود العنق بهم الی النار فیعذّبون فیها بانواع العذاب
ثمّ ترکب فاطمة نجیبها حتّی تدخل الجنّة و معها الملائکة المشیّعون
لها و ذرّیّتها بین یدیها و اولیائها من الناس عن یمینها و شمالها

صعید روی زمین هموار

میفرماید خداوند در روز قیامت خلق اولین و آخرین را در یکزمین انجمن میفرماید و منادی
ندا در میدهد که چشمهای خود را فرو خوابانید و سرهای خود را بزیر افکنید تا
فاطمه دختر محمد بر صراط عبور دهد پس مردمان چشمها فرو بندند و فاطمه در میاید
و او بر شتری از شترهای بهشت سوار است هفتاد هزار فرشته بمشایعت او
ملازمت دارند پس فاطمه در موقفی شریف از مواقف قیامت فرود میآید از شتر خویش و
پیراهن حسین را بدست میکند که با خون حسین آغشته و عرض میکند که ای پروردکار من
این پیراهن فرزند منست و تو میدانی که با او چه صنعت کردند اینهنکام از حضرت
خداوند قادر قهار ندا در میرسد که ایفاطمه از برای تست در نزد من اجابت مسئلت تو چندانکه
راضی شوی عرض میکند ای پروردکار من مرا نصرت کن در مکافات قاتل فرزند من
پس خداوند فرمان میکند تا کروهی از نار از دوزخ بیرون میشوند و برمیچینند قاتلان
حسین را چنانکه مرغ دانه را و ایشان را با خود بجهنم در میبرند تا کونا کون عذاب ایشان را برسانند
اینهنکام فاطمه بر شتر خویش سوار میشود و بجنت در میآید و فرشتکان در مشایعت اویند
و ذریت او در پیش روی او و دوستان او در یمین و شمال الحضر شده و دیکر در تفسیر فرات بن ابراهیم
از ابن عباس رضی الله عنه مرویست اذا کان یوم القیمة نادی منادٍ یا معشر
الخلائق غضّوا ابصارکم حتّی تمرّ فاطمة بنت محمّدٍ فتکون اوّل من تکسی
ویستقبلها من الفردوس اثنتا عشر الف حوراء لم یستقبلوا احداً قبلها
ولا احداً بعدها علی نجائب من یاقوتٍ اجنحتها وازمّتها اللؤلؤ
علیها رحائل من دُرٍّ علی کلّ رحالةٍ منها نمرقةٌ من سندسٍ
ورکابها زبرجدٌ فیجوزون بها الصراط حتّی ینتهون بها الی

الفردوس فیتباشر بها اهل الجنان وفی بطنان الفردوس
وقصورٌ صفرٌ من لؤلؤةٍ من عرقٍ واحدٍ وانّ فی القصور البیض لسبعین
الف دارٍ منازل محمّدٍ وآله فتجلس علی کرسیٍّ من نورٍ ویجلسون
حولها ویبعث الیها ملکٌ لم یبعث الی احدٍ قبلها ولا یبعث الی احدٍ
بعدها فیقول انّ ربّک یقرئک السلام ویقول سلینی اعطک فتقول
قد اتمّ علیّ نعمته وهنّأنی کرامته واباحنی جنّته اسأله ولدی
وذرّیّتی ومن یودّهم فیعطیها الله ذرّیّتها وولدها ومن یودّهم
لها وحفظهم فیها فتقول الحمد لله الّذی اذهب عنّا الحزن واقرّ
بعینی قال جعفرٌ کان ابی یقول کان ابن عبّاسٍ اذا ذکر هذا الحدیث
تلا هذه الآیة والّذین آمنوا واتّبعتهم ذرّیّتهم بایمانٍ الحقنا بهم ذرّیّتهم میفرماید که در روز
قیامت مردمان حاضر موقف اند منادی ندا در میدهد که ای کروه خلایق دیدها فرو
خوابانید تا در کذرد فاطمه دختر محمد و او اول کس است که جامه در میپوشد و داخل
بهشت میشود و استقبال میکنند او را از فردوس دوازده هزار حورا که هرکز هیچکس را
استقبال نکرده اند از این پیش و پذیره نخواهند شد هیچکس را بعد از او و ایشان بر شترها
ئی برنشسته اند که تن از یاقوت دارند و مهار و اجنحه از مروارید و بر فراز آنان نهاده
پالان از در صافیست و بر هر زینی و پالانی از برای نشیمن وساده از سندس است و رکاب
ایشان زبرجد است پس رو میکنند رانند ایشان را از صراط و در بهشت در میاورند و با
بهشتیان معاشرت و مباشرت میفرماید و در میان فردوس از مروارید قصوری سفید
و قصوری زرد فام است از محل واحد و اصل واحد و در قصور سفید هفتاد هزار خانه است

ده همگان منازل محمد وآل محمد است ودیگر قصور از صفر هشتاد هزار خانه است منازل ابراهیم
وآل ابراهیم است پس فاطمه علیها السلام بر کرسی نور می نشیند و حوراء در اطراف جای
میگیرند پس فرستاده است میشود بسوی او فرشته که پیش از آن بسوی هیچکس فرستاده
نشده و بعد از آن بسوی هیچکس رسول نشود وعرض میکند همانا پروردگار تو سلام میرساند
ترا و میفرماید سؤال کن از من آنچه میخواهی تا با تو عطا کنم عرض میکند بکمال
رسید بر من نعمت خداوند و گوارا افتاد بر من کرامت خداوند و حلال شد بر من
بهشت خداوند اکنون سؤال میکنم از خداوند فرزندان خود و فرزندزادگان خود و دودمان
و ذراری خود را پس خداوند عطا میکند او را ذریت او را آنوقت میفرماید شکر
خدایرا که پرداخت حزن و اندوه ما را و روشن ساخت چشم ما را از ابن عباس
روایت کرده اند که گاهی که این حدیث تذکره میشد این آیت مبارک را تلاوت میفرمود
وَالَّذِینَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّیَّتُهُمْ بِإِیمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّیَّتَهُمْ یعنی آنانکه طریق عبادت
سپردند و بایمان گرویدند و ذراری ایشان نیز دست از متابعت
ایشان باز نداشتند ما نیز آن ذراری را به ایشان
ملحق ساختیم و در شمار ایشان
بحساب آوردیم

ذکر فضایل البتول العذراء الانسیة الحوراء فاطمة الزهراء صلوات الله وسلامه علیها

مکشوف باد که ما شرح ولادت فاطمه علیها السلام را در مجلد دویم از کتاب اول ناسخ
التواریخ رقم زدیم و شرح بعضی از احوال و تزویج آنحضرت را با علی علیه السلام در جلد
اول از کتاب دویم که معروف بکتاب رسول خداست بنگاشتیم و شرح وفات و ظلم و
ستمی که بر آنحضرت وارد شد در جلد دویم که معروف بکتاب خلفاست مرقوم داشتیم
آنجمله را از کتب احادیث و تواریخ استقصا و التقاط نمودم و توریخ کردم لکن اگر خواستم
فضایل آنحضرت را در طی سخن درج کنم و بتخریج برم در ترتیب کلام و ترسیل سخن قصوری پدید آمدی
لاجرم فضایل آنحضرت را از پس افتاد اگر چند خامه از شهاب ثاقب بدست کنم و نامه
از فلک اطلس بشکنم فضایل فاطمه را چگونه محرز توان داشت و غیر متناهی را چگونه
توان نگاشت اینکه من بنده ضعیف عزمت درست میکنم که فضیلت آنحضرت را
در طی سخن فرو گیرم بدان ماند که عنکبوت کار تنیدن همی خواهد که خورشید و ماه را در کارگاه
خویش در افکند و فرو بندد از خانواده کرم و کرامت امید دارم که اینگونه

از کتاب دوم

ذکر احادیثی که در فضایل و مناقب سیدة النساء فاطمة الزهراء علیها الصلوة والسلام وارد شده

در کتاب علل الشرایع بسند بجابر بن عبدالله پیوسته میشود میگوید مردی در حضرت
رسول خدای بعرض رسانید که تو فاطمه را بیش میخوانی و بر خویش نزدیکتر مینمائی و بوسه میزنی
و با هیچ یک از دختران خود این رافت و شفقت بکار نمیبندی فقال ان جبرئیل
اتانی بتفاحة من تفاح الجنة فاکلتها فتحولت ماء فی صلبی ثم واقعت خدیجة

فحملت بفاطمة وانا اشم منها رائحة الجنة فرمود جبرئیل از سیبهای بهشت مرا سیبی
آورد بگرفتم و بخوردم آن سیب در صلب من آبی گشت پس از مضاجعت با خدیجه
حامل گشت بفاطمه و اینک من از فاطمه استشمام رائحه بهشت میکنم و همچنان در
علل الشرایع سند بابن عباس پیوسته میشود میفرماید عایشه بر رسول خدای
درآمد نگریست که آنحضرت فاطمه را بوسه میدهد عرض کرد یا رسول الله دوست میداری او را
قال اما والله لو علمت حبی لها لازددت لها حبا انه لما عرج بی الی السماء الرابعة
اذن جبرئیل واقام میکائیل ثم قیل ادن یا محمد فقلت اتقدم وانت
بحضرتی یا جبرئیل قال نعم ان الله عز وجل فضل انبیائه المرسلین علی
ملائکته المقربین وفضلک انت خاصة فدنوت فصلیت باهل السماء
الرابعة ثم التفت عن یمینی فاذا انا بابرهیم فی روضة من ریاض الجنة و
قد اکتنفها جماعة من الملائکة ثم انی صرت الی السماء الخامسة ومنها الی
السادسة فنودیت یا محمد نعم الاب ابوک ابرهیم ونعم الاخ اخوک علی فلما
صرت الی الحجب اخذ جبرئیل بیدی فادخلنی الجنة فاذا انا بشجرة من نور
فی اصلها ملکان یطویان الحلل والحلی فقلت حبیبی جبرئیل لمن هذه الشجرة
فقال هذه لاخیک علی بن ابیطالب وهذان الملکان یطویان له الحلی و
الحلل الی یوم القیمة ثم تقدمت امامی فاذا انا برطب الین من الزبد واطیب
رائحة من المسک واحلی من العسل فاخذت رطبة فاکلتها فتحولت الرطبة
نطفة فی صلبی فلما ان هبطت الی الارض واقعت خدیجة فحملت بفاطمة ففاطمة
حوراء انسیة فاذا اشتقت الی الجنة شممت رائحة فاطمة فرمود سوگند با خدای

اگر حب مرا با فاطمه بدانستی بر حب خویش از بهر او فزایش بستی همانا گاهی که مرا
باسمان چهارم صعود دادند جبرئیل اذان گفت و میکائیل اقامه بپای داشت مرا
گفتند ای محمد پیش باش گفتم ای جبرئیل با اینکه تو حاضر باشی من تقدم جویم گفت
همانا خداوند پیغمبران مرسل را تفضیل داد بر فرشتگان مقرب و ترا خاصه فضیلت عطا
فرمود لاجرم پیش شدم و با اهل آسمان چهارم نماز بگذاشتم آنگاه بجانب یمین نگران شدم
و ابراهیم خلیل را دیدار کردم در روضه از ریاض بهشت در میان جماعتی از فرشتگان
آنگاه باسمان پنجم و از آنجا باسمان ششم درآمدم اینوقت ندائی شنیدم که ای محمد بهترین پدران
تو ابراهیم خلیل است و بهترین برادران تو برادر تو علی بن ابیطالب است از آنجا حاضر
حجب عزت و جلال شدم جبرئیل دست مرا فرا گرفت و بجنت جاوید درآورد در آنجا
درختی از نور دیدم که دو تن فرشته بر آن حلی و حلل همی بستند گفتم ای دوست من جبرئیل
این شجره کراست گفت این شجره برادر تو علی بن ابیطالب راست و این دو فرشته تا
روز برانگیز بر آن حلی و حلل خواهند بست آنگاه پیش شدم و رطبی نگریستم که نرم تر از
شیر و خوشبوی تر از مشک اذفر و شیرین تر از عسل بود پس رطبی ماخوذ داشتم و ماکول
ساختم و آن رطب نطفه گشت در صلب من پس آنگاه که از آسمان فرود شدم و با خدیجه
هم بستر شدم حامل گشت بفاطمه لاجرم فاطمه حوراء انسیه است و گاهی که مشتاق
بهشت میشوم فاطمه را میبویم و ادراک رائحه بهشت میکنم و دیگر در تفسیر علی بن ابراهیم از
ابی عبدالله علیه السلام میفرماید رسول خدا فاطمه علیها السلام را فراوان بوسه میداد
این کردار بر عایشه ناگوار می افتاد فقال رسول الله یا عائشة انی لما اسری بی
الی السماء دخلت الجنة فادنانی جبرئیل من شجرة طوبی وناولنی

روز برانگیز روز قیامت

مسطور است

مِن ثِمارِها فَاَکَلتُه فَحَوَّلَ اللهُ ذٰلِکَ ماءً فی ظَهری فَلَمّا هَبَطتُ اِلَی الاَرضِ واقَعتُ خَدیجَةَ فَحَمَلَت بِفاطِمَةَ فَما قَبَّلتُها قَطُّ اِلّا وَجَدتُ رائِحَةَ شَجَرَةِ طوبی مِنها

رسول خدا فرمود ای عایشه گاهی که مرا بسوی آسمان صعود دادند و داخل بهشت شدم جبرئیل مرا با درخت طوبی نزدیک آورد و میوه از آن درخت مرا داد چون بخوردم آن گشت در پشت من گاهیکه از آسمان مراجعت کردم و با خدیجه مضاجعت نمودم حامل گشت بفاطمه و هیچ گاه فاطمه را بوسه ندادم جز اینکه استشمام رایحه شجره طوبی نمودم و دیگر انس بن مالک میگوید از مادر خود پرسش نمودم که فاطمه بر چه صفت است فقالت کانَت کَاَنَّها القَمَرُ لَیلَةَ البَدرِ اَوِ الشَّمسُ کُفِرَت غَماماً اَو خَرَجَت مِنَ السَّحابِ وَکانَت بَیضاءَ بَضَّةً گفت دیدار فاطمه چون ماه بدر است و اگرنه آفتابی را ماند که همی خواهد در سحاب رود یا از سحاب بیرون شود چه در اینوقت میتوان خورشید را نظاره کرد لکن اگر آفتاب را از پارهای سحاب ستری نباشد شعاع نظر را بر می تابد و نور بصر را در هم می شکند و دیگر در عیون المعجزات مسطور است که عمار یاسر سلمان را گفت ترا از حدیثی عجب خبر دهم گفت یا عمار بگوی تا چه داری قال نَعَم شَهِدتُ عَلِیَّ بنَ اَبیطالِبٍ وَقَد وَلَجَ عَلی فاطِمَةَ فَلَمّا اَبصَرَت بِهِ نادَت اُدنُ لِاُحَدِّثَکَ بِما کانَ وَبِما هُوَ کائِنٌ وَبِما لَم یَکُن اِلی یَومِ القِیمَةِ حینَ تَقومُ السّاعَةُ میگوید در خدمت علی علیه السلام حاضر بودم گاهی که بر فاطمه علیها السلام در آمد چون امیر المؤمنین علیه السلام را دید آواز کرد در داد که نزدیک شو تا باز گویم از برای تو از بهر آنچه آمد و آفرینش بود و بدانچه هست و بدانچه نبوده است تا گاهی که روز قیامت آشکار شود چون علی این کلمات از فاطمه بشنید بقهقری واپس شدن گرفت و آهنگ خدمت رسولخدا نمود من نیز در ملازمت

بودم

بضاضة رقة اللون

روان شدم تا در رسولخدای درآمد فَقالَ لَهُ اُدنُ یا اَبَا الحَسَنِ فَدَنا فَلَمّا اطمَئَنَّ بِهِ المَجلِسُ قالَ لَهُ تُحَدِّثُنی اَم اُحَدِّثُکَ قالَ الحَدیثُ عَنکَ اَحسَنُ یا رَسولَ اللهِ فَقالَ کَاَنّی بِکَ وَقَد دَخَلتَ عَلی فاطِمَةَ وَقالَت لَکَ کَیتَ وَکَیتَ فَرَجَعتَ فَقالَ عَلِیٌّ نورُ فاطِمَةَ مِن نورِنا فَقالَ اَوَلا تَعلَمُ فَسَجَدَ عَلِیٌّ شُکراً لِلّهِ تَعالی

رسولخدا فرمود نزدیک شو یا اباالحسن چون پیش شد و بنشست فرمود تو حدیث میکنی مرا یا من بگویم امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد حدیث از تو نیکوتر است یا رسول الله فرمود گویا من با تو بودم گاهی که بر فاطمه در آمدی و از علم ما کان و ما یکون سخن کرد و تو شگفتی گرفتی و بنزدیک من آمدی عرض کرد یا رسول الله نور فاطمه از نور ما میباشد فرمود مگر نمیدانی اینوقت علی علیه السلام پیشانی بر خاک نهاد و خدایرا شکر گفت عمار میگوید اینوقت علی علیه السلام از نزد پیغمبر بیرون شد و من در خدمت او روان شدم تا بر فاطمه در آمد فَقالَت کَاَنَّکَ رَجَعتَ اِلی اَبی فَاَخبَرتَهُ بِما قَصَصتُهُ لَکَ قالَ کانَ کَذٰلِکَ یا فاطِمَةُ فَقالَتِ اعلَم یا اَبَا الحَسَنِ اَنَّ اللهَ تَعالی خَلَقَ نوری وَکانَ یُسَبِّحُ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ ثُمَّ اَودَعَهُ بِشَجَرَةٍ مِن شَجَرِ الجَنَّةِ فَاَضائَت فَلَمّا دَخَلَ اَبِی الجَنَّةَ اَوحَی اللهُ اِلَیهِ اِلهاماً اَنِ اقتَطِفِ الثَّمَرَةَ مِن تِلکَ الشَّجَرَةِ وَاَدِرها فی لَهَواتِکَ فَفَعَلَ فَاَودَعَنِیَ اللهُ سُبحانَهُ صُلبَ اَبی ثُمَّ اَودَعَنی خَدیجَةَ بِنتَ خُوَیلِدٍ فَوَضَعَتنی وَاَنَا مِن ذٰلِکَ النّورِ اَعلَمُ ما کانَ وَما یَکونُ وَما لَم یَکُن یا اَبَا الحَسَنِ المُؤمِنُ یَنظُرُ بِنورِ اللهِ تَعالی فرمود گویا از نزد من نزدیک پدرم شدی تا او را آگهی دهی از آنچه من قصه کردم ترا فرمود ای فاطمه چنین است عرض کرد بدان ای ابوالحسن خدای تبارک و تعالی بیافرید نور مرا و حال آنکه تسبیح میکرد خدایرا پس خداوند

ازا او دیعت نهاد در شجری از اشجار بهشت و آن شجره نیک و روشن گشت و گیاه که پدرم در بهشت درآمد بحکم وحی والهام ثمر آن شجر را ماخوذ داشت و در دهان بگذاشت و در اطراف زبان بگردانید و خدای آنرا در صلب او بودیعت نهاد آنگاه او را من بعد در رحم مادرم خدیجه بنت خویلد نقل و تحویل داد اینک منم آن نور و دانایم بر ما کان و ما یکون و ما لم یکن هان ای ابوالحسن مومن نظاره میکند بنور خدای تبارک و تعالی دیگر در کتاب علل الشرایع و امالی صدوق مسند با بوعبدالله علیه السلام موسته میشود قال علیه السلام لفاطمة تسعة اسماء عند الله عز و جل فاطمة والصدیقة والمبارکة والطاهرة والزکیة والراضیة والمرضیة والمحدثة والزهراء یونس بن ظبیان میگوید چون اسامی کانه را بشمار کرد قال اتدری لای شیء سمیت فاطمة قلت اخبرنی یا سیدی قال فطمت من الشر فرمود آیا میدانی چرا بفاطمه مسمی گشت عرض کردم مرا آگهی فرمود یعنی بریده شده است از شر و ناشایست ثم قال لو لا ان امیر المؤمنین تزوجها لما کان لها کفو الی یوم القیمة علی وجه الارض آدم فمن دونه آنگاه فرمود اگر امیرالمؤمنین علیه السلام او را تزویج نفرمودی از برای فاطمه از بدو خلقت آدم تا روز قیامت کفوی و همسری یافت نشدی از این حدیث مکشوف می افتد که از جمله اولین و آخرین بیرون خاتم انبیا مردی بهمسری علی مرتضی آفریده نشده اگرچه محمد بن عبدالله و علی بن ابیطالب که نور واحد و فاتحه فاضت و مبدای هدایت اند در تعیین آفرینش از آلایش امکان بری و عری نتوانند بود لکن این امکان را در میدان ابداع و ایجاد قرن و قرینها دید نتوانند گشت چه قدرت را با محال التعلق نیست و همچنان این انکار را با دا کنج مباحثی نباشد چه کتاب آفرینش را حرف اول و بسمله نخست است اگر امثال ایشان ممکن الوجود

بود فیاض کل در کارخانه ایجاد مرجح حرا بر راجح تفضیل نمینهاد و همچنان از این حدیث مکشوف می افتد که در عالم کیانی فاطمه را نیز در میان زنان ثانی نتواند بادید شد و در کتاب دلائل الامامه نیز مانند این حدیث از صدوق مرویست و دیگر در علل الشرایع بسند با بان بن تغلب منتهی میشود میگوید بعرض ابوعبدالله علیه السلام رسانیدم که از چه روی فاطمه زهرا نامبردار شد فقال لانها تزهر لامیر المؤمنین فی النهار ثلث مرات بالنور کان یزهر نور وجهها صلوة الغداة والناس فی فراشهم فیدخل بیاض ذلک النور الی حجراتهم بالمدینة فتبیض حیطانهم فیعجبون من ذلک فیأتون النبی فیسئلونه عما رأوا فیرسلهم الی منزل فاطمة فیأتون منزلها فیرونها قاعدة فی محرابها تصلی والنور یسطع من محرابها من وجهها فیعلمون ان الذی رأوه کان من نور فاطمة فاذا انتصف النهار وترتبت للصلوة زهر نور وجهها بالصفرة فتدخل الصفرة فی حجرات الناس فتصفر ثیابهم والوانهم فیأتون النبی صلی الله علیه فیسئلونه عما رأوا فیرسلهم الی منزل فاطمة فیرونها علیها السلام قائمة فی محرابها وقد زهر نور وجهها بالصفرة فیعلمون ان الذی رأوا کان من نور وجهها واذا کان آخر النهار وغربت الشمس احمر وجه فاطمة فاشرق وجهها بالحمرة فرحا وشکرا لله عز وجل فکان تدخل حمرة وجهها حجرات القوم وتحمر حیطانهم فیعجبون من ذلک فیأتون النبی ویسئلونه عن ذلک فیرسلهم الی منزل فاطمة فیرونها جالسة تسبح الله وتمجده ونور وجهها یزهر بالحمرة فیعلمون ان الذی رأوا کان من نور وجه فاطمة فلم یزل ذلک النور فی وجهها حتی ولد الحسین وهو ینقلب فی وجوهنا الی یوم القیمة

فی الأئمة منّا اهل البیت امام بعد امام فرمود از برای آنکه فاطمه در جلوه نور سه کرت برامیر
المؤمنین علیه السلام ظهور نمود و روشن گشت از نور چهره مبارکش هنگامی که مردمان
در فراش خویش آسایش داشتند حجرات ایشان و حیطان مدینه نوری سپید آکنده گشت پس مردمان
شگفتی گرفتند و بحضرت رسول خدای شتافتند و پرسش نمودند فرمان رفت که بسرای
فاطمه شوید تا چه بینید چون بخانه فاطمه درآمدند آنحضرت را در محراب عبادت نگریستند
که نماز گذارده است و نور چهره مبارکش چون شعشعه آفتاب از جدران محراب ساطع میشود
و مناظر و مرابع مدینه را روشن میکرداند پس همگان بدانستند که مبدع این صنعت نور
آنحضرتست این بود تا روز به نیمه رسید و فاطمه ساخته نماز گشت اینوقت نور چهره
مبارکش چون خورشید چاشتگاه زرد فام بتافت و مردمان را آنچه بدیدار بود
از فراز و فرود و جامه و خانه همگان زرد گونه گشت دیگرباره شگفتی بر مردمان چیره شد نمی
توانی بحضرت رسول رفتند و انجمن کردند آنحضرت دیگرباره ایشان را بسرای فاطمه دلالت
کرد چون بدانجا شدند فاطمه را در محراب خویش ایستاده نگریستند و نوری زرد فام از
جبین مبارکش لامع و ساطع بود این بدیدند و مطلع لمعان آن فروغ تا بنا گزاردند بدانستند
و باز شدند چون روز خواست بکران رسد و غروب شمس قریب گردد چهرگان فاطمه
حمرت گرفت و از در سپاس و ستایش یزدان فرحان گشت از حمرت دیدار آنحضرت حجرات قوم
و جدران حیطان گلگونه شد همچنان مردم مدینه بدرگاه رسول الله آمدند و هم سبب پرسیدند و هم
درین کرت انجماعت را بخانه فاطمه فرستاد آنحضرت را دیدند که در مصلای خویش جای دارد و
خداوند را بتسبیح و تمجید میگذارد و انوار جمال همایونش در جلباب نورانی حدیث یاقوت رمانی
میکند بالجمله این نور همواره از دیدار فاطمه جهان افروز بود تا گاهی که حسین علیه السلام متولد

گشت

گشت اینوقت آن نور مبارک بجانب آنحضرت نقل و تحویل یافت و همچنان در دیدار ما
از امامی با امامی نقل و تحویل میدهد تا روز رستاخیز آشکار گردد و دیگر در کتاب عیون
اخبار رضا بسند بدارم منتهی میشود میگوید علی بن موسی و محمد بن علی علیهما السلام شنیدم
گفتند که مأمون خلیفه از اجداد خود بسند با بن عباس پیوست فرمود که روزی
معاویه را گفتم که آیا میدانی که چرا فاطمه باین نام مبارک نامبردار شد گفت ندانم قال
لانها فطمت هی وشیعتها من النار سمعت رسول الله یقوله
گفت از بهر آنکه بریده شده است فاطمه و شیعیان او از آتش جهنم و این خبر از رسول خدای
شنیدم و دیگر در عیون اخبار این خبر از حضرت رضا علیه السلام مسطور است قال قال
رسول الله انی سمیت ابنتی فاطمة لان الله عز وجل فطمها وفطم من احبها من النار
میگوید رسول خدای فرمود من دختر خود را فاطمه نام کردم از بهر آنکه خداوند تبارک و تعالی او را
و دوستان او را از آتش جهنم دور داشت و نیز در صحیفه رضا آنحضرت از پدران
خود بدینگونه روایت میفرماید و دیگر در علل الشرایع بسند بجابر منتهی میشود و میگوید
از ابی عبدالله علیه السلام پرسش نمودم که فاطمه علیها السلام را از چه روی زهرا گفتند
فقال لان الله عز وجل خلقها من نور عظمته فلما اشرقت اضاءت السموات
والارض بنورها وغشیت علی ابصار الملائکة وخرت الملائکة لله ساجدین
وقالوا الهنا وسیدنا ما هذا النور فاوحی الله الیهم هذا نور من نوری اسکنته
فی سمائی خلقته من عظمتی اخرجه من صلب نبی من انبیائی افضله علی جمیع
الانبیاء واخرج من ذلک النور ائمة یقومون بامری یهدون الی
حقی واجعلهم خلفائی فی ارضی بعد انقضاء وحیی میفرماید فاطمه را از روی

همی زهرا نامیده‌اند که خداوند تبارک و تعالی او را از نور عظمت خویش بیافرید و آسمان
و زمین را از شعشعهٔ آن نور روشن ساخت چنانکه نور بینندگان فرشتگان را بر تافت
پس فرشتگان بروی درافتادند و خدای را سجده بگذاشتند و عرض کردند ای پروردگار
ما و مولای ما این چه نور است که بینندهٔ ما را در برد از سرادقات عظمت خطاب آمد که این
نوری از انوار منست که بیافریدم از عظمت خود و جای دادم در آسمان خود و بیرون
بیاورم از این نور امامانی که سر بفرمان من دارند و مردمان را بسوی من هدایت میکنند
و من ایشان را خلیفگان خود قرار دادم در زمین خود از پس آنکه وحی من از جهانیان بریده شود
در کتاب مصباح الانوار نیز این حدیث بدینگونه روایت شده و دیگر در معانی الاخبار
و علل الشرایع از طالقانی بسند با بی عبدالله علیه السلام منتهی میشود عرض کردند فاطمه را
از چه روی زهرا نامند فقال لانها کانت اذا قامت فی محرابها زهر نورها لاهل
السماء کما یزهر نور الکواکب لاهل الارض فرمود از بهر آنکه فاطمه گاهی که در محراب عبادت ایستاده
میشد فروغ جمالش چونان بر اهل سموات میتافت که نور ستارگان مر اهل زمین را
و دیگر در علل الشرایع و معانی الاخبار بسند با بی هریره پیوسته میشود قال انما سمیت
فاطمة فاطمة لان الله عز و جل فطم من احبها من النار میگوید از نیروی فاطمه نام
نامبردار شد که خداوند باز داشت دوستان او را از آتش دوزخ و دیگر در علل الشرایع
... عبدالله بن حسن بن حسن پیوسته میشود میفرماید ابوالحسن از من سوال کرد که فاطمه را
از چه روی فاطمه نامیدند قلت فرقا بینه و بین الاسماء قال ان ذلک لمن
الاسماء قلت ولکن الاسم الذی سمیت به ان الله تبارک و تعالی علم
ما کان قبل کونه فعلم ان رسول الله یتزوج فی الاحیاء وانهم

یطمعون

یطمعون فی وراثة هذا الامر من قبله فلما ولدت فاطمة سماها الله تبارک
و تعالی فاطمة لما اخرج منها و جعل فی ولدها فقطعهم عما طمعوا فبهذا
سمیت فاطمة لانها فطمت طمعهم و معنی فطمت قطعت عبدالله محض میگوید در تاریخ
گفتم دختر رسول خدای را فاطمه خواندند تا نام او را با دیگر نامها بپوشی بود و از آن پیش کس را
در نام با او مشارکتی نباشد ابوالحسن گفت فاطمه نیز نامی از نامهاست گفتم این اسمی است
که دختر پیغمبر بدان نامبردار شد همانا خداوند تبارک و تعالی عالم است بر حقیقت اشیا
از آن پیش که کاین گردند و دانا بود که رسول خدا از زنی چند از میان قبایل کابین خواهد
بست و ایشان بحکم وراثت در امر خلافت قرع باب طمع و طلب خواهند کرد لاجرم
چون زهرا متولد شد این میراث را در فرزندان او مقرر داشت و قطع کرد طمع دیگران را
از ادراک این امر از نیروی او را فاطمه نام نهاد که باز داشت و قطع کرد امید دیگران را
چه فطم بمعنی قطع است و همچنان در علل الشرایع بسند با بوجعفر علیه السلام پیوسته میشود
قال لما ولدت فاطمة اوحی الله عز و جل الی ملک فانطلق لسان محمد فسماها فاطمة
ثم قال انی فطمتک بالعلم و فطمتک عن الطمث ثم قال ابوجعفر والله لقد فطمها
الله تعالی بالعلم و عن الطمث بالمیثاق در مصباح الانوار نیز بدینگونه حدیث روایت شده
میفرماید گاهیکه فاطمه متولد شد خداوند فرشته را فرمان داد تا زبان محمد را گشاده
داشت و آن مولود را فاطمه نامید و فرمود من ترا باز داشتم از جهل بنیروی علم و
باز گرفتم از طمث از پس این سخن ابوجعفر فرمود سوگند باخدای که خداوند باز داشت
فاطمه را بحکم پیمان از جهل و از طمث و او باز داشت ناس را از نار و هم در مصباح
الانوار از جعفر صادق میفرماید قال رسول الله یا فاطمة اتدرین لم سمیت فاطمة

فقال علیٌّ یا رسول الله لِمَ سُمّیت قال لانّها فُطِمَت هی و شیعتها من النّار
یعنی گفت رسول خدا فرمود هان ای فاطمه هیچ میدانی از چه روی ترا فاطمه نامیدم علی
عرض کرد یا رسول الله داعی چه بود فرمود از بهر آنکه خداوند فاطمه و شیعیانش را از آتش
دوزخ محفوظ و مصون داشته و دیگر در علل الشرایع از ابوجعفر علیه السلام مرویست
یقول لفاطمة وقفة علی باب جهنّم فاذا کان یوم القیمة کُتِبَ بین عینی کلّ رجلٍ
مؤمن او کافر فیؤمر بمحبٍّ قد کثرت ذنوبه الی النّار فتقرء فاطمة بین عینیه
فتقول الهی و سیّدی سمّیتنی فاطمة و فطمت بی من تولّانی و تولّی ذرّیّتی
من النّار و وعدک الحقّ و انت لا تخلف المیعاد فیقول الله عزّ و جلّ صدقت
یا فاطمة انّی سمّیتک فاطمة و فطمت بک من احبّک و تولّاک و احبّ ذرّیّتک
و تولّاهم من النّار فوعدی الحقّ و انا لا اخلف المیعاد و انّما امرت بعبدی
هذا الی النّار لتشفعی فیه فاشفّعک و لیتبیّن ملائکتی و انبیائی و رسلی
و اهل الموقف موقفک منّی و مکانک عندی فمن قرأت بین عینیه مؤمنا
فجذبی بیده و ادخلیه الجنّة میفرماید روز محشر از برای فاطمه بر در جهنّم توقفی
و درنگی خواهد بود و در آن روز در میان دو چشم هر مردی لفظ مؤمن و کافر مرقوم است
و بی حبّ اهل بیت کس مؤمن نباشد چنان می‌افتد که محبّی را که از گناه گرانبار است
فرمان میرسد که بدوزخ برند فاطمه علیها السلام چون در میان هر دو چشم او نگران
رقیمهٔ محبّت میشود میگوید ای پروردگار من ای مولای من تو مرا فاطمه نامیدی
و باز گرفتی دوستان مرا و دوستان فرزندان مرا از آتش دوزخ و هرگز پیمان
تو شکند و وعده تو دیگرگون نشود از سرادقات جلال جواب آید که ای فاطمه

من ترا

من ترا فاطمه نام نهادم و باز گرفتم ترا و آنانکه دوستار تواند و دوستار فرزندان
تواند از آتش دوزخ و عهد من شکسته نشود و میعاد من دیگرگون نگردد و اینکه این
عبد گناهکار را فرمان بکیفر نار دادم از بهر آن بود که تو از در شفاعت بیرون شوی
و من خواستاری ترا پذیرفتار شوم تا فرشتگان من و پیغمبران من و بندگان
من که حاضر محشرند مکان و منزلت ترا در نزد من بدانند از این پس در میان دو چشم
هر کس که رقیمهٔ محبّت و مؤمن نظاره کنی بی پرسش دست او را خود دار و در بهشت جای ده
در آر و در امالی شیخ مسطور است قال قال رسول الله انّما سمّیت ابنتی
فاطمة لانّ الله عزّ و جلّ فطمها و فطم من احبّها من النّار و دیگر در معانی الاخبار
و علل الشرایع باسناد علوی از علی علیه السلام مرویست فرمود از رسول خدای پرسش
کردند که معنی بتول چیست چه ما شنیده ایم که فرموده مریم بتول بود و فاطمه بتول است
فقال البتول التی لم تر حمرة قطّ ای لم تحض فانّ الحیض مکروه فی بنات الانبیاء
فرمود بتول آن زن را گویند که هرگز دیدار سرخی نکند در خود یعنی هرگز خون حیض نبیند
زیرا که حیض در دختران پیغمبران مکروه است و نیز از رسول خدا مرویست چنانکه فاضل
مجلسی رضی الله عنه گوید قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله لفاطمة شقّ لکِ یا فاطمة اسماً
من اسمائه و هو الفاطر و انتِ فاطمة معنی چنانست که رسول خدا فرمود مر فاطمه را
که خداوند از برای تو اسمی از اسماء خود را دو نیمه ساخت نیمی فاطر است که خاصّ خداوند
است و نیمی فاطمه که مر تراست و دیگر در مناقب ابن بابویه در کتاب مولد فاطمه
خرگوشی در کتاب شرف النّبیّ و ابن بطّه در کتاب ابانه از صادق آل محمّد علیه السلام حدیث
میکند قال قال رسول الله لعلیٍّ علیه السلام هل تدری لم سمّیت فاطمة قال علیٌّ لم سمّیت

ملقب شدن فاطمه به بتول

فاطر بمعنی خالق است

فاطمة یا رسول الله قال لانها فطمت هی و شیعتها من النار و دیگر ابو
علی سلامی در تاریخ خود بسند با بی هریره میرساند قال قال علیّ انما سمیت فاطمة
لان الله فطم من احبها من النار و دیگر ابن شیرویه در کتاب فردوس از جابر انصاری
حدیث میکند قال النبی انما سمیت ابنتی فاطمة لان الله فطمها و فطم
محبیها من النار و دیگر صادق آل محمد میفرماید تدری ای شیء تفسیر فاطمة قال
فطمت من الشر فرمود میدانی تفسیر فاطمه چیست یعنی بازداشته شده است از شر و دیگر جمع
ورشتیها و دیها و غیرهم گفته اند انها سمیت فاطمة لانها فطمت من الطمث
و دیگر ابو صالح موذن در اربعین میگذارد که از رسولخدا پرسش نمودند که بتول
کدام است قال التی لم ترحمرة قط و لم تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء
و قال لعائشة یا حمیراء ان فاطمة لیست کنساء الآدمیین لا تعتل کما
تعتللن فرمود بتول آنست که هرگز سرخی در خویشتن نه بیند یعنی حائض نشود چه حیض
در دختران پیغمبران ستوده نباشد آنگاه عایشه را فرمود دانسته باش که فاطمه
همانند زنان آدمیین نیست چه او علت حیض نمی بیند چون دیگر زنان و دیگر از ابو
عبدالله مرویست قال حرم الله النساء علی علیّ ما دامت فاطمة حیة لانها
طاهرة لا تحیض فرمود خداوند حرام کرده است زنان را بر علی علیه السلام چندانکه فاطمه زنده
بود از بهر آنکه او پاک و پاکیزه بود و هرگز آلایش حیض دیدار نمیکرد و دیگر عبید هروی
در غریبین حدیث میکند که از صاحب عسکر سوال کردم که از چه روی فاطمه را زهرا نامیدند
فقال کان وجهها یزهر لامیر المؤمنین من اول النهار کالشمس الضاحیة
و عند الزوال کالقمر المنیر و عند غروب الشمس کالکوکب الدری

فرمود چهره مبارکش

صاحب عسکر حضرت امام علی النقی علیه السلام است

دراول

در اول روز ظاهر میشد بر امیر المؤمنین مانند آفتاب چاشتگاه و در
هنگام زوال آفتاب چون ماه منیر دیدار مینمود و وقت اول غروب شمس بگردار
ستاره تابناک و دیگر از حسن بن یزید مرویست قال قلت لابی عبدالله لم سمیت
فاطمة الزهراء قال لان لها فی الجنة قبة من یاقوتة حمراء ارتفاعها فی الهواء
مسیرة سنة معلقة بقدرة الجبار لا علاقة لها من فوقها فتمسکها
و لا دعامة لها من تحتها فتلزمها لها مائة الف باب علی کل باب
الف من الملائکة یراها اهل الجنة کما یری احدکم الکوکب الدری
الظاهر فی افق السماء فیقولون هذه الزهراء لفاطمة گوید بخدمت صادق آل
محمد عرض کردم که فاطمه را از چه روی زهرا گفتند فرمود از نیروی که از برای فاطمه
در بهشت قبه از یاقوت حمرا برآورده اند که ارتفاع آن یکساله راه است و آن قبه
بقدرت خداوند جبار آویخته است بی آنکه از فراز علاقه داشته باشد و بآن متمسک
گردد یا از نشیب بر ستونی استوار باشد و آن قبه را صد هزار دروازه است و ملازمت
هر دروازه بر ذمت هزار فرشته است و ساکنان بهشت آن قبه را چنان نگرانند که
یکتن از شما ستاره آسمان را و همی گویند این قبه زهرا فاطمه راست در ارشاد القلوب
سند بسلمان فارسی پیوسته میشود میفرماید در مسجد حاضر خدمت رسولخدا بودم ناگاه
عباس بن عبد المطلب در آمد و سلام داد و جواب بشنید و رسولخدا او را ترحیب و تجلیل
کرد عباس بعرض رسانید فقال یا رسول الله بما فضل الله علینا علی بن ابیطالب
اهل البیت و المعادن واحدة فقال النبی صلی الله علیه و آله اذا
اخبرک یا عم ان الله خلقنی و خلق علیا و لا سماء و لا ارض و لا جنة

ولا

لا نار و لا لوح و لا قلم فلمّا اراد الله عزّ و جلّ بدو خلقنا تکلّم بکلمة فکانت نوراً ثمّ تکلّم کلمة ثانیة فکانت روحاً فمزج فیما بینهما و اعتدلا فخلقنی و علیّاً منهما ثمّ فتق من نوری نور العرش فانا اجلّ من العرش ثمّ فتق من نور علیّ نور السّموات فهو اجلّ من السّموات ثمّ فتق من نور الحسن نور الشّمس و من نور الحسین نور القمر فهما اجلّ من الشّمس و القمر و کانت الملائکة تسبّح الله تعالی فتقول فی تسبیحها سبّوح قدّوس من انوار ما اکرمها علی الله تعالی فلمّا اراد الله ان یبلو الملائکة ارسل علیهم سحاباً من ظلمة و کانت الملائکة لا تنظر اوّلها من آخرها و لا آخرها من اوّلها فقالت الملائکة الهنا و سیّدنا منذ خلقتنا ما رأینا مثل ما نحن فیه فنسئلک بحقّ هذه الانوار الّا ما کشفت عنّا فقال الله عزّ و جلّ و عزّتی و جلالی لافعلنّ فخلق نور فاطمة الزّهراء یومئذٍ کالقندیل و علّقه فی قرط العرش فزهرت السّموات السّبع و الارضون السّبع من اجل ذلک سمّیت فاطمة الزّهراء و کانت الملائکة تسبّح الله و تقدّسه فقال الله و عزّتی و جلالی لاجعلنّ ثواب تسبیحکم و تقدیسکم الی یوم القیمة لمحبّی هذه المرأة و ابیها و بعلها و بنیها

پس گفت رسول الله چه فضیلت داد پروردگار اهل بیت علی را و حال آنکه ما همگان ساخته یک معدن و سرافراخته یک گلشنیم رسول خدای فرمود ای عمّ ترا آگهی میدهم همانا خداوند مرا و علی را بیافرید گاهی که نه آسمان بود و نه زمین و نه بهشت و نه دوزخ و نه لوح و نه قلم و در بدو خلقت ما سخنی انشا فرمود نوری پدیدار گشت و سخنی دیگر بگفت روحی آشکار شد پس هر دو را از در اعتدال و اقتصاد برآمیخت و از این هر دو مرا و علی را بیافرید

آنگاه از نور من عرش را برافراشت و من از عرش بزرگترم و از نور علی آسمانها را بپای داشت و علی از آسمانها بزرگتر است پس از نور حسن شمس را درخشنده و از نور حسین قمر را تابنده فرمود و ایشان از شمس و قمر بزرگترند از زمان فرشتگان خدا را بکلمهٔ سبّوح و قدّوس تسبیح گفتند و از این انوار عظیم شگفتی گرفتند چه در نزد خداوند عظیم بزرگوارند و گاهی که خداوند خواست فرشتگان را به میزان امتحان بسنجد و بصراط ابتلا در گذراند ابری مظلم بر ایشان بگماشت که نه بدوش نهایت و نه نهایتش بدایت دیدار بود گرد و عرض کردند ای پروردگار ما و مولای ما از آنگاه که ما را پدیدار کردی تاکنون دیدار نکردیم مانند آنرا که بدان اندریم پس سؤال میکنیم از تو بحقّ این انوار که ما را از کمای آگاهی دهی پس از حجاب عزّت و جلال جواب آمد که چنان کنم و نور فاطمهٔ زهرا را بیافرید مانند قندیلی بر دو گوشوارهٔ عرش چنانکه زینت هر هفت آسمان طبقات هفتگانهٔ سپهر و درجات هفت طبقهٔ زمین داد از نیروی فاطمه را زهرا نامیدند و فرشتگان بتقدیس و تسبیح زبان گشودند آنوقت خداوند فرمود بعزّت و جلال من ثواب تسبیح و تقدیس شما را تا قیامت خاصّ دوستان فاطمه و پدرا و شوهرا و مقرّر داشتم سلمان میگوید چون عبّاس بن عبد المطّلب این کلمات را از رسول خدا شنید بیرون شد و چون علی را دیدار کرد او را بسینهٔ خود بچسبانید و میان هر دو چشمش را بوسه داد و قال بأبی عترة المصطفی من اهل بیتٍ ما اکرمکم علی الله دیگر در تفسیر فرات بن ابراهیم صادق آل محمّد علیه السلام از پدر و جدّ خویش روایت میکند قال رسول الله معاشر النّاس اتدرون لما خلقت فاطمة قالوا الله و رسوله اعلم قال خلقت فاطمة حوراء انسیّة لا انسیّة قال خلقت من عرق جبرئیل و من زغبه قالوا یا رسول الله استشکل ذلک

لا انسیة

علینا تقول حوراء انسیة ثم تقول من عرق جبرئیل و من زغبه قال اذا انبئکم اهدی الی ربی تفاحة من الجنة اتانی بها جبرئیل فضمها الی صدره و عرق جبرئیل و عرقت التفاحة فصار عرقهما شیئا واحدا ثم قال السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته قلت و علیک السلام یا جبرئیل فقال ان الله اهدی الیک تفاحة من الجنة فاخذتها و قبلتها و وضعتها علی عینی و ضممتها الی صدری ثم قال یا محمد کلها قلت یا حبیبی جبرئیل هدیة ربی تؤکل قال نعم قد امرت باکلها فافلقتها فرایت نورا ساطعا فزعت من ذلک النور قال کل فان ذلک النور المنصورة فاطمة قلت یا جبرئیل و من المنصورة قال جاریة تخرج من صلبک و اسمها فی السماء منصورة و فی الارض فاطمة فقلت یا جبرئیل و لم سمیت فی السماء منصورة و فی الارض فاطمة قال سمیت فاطمة فی الارض لانها فطمت شیعتها من النار و فطموا اعدائها عن حبها و ذلک عن قول الله تعالی فی کتابه یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله بنصر فاطمة علیها السلام یعنی رسول خدا فرمود میدانید مردمان فاطمه از چه خلق شد گفتند خدا و رسول داناترند فرمود فاطمه در شمار انسیه نیست بلکه او حوراء انسیه است و بیافرید خداوند او را از عرق جبرئیل و از پرهای نرم و کوچک جبرئیل عرض کردند یا رسول الله این سخن سخت بر ما مشکل افتاد زیرا که میفرمائی فاطمه از انسیه نیست بلکه حوراء انسیه است و میفرمائی از عرق جبرئیل و پرهای او آفریده شد فرمود آگهی میدهم شما را خداوند بصحبت جبرئیل سیبی از بهشت مرا هدیه فرستاد

و جبرئیل آنرا بر سینه خود بچسبانید و عرق آورد و سیب را نیز عرق آمد و این هر دو عرق شیئی واحد گشت آنگاه جبرئیل مرا سلام داد و جواب بگفتم و گفت اینک سیبی است از بهشت که خداوند بسوی تو هدیه فرستاد من بگرفتم و بوسه دادم و بر چشم خود نهادم و بر سینه خویش بچسبانیدم گفت ای محمد این سیب را بباید خورد گفتم ای دوست من هدیه پروردگار خورده میشود گفت تو با کل آن مأموری لاجرم آنرا بشکافتم در نوری ساطع و لامع و بیمناک شدم گفت بخور این نور منصوره است فاطمه گفتم ای جبرئیل منصوره کیست گفت دختریست که از صلب تو بیرون میشود و نام او در آسمان منصوره است و در زمین فاطمه خوانند گفتم ای جبرئیل از چه روی او را در آسمان منصوره و در زمین فاطمه خوانند گفت از بهر آنکه باز داشت شیعیان خود را از آتش دوزخ و دشمنان خود را از دوستی خود و قول خدای در کتاب اشارت بدین بشارتست که میفرماید یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله یعنی در آن هنگام مؤمنان قرین فرح و شادی میشوند بنصرت خداوند بسبب نصرت فاطمه علیها السلام و دیگر در امالی شیخ سند بحضرت رضا علیه آلاف التحیة و الثنا پیوسته میشود و او از پدر بزرگوار سند بامیرالمؤمنین علیه السلام میرساند قال سمعت رسول الله یقول سمیت فاطمة فاطمة لان الله فطمها و ذریتها من النار من لقی الله منهم بالتوحید و الایمان بما جئت به میفرماید شنیدم از رسول خدای که فرمود فاطمه نامیده شد بفاطمه از برای اینکه خداوند باز داشت او را و ذریت او را از آتش دوزخ آنانرا که خدای را با توحید و ایمان ملاقات کردند فاضل مجلسی میگوید در مقاتل الطالبین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست ان فاطمة کانت تکنی ام ابیها و نیز در مصباح الانوار از حضرت باقر علیه السلام مرویست

مرویست

مرویست قال انما سمیت فاطمة بنت محمد الطاهرة لطهارتها من کل دنس وطهارتها من کل رفث وما رات قط یوما حمرة ولا نفاسا میفرماید نامیده شد فاطمه بطاهره از بهر آنکه پاکیزه بود از هر پلیدی و آلایشی و ناستوده سخنی و هرگز خون حیض و نفاس در خویشتن دیدار نکرد

ذکر فضائل و معجزات فاطمه علیها السلام

ذکر جملتی از فضایل و مناقب و شطری از حالات و معجزات فاطمه علیها السلام

ابن عباس از رسول خدا روایت میکند از رکبان روز قیامت قال قال لن یرکب یومئذ الا اربعة انا وعلی وفاطمة وصالح نبی الله فاما انا فعلی البراق واما فاطمة ابنتی فعلی ناقتی العضباء میفرماید در روز قیامت جز چهار تن کس سوار نخواهد بود نخستین منم دویم علی سه دیگر فاطمه و چهارم صالح پیغمبر اما من براق سوار باشم و فاطمه دختر من بر ناقه عضبای من برنشیند و دیگر در مجالس مفید حضرت باقر علیه السلام از پدر و جد حدیث میکند قال قال رسول الله ان الله لیغضب لغضب فاطمة ویرضی لرضاها رسولخدای میفرماید خدا و ند از غضب فاطمه بغضب میآید و از رضای او خوشنود میشود و دیگر فاضل مجلسی بحدیث را از خصال منسوب میدارد قال قال رسول الله ان الله اختار من النساء اربعا مریم واسیة وخدیجة وفاطمة و دیگر در عیون اخبار از حضرت رضا از رسولخدا روایت میکند قال قال رسول الله ان الله لیغضب لغضب فاطمة ویرضی لرضاها و همچنان در صحیفه رضا مانند این حدیث از آنحضرت وارد است و دیگر در مناقب ابن شهر آشوب و قرب الاسناد از حضرت رضا علیه السلام مرویست قال قال رسول الله الحسن والحسین خیر اهل الارض بعدی وبعد ابیهما وامهما افضل نساء اهل الارض و نیز در عیون اخبار رضا علیه السلام حدیث میکند قال قال

النبی ان فاطمة احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار و دیگر در امالی صدوق باسند منتهی میشود بمحمد بن قیس میگوید بعادت بود از رسولخدای هرگاه از سفری باز میشد نخستین بخانه فاطمه در میرفت و فراوان درنگ میفرمود در یکی از اسفار چون رسول خدا از مدینه بیرون شد چنان افتاد که فاطمه از بهر خود دو دست آورنجن از عاج و دو گوشواره و مرسله از بهر خود بساخت و پرده از پیش باب بیاویخت چون رسولخدای از سفر مراجعت فرمود همچنان بخانه فاطمه درآمد و اصحاب آنحضرت از بیرون سرای ایستاده شدند و ندانستند درنگ آنحضرت در آنسرای بدراز میکشد تا متفرق شوند و دیگر نمانند در این اندیشه بودند که پیغمبر بیرون شد و آثار کراهتی در جبین مبارک داشت و طریق مسجد پیموده و بر منبر صعود داد اما فاطمه بفراست فرمود که مسکین و قلاده و قرطین و ستر پسند خاطر نفتاده در زمان پاره ها را از ساعد بیرون کرد و گوشوارها را از گوش باز گرفت و مرسله را از گردن باز کشید و ستر را از باب بیرون آورد و بمکان آنحضرت فرمود در آنحضرت عرض کن که دختر تو سلام میرساند و میگوید اینها را در راه خدا فرما چون فرستاده فاطمه برسید قال رسول الله فعلت فداها ابوها ثلث مرات لیست الدنیا من محمد ولا من ال محمد ولو کانت الدنیا تعدل عند الله من الخیر جناح بعوضة ما اسقی فیها کافرا شربة ماء ثم قام فدخل علیها رسولخدای فرمود فاطمه رضا کرد گفت فدای فاطمه شود پدر فاطمه همانا محمد و آل محمد را از دنیا بهره و نصیبی نیست اگر دنیا را در نزد خداوند باندازه بال پشه بها بود شربت آبی بهره هیچ کافر نگشت این بگفت و برخاست و بخانه فاطمه آمد و دیگر در کتاب احتجاج از جعفر صادق مرویست ان رسول الله قال لفاطمة یا فاطمة ان الله عز وجل یغضب لغضبک ویرضی

لِرِضاكِ و این خبر مسموع گشت ابن جریح حاضر حضرت ابی عبد الله شد و عرض کرد حد
یثی شگفت شنیدم فرمود آن [که مست گفت ان] رسول الله قال لفاطمة انّ الله یغضب لغضبكِ
وَیَرضی لِرِضاكِ یعنی رسول خدای با فاطمه فرمود خداوند غضب میکند بغضب تو و رضا میشود برضای تو
فقال علیه السلام نعم انّ الله لیغضب فیما ترون لعبده المؤمن و یرضی لرضاه
فرمود چنین است چنانکه در روایات و احادیث شما وارد است که خداوند غضب میکند
از برای بنده مؤمن و خوشنود میشود بخشنودی او ابن جریح گفت چنین است
فقال فما تنكرون ان تكون ابنة رسول الله مؤمنة یرضی الله لرضاها و یغضب لغضبها
فرمود پس چگونه انکار میکند که دختر رسولخدا مؤمنه باشد و خداوند برضای او رضا دهد و
غضب کند بغضب او فقال صدقت الله اعلم حیث یجعل رسالته گفت سخن براستی
کردی خداوند داناتر است براینکه در کدام خانواده رسالت و نبوت را مقرر دارد
و دیگر در امالی صدوق بسند بما در انس بن مالک میرسد قالت ما رأت فاطمة دماً فی
حیض و لا فی نفاس همچنان در امالی صدوق بسند بحسن بن زیاد العطار میرسد قال قلت لابی عبد الله
قول رسول الله فاطمة سیدة نساء اهل الجنة أسیدة نساء عالمها قال
مریم و فاطمة سیدة نساء اهل الجنة من الاولین و الآخرین فقلت
فقول رسول الله الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنة قال هما
والله سیّدا شباب اهل الجنة من الاولین و الآخرین
میگوید خدمت ابی عبد الله عرض کردم که رسولخدای در حق فاطمه فرمود که سیدهٔ اهل بهشت است [زنان]
یا سیده زنان عالم خود فرمود او مریم است و فاطمه سیدهٔ زنان اهل بهشت است
از اولین و آخرین دیگرباره عرض کردم قول رسولخدا است که حسن و حسین مولای جوانان [اهل بهشت‌اند]

فرمود سوگند با خدای ایشان مولای جوانان اهل جنت‌اند از اولین و آخرین و دیگر
در امالی بسند با میرالمؤمنین علی علیه السلام پیوسته میشود قال قالت فاطمة لرسول الله
یا ابتا این القاك یوم الموقف الاعظم و یوم الاهوال و یوم الفزع الاكبر
قال یا فاطمة عند باب الجنة و معی لواء الحمد لله و انا الشفیع لامتی الی
ربی قالت یا ابتا فان لم القك هناك قال القینی علی الحوض و انا اسقی
امتی قالت یا ابتا و ان لم القك هناك قال القینی علی الصراط و انا قائم
اقول رب سلم امتی قالت فان لم القك هناك قال القینی و انا عند
المیزان اقول رب سلم امتی قالت فان لم القك هناك قال القینی علی
شفیر جهنم امنع شررها و لهبها عن امتی فاستبشرت فاطمة بذلك صلی
الله علیها و علی ابیها و بعلها و بنیها میفرماید فاطمه در حضرت رسولخدا عرض کرد
ای پدر در کجا ملاقات خواهم کرد ترا در روز موقف اعظم و روز اهوال و روز فزع اکبر فرمود
ای فاطمه مرا در بهشت خواهی دید و با من لوای حمد خواهد بود و من در حضرت پروردگار شفاعت
امت خواهم کرد عرض کرد اگر ترا در آنجا نبینم فرمود بر کنار حوض خواهی دید در حالتیکه
سقایت امت خواهم کرد عرض کرد اگر در آنجا دیدار نکنم فرمود بر صراط دیدار میکنی که من
ایستاده ام و میگویم ای پروردگار من بسلامت درگذران امت مرا عرض کرد اگر در آنجا درک
ملاقات بهره نیفتد فرمود در کنار میزان از ادراک ملاقات بهره خواهی یافت و من همی گویم ای
پروردگار امت مرا سالم بدار عرض کرد اگر در آنجا نگران نشوم فرمود خواهی نگریست مرا در
کنار جهنم در حالتیکه باز میدارم شرارهای جهنم و زبانهای آتش را از امت خود از نوقت
فاطمه شاد و شادخوار گشت و نیز در امالی بسند بصادق آل محمد پیوسته میشود بحکم بن بدر

بر پدر بزرگوارش علی علیه السلام پیوسته میرسد و او از رسولخدای حدیث میکند که فرمود
یا فاطمة ان الله لیغضب لغضبك و یرضی لرضاك چون این حدیث اشتهار یافت
صندل حاضر خدمت شد و عرض کرد یا ابا عبد الله جماعتی از جوانان نزدیک ما
اند و احادیث منکره از تو بما آورده اند فرمود هان ای صندل آن کدام است عرض
کرد خبر میدهند که تو فرموده ان الله لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها
فقال علیه السلام یا صندل الستم رویتم فیما تروون ان الله لیغضب
لغضب عبده المؤمن و یرضی لرضاه فرمود آیا شما نیستید که روایت میکنید چنانکه رجال
شما روایت کرده اند که خداوند غضب میکند چون بنده مؤمن بغضب میآید و خوشنود
میشود چون بنده مؤمن خوشنود میگردد عرض کرد چنین است قال فما تنکرون
ان تکون فاطمة مؤمنة یغضب الله لغضبها و یرضی لرضاها فرمود پس از چه روی
انکار میکنید که فاطمه مؤمنه باشد و خداوند از غضب او بغضب آید و از رضای او راضی
شود آنگاه صندل گفت الله اعلم حیث یجعل رسالته در امالی شیخ نیز غیر
اینحدیث را از صدوق بدینگونه آورده است و دیگر در امالی از حضرت رسول مرویست
قال ابنتی فاطمة سیدة نساء العالمین و در امالی نیز سند بامیر المؤمنین علیه السلام
پیوسته میشود قال علی ان رسول الله دخل علی ابنته فاطمة و اذا فی عنقها قلادة
فاعرض عنها فقطعتها و رمت بها فقال لها رسول الله ابنتی انت منی یا فاطمة
ثم جاء سائل فناولته القلادة ثم قال رسول الله اشتد غضب الله
و غضبی علی من اهرق دمی و آذانی فی عترتی علی علیه السلام میفرماید رسول خدا
بر دختر خویش فاطمه در آمد و آنوقت فاطمه سلسله در گردن داشت رسولخدا از دیدار او

اعراض کرد لاجرم فاطمه آنرا از گردن بگسیخت و بیفکند رسولخدای فرمود ای دختر من تو
از منی از پس آن سائلی بر در آمد و خواستار چیزی شد فاطمه آن گردن بند را بدو بذل
فرمود آنوقت رسولخدا فرمود غضب خداوند قاهر غالب بر آنکس شدید میشود که خون
من بریزد یا زحمت عترت من برخیزد در کشف الغمه نیز اینحدیث بدینگونه وارد است
و دیگر در مجالس مفید و امالی شیخ سند بسعد بن ابی وقاص میرسد قال سمعت رسول الله
یقول فاطمة بضعة منی من سرها فقد سرنی و من سائها فقد سائنی
فاطمة اعز الناس الی یعنی از رسولخدای شنیدم که فرمود فاطمه پاره از گوشت
من و بدن منست هر کس او را شاد خاطر بدارد مرا مسرور کرده باشد و آنکس که با او بد کند
با من بد کرده باشد همانا فاطمه عزیزترین مردمانست در نزد من و دیگر در امالی شیخ سند
بجمیع بن عمیر میرسد میگوید عمه من با عایشه ملعونه سخن میکرد و من میشنیدم گفت ام‌المؤمنین تو
بسوی علی بن ابیطالب از برای چیست عایشه گفت سخن باز کن انه ما کان من الرجال
احب الی رسول الله من علی و لا من النساء احب الیه من فاطمة
یعنی هیچ مردی در نزد رسولخدا گرامی تر از علی نیست و هیچ زنی در نزد آنحضرت محبوب تر از فاطمه
نیست و نیز در امالی شیخ سند بعایشه پیوسته میشود قالت اقبلت فاطمة تمشی لا والله
الذی لا اله الا هو ما مشیها یخرم من مشیة رسول الله فلما راها
قال مرحبا یا بنتی مرتین قالت فاطمة فقال لی ما ترضین ان تاتی یوم
القیمة سیدة نساء المؤمنین او سیدة نساء هذه الامة میگوید فاطمه بیامد و چنان مشی همی فرمود
که سوگند با خدای هیچ با مشی رسولخدای پیشی و نقصانی نداشت چون پیغمبر او را دید
دو کرت او را ترحیب و ترحب فرستاد آنگاه فاطمه میفرماید رسولخدا فرمود رضا

اینکه در روز قیامت سیده زنان مومنین و سیده زنان این امت باشی و در
در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی جعفر علیه السلام مرویست فی قوله تعالی انها لاحدی الکبر
نذیراً للبشر و دیگر در امالی صدوق طالقانی بسند بعبدالله بن سلیمان میرساند میگوید
در صفت پیغمبر قرائت انجیل مینمودم در نکاح نساء مسطور است که آنحضرت قلیل النسل
خواهد بود و نسل او از مبارکه است یعنی فاطمه و از برای او خانه ایست در بهشت که در
آنخانه نه سختی و نه غم و نه رنج و الم و پیغمبر کفیل میشود او را در آخر الزمان چنانکه کفیل شد زکریا
مادر تو را یعنی مریم مادر عیسی را و این مبارکه را دو فرزند خواهد آمد و هر دو تن شهید خواهند
شد و دیگر در امالی صدوق بسند با بن عباس پیوسته میشود میفرماید یک روز که رسول
خدا نشسته بود و در خدمت او علی و فاطمه و حسن و حسین حاضر بودند فقال اللهم
انک تعلم ان هؤلاء اهل بیتی واکرم الناس علی فاحبب من احبهم
وابغض من ابغضهم ووال من والاهم وعاد من عاداهم واعن من
اعانهم واجعلهم مطهرین من کل رجس معصومین من کل ذنب
وایدهم بروح القدس منک رسول خدا گفت ای پروردگار من تو میدانی این جماعت
اهل بیت منند و گرامی ترین مردمند نزد من پس دوست دار کسی را که ایشان را دو
ست داشته است و دشمن دار کسی را که ایشان را دشمن است و از در موالات باش کسی را
که با ایشان ساز موالات نوازد و طریق معادات سپار کسی را که با ایشان معادات
آغازد و اعانت کن کسی را که معین ایشان گردد و بگردان ایشان را پاک و پاکیزه از هر
دنس و نجسی و معصوم بدار از هر جرم و جریرتی و نیرو بخش بروح القدس ثم قال
یا علی انت امام امتی وخلیفتی علیها بعدی وانت قائد المؤمنین الی الجنة

یعنی فاطمه

وکانی

وکأنی انظر الی ابنتی فاطمة قد اقبلت یوم القیمة علی نجیب من نور عن یمینها
سبعون الف ملک وعن یسارها سبعون الف ملک وبین یدیها
سبعون الف ملک وخلفها سبعون الف ملک تقود مؤمنات امتی الی
الجنة فایما امرأة صلت فی الیوم واللیلة خمس صلوات وصامت شهر رمضان
وحجت بیت الله الحرام وزکت مالها واطاعت زوجها ووالت علیاً بعدی
دخلت الجنة بشفاعة ابنتی فاطمة وانها لسیدة نساء العالمین فقیل یا
رسول الله اهی سیدة نساء عالمها فقال ذلک لمریم بنت عمران فاما ابنتی
فاطمة فهی سیدة نساء العالمین من الاولین والآخرین وانها لتقوم
فی محرابها فیسلم علیها سبعون الف ملک من الملائکة المقربین
وینادونها بما نادت به الملائکة مریم فیقولون یا فاطمة ان الله اصطفیک
وطهرک واصطفیک علی نساء العالمین آنگاه فرمود یا علی تو امام امت منی و خلیفه
منی بر امت من بعد از من و تو کشاننده مومنانی بسوی جنان و گویا نگرانم بسوی دختر
خود فاطمه که در میرسد روز قیامت و بر شتری از نور سوار است و هفتاد هزار فرشته
از طرف راست و هفتاد هزار از جانب چپ و هفتاد هزار از پیش روی و هفتاد
هزار از قفای او و ملازمت خدمت او دارند و مومنات امت مرا بسوی بهشت
میکشاند هر زنی نماز پنجگانه روز و شب را بگذارد و روزه شهر رمضان را بدارد و زیارت
خانه خدا را ترک نگوید و از بذل زکوة مال توانی نجوید و در اطاعت شوهر توانی و تراخی
نپردازد و حب علی را بعد از من از پس پشت نیفکند از شفاعت دختر من داخل بهشت
خواهد شد و اوست سیده نساء العالمین عرض کردند یا رسول الله آیا فاطمه سیده نسا

خود داشت فرمود این مقام مریم دختر عمرانست اما دختر من فاطمه سیده نساء عالمین است
از اولین تا آخرین بست هماناچون بایستد در محراب خود هفتاد هزار فرشته از ملائکه مقرب
بر او سلام میفرستند و ندا در میدهند او را چنانکه فرشتگان مریم را و میگویند ای فاطمه
همانا خداوند ترا برگزید و پاک و پاکیزه کرد و برگزیده داشت از زنان عالمین ثم
اِلتَفَتَ اِلَی عَلِیٍّ فَقالَ یا عَلِیُّ اِنَّ فاطِمَةَ بَضعَةٌ مِنّی وَهِیَ نُورُ عَینی وَثَمَرَةُ فُؤادی
یَسُوءُنی مَن ساءَها وَیَسُرُّنی مَن سَرَّها وَاِنَّها اَوَّلُ مَن یَلحَقُنی مِن اَهلِ بَیتی فَاَحسِن
اِلَیها بَعدی وَاَمَّا الحَسَنُ وَالحُسَینُ فَهُما اِبنایَ وَرَیحانَتایَ وَهُما سَیِّدا شَبابِ
اَهلِ الجَنَّةِ فَلیَکُونا عَلَیکَ کَسَمعِکَ وَبَصَرِکَ ثُمَّ رَفَعَ یَدَهُ اِلَی السَّماءِ فَقالَ
اَللّٰهُمَّ اِنّی اُشهِدُکَ اَنّی مُحِبٌّ لِمَن اَحَبَّهُم وَمُبغِضٌ لِمَن اَبغَضَهُم وَسِلمٌ
لِمَن سالَمَهُم وَحَربٌ لِمَن حارَبَهُم وَعَدُوٌّ لِمَن عاداهُم وَوَلِیٌّ لِمَن والاهُم
آنگاه بجانب علی نگریست و فرمود یا علی همانا فاطمه پاره تن منست و نور چشم منست و
میوه دل منست آزار میرساند مرا آنکس که او را آزار رساند و مسرور میسازد مرا آنکس که او را
مسرور سازد و او اول کس است که بعد از مرگ من با من پیوسته خواهد شد از اهل بیت
من با او نیکوئی کن بعد از من و حسن و حسین فرزندان منند و ریحانه منند و سید جوانان اهل
بهشتند پس باید در نزد تو چون گوش و چشم تو گرامی باشند پس دست بسوی آسمان برداشت و گفت
ای پروردگار من گواه باش که من دوستدار کسی هستم که دوست دارد ایشانرا و دشمن کسی هستم
که دشمن دارد ایشانرا و صلحم با کسیکه صلح است با ایشان و مقاتلم با کسیکه قتال دهد با ایشان و دشمنم
دشمنان ایشانرا و دوستم دوستان ایشانرا و در علل الشرایع مسند با بوجعفر علیه السلام پیوسته میشود
قالَ اِنَّ بَناتِ الاَنبِیاءِ لا یَطمَثنَ اِنَّمَا الطَّمثُ عُقُوبَةٌ وَاَوَّلُ مَن طَمِثَت سارَةُ

پیغمبر یعنی دختران پیغمبران خون طمث نمی بینند زیرا که طمث علامت عقوبت
و اول کس ساره است که خون طمث دید و دیگر در امالی شیخ مسند بعایشه منتهی
میشود قالَت ما رَاَیتُ مِنَ النّاسِ اَحَداً اَشبَهَ کَلاماً وَحَدیثاً بِرَسُولِ اللّٰهِ مِن
فاطِمَةَ کانَت اِذا دَخَلَت عَلَیهِ رَحَّبَ بِها وَقَبَّلَ یَدَیها وَاَجلَسَها فی مَجلِسِهِ
فَاِذا دَخَلَ عَلَیها قامَت اِلَیهِ فَرَحَّبَت بِهِ وَقَبَّلَت یَدَیهِ وَدَخَلَت عَلَیهِ فی
مَرَضِهِ فَسارَّها فَبَکَت ثُمَّ سارَّها فَضَحِکَت فَقُلتُ کُنتُ اَرَی لِهٰذِهِ فَضلاً عَلَی
النِّساءِ فَاِذا هِیَ امرَاَةٌ مِنَ النِّساءِ بَینَما هِیَ تَبکی اِذ ضَحِکَت فَسَاَلتُها فَقالَت
اِذاً اِنّی لَبَذِرَةٌ فَلَمّا تُوُفِّیَ رَسُولُ اللّٰهِ سَاَلتُها فَقالَت اِنَّهُ اَخبَرَنی
اَنَّهُ یَمُوتُ فَبَکَیتُ ثُمَّ اَخبَرَنی اَنّی اَوَّلُ اَهلِهِ لُحُوقاً بِهِ فَضَحِکتُ
عایشه میگوید از همه مردم کسی را ندیدم در ترتیل کلام و بیان حدیث شبیه تر از فاطمه با پیغمبر
و گاهی که داخل میشد بر رسول خدا او را ترحیب و ترحیب میفرستاد و دستهای او را بوسه میداد
و در کنار خود نشستن میفرمود و گاهیکه رسولخدای بر فاطمه در میآمد بر پای میشد
و ترحیب میکرد و دستهای پدر را بوسه میزد در مرض موت پیغمبر فاطمه بروی در آمد
آنحضرت با وی آغاز مسارّت کرد و سرّی چند با او بگفت فاطمه سخت بگریست
پس کلمه دیگر بگفت و او بخندید عایشه میگوید با خود گفتم این زن را با دیگر زنان فضیلت و
فضلی است چه در میان گریه میخندد پس از فاطمه پرسش نمودم که این خنده در میان گریه
چه بود فرمود دیگر من آنکسم که سرّ فاشش کنم راز باز گویم این بود تا رسولخدای جهان را
دیگر باره پرسش نمودم فرمود رسولخدا مرا از مرگ خویش خبر داد بگریستم آنگاه فرمود
تو از اهل بیت من اول کس باشی که با من ملحق شوی پس بخندیدم و دیگر در تفسیر علی بن

البذر الذی یخرج الثمر و یظهر بسمعه

میداد

وداع فرمود

ابراهیم است اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآ
خِرَةِ وَاَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِینًا یعنی آنانکه خدا و رسولرا آزار کردند خدا لعن کرد
ایشانرا در دنیا و آخرت و مهیا ساخت از برای ایشان عذاب خوار کننده میفرماید
این آیه مبارکه گویا نازل شد در حق کسیکه غصب کرد حق امیرالمؤمنین را و ماخوذ داشت حق
فاطمه را و آزار کرد فاطمه را چنانکه پیغمبر فرمود مَنْ آذَاهَا فِی حَیَوتِی کَمَنْ آذَاهَا
بَعْدَ مَوْتِی وَمَنْ آذَاهَا بَعْدَ مَوْتِی کَمَنْ آذَاهَا فِی حَیَوتِی وَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِی
وَمَنْ آذَانِی فَقَدْ آذَی اللهَ وَهُوَ قَوْلُ اللهِ تَعَالَی اِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ الآیه
کسی که آزار کند فاطمه را در حیات من مانند کسی است که آزار کند او را بعد از فوت من
و کسیکه آزار کند او را بعد از فوت چنانست که آزار کرده باشد در حیات من و کسیکه آزار کند
او را مرا آزار کرده باشد و کسیکه مرا آزار کند خدا را آزار کرده باشد و این آیه مبارکه را
که خدا فرو فرستاده اِنّ الذین یؤذون الله و رسوله بدین معنی نازل گشته و دیگر در کتاب
خصال مسطور است که رسولخدا علی علیه السلام را بدین کلمات وصیت فرمود
قَالَ یَا عَلِیُّ اِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اَشْرَفَ عَلَی الدُّنْیَا فَاخْتَارَنِی مِنْهَا عَلَی رِجَالِ
الْعَالَمِینَ ثُمَّ اطَّلَعَ الثَّانِیَةَ فَاخْتَارَکَ عَلَی رِجَالِ الْعَالَمِینَ بَعْدِی ثُمَّ اطَّلَعَ
الثَّالِثَةَ فَاخْتَارَ الْاَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِکَ عَلَی رِجَالِ الْعَالَمِینَ بَعْدَکَ ثُمَّ اطَّلَعَ
الرَّابِعَةَ فَاخْتَارَ فَاطِمَةَ عَلَی نِسَاءِ الْعَالَمِینَ فرمود یا علی خداوند بر دنیا مشرف و مطلع گشت و برگزید مرا
از مردان عالمین و در کرت ثانی نگران شد و ترا از مردان عالمین اختیار کرد بعد از من
و در کرت ثالث نظر افکند و ائمه هدی را از فرزندان تو بعد از تو از مردان عالمین
برگزیده داشت و در کرت رابع فاطمه را از زنان عالمین برگزید و دیگر در معانی الاخبار بسند متصل

من

میرسد میگوید در حضرت صادق آل محمد عرض کردم مرا خبر ده از قول رسولخدا در
حق فاطمه اِنَّهَا سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ اَهِیَ سَیِّدَةُ نِسَاءِ عَالَمِهَا فَقَالَ ذَاکَ
لِمَرْیَمَ کَانَتْ سَیِّدَةَ نِسَاءِ عَالَمِهَا وَفَاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ مِنَ الْاَوَّلِینَ
وَالْآخِرِینَ عرض کرد از قول رسولخدا در حق فاطمه مرا خبر ده آیا او سیده نساء عالمین است
یا سیده زنان عالم خود است فرمود این مقام مریمست که سیده نساء عالم خود بود لکن
فاطمه سیده نساء عالمین است از اولین تا آخرین و دیگر در معانی الاخبار بسند با ابن عباس
پیوسته میشود و او از رسولخدا روایت میکند قَالَ اِنَّ فَاطِمَةَ شُجْنَةٌ مِنِّی یُؤْذِینِی
مَا آذَاهَا وَیَسُرُّنِی مَا سَرَّهَا وَاِنَّ اللهَ لَیَغْضَبُ لِغَضَبِ فَاطِمَةَ وَیَرْضَی لِرِضَاهَا
میفرماید فاطمه شجنه منست یعنی آمیخته و درهم شده با منست چنانکه عروق درهم شوند
و در آمیزند آزار میرساند مرا چیزیکه آزار میرساند او را و شاد میکند مرا چیزیکه او را
مسرور دارد همانا که خداوند تبارک و تعالی غضب میکند بغضب فاطمه و خوشنود میشود
بخشنودی فاطمه و دیگر در صحیفه رضا علیه السلام بسند بعلی بن الحسین علیهما السلام
پیوسته میشود میفرماید اسماء بنت عمیس مرا حدیث کرد و قَالَتْ کُنْتُ عِنْدَ فَاطِمَةَ
جَدَّتِکَ اِذْ دَخَلَ رَسُولُ اللهِ وَفِی عُنُقِهَا قِلَادَةٌ مِنْ ذَهَبٍ کَانَ عَلِیُّ بْنُ
اَبِی طَالِبٍ اِشْتَرَاهَا لَهَا مِنْ فَیْءٍ لَهُ فَقَالَ النَّبِیُّ لَا یَغُرَّنَّکِ النَّاسُ اَنْ یَقُولُوا
بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَعَلَیْکِ لِبَاسُ الْجَبَابِرَةِ فَقَطَعَتْهَا وَبَاعَتْهَا وَاشْتَرَتْ
بِهَا رَقَبَةً فَاَعْتَقَتْهَا فَسُرَّ رَسُولُ اللهِ بِذَلِکَ میگوید حاضر خدمت فاطمه علیها السلام
بودم ناگاه رسول خدا درآمد در گردن فاطمه قلاده از زر ناب دید و آن قلاده را علی علیه السلام
از سهم فیء خویش خریده بود پیغمبر فرمود هان ای فاطمه فریفته نشوی که مردم بگویند

علیه

ترا دختر محمد و تو جامه جبابره در بر داشته یعنی فاطمه چون این بشنید گردن بند را
باز کرد و بفروخت و عبدی بخرید و آزاد کرد و رسولخدا را شاد خاطر ساخت و دیگر
در کتاب خرایج سند بعمران بن حصین میرسد میگوید در خدمت رسولخدای جای داشتم
ناگاه فاطمه درآمد و او صغیره بود و از شدت گرسنگی چهره مبارکش عارضه صفرت یافته
بود پیغمبر فرمود نزدیک شو با من چون نزدیک آنحضرت آمد دست مبارک را بر سینه او در موضع
قلاده نهاد ثُمَّ قالَ اَللّٰهُمَّ مُشْبِعَ الْجاعَةِ وَرافِعَ الْوَضِعَةِ لا تُجِعْ فاطِمَةَ گفت ای
پروردگار من سیر کننده گرسنگان و فرازنده پست پایگان گرسنه مگذار فاطمه را عمران بن
حصین میگوید در زمان دیدم صفرت از چهره فاطمه برخواست و گونهای مبارکش گلگون گشت
و از آنحضرت منقولست که فرمود از آن پس هرگز گرسنه نشدم و نیز در خرایج از جابر بن
عبدالله مرویست که رسولخدا روزی چند باکل طعامی دست فرو نزده بود و گرسنگی
آنحضرت را سخت زحمت میکرد لاجرم در خانه زوجات مطهرات طوفی فرمود هیچ خورش های
و خوردنی دست نیافت قالَ فَأَتیٰ فاطِمَةَ فَقالَ یا بُنَیَّةُ هَلْ عِنْدَکِ شَیْءٌ
آکُلُهُ فَإِنّی جائِعٌ قالَتْ لا وَاللّٰهِ بِنَفْسی وَأَخی چون فاطمه درآمد فرمود آیا در نزد تو
از خورش و خوردنی چیزی بدست میشود که من ناهار خود را بدان بشکنم چه سخت گرسنه ام فاطمه
عرض کرد جان من فدای تو باد سوگند با خدای مالک شیئی نیستم و چون از نزد پیغمبر
بیرون شد کنیزک را دید دو گرده نان و پاره از گوشت بدر آورد فاطمه ماخوذ داشت و در
زیر قدحی پوشیده فرمود فَقالَتْ وَاللّٰهِ لَأُوثِرَنَّ بِها رَسُولَ اللّٰهِ عَلیٰ نَفْسی وَغَیْری
فرمود سوگند با خدای رسولخدا را بر خود و غیر خود گزیده میدارم و این طعام را
خاص او میگذارم و حال آنکه همگان گرسنه و جوعان بودند حسن و اگر حسین را

بحضرت رسول فرستاد و پیام داد فَقالَتْ فَقَدْ أَتانَا اللّٰهُ بِشَیْءٍ فَخَبَأْناهُ لَکَ
یعنی خداوند چیزی بما رسانید و من از برای تو پوشیده داشتم فرمود بنزد من حاضر کن چون
فاطمه آن قدح را از بر پوشش گرفت آگنده از نان و گوشت نگریست حیرت زده شد دانست
که از خدای رسیده پس خدا را شکر گفت و رسول را درود فرستاد و الطعام را بنزد
رسول خدای آورد فَلَمّا رَآهُ حَمِدَ اللّٰهَ وَقالَ مِنْ أَیْنَ لَکِ هٰذا قالَتْ هُوَ مِنْ
عِنْدِ اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ چون پیغمبر آن طعام نگریست فرمود این
از کجاست عرض کرد از نزد خداوند و خدا رزق میرساند هر کرا میخواهد آنوقت پیغمبر علی را
طلب فرمود و آن طعام را رسولخدا و علی و فاطمه و حسن و حسین بخوردند و همگان
سیر شدند فاطمه میفرماید هنوز آن طعام از قدح پرداخته نشد و همسایگان را بجمله بهره
رسید و نیز در خرایج مسطور است از ابو عبدالله میفرماید قالَ إِنَّ خَدیجَةَ لَمّا تُوُفِّیَتْ
جَعَلَتْ فاطِمَةُ تَلُوذُ بِرَسُولِ اللّٰهِ وَتَدُورُ حَوْلَهُ وَتَسْأَلُهُ یا رَسُولَ اللّٰهِ أَیْنَ أُمّی اللّٰهِ
فَجَعَلَ النَّبِیُّ لا یُجیبُها فَجَعَلَتْ تَدُورُ عَلیٰ مَنْ تَسْأَلُهُ وَرَسُولُ اللّٰهِ لا یَدْری ما یَقُولُ
فرمود گاهی که خدیجه علیها السلام وفات کرد فاطمه پناه برسول خدا آورد و دور میگرد
در حول آنحضرت و پرسش مینمود که مادر من در کجاست پیغمبر او را جواب نمیفرمود و فاطمه
همچنان دور بر میآمد و پرسش مینمود و پیغمبر نداشت چه گوید آنوقت جبرئیل فرود شد
فَقالَ إِنَّ رَبَّکَ یَأْمُرُکَ أَنْ تَقْرَأَ عَلیٰ فاطِمَةَ السَّلامَ وَتَقُولَ لَها أُمُّکِ
فی بَیْتٍ مِنْ قَصَبٍ کِعابُهُ مِنْ ذَهَبٍ وَعُمُدُهُ مِنْ یاقُوتٍ أَحْمَرَ بَیْنَ آسِیَةَ امْرَأَةِ
فِرْعَوْنَ وَمَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرانَ فَقالَتْ فاطِمَةُ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّلامُ وَ
مِنْهُ السَّلامُ وَإِلَیْهِ السَّلامُ عرض کرد پروردگار تو مامور میدارد ترا که

برسانی و بگوئی ما در تو در خانه ایست از قصب که بنهائی از زر ناب ساخته اند و عمودها
از لؤلؤ و یاقوت سرخ برافراخته اند آن خانه نیز با من آسیه زن فرعون و مریم دختر عمران
فاطمه در پاسخ گفت خداوند سلام است و از وست سلام و بسوی اوست سلام
و همچنان در خرایج مسطور است که بعد از وفات فاطمه ام ایمن سوگند یاد کرد که دیگر در
مدینه نماند چه نیرو نداشت که مواضع فاطمه را بی او دیدار کند لاجرم از مدینه بیرون شد
و طریق مکه پیش داشت و در عرض راه چنان عطشان گشت که بیم هلاکت میرفت
دست برداشت و گفت ای پروردگار عالمیان من خادمه فاطمه ام تشنگی مرا میکشد
فَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَیْهَا دَلْوًا مِنَ السَّمَاءِ فَشَرِبَتْ فَلَمْ تَحْتَجْ اِلَی الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ
سَبْعَ سِنِیْنَ یعنی خداوند دلوی از آسمان براو فرود آورد تا آب بنوشید و از آن پس
تا هفت سال محتاج آب و طعام نگشت و مردمان در روز حر شدید کس بدو میفرستادند
و او را آزمایش میکردند هرگز زحمت تشنگی بروی استیلا نیافت و دیگر در خرایج روایت
از سلمان فارسی مرویست میفرماید بودم و مینگریستم که فاطمه علیها السلام نشسته است
و آسیائی در پیش روی اوست و بدان آرد میکند مقداری از جو را و حسین علیه السلام
در میان خانه از شدت جوع متضور و فریاد است و عمود آسیا خون آلود گشته
گفتم ای دختر رسولخدا کفهای مبارک را چندین رنجه مکن اینک کنیزک تو فضه حاضر است
طحن جو را با او گذار فَقَالَتْ اَوْصَانِیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ اَنْ تَكُوْنَ الْخِدْمَةُ لَهَا وَلِیْ
یَوْمًا فَكَانَ اَمْسِ یَوْمَ خِدْمَتِهَا فرمود رسولخدا مرا وصیت کرده است
که خدمت خانه یکروز او را باشد و روزی مرا دی نوبت او بود سلمان گفت
من بنده هستم آزاد شده مرا الطحن شعیر بگذار یا باسکات حسین فرمود من باسکات او ارفقم

تضور: فریاد کردن، پیچیدن از گرسنگی

حسین

تو طحن شعیر میکن لاجرم من مقداری از جو آرد کردم و طریق مسجد سپردم و با رسولخدا
نماز گذاردم آنگاه صورت حال را بعلی علیه السلام رسانیدم آنحضرت بگریست و بیرون شد
چون باز آمد خندان بود رسول خدای پرسش فرمود قَالَ دَخَلْتُ عَلٰی
فَاطِمَةَ وَهِیَ مُسْتَلْقِیَةٌ لِقَفَاهَا وَالْحُسَیْنُ نَائِمٌ عَلٰی صَدْرِهَا وَقُدَّامَهَا
رَحًی تَدُوْرُ مِنْ غَیْرِ یَدٍ فَتَبَسَّمَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَقَالَ یَا عَلِیُّ اَمَا عَلِمْتَ اَنَّ لِلّٰهِ
مَلَائِكَةً سَیَّارَةً فِی الْاَرْضِ یَخْدِمُوْنَ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ اِلٰی اَنْ تَقُوْمَ السَّاعَةُ
فرمود داخل شدم بر فاطمه و او را نگریستم از پس پشت افتاده و حسین بر سینه او بخواب
شده و از پیش روی آسیا بخویشتن میگردد بی آنکه دستی با دید باشد و آنرا بگرداند
رسول خدا تبسمی فرمود و گفت یا علی آیا نمیدانی که خدایرا در زمین فرشتگان
سیاره است و ایشان خدمتگذار محمد و آل محمدند تا گاهی که قیامت فرارسد
همچنان در خرایج از ابوذر مرویست میفرماید رسولخدا مرا در طلب علی فرستاد و من
بخانه آنحضرت درآمدم و ندا در دادم هیچکس پاسخ نداد و در آنجا آسیائی دیدم
که طحن میکرد و کسی در کنار آن نبود بانگ زدم اینوقت علی علیه السلام از خانه بیرون شد
متفقا بحضرت مصطفی آمدیم رسول خدا گوش فرا داشت و علی چیزی گفت که من
فهم نتوانستم کرد بعرض رسانیدم که یا رسول الله مرا شگفت همی آید از آسیائی که در خانه علی
دور میزد و طحن میکرد و کسی با او نبود قَالَ اِنَّ ابْنَتِیْ فَاطِمَةَ مَلَاَ اللّٰهُ قَلْبَهَا وَجَوَارِحَهَا
اِیْمَانًا وَیَقِیْنًا وَاِنَّ اللّٰهَ عَلِمَ ضَعْفَهَا فَاَعَانَهَا عَلٰی دَهْرِهَا وَكَفَاهَا اَمَا
عَلِمْتَ اَنَّ لِلّٰهِ مَلَائِكَةً مُوَكَّلِیْنَ بِمَعُوْنَةِ آلِ مُحَمَّدٍ فرمود خداوند پرآکنده ساخت
قلب و جوارح دختر من فاطمه را بایمان و یقین و خداوند داناست بر ضعف فاطمه لاجرم

اورا

او را اعانت میکند و کفایت میفرماید چندانکه زندگانی اوست تا بدانید که خداوند را
فرشتگانند که مأمورند بخدمت آل محمد هم در خرایج مرقوم است که صبحگاهی علی فاطمه
را خطاب کرد فقال لها عندک شیء تغذینیه قالت لا یعنی فاطمه را فرمود چیزی
در نزد تو که مرا غذا بدهی عرض کرد چیزی بدست نیست امیرالمؤمنین علیه السلام از خانه
بیرون شد و یکدینار بوام گرفت تا اصلاح کار اهل خویش کند این وقت مقداد را
دیدار کرد که در طلب قوت عیال چون عنان از اینسوی بآنسوی میشود آندینار را باوی بذل
کرد و خود بمسجد آمد و نماز ظهر و عصر را با رسول خدای بگذاشت چون از نماز فراغت جست
پیغمبر دست علی را بگرفت و متفقاً بخانه فاطمه آمدند و آنحضرت در محراب عبادت بود چون
بانگ رسولخدا را اصغا کرد بیرون دوید و سلام داد و جواب بشنید و او اعز ناس بود در
حضرت رسول الله و قدحی در قفای فاطمه در غلیان بود پس پیغمبر از در ملاطفت سر برداشت و روی او را
غفر الله لک و قد فعل از آن پس فرمود ما را غذای شامگاهان بده که خداوند ترا
مغفرت دارد آنگاه فرمود و قد فعل یعنی خداوند ترا آمرزیده است پس فاطمه آن قدح را بیاورد
و در پیش روی رسولخدای گذاشت قال یا فاطمة انی لک هذا الطعام الذی
لم انظر الی مثل لونه قط و لم اشم مثل رائحته قط و لم اکل اطیب منه و
وضع کفه بین کتفی علی و قال هذا بدل عن دینارک ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب
فرمود ای فاطمه از کجا این طعام بدست کردی که هرگز طعامی بدین رنگ دلکش و بوی خوش
ندیده ام و بدین نیکوئی طعام نخورده ام آنگاه دست مبارک را در میان دو کتف
علی علیه السلام نهاده فرمود همانا این عوض دینار است که دی در راه خدای
بذل کردی بیرون حساب روزی میدهد هر کرا میخواهد فاضل مجلسی ره میگوید زمخشری در کتاب کشاف

در ذیل قصه زکریا و مریم از رسولخدای حدیث میکند که در سال قحط و غلا آنحضرت
سخت گرسنه شد فاطمه دو گرده نان و پاره از گوشت بدانحضرت هدیه نهاد و پیغمبر
او را باز گردانید بسوی او فقال هلمی یا بنیة و کشفت عن الطبق فاذا هو مملو
خبزا و لحما فبهتت و علمت انها نزلت من الله فقال لها انی لک هذا قالت
هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فقال الحمد لله الذی جعلک
شبیهة سیدة نساء بنی اسرائیل فرمود اینک خبر گیر من باور الطعام را فاطمه چون سر
پوش از طبق برگرفت آکنده از نان و گوشت دید حیرت زده گشت و دانست از
خدای رسیده پیغمبر فرمود هان ای فاطمه از کجا این طعام بدست کردی عرض کرد از خدای است
و اوست که هر کرا خواهد بیرون حساب روزی دهد پیغمبر فرمود سپاس خدایرا که ترا شبیه ساخت
سیده زنان بنی اسرائیل آنگاه حسن و حسین و دیگر اهل بیت را حاضر ساخت تا همگان بخوردند
و سیر شدند و آن طعام همچنان بجای بود پس فاطمه همسایگان را بخشش و بهره فرستاد و در کتاب
خرایج و مناقب مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام از جهودی مبلغی شعیر بوام خواست
جهود عرض کرد چیزی رهینه باید داد آنحضرت ملائه از فاطمه که عبارت از سنجی است
یکپارچه باشد برهن گذاشت و شعیر را با خود داشت و از آنسوی جهود ملائه را بسرای
خویش برد و در بیتی جای داد همی شب صبح جهود از برای حاجتی بدان بیت رفت و نوری
ساطع دید که از شعشعه آن نور بصر تافته میگشت باز شتافت و شوهر را آگهی داد چون
جهود بیامد و این بدید اهل و عشیرت خویش را دعوت کرد هشتاد تن جهودان گرد آمدند
چون بدان نور نظاره کردند و بدانستند از ملائه حضرت فاطمه است همگان اسلام آوردند و همچنان
در خرایج مسطور است که جماعت یهود را مجلس عرسی بود بحضرت رسولخدای آمدند و عرض کردند

جوانمرداست خواستاریم که فاطمه دختر خود را رخصت فرمائی که حاضر مجلس باشد و از
مکانت و منزلت عرس ما بیفزاید و فراوان الحاح نمودند آنحضرت فرمود حکم با شوهر
و علیست از در ضراعت بیرون شدند و آنحضرت را در نزد علی بشفاعت برانگیختند
پیغمبر مسئلت ایشان را باجابت مقرون داشت جهودان شاد خاطر باز شدند و تهیهٔ حلی
و حلل بالطم والرم پرداختند و گمان داشتند که فاطمه را استطاعتی نیست و در انجمن مورد استهزا
خواهد گشت جبرئیل بیامد و از جامهای جنان و حلی و حلل جنت چندانکه بکار بود بیاورد تا فاطمه
بپوشید و خویشاوندان زینتها بیاراست و جانب سرای جهود از پیش داشت زنان
جهود چون آن حلی و حلل بنگریستند بخویشتن شدند و بخود آمدند در حضرت فاطمه زمین ببوسیدند
و جماعتی طریق مسلمانی گرفتند و دیگر در تفسیر عیاشی مسند با بی جعفر علیه السلام میرساند
فاطمه در خانهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام چهار خدمت را بر ذمت نهاده بود نخستین تمشیت خانه
و خمیر کردن آرد و پختن نان و جاروب کردن خانه و علی علیه السلام ضمانت و پایندانی نمود
کارهای بیرون خانه را و نقل و تحویل حطب و آوردن طعام یکروز فاطمه را گفت از خورش
و خوردنی چه داری عرض کرد قسم بدانکس که حق تو را بزرگ داشته سه روز است در نزد ما
چیزی بدست نمیشود فرمود چرا آگهی ندادی مرا عرض کرد رسول خدا فرمان کرده است
که من از تو چیزی نخواهم فرمود این رو قتی است که پسر عم تو از برای تو چیزی بیاورد
اگر نه چگونه سؤال نفرمائی این بگفت و از خانه بیرون شد و از مردی دیناری وام گرفت در
عرض راه اسود را دیدار کرد فَقالَ ما اَخرَجَكَ فی هذِهِ السّاعَةِ قالَ الجُوعُ وَالَّذی
عَظَّمَ حَقَّكَ یا اَمیرَ المُؤمِنینَ قالَ فَهُوَ اَخرَجَنی وَ قَدِ استَقرَضتُ دِینارًا وَ
سَاُوثِرُكَ بِهِ فَدَفَعَهُ اِلَیهِ فرمود ترا چه افتاد که در این ساعت بیرون شدی عرض کرد

جاء بالطم والرم بالمجری والبری والرطب و الیابس یعنی بمال کثیر و زینت فراوان

پایندانی در فارسی یعنی ضمانت است

مقداد بن

۱۲۰

بدانکس که حق ترا بزرگ داشته علت جوع فرمود نیز مرا گرسنگی بیرون آورد
و دیناری بقرض گرفته ام و برمیگزینم تو را بر خویشتن و آن دینار را بمقداد داد و
طریق سرای خویش گرفت چون بخانه درآمد نگریست که رسول خدای نشسته و فاطمه بنماز
ایستاده و چیزی سرپوشیده حاضر است چون فاطمه از نماز فراغت جست زیر پوشش گرفت
قدحی آکنده از نان و گوشت آشکار گشت علی علیه السلام چون آن بدید قالَ یا فاطِمَةُ اَنّی لَكِ
هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللّهِ گفت ای فاطمه این از کجا بدست آوردی فرمود از نزد خدا اِنَّ اللّهَ یَرزُقُ
مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ فَقالَ لَهُ رَسُولُ اللّهِ اَلا اُحَدِّثُكَ بِمِثلِكَ وَ مِثلِها
قالَ بَلی قالَ مِثلُ زَکَرِیّا اِذ دَخَلَ عَلی مَریَمَ المِحرابَ فَوَجَدَ عِندَها رِزقًا قالَ
یا مَریَمُ اَنّی لَكِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِندِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ
حِسابٍ رسول خدا علی مرتضی را فرمود مانند آنچه در میان تو و فاطمه گذشت از برای
تو حدیثی بگویم عرض کرد نیکو باشد فرمود گاهی که زکریا بر مریم درآمد و او در محراب عبادت
بود طعامی در نزد او نگریست فرمود ای مریم این طعام از کجا ترا آمد عرض کرد از
نزد خداوند او است که بیرون حساب هر کرا بخواهد روزی دهد

ذکر فضایل فاطمه و تفسیر و تاویل مفسرین بعضی از آیات را که در شان فاطمه علیها السلام فرود شده

در کتاب مناقب ابن شهرآشوب خرگوشی از کتاب اللوامع و کتاب شرف المصطفی باسناد
خود از سلمان حدیث میکند و ابوبکر شیرازی در کتاب خود از ابوصالح روایت میکند
و ابواسحق ثعلبی و علی بن احمد الطائی و ابومحمد حسن بن علویه و قطان در تفاسیر خود از سعد بن
جبیر و سفیان ثوری و ابونعیم اصفهانی در آنچه نازل شده از قرآن در شان امیرالمؤمنین از حماد بن

سلمه از ثابت از

انس بن مالک از ابن عباس خبر میدهند و قاضی نطنزی از عیینه از جعفر صادق علیه السلام
خبر میدهد فی قوله تعالی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ میفرماید علی و فاطمه دو بحر عمیقند که هیچیک
را بر دیگری طغیان نیست و بر دو ایشی بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیَانِ یَخْرُجُ مِنْهُمَا
اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ از برزخ مراد رسول خدای صلی الله علیه و آله است و از لؤلؤ و مرجان
اشاره بحسن و حسین علیهم السلام است و در این آیه مبارکه فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ
أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى عمار بن یاسر میگوید مراد از ذکر علی
مرتضی و از انثی فاطمه زهرا است در شبان که هجرت بر رسولخدای فرود شد امام
محمد باقر علیه السلام میفرماید در این آیه مبارکه وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى فالذکر امیر
المؤمنین و الانثی فاطمه و دیگر در سوره مبارکه و اللیل که امروز این آیات بدینگونه قرائت میشود
إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى
حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرماید از خلال این آیات پاره کلمات انداخته اند تا
از مکانت و منزلت آل پیغمبر خبری بکاهند نخست بر رسولخدای بدینگونه فرود شد
إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى بِقُوَّتِهِ وَصَامَ حَتَّى
وَفَى بِنَذْرِهِ وَتَصَدَّقَ بِخَاتَمِهِ وَهُوَ رَاكِعٌ وَآثَرَ الْمِقْدَادَ بِالدِّينَارِ عَلَى نَفْسِهِ
آنگاه اشارتی بدین معنی فرمود قال وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى وَهِيَ الْجَنَّةُ وَالثَّوَابُ مِنَ اللَّهِ
بعد از بیان این معنی دیگر باره آغاز قرائت باقی آیه کرد بدینگونه فرمود فَسَنُيَسِّرُهُ
لِذَلِكَ وَجَعَلَهُ إِمَامًا فِي الْخَيْرِ وَقُدْوَةً وَأَبَا الْأَئِمَّةِ يُسِّرَهُ لِلْيُسْرَى و همچنان
ابو جعفر علیه السلام این آیه مبارکه را که در این ایام بدینگونه قرائت میشود وَلَقَدْ
عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا فرمودند که بدینگونه بر محمد صلی الله علیه و آله

فرود شد وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ فِي مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ
وَالْحُسَيْنِ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمْ و دیگر قاضی ابو محمد کرخی در کتاب خویش سند بجعفر
صادق علیه السلام میرساند و آنحضرت از فاطمه روایت میکند قَالَتْ فَاطِمَةُ لَمَّا
نَزَلَتْ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا یعنی چون این آیت مبارک
فرود شد که رسولخدای را چون بخوانید مانند یکتن از امثال و اقران خود بشمار نگیرید و
بنام یاد نکنید و جز رسول خدای نخوانید فاطمه میفرماید که من بیم کردم که آنحضرت را در
خطاب کنم و یا ابه بگویم یا رسول الله خطاب میکردم در کرت نخست و دوم و سه دیگر یا رسول
الله آنحضرت را کراهتی عارض می گشت و اعراض میفرمود ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ
إِنَّهَا لَمْ تَنْزِلْ فِيكِ وَلَا فِي أَهْلِكِ وَلَا نَسْلِكِ أَنْتِ مِنِّي وَأَنَا مِنْكِ إِنَّمَا نَزَلَتْ
فِي أَهْلِ الْجَفَاءِ وَالْغِلْظَةِ مِنْ قُرَيْشٍ أَصْحَابِ الْبَذَخِ وَالْكِبْرِ قُولِي يَا أَبَهْ فَإِنَّهَا
أَحْيَا لِلْقَلْبِ وَأَرْضَى لِلرَّبِّ میفرماید آنگاه رسولخدای روی بمن آورد و فرمود ای فاطمه این آیه
مبارکه گو نازل نشده است از برای تو و نه از برای فرزندان تو همانا از منی و من از توام
بلکه نازل شده است از برای ستمکاران و درخیم نهادان قریش که متکبر و متمرد
و سرکش و شدخوی تر از آتشند تو بگوی یا ابه که قلب را برافروزن زنده میدارد
و خدای را خوشنود میسازد

ذکر دوازده زن که خداوند جل جلاله در قرآن مجید بکنایت از ایشان یاد فرموده

نخستین از آن دوازده زن که در قرآن بکنایت از ایشان ذکر شده حوا علیها السلام است
آنجا که میفرماید وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا

حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین ما تفسیر این آیه را در جای خود
نوشته ایم و شجره ملعونه را نموده ایم در اینجا مقصود از انست و زوجگی آدم و حوا است
و دیگر نجمه و زوجه نوح علی نبینا و آله و علیهما السلام است آنجا که میفرماید ضرب الله
مثلاً للذین کفروا امرأة نوح و امرأة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا
صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً و قیل ادخلا النار مع
الداخلین شرح نوح و لوط و زنهای ایشان در جلد اول از کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم افتاد در اینجا
غرض آنست که زنهای ایشان را بنام یاد نفرموده و دیگر از آن زنان که در قرآن بکنایت
یاد شده زن فرعونست آنجا که میفرماید و ضرب الله مثلاً للذین آمنوا امرأة فرعون
اذ قالت رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنة و نجنی من القوم الظالمین و دیگر زوجه
حضرت خلیل الرحمن است که بکنایت مذکور فرموده آنجا که میفرماید فلما رای ایدیهم
لا تصل الیه نکرهم و اوجس منهم خیفة قالوا لا تخف انا ارسلنا
الی قوم لوط و امرأته قائمة فضحکت فبشرناها باسحق و من وراء اسحق
یعقوب قالت یا ویلتی ءألد و انا عجوز و هذا بعلی شیخاً ان هذا لشیء عجیب
مراد از امرأه قائمه زوجه حضرت ابراهیم است و دیگر زوجه زکریاست که بکنایت یاد شده
آنجا که میفرماید فاستجبنا له و وهبنا له یحیی و اصلحنا له زوجه انهم
کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغباً و رهباً و کانوا لنا خاشعین
و دیگر ضجیع عزیز مصر زلیخاست که در قرآن کریم بنام فرود نشده آنجا که میفرماید قال ما
خطبکن اذ راودتن یوسف عن نفسه قلن حاش لله ما علمنا علیه من
سوء قالت امرأة العزیز الآن حصحص الحق انا راودته عن نفسه و انه

لمن الصادقین و دیگر رحمه زوجه ایوب پیغمبر است که بکنایت یاد شده آنجا که میفرماید
فاستجبنا له و کشفنا ما به من ضر و آتیناه اهله و مثلهم معهم رحمة
من عندنا و ذکری للعابدین و دیگر بلقیس که نام او بکنایت مذکور گشته آنجا که میفرماید
انی وجدت امرأة تملکهم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم
و دیگر ضجیع موسی علی نبینا و آله و علیه السلام است آنجا که میفرماید انی ارید ان انکحک احدی
ابنتی هاتین علی ان تأجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشراً فمن عندک و ما ارید ان
اشق علیک ستجدنی ان شاء الله من الصالحین و دیگر از زوجات مطهرات رسول خدا
حفصه و عایشه را بکنایت نام برده آنجا که میفرماید و اذ اسر النبی الی بعض ازواجه
حدیثاً فلما نبأت به و اظهره الله علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض
فلما نبأها به قالت من انبأک هذا قال نبأنی العلیم الخبیر و دیگر از زنان
رسول خدا صلی الله علیه و آله خدیجه کبری علیها السلام است که نام مبارکش بکنایت یاد شده
آنجا که میفرماید و وجدک عائلاً فاغنی و دیگر بتول عذرا فاطمه زهرا علیها الصلوة و السلام
است که خداوند نیز او را بکنایت مذکور داشته آنجا که میفرماید مرج البحرین یلتقیان
علی و فاطمه را خواسته و در بعضی از آیات صفات و خصال ایشان را ذکر میفرماید
حوا طریق توبت و انابت سپرد کما قال الله تعالی قالا ربنا ظلمنا انفسنا
و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و خصلت نیکوی آسیه زن فرعون
مکشوف افتاد اذ قالت رب ابن لی عندک بیتاً فی الجنة و نجنی من فرعون
و عمله و نجنی من القوم الظالمین و صفت ضیافت ساره زوجه خلیل سپاس گشت و آن
نام او در آیه مبارکه و امرأته قائمة مرقوم افتاد و بلقیس بحصافت عقل و رزانت

رای یاد کرده اند کما قال الله تعالی قالت انّ الملوک اذا دخلوا قریةً افسدوها
وجعلوا اعزّة اهلها اذلّة وکذلک یفعلون و دختر شعیب زوجه موسی بزیور حیا و حجاب
آراسته بود چنانکه خداوند جلّ جلاله خبر میدهد آنجا که میفرماید فجاءته احدیهما تمشی
علی استحیاءٍ قالت انّ ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت لنا فلمّا جاءه
وقصّ علیه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظّالمین و دختر خویلد خدیجه
کبری زوجه رسول خدا بصفت احسان ممتاز بود چنانکه خدای فرماید ووجدک عائلاً فاغنی و عائشه
دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر بن الخطاب مورد نصیحت آمدند قال الله تبارک و تعالی
یا نساء النّبیّ لستنّ کاحدٍ من النّساء ان اتّقیتنّ فلا تخضعن بالقول
فیطمع الّذی فی قلبه مرض وقلن قولاً معروفاً وقرن فی بیوتکنّ ولا تبرّجن
تبرّج الجاهلیّة الاولی الی قوله تعالی واطعن الله ورسوله و دیگر بتول عذرا
سیده نساء فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی زوجه علی مرتضی بصفت عصمت برگزیده خالق
ارض و سما بود قوله تعالی فمن حاجّک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا
ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثمّ نبتهل
فنجعل لعنة الله علی الکاذبین مکشوف باد که ما این قصص و روایات و احادیث
و آیات را در مجلدات ناسخ التواریخ هریکرا در جای خود بشرح و بسط نگاشته ایم اراده ما
درانیمقام از آن زیاده نیست که هر آیتی که اشارتی بمناعت محل فاطمه علیها السلام دارد یاد
کرده آید در خبر است که خداوند تبارک و تعالی ده تن از زنان العطا ده چیز برگزیده داشت
نخستین حوا زوجه آدم صفی علیه السلام را بقبول توبت و انابت برگزید و ساره زوجه ابراهیم را
بکمال حسن و جمال نیکو برگزید و رحمه زوجه ایوب را بحفاظ فطری و حجاب جلی ممتاز فرمود

و آسیه زوجه فرعون را حشمت و حرمت داد و زلیخا زوجه یوسف را دانش و حکمت
عنایت فرمود و بلقیس زوجه سلیمان را بخصافت عقل و اصابت رای اختیار نمود
و یوخند مادر موسی را صبر و شکیب کرامت کرد و مریم مادر عیسی را از زلال صفا و صفت
بپرورد و خدیجه زوجه مصطفی را مقام رضا داد و فاطمه زوجه مرتضی را بعلم ما کان و ما
یکون بصره ور ساخت و نیز مسئلت ده تن خداوند جلّ جلاله باجابت مقرون داشت
و در قرآن مجید بازنمود نخستین نوح نبی بود چنانکه میفرماید ولقد نادینا نوح فلنعم
المجیبون ونجّیناه واهله من الکرب العظیم و دیگر در اجابت مسئلت یوسف و دفع
دادن کید زنان را از وی میفرماید فاستجاب له ربّه فصرف عنه کیدهنّ
انّه هو السّمیع العلیم و دیگر در اجابت دعوت موسی و هرون میفرماید قال قد
اجیبت دعوتکما فاستقیما ولا تتّبعانّ سبیل الّذین لا یعلمون
و در حق یونس بن متی ذو النون میفرماید فاستجبنا له ونجّیناه من الغمّ وکذلک ننجی
المؤمنین و در حق ایوب پیغمبر میفرماید فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضرٍّ
وآتیناه اهله ومثلهم معهم رحمةً من عندنا وذکری لا ابدیرو در حق زکریا
فرماید فاستجبنا له ووهبنا له یحیی و دیگر در قبول دعوت مخلصین از عباد میفرماید
وقال ربّکم ادعونی استجب لکم و دیگر در اجابت دعوت مضطرین از عباد میفرماید
امّن یجیب المضطرّ اذا دعاه ویکشف السّوء ویجعلکم خلفاء الارض
ءاله مع الله قلیلاً ما تذکّرون و در اجابت مسئلت داعین میفرماید
واذا سألک عبادی عنّی فانّی قریبٌ اجیب دعوة الدّاع اذا دعان فلیستجیبوا
لی ولیؤمنوا بی لعلّهم یرشدون و در اجابت دعوت علی مرتضی و فاطمه زهرا میفرماید

فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى بَعْضُكُمْ
در خبر است که رسول خدای از ده چیز بیمناک بود و خداوند او را ایمن ساخت و مسرور
داشت نخستین از بیرون شدن مکه و جلای وطن دلگران بود جبرئیل این آیه مبارکه را
بدو آورد اِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرادُّكَ إِلى مَعادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ
مَنْ جاءَ بِالْهُدى وَمَنْ هُوَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ و دیگر نگران بود که مبادا از پس او کلمات
قرآن مجید را دستخوش تحریف و تبدیل کنند چنانکه دیگر کتب آسمانی را کردند خداوند
این آیت مبارک بفرستاد اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنّا لَهُ لَحافِظُونَ و دیگر از عذاب امت
خاطر مبارکش قرین زحمت بود خداوند بدین آیتش شاد خاطر فرمود وَما كانَ اللّٰهُ
لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَما كانَ اللّٰهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و دیگر بیمناک بود
که مبادا دین حق قوت نگیرد و برومند نشود و بر سیاه و سفید ظهور نکند بدین آیه مبارکه
ایمن ساخت هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ و دیگر اندوه میبرد که مبادا بعد از وی مؤمنان را آسیبی و لغزشی
باد بدید آید خداوند بدین آیتش ایمن فرمود يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثّابِتِ
فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللّٰهُ الظّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّٰهُ ما يَشاءُ
و چون نگران معاد می و مضمار بود خدایش بدین کلمات مطمئن خاطر فرمود یا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسى رَبُّكُمْ أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ
وَيُدْخِلَكُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ يَوْمَ لا يُخْزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا
نُورَنا وَاغْفِرْ لَنا إِنَّكَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و در اجابت مسئلت و قبول شفاعت

آنحضرت این آیت فرو فرستاد وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضى و چون بیمناک
بود که بعد از وی فتنه حدیث شود امت حق او را فراموش کنند و وصیت او را از پس پشت
افکنند و بر وصی او بشورند و ضعفای قوم را بشورانند کفشر این کسر و مرهم این جرح را
این آیت مقرر داشت فَإِمّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ و از برای
اثبات خلافت در اولاد علی و فاطمه این آیه مبارکه را تذکره فرمود وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ
آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ
خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ
هُمُ الْفاسِقُونَ و در حق فاطمه هنگام هجرت جبرئیل علیه السلام این آیت مبارک آورد
الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّٰهَ قِياماً وَقُعُوداً وَعَلى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ
السَّماواتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنا ما خَلَقْتَ هذا باطِلاً سُبْحانَكَ فَقِنا عَذابَ النّارِ
و دیگر از صنادید توبه کنندگان چهار تن را بشمار گرفته اند نخستین آدم صفی علیه السلام
کما قال الله تعالی قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَتَرْحَمْنا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ و دیگر یونس بن متی است چنانکه خدای فرماید وَذَا النُّونِ
إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ
إِلّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظّالِمِينَ و دیگر داود نبی علی نبینا وآله وعلیه السلام
قالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِلى نِعاجِهِ وَإِنَّ كَثِيراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَيَبْغِي
بَعْضُهُمْ عَلى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ وَقَلِيلٌ ما هُمْ وَظَنَّ داوُدُ
أَنَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ راكِعاً وَأَنابَ چهارم بتول عذرا فاطمه زهرا است

سلام الله علیها و علی ابیها و علی بعلها و بنیها کما قال الله تعالی اَلَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللهَ
قِیاماً وَقُعُوداً وَعَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فِی خَلْقِ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ رَبَّنا ما
خَلَقْتَ هٰذا باطِلاً سُبْحانَکَ فَقِنا عَذابَ النّارِ دیگر چهار تن از زنان صالحه دستخوش خوف
و هراس گشتند نخستین آسیه زن فرعون بود که بانواع عنا و عذاب رنجه گشت
و بشدت ضرب و شتم شکنجه دید و همی گفت رَبِّ ابْنِ لی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ وَنَجِّنی
مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ دیگر مریم علیها السلام است چون بعد از ولادت
عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از مردمان بترسید و بهراسید که باز پرس کنند که این
کودک را از کجا آورده قالَتْ یا لَیْتَنی مِتُّ قَبْلَ هٰذا وَکُنْتُ نَسْیاً مَنْسِیّاً فَناداها
مِنْ تَحْتِها اَلّا تَحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تَحْتَکِ سَرِیّاً فرمود کاش مرده بودم و خط محو و نسی
بر من رفته بود و امروز را نمی‌دیدم از زیر پای او ندا در داد که حزین و غمگین مباش
اینک در زیر قدم تو آبگیریست و دیگر از خاتونان خدیجه دختر خویلد زوجه رسولخدا
است که زنان قریش او را هدف شناعت و ملامت ساختند که چرا ضجیع محمد شدی
چندانکه از ایشان یکسو شد و کناری گرفت و دیگر فاطمه دختر رسولخدا فَقالَتْ اَما
کانَ اَبی رَسُولُ اللهِ یَحْفَظُ فی وَلَدِهِ اَسْرَعَ ما اَحْدَثْتُمْ وَاَعْجَلَ ما نَکَصْتُمْ و دیگر صنادید
بکائین و بزرگان گریه کنندگان راهشت تن بحساب گرفته‌اند نخستین آدم ابو البشر
علیه السلام و دیگر نوح و سه دیگر یعقوب چهارم یوسف پنجم شعیب ششم داود هفتم
فاطمه زهرا هشتم امام زین العابدین سلام الله علیهم اجمعین قالَ الصّادِقُ عَلَیْهِ السَّلامُ اَمّا فاطِمَةُ
فَبَکَتْ عَلیٰ رَسُولِ اللهِ حَتّیٰ تَاَذّیٰ بِها اَهْلُ الْمَدینَةِ فَقالُوا لَها قَدْ اَذَیْتِنا بِکَثْرَةِ
بُکائِکِ اِمّا اَنْ تَبْکی بِاللَّیْلِ وَاِمّا اَنْ تَبْکی بِالنَّهارِ فَکانَتْ تَخْرُجُ اِلَی الْمَقابِرِ

السهداء

الشُّهَداءِ فَتَبْکی صادق آل محمد میفرماید فاطمه بعد از رسول خدای چندان بگریست
که کار بر مردم مدینه سخت شد عرض کردند ای دختر رسولخدا از گریستن تو روزگار را
سخت میکنی یا در شب گریه کن یا در روز ما بیاسائیم و اگر نه در روز گریه میکنی یا در شب ستوده
باشیم آنحضرت از گریستن شوهر ننشست تا ناچار از مدینه برون شد و در بقیع
غرقد جای گرفت و همواره پنهانهای میگریست

ذکر فضایل فاطمه علیها السلام و شناختن بهترین زنان عالمیان

در کتاب ابو بکر شیرازی محمد بن حنفیه از امیر المؤمنین علیه السلام حدیث میکند قالَ اِنَّ
رَسُولَ اللهِ قَرَءَ اِنَّ اللهَ اصْطَفٰاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفٰاکِ عَلیٰ نِساءِ الْعالَمینَ
یعنی رسولخدای چون این آیت مبارک را در فضیلت فاطمه علیها السلام قرائت فرمود
قالَ یا عَلِیُّ خَیْرُ نِساءِ الْعالَمینَ اَرْبَعٌ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرانَ وَخَدیجَةُ بِنْتُ خُوَیْلِدٍ وَفاطِمَةُ بِنْتُ
مُحَمَّدٍ وَآسِیَةُ بِنْتُ مُزاحِمٍ فرمود یا علی بهترین زنان عالمیان چهار تن باشند مریم دختر
عمران مادر عیسی و دیگر خدیجه دختر خویلد زوجه رسولخدا و دیگر فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله
و سلم چهارم آسیه دختر مزاحم زن فرعون و دیگر ابو نعیم در حلیه و ابن البیع در مسند
و خطیب در تاریخ و ابن بطه در ابانه و احمد سمعانی در فضایل همگان باسانید
خود از معمر و او از قتاده و او از انس روایت میکند و ثعلبی در تفسیر خود و سلامی در تاریخ خراسان
در اربعین باسانید خود از ابی هریره روایت میکند و شعبی از جابر بن عبد الله و سعید بن
مسیب روایت میکند و کریب از ابن عباس و مقاتل از سلیمان و او از ضحاک و او
از ابن عباس حدیث میکند و ابو مسعود و عبد الرزاق و احمد و اسحق همگان از رسولخدا
چنانکه در حلیه مرقوم است اَنَّهُ قالَ حَسْبُکَ مِنْ نِساءِ الْعالَمینَ مَرْیَمُ بِنْتُ عِمْرانَ وَ

ن و ابو صالح نو

حکایت میکند

خَدیجَةُ بِنتُ خُوَیلِدٍ وَفاطِمَةُ بِنتُ مُحَمَّدٍ وَآسِیَةُ بِنتُ مُزاحِمٍ اِمرَأةُ فِرعَونَ
یعنی این چهار زن را از برگزیدگان زنان عالمیان بشمار گرفت و دیگر عبد الملک عکبری
در کتاب فضایل و احمد در مسند و ایشان باسناد خود از کریب و او از ابن عباس و او
از رسولخدا حدیث میکند که این چهار زن سیده زنان اهل جنت اند و در تاریخ بغداد خطیب
باسناد خود از حمید الطویل و او از انس و او از رسول خدا حدیث میکند که آنحضرت این چهار
زن را بهترین زنان عالمیان بحساب آورد آنگاه فاطمه را در دنیا و آخرت بر دیگر زنان تفضیل نهاد
و دیگر عایشه و جز عایشه از رسولخدا حدیث میکنند که فرمود یا فاطِمَةُ اَبشِری فَاِنَّ اللّٰهَ
اِصطَفاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصطَفاكِ عَلیٰ نِساءِ العالَمینَ وَعَلیٰ نِساءِ الاِسلامِ
وَهُوَ خَیرُ دینٍ یعنی فاطمه بهترین زنان عالمیان و بهترین زنان اسلام است و اسلام
از هر دینی فاضلتر است و دیگر حذیفه از رسول خدا حدیث میکند قالَ اَتانی مَلَكٌ فَبَشَّرَنی
اَنَّ فاطِمَةَ سَیِّدَةُ نِساءِ اَهلِ الجَنَّةِ اَو نِساءِ اُمَّتی و دیگر بخاری و مسلم هر یک
در صحیح خود و ابو السعادات در کتاب فضایل العشره و ابو بکر بن شیبه در امالی خود و
دیلمی در کتاب فردوس از رسولخدا حدیث میکنند قالَ فاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِساءِ اَهلِ الجَنَّةِ
و دیگر در کتاب حلیه ابو نعیم از جابر بن سمره و او از رسولخدا خبر میدهد قالَ اَما اِنَّها
سَیِّدَةُ النِّساءِ یَومَ القِیٰمَةِ و دیگر در تاریخ بلاذری مسطور است اِنَّ النَّبِیَّ قالَ لِفاطِمَةَ
اَنتِ اَسرَعُ لُحاقاً بی فَوَجَمَت فَقالَ لَها اَما تَرضَینَ اَن تَکُونی سَیِّدَةَ
نِساءِ اَهلِ الجَنَّةِ فَتَبَسَّمَت یعنی فاطمه را فرمود تو بعد از من از اهل من سبقت جوئی
و زودتر با من پیوسته شوی فاطمه سخت غمگین گشت و سخن نکرد آنحضرت فرمود آیا
راضی نمیباشی که سیده زنان اهل بهشت باشی آنوقت فاطمه تبسم فرمود و دیگر در مناقب

ابن شهر آشوب

ابن شهر آشوب شعبی بسند بعایشه می پیوندد میگوید رسولخدا سخنی با فاطمه علیها السلام
فرمود فاطمه بخندید عرض کردم پیغمبر چه گفت فقالَت قالَ لی اَلا تَرضَینَ اَن تَکُونی
سَیِّدَةَ نِساءِ اَهلِ الجَنَّةِ اَو نِساءِ اُمَّتی و دیگر در کتاب حلیة الاولیا و کتاب
شیرازی عمران بن حصین و جابر بن سمره حدیث میکنند اِنَّ النَّبِیَّ دَخَلَ عَلیٰ فاطِمَةَ فَقالَ
کَیفَ تَجِدینَكِ یا بُنَیَّةُ قالَت اِنّی لَوَجِعَةٌ وَلَو اَنَّهُ لَیَزیدُنی اَنَّهُ ما لی طَعامٌ آکُلُهُ
قالَ یا بُنَیَّةُ اَما تَرضَینَ اَنَّكِ سَیِّدَةُ نِساءِ العالَمینَ قالَت یا اَبَةِ فَاَینَ
مَریَمُ بِنتُ عِمرانَ قالَ تِلكِ سَیِّدَةُ نِساءِ عالَمِها وَاَنتِ سَیِّدَةُ نِساءِ عالَمِكِ
اَما وَاللّٰهِ زَوَّجتُكِ سَیِّداً فِی الدُّنیا وَالآخِرَةِ وَقیلَ لِلصّادِقِ قَولُ الرَّسُولِ
فاطِمَةُ سَیِّدَةُ نِساءِ اَهلِ الجَنَّةِ مِنَ الاَوَّلینَ وَالآخِرینَ میفرماید رسول خدا
بر فاطمه در آمد و فرمود ای دختر که من چگونه است حال تو عرض کرد درد ناکم و تواند شد
زیادت کرد و طعامی نخورده ام فرمود ای دختر که من آیا راضی نیستی سیده زنان
عالمیان باشی عرض کرد ای پدر پس مریم دختر عمران چگونه فرمود مریم سیده زنان عالم
خویش است و تو نیز سیده زنان عالم خویشی سوگند با خدای ترا با سید دنیا و آخرت
کابین بستم بعرض صادق آل محمد رسانیدند قول رسول خدا را که میفرماید فاطمه سیده
زنان اهل بهشت است مراد آنست که سیده زنان عالم خود است فرمود این مقام
مریمست لکن فاطمه سیده زنان اهل بهشت است از اولین و آخرین و در خبر است
اِنَّ آسِیَةَ بِنتَ مُزاحِمٍ وَمَریَمَ بِنتَ عِمرانَ وَخَدیجَةَ بِنتَ خُوَیلِدٍ یَمشینَ اَمامَ فاطِمَةَ
کَالحُجّابِ لَها اِلَی الجَنَّةِ یعنی در روز قیامت آسیه و مریم و خدیجه از پیش روی فاطمه مانند دربانان
و حاجب روان میشوند تا گاهی که فاطمه با این شأن و منزلت داخل بهشت میشود و فاضل

مجلسی

استاد امجد برادر مرحوم بقرموده و بما رسیده است که بذل هروی از حسین بن
روح رضی الله عنه سؤال کرد که دختران رسولخدای چند تن بودند فرمود چهار تن گفت
کدام یک افضل بودند فرمود فاطمه عرض کرد چرا و حال آنکه فاطمه از دیگر خواهران بسن
کوچکتر بود و مدت صحبتش با رسولخدای اندک فرمود بدو خصلت نخست آنکه از رسولخدای
او را بهره وراثت بود و دیگر آنکه نسل رسولخدای از وی بجای ماند و این محل را با خلاص
وافی و نیت صافی بدست داشت و سید مرتضی میفرماید تفضیل او بکثرت ثواب
و صافی عقیدت و صفای نیت است بر خواهران و باجماع علمای امامیه او فاضلترا
از تمامت زنان و رسولخدای او را چندان فضیلت نهاده و بر جمله زنان ترجیح داده که حاجت
باستدلال نیست در جامع ترمذی و امانه عکبری و اخبار فاطمه و تاریخ خراسان از سلامی
سند بجمیع بن عمیر منتهی میشود میگوید با عمه خود بر عایشه در آمدم و عمه من با عایشه خطاب
کرد ما حملك على الخروج على علي یعنی چه باز داشت ترا که بر علی بن ابی طالب بیرون شوی و رزم
زنی فقالت عائشة دعينا فوالله ما كان احد من الرجال احب الى رسول
الله من علي ولا من النساء احب اليه من فاطمة عایشه گفت دست باز
دار از بیرون شدن من بر علی سوگند با خدای نبود در میان در نزد رسولخدا محبوبتر از علی
و نبود در میان زنان در نزد آنحضرت محبوبتر از فاطمه و دیگر در کتاب فضایل العشره از ابو
السعادات و در فضایل الصحابه از سمعانی و در روایات شریک و اعمش و کثیر النوا و ابن
الحجام همکان سند بجمیع بن عمیر پیوسته میدارند و او از عایشه و اسامه روایت میکند
که از رسول خدا حدیث مینمایند و عبد الله بن عطا از عبد الله بن بریده خبر میدهد که پدرش
از رسولخدا سؤال کرد که احب نساء در نزد تو کیست فرمود فاطمه عرض کرد احب رجال کیست فرمود

علی بن ابیطالب شوهر او و در جامع ترمذی مسطور است قال بريدة كان احب
النساء الى رسول الله فاطمة ومن الرجال علي و دیگر در کتاب قوة القلوب از ابو
مکی و در اربعین از ابو صالح موذن و در فضایل الصحابه از احمد مرویست و همکان بروایت
جمیع بن عمیر از عایشه حدیث میکنند قالت قال علي للنبي لما جلس بينه وبين
فاطمة وهما مضطجعان ايّنا احب اليك انا او هي فقال هي احب الي وانت
اعز علي منها میگوید هنگامیکه علی در میان رسولخدا و فاطمه نشسته بود و ایشان
تکیه بر زمین داشتند عرض کرد یا رسول الله مرا بیشتر دوست میداری یا فاطمه را فرمود
فاطمه در نزد من محبوبتر است و تو در نزد من عزیزتری از فاطمه این جواب و سؤال و امثال
آن از برای استدراک آیندگان بود منزلت و مکانت ایشان را و اگر نه هر یک عالم با
کان و ما یکون بودند و حاجت بجواب و سؤال نداشتند همانا این رحمتی است از خدا
و رسول بر جمیع بندگان که در ابلاغ هیچ دقیقه از دقایق دین مسامحت نرفته است
و دیگر از جابر بن عبد الله بما رسیده که علی و فاطمه علیهما السلام با یکدیگر از در مفاخرت
بیرون شدند و هر یک محبت پیغمبر را با خود بزیادت شمردند و فضایل خویش را شمار
گرفتند جبرئیل بر رسولخدای فرود شد و آگهی آورد که علی و فاطمه در محبت تو سخن بدراز
کشیدند در میان ایشان حکومت فرمای رسول خدای بر ایشان در آمد و مقالات ایشان را
با ایشان باز نمود آنگاه روی با فاطمه آورد و قال لك حلاوة الولد وله ثمر الرجال
وهو احب الي منك فقالت فاطمة والذي اصطفاك واجتباك وهداك
وهدى بك الامة لا ازلت مقرة له ما عشت رسول خدای فرمود ای فاطمه
تو شیرینی فرزند داری از برای من و علی از برای من سود و ثمر مردان دارد لاجرم او محبوبتر است

در نزد من او بود فاطمه عرض کرد سوگند بخدای که ترا بر گزید و بر گزیده داشت و هدایت کرد امت را بدست تو هدایت فرمود چندانکه زنده باشم بدین سخن مقر و معترفم و دیگر عامر الشعبی و حسن بصری و سفیان الثوری و مجاهد و ابن جبیر و جابر الانصاری و محمد الباقر و جعفر الصادق علیهما السلام از رسول خدا حدیث کرده اند انّه قال انّ فاطمة بضعة منّی فمن اغضبها فقد اغضبنی فرمود فاطمه پاره ایست از تن من هر که او را بغضب درآورد مرا بغضب آورده است بخاری از مسور بن مخرمه حدیث میکند و از جابر مرویست که رسول خدای فرمود فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله یعنی هر که فاطمه را آزرده سازد مرا آزرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است و در کتاب مسلم و حلیه مسطور است که پیغمبر فرمود انّما فاطمة ابنتی بضعة منّی یریبنی ما ارابها و یؤذینی ما آذاها یعنی فاطمه دختر من پاره از گوشت بدن منست مکروه میآید مرا چیزیکه بروی مکروه آید و آزرده میسازد مرا چیزیکه او را بیازارد و دیگر در مناقب ابن شهر آشوب از سعد بن ابی وقاص مرویست قال سمعت النّبیّ یقول فاطمة بضعة منّی من سرّها فقد سرّنی و من سائها فقد سائنی فاطمة اعزّ البریّة علیّ میگوید پیغمبر فرمود فاطمه بعضی از تن منست هر که او را شاد کند مرا مسرور کرده و هر که برنجاند او را مرا رنجانیده است فاطمه عزیزترین مردمانست و آفریدگانست در نزد من و دیگر در مستدرک حاکم از ابی سهل بن زیاد از اسمعیل حدیث میکند و در حلیه ابونعیم از زهری و ابن ابی ملیکه و مسور بن مخرمه خبر میدهد انّ النّبیّ قال فاطمة شجنة منّی یقبضنی ما یقبضها و یبسطنی ما یبسطها یعنی پیغمبر فرمود فاطمه رگ و ریشه منست اندوهناک میدارد مرا چیزیکه او را اندوهناک میدارد و مسرور میسازد مرا چیزیکه او را مسرور

سازد و دیگر خبر است که سهل بن عبد الله برد عمر بن عبد العزیز آمد و لعنت بنی امیه میگوید تو فرزندان فاطمه را از ایشان فاضلتر دانی و بر ایشان تفضیل میگذاری دفقال عمر سمعت الثّقة من الصّحابة انّ النّبیّ قال فاطمة بضعة منّی یرضینی ما ارضاها و یسخطنی ما اسخطها فوالله انّی لحقیق ان اطلب رضاء رسول الله و رضاها و رضا ولدها و قد علموا انّ النّبیّ یسرّها ما سرّها و یسوئنی ما اغمّها عمر گفت از ثقات صحابه شنیده ام که رسول خدا فرمود که فاطمه پاره از گوشت بدن من است خوشنود میسازد مرا چیزی که او را خوشنود سازد و بخشم میآورد مرا چیزیکه او را خشمناک کند سوگند با خدای که من از در تحقیق اصابه کرده ام و سزاوارم که طلب کنم خوشنودی رسول خدا را و خوشنودی فاطمه را در رضاجوئی فرزندان او همانا امت دانسته اند که پیغمبر شاد میشود از شادی فاطمه و دشمن میدارد غمناکی او را حاصل تحقیق فاضل مجلسی در این حدیث که پیغمبر میفرماید که هر که بیازارد فاطمه را مرا آزرده است در هر حال واجب میکند که فاطمه معصومه باشد چه اگر معصومه نباشد تواند شد که خطائی کند و آلوده گناهی گردد و در آن وقت باندازه گناه واجب میشود بر پیغمبر که حد براند و در اجرای حد خوشدل گردد و خدا را اطاعت کرده باشد و در حق چنین کس چگونه پیغمبر میفرماید که هر که فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و هر که مرا آزرده است خدا را آزرده است در همه حال تواند شد که از برای صدور خطائی یا گناهی فاطمه را بیازارند در آن وقت خدا و رسول را آزرده خواهند بود لاجرم ثابت میشود که فاطمه معصومه است و بحکم عصمت در عقده محالست که ابد الآبدین از روی خطا و ترک اولائی صادر گردد در اینصورت آزردن فاطمه آزردن خدا و رسولست صلّی الله علیهما و علی ابیها و علی بعلها و بنیها ابو ثعلبه خشنی گوید گاهی که رسول خدای از سفر مراجعت میفرمود بعادت

نخستین بخانه فاطمه درمیامد و فاطمه برپای میشد و دست درگردن پیغمبر می افکند و میان
هر دو چشم پیغمبر را بوسه میداد و در کتاب اربعین ابن موذن بسند بعایشه دختر
طلحه میرساند و او از عایشه دختر ابی بکر حدیث میکند و در فضایل سمعانی بسند بعکرمه می
پیوندد و میگوید هر وقت پیغمبر از غزوات مراجعت میکرد نخستین فاطمه را بوسه میداد
و نیز از عایشه مرویست میگوید هرگاه فاطمه علیها السلام بر رسول خدا وارد میشد
پیغمبر برمیخاست و سر او را میبوسید و در کنار خود جای میداد و هرگاه پیغمبر بر فاطمه در میآمد
یکدیگر را بوسه میدادند و دیگر ابو السعادات در فضایل العشره و ابن المؤذن در اربعین
باسناد از عکرمه از ابن عباس و از ابی ثعلبه خشنی و از نافع و از عبد الله بن عمر بن الخطاب
حدیث میکنند قالوا کان النبی اذا اراد سفرا کان آخر الناس عهدا بفاطمة و
اذا قدم کان اول الناس عهدا بفاطمة و لو لم یکن لها عند الله تعالی فضل
عظیم لم یکن رسول الله یفعل معها ذلک اذ کانت ولده و قد امر الله بتعظیم
الولد للوالد و لا یجوز ان یفعل معها ذلک و هو بضد ما امر به امته
عن الله گفتند پیغمبر گاهی که سفر بتصمیم عزم دادی آخر کس که با فاطمه وداع گفتی و چون از
سفر باز آمدی اول کس فاطمه را دیدار کردی اگر از خداوند تبارک و تعالی این فضل عظیم با فاطمه
نبودی رسول خدای این کردار با او روا نداشتی چه او فرزند پیغمبر بود و خداوند فرمان کرده است
که فرزند پدر را بزرگ بدارد و عظیم بشمارد لاجرم جایز نبود که پیغمبر فاطمه را چندین بزرگ بدارد
و عظمت بگذارد چه این کردار خلاف آنست که از جانب خدای امت خود را مأمور داشته
و دیگر ابو سعید در شرف النبوه روایتی مرقوم میدارد قال کانت فاطمة من اعز الناس علی رسول
الله فدخل علیها یوما و هی تصلی فسمعت کلام رسول الله فی صلوتها فقطعت

صلوتها و خرجت من المصلی فسلمت علیه فمسح یده علی راسها و قال یا بنیة
کیف امسیت رحمک الله عشینا غفر الله لک میگوید فاطمه عزیزترین مردم بود در
نزد رسول خدا و پیغمبر بروی درآمد در حالتیکه نماز میگذاشت ناگاه بانگ پیغمبر را اصغا نمود
در پهنه خویش بی توانی نماز را قطع کرد و از محراب خویش بیرون شد و بر آنحضرت
سلام داد رسول خدای سر و روی او را مسح فرمود و گفت ای دختر من چگونه بنیست و چگونه
شب تو خداوند رحم کناد ترا اکنون طعام عشا از برای من حاضر کن که خدایت بیامرزاد
و آمرزیده است و در اخبار فاطمه ابو الصوفی از عبد الله بن حسن حدیث قال دخل
رسول الله علی فاطمة فقدمت الیه کسرة یابسة من خبز شعیر فافطر علیها ثم قال
یا بنیة هذا اول خبز اکل ابوک منذ ثلثة ایام فجعلت فاطمة تبکی و رسول الله یمسح
وجهها بیده میگوید داخل شد رسول خدای بر فاطمه پاره از نان جوین خوشیده
نزد پیغمبر آورد و رسول خدای بدان افطار فرمود آنگاه فرمود ای دختر من اول نانیست
که پدر تو بعد از سه روز میخورد فاطمه بعد از اصغای این سخن بگریست و رسول خدای دست
مبارک چهره او را مسح همی فرمود و دیگر ابو صالح المؤذن در اربعین بسند با ابن مسعود میرساند
قال سمعت رسول الله یقول ان الله لما امرنی ان ازوج فاطمة من علی
ففعلت فقال لی جبرئیل ان الله تعالی بنی جنة من لؤلؤة بین کل قصبة الی
قصبة لؤلؤة من یاقوت مشذرة بالذهب و جعل سقوفها زبرجدا اخضر
و جعل فیها طاقات من لؤلؤ مکللة بالیاقوت ثم جعل غرفة لبنة من ذهب
و لبنة من یاقوت و لبنة من زبرجد ثم جعل فیها عیونا تنبع من نواحیها
و حفت بالانهار و جعل علی الانهار قبابا من در قد شعبت بسلاسل

طاق معروف است جمع آن طاقات و طیقان است معرب تاک است و نوعی از جامه است طاق نعل و طاق ریحان الشذر قطع از الذهب قوله قد شعبت ای جمع

الذَّهَبِ فی جَنَّةٍ بِاَنواعِ الشَّجَرِ وَبَنی فی کُلِّ غُصنٍ قُبَّةً وَجَعَلَ فی کُلِّ قُبَّةٍ اَریکَةً مِن دُرَّةٍ بَیضاءَ غِشاؤُها السُّندُسُ وَالاِستَبرَقُ وَفَرَشَ اَرضَها بِالزَّعفَرانِ وَفَتَقَ بِالمِسکِ وَالعَنبَرِ وَجَعَلَ فی کُلِّ قُبَّةٍ حَوراءَ وَالقُبَّةُ لَها مِأَةُ بابٍ عَلی کُلِّ بابٍ جارِیَتانِ وَشَجَرَتانِ فی کُلِّ قُبَّةٍ مَفرَشٌ وَکِتابٌ مَکتوبٌ وَحَولَ القِبابِ آیَةُ الکُرسِیِّ فَقُلتُ یا جَبرَئیلُ لِمَن بَنَی اللهُ هذِهِ الجَنَّةَ قالَ بَناها لِعَلِیِّ بنِ اَبیطالِبٍ وَفاطِمَةَ ابنَتِکَ سِوی جِنانِهِما تُحفَةً اَتحَفَهُمَا اللهُ وَلِیُقِرَّ بِذلِکَ عَینَکَ یا رَسولَ اللهِ میگوید از رسولخدای شنیدم که میفرمود گاهی که خداوند فرمان داد مرا که فاطمه را با علی علیه السلام کابین ببندم پس از امتثال فرمان جبرئیل مرا آگهی داد که خداوند بهشتی از مروارید بنیان کرد و مرواریدی که مفصل قصبات جدران او را بهم پیوسته با قطعات زر بیاقوت سرخ مرصع فرموده با زبرجد سبز مسقف نموده و بطاقات مروارید که مرصع است بیاقوت مزین آورده و غرفه بنیان نهاده که از آستانه تا آسمانه خشتی از زر سرخ و خشتی از مروارید سفید و خشتی از یاقوت رمانی و خشتی از زبرجد سبز است و چشمه بسیار ها روان داشته و اکتنفها بانهار جاریه محفوف فرموده و بر انهار قبهها پدیدار است که منشعب میشود بزنجیرهای زر و پوشیده میشود بگونهگون شجر و بر هر شاخ شجر قبه ایست و در هر قبه تختی است از مروارید سفید و شادروان آن از سندس و استبرق است و زمین او را بزعفران و مشک و عنبر فرش گسترده اند و در هر قبه حوریه ایست و آن قبه را صد باب است و در هر بابی دو جاریه جای دارد و دو شجر افراخته بر پا ایست و مفرشی و کتابی نگاشته حاضر است و گرداگرد قباب محرر است بآیة الکرسی گفتم ای جبرئیل خداوند این بنا را از برای که نهاده و این برای کدام کس آفرید گفت از برای علی بن ابیطالب و فاطمه دختر تو و بیرون این بهشت دیگر که

اریکه یعنی تخت و سریر را
سندس حریر رقیق و نازک را گویند
استبرق حریر غلیظ و ستبر را گویند
قباب جمع قبه مفرش بستر بروزن منبر ...
علیلی است که ...

آسمانه یعنی سقف

بهشت را

خداوند تحفه فرمود برای علی و فاطمه تا چشم تو بدان روشن گردد و دیگر در مناقب ابن شهرآشوب ابن عبدربه اندلسی سند بمعویة بن ابی سفیان میرساند میگوید حسن علیه السلام بر جد خود درآمد و دامنش بر پای مبارک درمی پیچید و لغزشی میفرمود و نگونه نزد رسولخدای آمد و بسرنخی گفت رنگ روی آنحضرت دیگرگونه شد پس برخاست و بنزد فاطمه رفت و دست فاطمه را بگرفت و جنبشی عظیم داد ثُمَّ قالَ یا فاطِمَةُ اِیّاکِ وَغَضَبَ عَلِیٍّ فَاِنَّ اللهَ یَغضَبُ لِغَضَبِهِ وَیَرضی لِرِضاهُ یعنی ای فاطمه بپرهیز از اینکه علی را بغضب بیاوری همانا خداوند بغضب می آید از غضب علی و راضی میشود از رضای علی آنوقت علی درآمد و رسول خدا دست علی را بگرفت و جنبشی سبک داد فقال یا اَبَا الحَسَنِ اِیّاکَ وَغَضَبَ فاطِمَةَ فَاِنَّ المَلائِکَةَ تَغضَبُ لِغَضَبِها وَتَرضی لِرِضاها یعنی ای ابوالحسن بپرهیز از غضب فاطمه زیرا که فرشتگان بغضب می آیند از غضب فاطمه و خوشنود میشوند از خوشنودی فاطمه معویه میگوید عرض کردم یا رسول الله مَضَیتَ مَذعوراً وَرَجَعتَ مَسروراً یعنی ترسناک رفتی و شاد خاطر بازآمدی فَقالَ یا مُعوِیَةُ کَیفَ لا اُسَرُّ وَقَد اَصلَحتُ بَینَ اثنَینِ هُما اَکرَمُ الخَلقِ عَلَی اللهِ فرمود ای معاویه چگونه شاد خاطر نباشم و حال آنکه صلح افکندم در میان دو کس که بهترین خلقند در نزد خداوند عبدالله بن حارث و حبیب بن ثابت و علی بن ابراهیم روایت کرده اند که بجای هما اکرم الخلق علی الله فرمود هُما اَحَبُّ اثنَینِ فِی الاَرضِ اِلَیَّ یعنی ایشان دو کس بهترین مردمند در روی زمین نزد من ابن بابویه رضی الله عنه نیکو اسنادی فرموده میفرماید اعتمادی باین حدیث نتوان داشت لِاَنَّهُما مُنَزَّهانِ مِن اَن یَحتاجا اِلی اَن یُصلِحَ بَینَهُما رَسولُ اللهِ زیرا که علی و فاطمه منزهند از اینکه رسول خدا در میان ایشان کار بصلح افکند و دیگر بسند روایت بحضرت باقر و صادق علیهم السلام منتهی میشود

اِنَّهُ کَانَ النَّبِیُّ لَا یَنَامُ حَتّیٰ یُقَبِّلَ وَجْنَةَ فَاطِمَةَ وَ یَضَعَ وَجْهَهُ بَیْنَ ثَدْیِ فَاطِمَةَ وَیَدْعُو لَهَا یعنی رسولخدای نخفتی تا بوسه نزدی چهره و گونه فاطمه را وچهره مبارک را بگذاشتی میان دو پستان فاطمه و دعا کردی از برای او و بروایتی حَتّیٰ یُقَبِّلَ عَرْضَ وَجْنَةِ فَاطِمَةَ اَوْ بَیْنَ ثَدْیَیْهَا یعنی تا نبوسید گونه فاطمه را یا میان دو پستان او را و دیگر ابوبکر محمد بن عبدالله شافعی و ابن شهاب زهری و ابن مسیب سند بعایشه می پیوندد و خرکوشی در شرف النبی و اشنهی در اعتقاد و سمعانی در رساله و ابو صالح موذن در اربعین و ابو السعادات در فضایل و بعضی از علمای امامیه از صادق آل محمد حدیث می کنند

اِنَّهُ کَانَ رَسُولُ اللّٰهِ یُکْثِرُ تَقْبِیلَ فَاطِمَةَ فَاَنْکَرَتْ عَلَیْهِ بَعْضُ نِسَائِهِ فَقَالَ اِنَّهُ لَمَّا عُرِجَ بِی اِلَی السَّمَاءِ اَخَذَ بِیَدِی جَبْرَئِیلُ فَاَدْخَلَنِی الْجَنَّةَ فَنَاوَلَنِی مِنْ رُطَبِهَا فَاَکَلْتُهَا وَفِی رِوَایَةٍ فَنَاوَلَنِی مِنْهَا تُفَّاحَةً فَاَکَلْتُهَا فَتَحَوَّلَ ذٰلِکَ نُطْفَةً فِی صُلْبِی فَلَمَّا هَبَطْتُ اِلَی الْاَرْضِ وَاقَعْتُ خَدِیجَةَ فَحَمَلَتْ بِفَاطِمَةَ حَوْرَاءَ اِنْسِیَّةٍ فَکُلَّمَا اشْتَقْتُ اِلیٰ رَائِحَةِ الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَائِحَةَ ابْنَتِی وَدَخَلَ النَّبِیُّ عَلیٰ فَاطِمَةَ فَرَآهَا مُنْزَعِجَةً فَقَالَ لَهَا مَا لَکِ فَقَالَتْ الْحُمَیْرَاءُ افْتَخَرَتْ عَلیٰ اُمِّی اَنَّهَا لَمْ تَعْرِفْ رَجُلًا قَبْلَکَ وَاَنَّ اُمِّی عَرَفَتْهَا مُسِنَّةً فَقَالَ اِنَّ بَطْنَ اُمِّکِ کَانَ لِلْاِمَامَةِ وِعَاءً حدیث کردند که رسولخدای فراوان بوسه میداد فاطمه را همی بر بعضی از زوجات پیغمبر گران آمد رسول خدا فرمود گاهی که مرا باسمان عروج دادند جبرئیل دست مرا بگرفت و در بهشت در آورد و از خرماهای جنت مرا داد و بخوردم و بروایتی سیبی داد و بخوردم و آن سیب در صلب من بنطفه تحویل داد و چون از آسمان فرود شدم و با خدیجه هم بستر گشتم فاطمه که حوراء انسیه است حامل گشت لاجرم گاهی که مشتاق رائحه

بهشت میشوم فاطمه را بوسه میدهم و میبویم در خبر است که پیغمبر بر فاطمه در آمد و او را در قلق و اضطراب دید فرمود ای فاطمه چیست ترا عرض کرد که عایشه فخر میکند بر مادر من و میگوید من نشناخته ام مردی را قبل از رسولخدای لکن مادر تو را پیغمبر در سن کهولت بیافت در پاسخ رسول خدای فرمود بطن مادر تو گنجور ولایت و امامت است

ذکر فضایل فاطمه علیها السلام و خبر مهدی خلیفه با شریک قاضی

ابن عبد ربه در کتاب عقد مینویسد که مهدی خلیفه در خواب دید که شریک قاضی روی از وی برتافت چون از خواب انگیخته شد این صورت را با ربیع مکشوف داشت ربیع بعرض رسانید که شریک قاضی فاطمی محض است لاجرم با تو در راه مخالفت میرود مهدی فرمان کرد که شریک قاضی را حاضر کنند چون در آمد گفت بمن رسیده است که تو فاطمی هستی در پاسخ عرض کرد که پناه میدهم ترا بحضرت خداوند که تو فاطمی نباشی مگر از این سخن فاطمه دختر کسری را قصد میکنی گفت لا والله قصد نکرده ام مگر فاطمه دختر محمد را شریک گفت با لعن میکنی فاطمه دختر محمد را گفت معاذ الله هرگز مرتکب چنین امری نشوم شریک گفت در حق کسیکه فاطمه را لعن کند چگوئی مهدی گفت علیه لعنة الله شریک بعرض رسانید اکنون لعن کن ربیع را ربیع گفت یا امیر المؤمنین لا والله من هرگز قَالَ لَهُ شَرِیکٌ یَا مَاجِنُ مَا ذِکْرُکَ لِسَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ وَابْنَةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ فِی مَجَالِسِ الرِّجَالِ شریک با ربیع گفت ای بیباک ناپروا از چه روی بنا شایست سیده زنان عالمیان و دختر سید پیغمبران را در مجالس مردان ذکر میکنی قَالَ الْمَهْدِیُّ فَمَا وَجْهُ الْمَنَامِ قَالَ اِنَّ رُؤْیَاکَ لَیْسَتْ بِرُؤْیَا یُوسُفَ فَاِنَّ الدِّمَاءَ لَا تُسْتَحَلُّ بِالْاَحْلَامِ مهدی خلیفه گفت پس وجه خواب من چیست شریک گفت خواب تو خواب یوسف پیغمبر نیست که از اضغاث

واکاذیب منزه باشد و خون مسلمانان بر نجوا حلال نشود و در خبر است که مردی
حضرت فاطمه را بسب و شتم یاد کرد او را بگرفتند و نزدیک فضل بن ربیع آوردند
فضل روی با بن غانم آورد و گفت چه میگوئی در حق این مرد قال یجب علیه الحد قال
له الفضل هی دیة مثلک ان حددته فامر بان یضرب الف سوط و یصلب فی الطریق
ابن غانم گفت واجب میشود که بروی حد جاری کرد فضل گفت این حد که من بروی
میزنم بر ذمت تست و بفرمود او را هزار تازیانه زدند و در گذرگاه از دار بیاویختند
و در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است ان فاطمة تمنت وکیلا عند غزوة علی فاطمه آرزوی
وکیلی نمود هنگام جهاد و غزای علی این آیت مبارک فرود شد رب المشرق والمغرب
لا اله الا هو فاتخذه وکیلا و دیگر در صحیح دار قطنی مسطور است ان رسول الله امر
بقطع ید لص فقال اللص یا رسول الله قدمتها فی الاسلام و تأمرها
بالقطع فقال لو کانت ابنتی فاطمة یعنی رسول خدای فرمان کرد که دست دزدی را قطع
کنند دزد فریاد براورد که یا رسول الله دی این دست دستیار بیعت اسلام می
بداشتی و مقدم میداشتی و امروز بقطع آن فرمان میدهی آنحضرت فرمود اگر همه
فاطمه دختر من باشد چون مرتکب چنین امری گردد حکم خدا را معطل نمیگذارم و چنین
وی میرانم چون فاطمه این سخن بشنید محزون گشت تا چرا نام او بر زبان پیغمبر با دزدی خوا
رفته پس جبرئیل از جانب خدای فرود شد و این کلمه بیاورد لئن اشرکت لیحبطن عملک یعنی اگر شرک
رسول خدای از این کلمه نیز محزون گشت جبرئیل بیامد و این کلمه بگفت لو کان فیهما آلهة الا الله
لفسدتا یعنی اگر در میان آسمان و زمین جز خداوند تبارک و تعالی خدایان باشند
نظام جهان درهم شود و فساد پدید میگردد رسول خدای را شگفت آمد جبرئیل و قال کانت فاطمة

حزنت من قولک فهذه الآیات لموافقتها لترضی گفت یا رسول الله فاطمه از سخن تو
محزون گشت این آیات بموافقت کلام تو آمد تا فاطمه راضی شود یعنی بداند فاطمه که مابرات
مستمع از وقوع شروط زمانی بجلالت قدر مستمع نمیرسد و در مناقب ابن شهرآشوب مسطور است
که از صادق آل محمد پرسش کردند از معنی حی علی خیر العمل فقال خیر العمل بر فاطمة و ولدها
فرمود خیر العمل نیکوئی با فاطمه و فرزندان اوست و بروایتی خیر العمل ولایت اهل بیت
است ابو صالح در کتاب اربعین از ابو حامد اسفراینی بسند با بو هریره میرساند قال
قال رسول الله اول شخص تدخل الجنة فاطمة و دیگر از رسول خدا حدیث کرده اند قال لما
خلق الله الجنة خلقها من نور وجهه ثم اخذ ذلک النور فقذفه فاصابنی
ثلث النور و اصاب فاطمة ثلث النور و اصاب علیا و اهل بیته ثلث النور
فمن اصابه من ذلک النور اهتدی الی ولایة آل محمد و من لم یصبه من ذلک
النور ضل عن ولایة آل محمد رسول خدای میفرماید که چون بیافرید خداوند بهشت را بیافرید
آنرا از نور جمال خود پس ماخوذ داشت از او و بیفکند یک ثلث از آن نور نصیبه من شد و بمن
آمد و یک ثلث نصیبه فاطمه گشت و ثلث دیگر علی علیه السلام و اهل بیت او را بود پس هر که را
آن نور بهره مند گشت هدایت یافت بولایت آل محمد و آنکس را که بهره و خیره نرسید بر
تافت از قبول ولایت آل محمد و گمراه گشت و دیگر حسین بن زید بن علی از صادق آل محمد و جا
جعفی از باقر علیه السلام حدیث میکند قال النبی ان الله لیغضب لغضب فاطمة و یرضی لرضاها
و دیگر در تاریخ ابن شریح باسناد خود از صادق آل محمد و ابو سعید واعظ در شرف النبی از
امیر المؤمنین و ابو صالح موذن در فضائل از ابن عباس و ابو عبد الله عکبری در ابانه و محمود اسعد
همگان در این روایت همداستانند ان النبی قال یا فاطمة ان الله لیغضب لغضبک

و ابن رضی الرضائی و دیگر ابوبکر مردویه در کتاب خود بسند بسنان او بنبی میرساند قال
النبی حدثنی جبرئیل ان الله لما زوج فاطمة علیا امر رضوان فامر شجرة
طوبی فحملت رقاعا لمحبی آل بیت محمد ثم امطرها ملائکة من نور بعدد تلک
الرقاع فاخذت تلک الملائکة الرقاع فاذا کان یوم القیمة واستوت باهلها
اهبط الله الملائکة بتلک الرقاع فاذا لقی ملک من تلک الملائکة رجلا
من محبی آل بیت محمد دفع الیه رقعة برائة من النار رسول خدا میفرماید حدیث
کرد مرا جبرئیل که خداوند چون فاطمه را با علی کابین بست رضوان را فرمان داد تا امر کرد
درخت طوبی را که از برای دوستان آل محمد رقعها حمل نمود و فرشتگان برابر رقاع
بشمار رقعها نور باریدند و ملائک آن رقعها را ماخوذ داشتند چون روز قیامت اهل محشر
انجمن شوند خداوند فرشتگان را با آن رقعها فرو فرستد هر ملکی که دیدار کند مردی از دوستان
آل بیت محمد را رقعه آزادی او را از آتش جهنم بدست او دهد و دیگر در تفسیر لا یرون فیها
شمسا و لا زمهریرا ابو السعادات در فضائل و ثعلبی در کشف روایت کرده اند قال ابن عباس
بینا اهل الجنة فی الجنة بعد ما سکنوها رأوا نورا اضاء الجنان فیقول
اهل الجنة یا رب انک قد قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل لا یرون
فیها شمسا و لا زمهریرا فینادی مناد لیس هذا نور الشمس و لا نور القمر و ان علیا و
فاطمة تعجبا من شیء فضحکا فاشرقت الجنان من نورهما ابن عباس میگوید
چون اهل بهشت در بهشت جای کنند نگران نوری شوند که بهشت را از شعشعه فروغ
متلالی داشت عرض کنند ای پروردگار ما تو در کتاب منزل بر نبی مرسل الهی دادی
که در بهشت شمس و قمر را طلوع و غروب نیست ما را بیاگاهان که این نور چیست این وقت منادی
ندا در داد

که این نور شمس و قمر نیست همانا علی و فاطمه از دیدار چیزی شگفتی کردند و بخندیدند این سطوع
شعشعه از نور ایشان پدید گشت و دیگر ابو علی صولی در اخبار فاطمه و ابو السعادات
در فضائل عشره باسناد خود از ابوذر غفاری حدیث میکنند قال بعثنی النبی ادعو علیا
فاتیت بیته و نادیته فلم یجبنی فاخبرت النبی فقال عد الیه فانه فی البیت
فاتیت و دخلت علیه فرأیت الرحی تطحن و لا احد عندها فقلت لعلی
ان النبی یدعوک فخرج متوشحا حتی اتی النبی فاخبرت النبی بما رأیت فقال
یا اباذر لا تعجب فان لله ملائکة سیاحین فی الارض موکلین بمعونة
آل محمد ابوذر میفرماید مرا رسول خدا فرمان کرد که علی علیه السلام را حضرت او دعوت
کنم بخانه علی علیه السلام آمدم و ندا در دادم کس مرا پاسخ نگفت باز آمدم و خبر باز دادم پیغمبر
فرمود علی در خانه خویش است باز شو و او را بسوی من دعوت کن باز شدم و بدرون خانه رفتم
آسیائی دیدم که بخویشتن میگشت و هیچکس حاضر نه پس علی را بخواندم و آنحضرت وحشت زده
نزد پیغمبر آمد و من قصه دستاس را بعرض رسانیدم رسول خدا فرمود ای ابوذر شگفتی مگیر
خداوند را فرشتگانند که زمین را می پیمایند و مأمورند باعانت آل محمد و دیگر حسن بصری
و ابن اسحق از عمار و میمونه حدیث میکنند میگویند دیدیم فاطمه را که دستخوش خواب بود
و دست آسیا بخویشتن دور میزد آنخبر برسول خدای آوردیم فرمود خداوند دانا بود در ضعف
کنیزک خود لاجرم دست آس را فرمان کرد تا بخویشتن بگردد و دیگر ابو القاسم بستی در مناقب
امیر المؤمنین و ابو صالح موذن در اربعین از شعبی باسناد خود از میمونه حدیث میکند
از ابن فیاض در شرح اخبار مرویست که بسیار وقت فاطمه بکاری مشغول بود و مانند عبادت
و نماز یا در آرامش فرزندانش تا از گریستن باز ایستند و همچنان گاهواره کودکان بدست

فرشتگان حبشی داشت و دیگر از محمد بن علی بن الحسین مرویست که رسول خدا
سلمان را در تقدیم امری بخانه فاطمه علیها السلام روانداشت چون بدرخانه آمد
بر باب بیت بایستاد و سلام داد قال فسمعت فاطمة تقرء القرآن من الجوّ والرحی
تدور من البرّ ما عندها انیس سلمان میفرماید از بیرون سرای فاطمه کلمات آنحضرت را
اصغا نمودم قران کریم را در میان بیت قرائت میفرمود و دست آس در بیرون بیت
بخویشتن دور میزند و هیچکس نزدیک آن نبود بار آمدم و اینخبر بحضرت رسول آوردم
آنحضرت تبسمی فرمود وقال یا سلمان ان ابنتی فاطمة ملأ الله قلبها وجوارحها
ایمانا الی مشاشها لطاعة الله فبعث الله ملکا اسمه زوقائیل وفی
خبر آخر جبرئیل فادار لها الرحی وکفاها الله مؤنة الدنیا مع مؤنة
الآخرة رسول خدای فرمود ای سلمان خدا گوشت و پوست دختر مرا تا استخوانهای
او را آگنده فرموده است از ایمان و دقیقه از طاعت یزدان خویشتن داری نخند
لاجرم خداوند فرشته را که نامش زوقائیل و بروایتی جبرئیل را فرمان داد که دست آس
او را بگرداند و خداوند کفایت میکند کار او را در دنیا و آخرت و دیگر در مناقب
از علی بن معمر مرویست میگوید ام ایمن بعد از وفات فاطمه گفت از این پس در مدینه
سکون نخواهم کرد و سفر مکه را پیش داشت در اراضی جحفه تشنه گشت که
بیم هلاکت میرفت قال فکسرت عینیها نحو السماء ثم قالت یا رب اتعطشنی وانا
خادمة بنت نبیک قال فنزل الیها دلو من ماء الجنة فشربت ولم
تجع ولم تطعم سنین میفرماید سر بسوی آسمان برداشت و چشمهای خود را فرو
خوابانید و عرض کرد ای پروردگار من مرا تشنه میگذاری و حال آنکه من چندی پرستار دختر پیغمبر تو ام

در زمان دلوی سرشار از بهشت فرود شد و ام ایمن بنوشید و سالهای دراز
گرسنه و تشنه نگشت و دیگر در مناقب ابن شهرآشوب از مالک بن دینار مرویست
میگوید در طریق مکه زنی را دیدم ضعیفه و بر دابه نحیفه سوار بود و دابه را کبه
طی طریق محال مینمود جماعتی از در نصیحت او را گفتند که از عزیمت سفر دست باز
دار و مراجعت فرمای پند نپذیرفت و همچنان با همراهان کوچ میداد چون
نیمه بیابان را قطع کردیم دابه او از حرکت باز ماند مردمان او را هدف ملامت ساختند
و بسرزنش پرداختند فرفعت رأسها الی السماء فقالت لا فی بیتی ترکتنی
ولا الی بیتک حملتنی فوعزتک وجلالک لو فعل بی هذا غیرک لما شکوته الا الیک
اینوقت سر بسوی آسمان برافراشت و عرض کرد مرا در خانه خود دست باز نداشتی
و بسوی خانه خویش رحل مرا بر راحله رهوار نگذاشتی سوگند بعزت و جلالت
تو اگر جز تو کس اینکار با من داشت شکایت او را بحضرت تو آوردم مالک بن
دینار میگوید اینوقت مردی را از میان بیابان دیدم که شتاب زده در رسید
و زمام ناقه بدست داشت او را گفت هم اکنون بر نشین آنزن سوار شد و ناقه
او چون برق خاطف و ریح عاصف در طی طریق جنبش آمد این بود تا گاهی که در خانه مکه او را دیدار کردم
که طواف میداد پیش شدم و او را سوگند دادم که کیستی و از کجائی گفت من شهره بنت مسکه ام و
در خبر است که فاطمه بعضی از جامهای خود را در نزد زن زید که مردی جهود بود بر سبیل گروگان
و مبلغی شعیر بوام ماخوذ داشت چون زید بازخانه شد از در و دیوار انوار ساطعه نگریست
گفت این جامه از کیست گفتند از فاطمه علیها السلام است پس زید و زوجه او و هشتاد تن از
جهودان مدینه مسلمانی گرفتند و قتی چنان افتاد که فاطمه خاتمی از رسول خدا خواست تا انگشت در

فقال الا اعلمک ما هو خیر من الخاتم اذا صلیت صلوة اللیل فاطلبی من
الله عز و جل خاتماً فانک تنالین حاجتک فرمود تورا چیزی تعلیم میکنم که نیکوتر از
خاتمست گاهیکه نماز شام را بگذاشتی از خداوند جل جلاله خاتمی بخواه همانا کامروا
خواهی شد فاطمه میفرماید شبانگاه خدا را در طلب فاذا بهاتف یهتف یا فاطمة الذی
طلبت منی تحت المصلی فرفعت المصلی فاذا الخاتم یاقوت لا قیمة له
یعنی آنوقت هاتفی ندا درداد که ای فاطمه آنچه طلب کردی در زیر مصلای تست لاجرم فاطمه
مصلی را بلند کرد و در زیر آن خاتمی از یاقوت یافت که قیمت آن بیرون بود از حساب و شمار
پس آن خاتم را در انگشت مبارک جای داد و بدان شاد خاطر گشت چون در آنشب بخفت در
خواب چنان دید که در بهشت است و سه قصر دیدار کرد که همانند آنان در بهشت نبود
فرمود این قصور کراست گفتند فاطمه دختر محمد راست میفرماید گویا در قصری در رفتم
و مشی میکردم ناگاه تختی متمایل دیدم و بر سه قائم ایستاده گفتند صاحب آن از خدای خاتمی
خواست یکی از قوائم آنرا خاتمی کردند و بدو بردند فاطمه میفرماید بامدادان بحضرت رسول
رفتم و این قصه بگفتم فقال النبی معاشر آل عبد المطلب لیس لکم الدنیا انما لکم
الآخرة و میعادکم الجنة ما تصنعون بالدنیا فانها زائلة غرارة فامرها النبی
ان ترد الخاتم تحت المصلی فردت ثم نامت علی المصلی فرأت فی المنام انها دخلت
الجنة فدخلت ذلک القصر و رأت السریر علی اربع قوائم فسئلت عن حاله
فقالوا ردت الخاتم و رجع السریر الی هیئته پیغمبر فرمود ای فرزندان
عبد المطلب شما را از دنیا بهره نیست بلکه نصیبه شما از آخرتست و نشیمن شما در بهشت است
چکنید دنیا را که ناپاینده و فریبنده است و فرمان کرد فاطمه را که آنخاتم را در تحت مصلی

بجای گذارد پس فاطمه آنخاتم را در جای گذاشت و در مصلی بخفت و در خواب دید
که داخل بهشت شد و بدان قصر در آمد و آن تخت را نگریست که بر چهار قائمه ایستاده
پرسش فرمود که از چه روی باصلاح چهار قائمه این سریر مستوی گشت گفتند آنخاتم مسترد
شد و قائمه سریر گشت و دیگر ابوجعفر طوسی در اختیار الرجال باسناد خود از سلمان فارسی
پیوسته میدارد و میفرماید گاهیکه علی علیه السلام را از برای بیعت ابی بکر بمسجد کشانیدند فاطمه
از قفای آنحضرت بیرون شد و زنان بنی هاشم در خدمت او روان شدند چون نزدیک
قبر رسولخدا آمد فقالت خلوا عن ابن عمی فو الذی بعث محمداً بالحق لئن لم تخلوا
عنه لانشرن شعری و لاضعن قمیص رسول الله علی رأسی و لاصرخن الی
الله تبارک و تعالی فما ناقة صالح باکرم علی الله منی و لا الفصیل باکرم
علی الله من ولدی فرمود دست باز دارید از پسر عم من و اگر نه سوگند بدانکس که محمد را
براستی فرستاد موی سر را پریشان کنم و پیراهن پیغمبر را بر سر گذارم و در حضرت یزدان
بنالم ناقه صالح در حضرت یزدان عزیزتر از من نیست و بچه ناقه گرامی تر از حسن و حسین
نباشند قال سلمان فرأیت و الله اساس حیطان المسجد تقلعت من اسفلها
حتی لو اراد رجل ان ینفذ من تحتها لنفذ فدنوت منها و قلت یا
سیدتی و مولاتی ان الله تبارک و تعالی بعث اباک رحمة فلا تکونی
نقمة فرجعت الحیطان حتی سطعت الغبرة من اسفلها فدخلت فی
خیاشیمنا سلمان میفرماید سوگند با خدای اساس دیوارهای مسجد را نگریستم که از بن
برخاست چنانکه اگر مردی خواست که از زیر ستونها عبور دهد توانست چون این
بدیدم نزدیک فاطمه رفتم و گفتم ای سیده من خداوند تبارک و تعالی پدر تورا از در رحمت فرستاد تو

در نقمت مباش این سکام دیوارها بجای خود آمد و ستونها بجای خود فرود شد عمار برخواست و بجای نشیم ما اندر رفت و در کتاب فضایل و در کتاب روضه مسطور است که رسولخدا بخانه علی علیه السلام در آمد و نگریست که آنحضرت یا فاطمه بدست آس طحن جادرس مینماید فرمود کدام یک از زحمت طحن مانده شده اید علی عرض کرد که فاطمه یا رسول الله فقال لها قومی یا بنیة فقامت وجلس النبی موضعها مع علی فواساه فی طحن الحب رسولخدا با فاطمه فرمود اید خترک من برخیز لاجرم فاطمه برخواست رسول خدای بجای او بنشست و با علی بمواسات جادرس را طحن کردند و دیگر در کشف الغمه از کتاب معالم العترة نگاشته است که عبد العزیز بن اخضر سند با نس بن مالک میرساند قال قال رسول الله خیر نسائها مریم وخیر نسائها فاطمة بنت محمد و نیز سند با حمد بن حنبل می پیوندد و مرفوعا الی انس بن مالک قال النبی حسبک من نساء العالمین مریم بنت عمران وخدیجة بنت خویلد وفاطمة بنت محمد وآسیة بنت مزاحم امرأة فرعون و نیز عایشه دختر ابو بکر حدیث میکند قالت عایشة لفاطمة الا ابشرک انی سمعت رسول الله یقول لسیدات نساء اهل الجنة اربع مریم بنت عمران وفاطمة بنت محمد وخدیجة بنت خویلد وآسیة بنت مزاحم امرأة فرعون و نیز از عایشه مرویست چنانکه در مسند احمد حنبل مسطور است قال اقبلت فاطمة تمشی کان مشیتها مشیة رسول الله فقال مرحبا یا بنتی ثم اجلسها عن یمینه او عن شماله ثم اسر الیها حدیثا فبکت قلت استخصک رسول الله بحدیثه ثم تبکین ثم اسر الیها حدیثا فضحکت فقلت ما رایت کالیوم فرحا اقرب من حزن فسئلتها عما قال فقالت ما کنت لافشی سر رسول الله

حتی قبض رسول الله سالتها فقالت امر الی فقال ان جبرئیل کان یعارضنی فی القرآن فی کل عام مرة فانه عارضنی به العام مرتین و لا اراه الا قد حضر اجلی وانک اول اهل بیتی لحاقا بی ونعم السلف انا لک فبکیت لذلک فقال الا ترضین ان تکونی سیدة نساء هذه الامة ونساء المؤمنین قال فضحکت لذلک عایشه میگوید فاطمه در میرسید چنان مینمود که مشی او رفتن رسول خدا است پیغمبر چون اورا دیدار کرد ترحیب نمود و در کنار خود از طرف راست و اگر نه از طرف چپ نشستن فرمود و با او پوشیده از دیگران کلمه گفت و فاطمه بگریست گفتم مخصوص داشت رسول خدا تورا بحدیثی که بگریستی پس دیگرباره با فاطمه بسر حدیثی فرمود و آنحضرت بخندید با خود گفتم هیچگاه ندیدم حزنیرا که با این عجلت بدل کرد با فرحت از فاطمه پرسش کردم که این چه احدوثه بود فرمود من آن کس نیستم که سر رسولخدا را فاش کنم این ببود تا مصطفی از جهان درگذشت آنگاه از فاطمه خواستار شدم که از این سر مستور پرده برگیرد فرمود نخست رسول خدا مرا آگهی داد که جبرئیل در هر سال کرتی قرآن را بر من عرض میداد و امسال دو کرت بسوی من عارض آمد از این در بدانستم که اجل من فراز آمده و تو اول کسی باشی از اهل بیت من که با من ملحق شوی و نیکوتر راندم از برای تو از این خبر بگریستم آنگاه فرمود آیا رضا نمیدهی که سیده زنان این امت و سیده زنان مؤمنه باشی پس بخندیدم و دیگر ابن خالویه در کتاب الآل سند با بو محمد عسکری علیه السلام میرساند که از آبای خود روایت میفرماید قال قال رسول الله لما خلق الله آدم وحوا تبختر افی الجنة فقال آدم لحوا ما خلق الله خلقا هو احسن منا فاوحی الله الی جبرئیل ائت بعبدی الفردوس الاعلی فلما دخلا الفردوس

نظر الی جاریة علی درنوك من درانیك الجنة وعلی رأسها تاج من نور
وفی اذنیها قرطان من نور قد اشرقت الجنان من حسن وجهها فقال
آدم حبیبی جبرئیل من هذه الجاریة التی قد اشرقت الجنان من نور حسن وجهها
فقال هذه فاطمة بنت محمد نبی من ولدك یکون فی آخر الزمان قال فما
هذا التاج علی رأسها قال بعلها علی ابن ابیطالب قال فما القرطان اللذان
فی اذنیها قال ولداها الحسن والحسین قال آدم حبیبی جبرئیل اخلقوا
قبلی قال هم موجودون فی غامض علم الله قبل ان تخلق باربعة آلاف سنة
میفرماید رسول خدا فرمود گاهی که خداوند آدم و حوا را بیافرید و در بهشت جای داد
آغاز تبختر نمودند و آدم با حوا را گفت بیافریده است خداوند کسی را نیکوتر از ما لاجرم
خداوند جبرئیل را فرمان کرد تا ایشان را در بهشت فردوس درآورد چون داخل شدند
دختری نظاره کردند که بر نطعی از بساطهای بهشت جای داده و او را تاجی از نور بر سر است و دو
گوشواره نور در گوش و از بهای جمالش بهشت خدای مشارق انوار است آدم گفت ای دوست
من جبرئیل این جاریه کیست که از نور جمالش روضه جنان نورانیست گفت این فاطمه دختر محمد پیغمبر
خدای از فرزندان تو که در آخر زمان مبعوث خواهد شد گفت این تاج نور بر سر او چیست
عرض کرد که این شوهر او علی بن ابیطالب است گفت آن دو گوشواره نور چیست
عرض کرد فرزندان او حسن و حسین است آنوقت آدم گفت ای جبرئیل آیا قبل از من
آفریده شدند گفت چهار هزار سال از آن پیش که خداوند ترا خلق کند ایشان در
علم خداوند موجود بودند و نیز ابن خالویه در کتاب الآل بسند بعلی بن موسی الرضا علیه السلام میرساند و
آنحضرت از علی روایت میکند قال قال رسول الله اذا کان یوم القیمة

نادی مناد من بطنان العرش یا معشر الخلائق غضوا ابصارکم حتی
تجوز فاطمة بنت محمد و ابن عرفه در رجال خود خبری را بحدیث بر افزوده و بسند
با بو ایوب انصاری پیوسته میدارد قال قال رسول الله اذا کان یوم القیمة
نادی مناد من بطنان العرش یا اهل الجمع نکسوا رؤسکم و غضوا ابصارکم
حتی تجوز فاطمة علی الصراط فتمر و معها سبعون الف جاریة من الحور العین
یعنی رسولخدا فرمود در روز قیامت منادی ندا در میدهد از بطنان عرش که ای مردمان
سرها بزیر افکنید و دیدگان را بپوشید تا فاطمه از صراط عبور دهد و آنحضرت در میگذرد و
و هفتاد هزار تن از حوران بهشت در ملازمت خدمت او در میگذرند و دیگر از نافع
بن ابی الحمراء مرویست میگوید هشت ماه در خدمت رسول خدا حاضر بودم هر بامداد
که از برای نماز صبح بیرون میشد بر در سرای فاطمه عبور میداد میفرمود السلام علیکم
اهل البیت و رحمة الله و برکاته انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس
و یطهرکم تطهیرا و دیگر از حسین بن علی از پدر خود بسند برسول خدا میرساند
انه قال یا فاطمة ان الله لیغضب لغضبك و یرضی لرضاك و در کتاب بو اسحق
الثعلبی جمیع بن عمیر از عمه خود حدیث میکند قالت سئلت عائشة من کان
احب الی رسول الله فقالت فاطمة قالت انما اسئلك من الرجال قالت
زوجها میگوید سؤال کردم از عائشه دختر ابوبکر کیست محبوبتر در نزد رسولخدا گفت فاطمه
گفتم من از مردان پرسش کردم گفت شوهر او علی بن ابیطالب و نیز عائشه در فضیلت
فاطمه گوید ما رأیت اصدق منها الا اباها و در کتاب مولد فاطمه از ابن بابویه مرویست
روی ان النبی قال اشتاقت الجنة الی اربع من النساء مریم

بنت عمران و آسیة بنت مزاحم زوجة فرعون و خدیجة بنت خویلد زوجة النبی فی الدنیا و الآخرة و فاطمة بنت محمد یعنی رسول خدا فرمود بهشت مشتاق است چهار زن را یعنی مریم دختر عمران و دیگر آسیه دختر مزاحم زوجه فرعون و دیگر خدیجه دختر خویلد زوجه پیغمبر در دنیا و آخرت و دیگر فاطمه دختر محمد و دیگر از علی علیه السلام مرویست میفرماید در خدمت رسول خدا نشسته بودیم فقال اخبرونی ای شیء خیر للنساء یعنی خبر دهید مرا چه چیز نیکوتر است از برای زنان همگان خاموش شدیم و جوابی ندانستیم چون مجلس پراکنده شد و من بازسرای شدم فاطمه را از سؤال رسول خدای و عجز همگنان از جواب آگهی دادم فقالت و لکنی اعرفه خیر النساء ان لا یرین الرجال و لا یرونهن الرجال فرمود من میدانم نیکوتر چیز از برای زنان آنست که ایشان نبینند مردان را و مردان نبینند ایشان را امیر المؤمنین میفرماید چون مراجعت نمودم بحضرت رسول فقلت یا رسول الله ای شیء خیر للنساء خیرهن ان لا یرین الرجال و لا یرونهن الرجال عرض کردم یا رسول الله پرسش فرمودی که نیکوتر چیز از برای زنان چیست همانا نیکوتر چیز آنست که دیدار نکنند مردان را و مردان نظاره نکنند ایشان را فرمود کدام کس تورا آگهی داد زیرا که تو در نزد من بودی و پاسخ ندادی گفتم فاطمه رسول خدای شگفتی گرفت و قال ان فاطمة بضعة منی فرمود فاطمه لختی از تن منست و دیگر از مجاهد مرویست میگوید رسول خدای بیرون آمد و دست فاطمه را در دست داشت فقال من عرف هذه فقد عرفها و من لم یعرفها فهی فاطمة بنت محمد و هی و هی قلبی و روحی التی بین جنبی فمن آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله فرمود هرکه می شناسد او را شناخته را حاجت تعریف نیست و آنکس

که نمی شناسد اینک فاطمه دختر محمد است و او پاره از گوشت منست و قلب منست و جان منست در میان جنبهای من پس کسیکه بیازارد او را مرا آزرده است و آنکس که مرا آزرده خدا را آزرده باشد صلی الله علیها و علی ابیها و علی بعلها و بنیها و در کتاب ابی اسحق ثعلبی از مجاهد این حدیث بدینشرح مرویست و همچنان مجاهد گوید قال قال رسول الله ان فاطمة شجنة منی یسخطنی ما اسخطها و یرضینی ما ارضاها یعنی رسول خدا فرمود فاطمه رگ و ریشه منست بغضب میآورد مرا چیزیکه او را بغضب آورد و خوشنود میسازد مرا چیزیکه او را خوشنود سازد و دیگر از جابر بن عبد الله مرویست قال قال رسول الله ان فاطمة شعرة منی فمن آذی شعرة منی فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله لعنه الله ملاء السموات و الارض یعنی رسول خدا فرمود فاطمه شعره منست و هرکه او را بیازارد مرا آزرده است و هرکه مرا آزرده سازد خدا را آزرده باشد و هرکه خدا را بیازارد خداوند او را لعن میکند باندازهٔ آکندگی آسمان و زمین و دیگر از جابر مرویست قال ما رایت فاطمة تمشی الا ذکرت رسول الله تمیل علی جانبها الایمن مرة و علی جانبها الایسر مرة میگوید هرگز فاطمه را ندیدم که مشی فرماید الا آنکه بیاد آوردم رسول خدا را گاهی که بجانب راست متمایل بود و گاهی بجانب چپ و از حذیفه مرویست قال کان رسول الله لا ینام حتی یقبل عرض وجنة فاطمة او بین ثدییها میگوید هرگز رسول خدای نخفت تا بوسه نزد گونه مبارک فاطمه را و اگر نه میان هر دو پستان او را و نیز صادق آل محمد میفرماید کان النبی لا ینام لیلة حتی یضع وجهه بین ثدیی فاطمة و دیگر روایت کرده اند که محمد بن ابی بکر

لفظ ولا محدث را بر این آیه مبارکه برافزود و اینگونه قرائت کرد وَمَا اَرْسَلْنَا مِن
قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ اِلَّا اِذَا تَمَنَّى اَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي اُمْنِيَّتِهِ
فَيَنْسَخُ اللّٰهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللّٰهُ آيَاتِهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ میفرماید ما
نفرستادیم قبل از تو هیچ رسول و هیچ نبی را الا آنکه شیطان در آرزوی او
القای فتنه انگیخت و خداوند القای او را نسخ کرد و دفع داد چه خداوند علیم و حکیم است
راوی گفت هان ای محمد فرشتگان خدا جز بر انبیا حدیث نمیکنند این محدث گشت
که تو در قرآن منحول آورده قال مَرْيَمُ لَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً وَسَارَةُ امْرَأَةُ اِبْرٰهِيمَ قَدْ عَايَنَتِ
الْمَلَائِكَةَ وَبَشَّرُوهَا بِاِسْحٰقَ وَمِنْ وَرَاءِ اِسْحٰقَ يَعْقُوبَ وَلَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً وَفَاطِمَةُ
بِنْتُ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللّٰهِ كَانَتْ مُحَدَّثَةً وَلَمْ تَكُنْ نَبِيَّةً گفت مریم پیغمبر نبود و فرشته خدا را
دیدار کرد و ساره زن ابراهیم پیغمبر نبود و ملائکه خداوند بر او آشکار شدند و او را
باسحق و یعقوب بشارت دادند و فاطمه دختر محمد رسولخدا محدثه بود و حال آنکه پیغمبر
نبود و دیگر از ام سلمه قَالَتْ كَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللّٰهِ اَشْبَهَ النَّاسِ وَجْهًا وَ مرویست
شِبْهًا بِرَسُولِ اللّٰهِ و امیرالمؤمنین علی از فاطمه علیهما السلام روایت میکند قَالَتْ قَالَ
لِي رَسُولُ اللّٰهِ يَا فَاطِمَةُ مَنْ صَلَّى عَلَيْكِ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ وَاَلْحَقَهُ بِي حَيْثُ كُنْتُ مِنَ الْجَنَّةِ
فرمود ای فاطمه هر کس درود بر تو فرستد خداوند او را بیامرزد و با من ملحق سازد در هر جای
بهشت باشم و دیگر زهری از علی بن الحسین علیهما السلام روایت میکند قَالَ قَالَ
عَلِيُّ بْنُ اَبِيطَالِبٍ لِفَاطِمَةَ سَأَلْتِ اَبَاكِ فِيمَا سَأَلْتِ اَيْنَ تَلْقَيْنَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
قَالَتْ نَعَمْ قَالَ لِي اُطْلُبِينِي عِنْدَ الْحَوْضِ قُلْتُ اِنْ لَمْ اَجِدْكَ قَالَ تَجِدِينِي اِذًا
مُسْتَظِلًّا بِعَرْشِ رَبِّي وَلَنْ يَسْتَظِلَّ بِهِ غَيْرِي میگوید علی علیه السلام فاطمه را فرمود از

از رسول خدای سؤال کردی که روز قیامت در کجا او را ملاقات خواهی کرد عرض کرد
پرسش نمودم در جواب فرمود مرا در کنار حوض طلب کن عرض کردم اگر در آنجا نیابم فرمود
در مظلهٔ عرش رحمن خواهی یافت و جز من در سایه عرش کس نخواهی دید قَالَتْ فَاطِمَةُ
فَقُلْتُ يَا اَبَةِ اَهْلُ الدُّنْيَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عُرَاةٌ فَقَالَ نَعَمْ يَا بُنَيَّةُ فَقُلْتُ اَنَا عُرْيَانَةٌ
قَالَ نَعَمْ وَاَنْتِ عُرْيَانَةٌ وَاِنَّهُ لَا يَلْتَفِتُ فِيهِ اَحَدٌ اِلَى اَحَدٍ قَالَتْ فَاطِمَةُ فَقُلْتُ
فرمود لَهُ وَاسَوْأَتَاهُ يَوْمَئِذٍ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فاطمه عرض کردم ای پدر اهل دنیا روز
قیامت برهنه خواهند بود فرمود آری هر کس برهنه باشند عرض کردم من نیز عریان
خواهم بود عریان خواهی بود لکن هیچکس ملتفت حال دیگری نیست عرض کردم واسوأتاه فرمود
از خدای عز و جل فَمَا خَرَجْتُ حَتَّى قَالَ لِي هَبَطَ عَلَيَّ جَبْرَئِيلُ الرُّوحُ الْاَمِينُ فَقَالَ
لِي يَا مُحَمَّدُ اِقْرَءْ فَاطِمَةَ السَّلَامَ وَاَعْلِمْهَا اَنَّهَا اسْتَحْيَتْ مِنَ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَ
تَعَالَى فَاسْتَحْيَى اللّٰهُ مِنْهَا فَقَدْ وَعَدَهَا اَنْ يَكْسُوَهَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حُلَّتَيْنِ مِنْ نُورٍ
قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهَا فَهَلَّا سَأَلْتِيهِ عَنِ ابْنِ عَمِّكِ فَقَالَتْ قَدْ
فَعَلْتُ فَقَالَ اِنَّ عَلِيًّا اَكْرَمُ عَلَى اللّٰهِ تَعَالَى مِنْ اَنْ يُعْرِيَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فاطمه میفرماید از
آن پیش که من بیرون شوم پیغمبر مرا فرمود روح الامین بر من فرود شد گفت ای محمد فاطمه را سلام
برسان و او را آگهی ده زیرا که حیا کرد از خدای تبارک و تعالی لاجرم خداوند از وی حیا
کرد و پس وعده نهاد که در قیامت او را دو حله نور بپوشاند تا برهنه نماند علی علیه السلام فاطمه را
فرمود چرا از برای پسر عم خود سؤال نکردی گفت چنان کردم رسولخدا فرمود علی در نزد
خداوند از آن بزرگتر است که او را در روز قیامت عریان بگذارد و دیگر شیخ صدوق
باسناد خود مسند بحضرت رضا علیه السلام پیوسته میدارد قَالَ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ

کانَتْ فاطِمَةُ اِذا طَلَعَ هِلالُ شَهْرِ رَمَضانَ یَغْلِبُ نُورُها الْهِلالَ وَ یَخْفی فَاِذا غابَتْ عَنْهُ فَظَهَرَ یعنی وقتی طالع میگشت هلال شهر رمضان نور جمال فاطمه سلام الله غالب میشد بر نور هلال چندکه فاطمه حاضر بود مخفی میشد و چون غایب میشد ظاهر میگشت

ذکر فضایل فاطمه علیها السلام و عطای آنحضرت با مرد اعرابی

در کتاب بشارة المصطفی باسناد معتبره مسند بجابر بن عبدالله انصاری منتهی میشود میگوید رسول خدا نماز عصر را با ما بگذاشت و بعد از فراغ از نماز بر جهت قبله نشست و اصحاب پیرامون آنحضرت جای گرفتند این هنگام شیخی از عرب که از [illegible] فقر و فاقت از مرابع و مراتع خود هجرت کرده بود با جامهای خلق و سمل از راه در رسید و بر رسول خدای در آمد پیری ضعیف بود و ناتوان که از کبر سن تمالک خویش نتوانست کرد رسول خدای روی بدو آورد و از حال او پرسش فرمود فَقالَ الشَّیْخُ یا نَبِیَّ اللّهِ اَنَا جائِعُ الْکَبِدِ فَاَطْعِمْنی وَ عارِی الْجَسَدِ فَاکْسُنی وَ فَقیرٌ گفت ای پیغمبر خدا مرا سیر کن که گرسنه ام و بپوشان که برهنه ام و مستغنی کن که مسکینم فَقالَ اَما اَجِدُ لَکَ شَیْئاً وَ لکِنَّ الدّالَّ عَلَی الْخَیْرِ کَفاعِلِهِ اِنْطَلِقْ اِلی مَنْزِلِ مَنْ یُحِبُّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ یُؤْثِرُ اللّهَ عَلی نَفْسِهِ رسول خدای فرمود چیزی بدست نیست لکن ترا دلالت میکنم بر خیر زیرا که دلالت کننده بر خیر مانند فاعل خیر است اکنون ترا بمنزل کسی روان میدارم که دوست میدارد خدا و رسولرا و خدا و رسولش دوست میدارند و بلال را فرمان داد تا آن شیخ را بسرای فاطمه علیها السلام دلالت کرد چون بباب سرای رسید با علا صوت ندا در داد اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ بَیْتِ النُّبُوَّةِ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلائِکَةِ وَ مَهْبِطَ جَبْرَئیلَ الرُّوحِ

الْاَمینِ بِالتَّنْزیلِ مِنْ رَبِّ الْعالَمینَ فاطمه علیها السلام در پاسخ فرمود وَ عَلَیْکَ السَّلامُ فَمَنْ اَنْتَ یا هذا فاطمه سلام باز داد و فرمود تو چه کسی و از کجا میرسی قالَ شَیْخٌ مِنَ الْعَرَبِ اَقْبَلْتُ عَلی اَبیکِ سَیِّدِ الْبَشَرِ مُهاجِراً مِنْ شُقَّةٍ وَ اَنَا یا بِنْتَ مُحَمَّدٍ عارِی الْجَسَدِ جائِعُ الْکَبِدِ فَواسینی یَرْحَمُکِ اللّهُ گفت من شیخی از عربم از سختی روزگار و تنگی معاش از وطن مالوف مهاجرت کردم و شکایت بسید بشر آوردم مرا بدانحضرت دلالت کرد و من ای دختر محمد برهنه و گرسنه ام رحم کن بر من که خدایت رحم کناد و آنوقت رسول خدا و علی و فاطمه سه روز میگذشت که ناهار نشسته بودند و رسول خدا آگهی داشت از حال ایشان بالجمله چون فاطمه را چیزی بدست نبود پوست کبشی را که دباغت کرده بودند و حسن و حسین بر آن میخفتند بر گرفت و اعرابی را داد فَقالَتْ فَعَسَی اللّهُ اَنْ یَرْتاحَ لَکَ ما هُوَ خَیْرٌ مِنْهُ و فرمود امید میرود که خداوند رحم کند بر تو و بهتر از این چیزی عطا فرماید اعرابی گفت ای دختر محمد من از گرسنگی شکایت بحضرت تو آوردم پوست گوسفند را چکنم و چگونه سیران جوع را فرو نشانم فاطمه چون اینسخن بشنید مرسله در گردن داشت که فاطمه دختر حمزة بن عبدالمطلب بسوی او هدیه کرده بود دست برد و عقد مرسله را بگسیخت و از برای اعرابی افکند فَقالَتْ خُذْهُ وَ بِعْهُ فَعَسَی اللّهُ اَنْ یُعَوِّضَکَ ما هُوَ خَیْرٌ مِنْهُ فرمود بگیر و بفروش و امید هست که خداوند نیکوتر از این دهد اعرابی بگرفت و بمسجد رسول خدا آمد و آنحضرت را در میان اصحاب نشسته دید فَقالَ یا رَسُولَ اللّهِ اَعْطَتْنی فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ هذَا الْعِقْدَ فَقالَتْ بِعْهُ فَعَسَی اللّهُ اَنْ یَصْنَعَ لَکَ فَبَکَی النَّبِیُّ وَ قالَ وَ کَیْفَ لا یَصْنَعُ اللّهُ لَکَ وَ قَدْ اَعْطَتْکَهُ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَیِّدَةُ بَناتِ آدَمَ گفت یا رسول الله فاطمه دختر تو این عقد را بمن عطا کرد و فرمود بفروش که امید میرود

خداوند از برای تو بسازد رسول خدا بگریست و فرمود چگونه از برای تو نمیسازد و حال
آنکه ترا اعطا کرده فاطمه دختر محمد که سیّدهٔ دختران آدم است اینوقت عمّار یاسر برخواست
و عرض کرد یا رسول الله مرا اذن میدهی که این مرسله را خریدار باشم قال اشترها
یا عمّار فلو اشترک فیه الثّقلان ما عذّبهم الله بالنّار فرمود ابتیاع کن از او
ای عمّار اگر جنّ و انس در این بیع و شری با تو شریک شوند خداوند ایشان را بآتش
دوزخ عذاب نکند لاجرم عمّار روی با اعرابی کرد و گفت بهای این عقد چند است
گفت بسیر شدن نان و گوشتی و یک برد یمانی که خویشتن را بپوشم و خدا را نماز
گذارم و یکدینار زر که بسیج راه کنم و خویش را بعیال خود برسانم عمّار را از آن فیء که
رسولخدا در فتح خیبر او را داده بود چیزی اندک بجای داشت گفت ای اعرابی ترا بیست
هجریه میدهم و بردی یمانی میپوشانم و شتر خویش ترا با هل و عیال میرسانم و از نان گندم
و گوشت سیر میکنم فقال الاعرابی ما اسخاک بالمال ایّها الرّجل اعرابی گفت ای مرد از تو
سخی تر بمال کس ندیده ام پس عمّار او را با خود برد و بدانچه گفته بود وفا کرد و اعرابی دیگر
باره بحضرت رسول آمد فقال له رسول الله اشبعت و اکتسیت قال الاعرابی نعم
واستغنیت بابی انت و امّی رسول خدا فرمود او را سیر گشتی و پوشیده شدی گفت
پدر و مادرم فدای تو باد نیز غنی شدم قال فاجز فاطمة بصنیعها فقال الاعرابی
اللّهمّ انّک اله ما استحدثناک و لا اله لنا نعبده سواک و انت رازقنا
علی کلّ الجهات اللّهمّ اعط فاطمة ما لا عینٌ رأت و لا اذنٌ سمعت
فرمود اکنون فاطمه را بجای این نکوئی که با تو کرد دعا کن اعرابی دست برداشت و گفت
ای پروردگار من تو خداوند ازلی و ابدی و جز تو خدائی نیست که او را عبادت کنیم توئی رازق ما از هر در عطا

کن فاطمه را چیزی که چشمی ندیده باشد و گوشی نشنیده باشد رسولخدا دعای او را آمین گفت
و روی با صحاب آورد فقال انّ الله قد اعطی فاطمة فی الدّنیا ذلک و انا
ابوها و ما احدٌ من العالمین مثلی و علیٌّ بعلها و لولا علیٌّ ما کان لفاطمة
کفوٌ ابداً و اعطاها الحسن و الحسین و ما للعالمین مثلهما سیّدا شباب
اسباط الانبیاء و سیّدا شباب اهل الجنّة فرمود خداوند عطا کرد این
نعمت را بفاطمه همانا من پدر اویم و نیست مانند من در عالمین و علی شوهر اوست و اگر علی
نبود ابداً کفوی و شوهری از برای فاطمه نبود و خدا حسن و حسین را باو عطا فرمود و مانند حسن
و حسین در عالمین یافت نشود و چه ایشان سیّد فرزندان پیغمبرانند و سیّد جوانان اهل
بهشتند اینوقت مقداد و عمّار و سلمان حاضر مجلس بودند رسولخدای روی بدیشان
آورد فقال و ازیدکم قالوا نعم یا رسول الله و فرمود زیادت ازین بگویم گفتند
بگوی یا رسول الله قال اتانی الرّوح یعنی جبرئیل انّها اذا هی قبضت و دفنت
یسألها الملکان فی قبرها من ربّک فتقول الله ربّی فیقولان فمن نبیّک فتقول
ابی فیقولان فمن ولیّک فتقول هذا القائم علی شفیر قبری فرمود جبرئیل مرا
آگهی آورد که فاطمه چون اینسرای را بدرود میکند و مدفون میگردد فرشتگان نکیر و منکر بروی
در میآیند و سؤال میکنند که پروردگار تو کیست میگوید الله ربّی خداوند پروردگار منست
میگویند پیغمبر تو کیست میگوید پدرم میگویند ولیّ تو کیست میگوید اینمرد که در کنار قبر
من ایستاده است و او است علی بن ابیطالب دیگرباره پیغمبر فرمود زیادت ازین بهم
شما را از فضل فاطمه آگهی میدهم انّ الله قد وکّل بها رعیلاً من الملائکة
یحفظونها من بین یدیها و من خلفها و عن یمینها و عن شمالها و هم

مَعَها فی حَیوتِها عِندَ قَبرِها وَعِندَ مَوتِها یُکثِرُونَ الصَّلوةَ عَلَیها وَعَلی ابیها وَبَعلِها وَبَنیها مَن زارَنی بَعدَ وَفاتی فَکَاَنَّما زارَنی فی حَیوتی وَمَن زارَ فاطِمَةَ فَکَاَنَّما زارَنی وَمَن زارَ عَلیَّ بنَ ابیطالِبٍ فَکَاَنَّما زارَ فاطِمَةَ وَمَن زارَ الحَسَنَ وَالحُسَینَ فَکَاَنَّما زارَ عَلِیّاً وَمَن زارَ ذُرِّیَّتَهُما فَکَاَنَّما زارَهُما میفرماید خداوند موکل کرد جماعتی از فرشتگان را که محفوظ بدارند فاطمه را از پیش روی و از قفای سر و از جانب راست و طرف چپ و ایشان ملازم خدمت فاطمه اند در حیات و در قبر او هنگام وفات و صلوات بر او میفرستند و بر پدر او و شوهر او و بر فرزندان او پس کسیکه زیارت کند مرا بعد وفات چنانست که زیارت کرده باشد در حیات و کسیکه فاطمه را زیارت کند مرا زیارت کرده است و کسیکه علی را زیارت کند فاطمه را زیارت کرده است و کسیکه حسن و حسین را زیارت کند علی را زیارت کرده است و کسی که فرزندان حسن و حسین را زیارت کند حسن و حسین را زیارت کرده باشد بالجمله عمار یاسر آن عقد را که از اعرابی خریده بود با مشک مطیب نمود و در بردی یمانی مخفوف فرمود و او را غلامی بود که از فیء خیبر خریده داشت و مسمی بسهم بود او را بخواست و عقد را بدو سپرد و گفت بحضرت مصطفی تسلیم کن تو را و این عقد را هدیه وی ساختم سهم بحضرت مصطفی آمد و صورت حال را مکشوف داشت پیغمبر فرمود عقد را بحضرت فاطمه سپار و نیز تو مملوک اوئی سهم بنزد فاطمه آمد آنحضرت عقد را بگرفت و سهم را آزاد ساخت سهم بخندید فاطمه فرمود این خنده چیست عرض کرد برکت این عقد مرا بخنده داد که گرسنه را سیر کرد و برهنه را بپوشانید و فقیر را غنی ساخت و بنده را آزاد کرد و دیگر در تفسیر علی بن ابراهیم عیید بن کثیر بسند با بوسعید الخدری میرساند میگوید علی علیه السلام شبی را گرسنه بروز آورد

فَقالَ یا فاطِمَةُ هَل عِندَکِ شَیءٌ تُغَذّینیهِ قالَت لا وَالَّذی اَکرَمَ اَبی بِالنُّبُوَّةِ وَاَکرَمَکَ بِالوَصِیَّةِ ما اَصبَحَ الغَداةَ عِندی شَیءٌ وَما کانَ شَیءٌ اَطعَمناهُ مُذ یَومَینِ اِلّا شَیءٌ کُنتُ اُوثِرُکَ عَلی نَفسی وَعَلَی ابنَیَّ هذَینِ الحَسَنِ وَالحُسَینِ فرمود ای فاطمه آیا هر چیزی دست داری که مرا غذا بجورانی گفت قسم بدانکس که پدر مرا بپیغمبری برداشت و تو را بوصایت برگماشت چیزی بدست ندارم و دو روز است که چیزی بدست نشد که بدان تا هار نشکنم الا چیزی اندک از آن نیز دست باز داشتم و تو را بر خویشتن و دو فرزندم حسن و حسین برگزیدم اشتخر بر علی علیه السلام گران آمد فَقالَ عَلِیٌّ عَلَیهِ السَّلامُ یا فاطِمَةُ اَلّا کُنتِ اَعلَمتِنی فَاَبغیکُم شَیئاً فرمود ای فاطمه چرا آگهی ندادی که از برای شما چیزی بدست کنم فَقالَ یا اَبَا الحَسَنِ اِنّی لَاَستَحیی مِن اِلهی اَن اُکَلِّفَ نَفسَکَ ما لا تَقدِرُ عَلَیهِ گفت شرم آمد مرا از خدای که ترا تکلیف کنم بچیزیکه بر آن قدرت نداری اینوقت علی دل با لله از خانه بیرون شد و از مردی یکدینار زر سرخ بوام ماخوذ داشت و خواست تا اصلاح امر عیال خود را ابتیاع کند ناگاه مقداد بن الاسود را نگریست که گرما روز را از خانه بیرون تاخته و آفتاب از شدت حر گونه اش را دیگرگونه ساخته و بدار او بر علی علیه السلام ناگوار افتاد فَقالَ یا مِقدادُ ما اَزعَجَکَ هذِهِ السّاعَةَ مِن رَحلِکَ فرمود ای مقداد چه چیز در چنین وقت تو را از خانه بیرون آورد عرض کرد یا اباالحسن مرا بگذار تا براه خود میروم و از من مپرس که چونی و بکجا میشوی فَقالَ یا اَخی اَنَّهُ لا یَسَعُنی اَن تُجاوِزَنی حَتّی اَعلَمَ گفت ای برادر من تقبل مباش که تو از من درگذری و من از اندیشه تو بیخبر باشم عرض کرد یا اباالحسن رَغبَةً اِلَی اللهِ وَاِلَیکَ مرا دست باز دار و از حال من پرسش مفرمای علی فرمود ای برادر سخت است بر من که تو از من درگذری و مرا از حال خود آگهی ندهی

مقداد عرض کرد اکنون که چرا اجابت مسئلت ما داری فوالذی اکرم محمداً بالنبوة واکرمک بالوصیة ما ازعجنی من رحلی الا الجهد وقد ترکت عیالی یتضاغون جوعاً فلما سمعت بکاء العیال لم یحملنی الارض فخرجت مهموماً ذاکراً ابو هذه حالی وقصتی یعنی قسم بدان خدای که محمد را بنبوت و ترا بوصیت برگزید مرا از خانه بیرون نیاورد مگر طلب اصلاح امر معاش و عیال خود را بجا گذاشتم در حالتی که از گرسنگی فریاد میکردند و میگریستند چون این بدیدم دیگر مجال درنگ نیافتم و بیرون شتافتم اینست حال من و قصه من امیرالمؤمنین علیه السلام آب در چشم بگردانید و اشکش بگونه مبارک بدوید فقال له احلف بالذی حلفت ما ازعجنی الا الذی ازعجک عن رحلک فقد استقرضت دیناراً فقد آثرتک علی نفسی فرمود سوگند یاد میکنم بدانچه تو سوگند یاد کردی مرا از خانه بیرون نیاورد مگر آنچه ترا از جای برکند اکنون یک دینار بوام گرفته ام و ترا بر خویشتن اختیار میکنم و آن دینار را بمقداد عطا کرد و بمسجد رسول خدا آمد و نماز ظهر و عصر و مغرب را با پیغمبر گذاشت و بعد از نماز مغرب رسولخدای برخاست و هنگام عبور در صف اول با پای مبارک غمزی کرد با علی علیه السلام نیز برخواست در رواق شد در باب مسجد پیغمبر را دریافت و سلام داد و جواب بشنید فقال یا ابا الحسن هل عندک شیء نتعشاه فنمیل معک گفت ای ابوالحسن آیا در نزد تو چیزی بدست میشود که بدان تعشی کنیم و در سرای تو بباشیم امیرالمؤمنین سر بزیر افکند و از حیا پاسخ نفرمود اما رسولخدا آگاه بود که در خانه فاطمه از خوردنی چیزی یافت نشود و علی آن دینار که بوام گرفت بمقداد بداد و از اینسوی خداوند او را وحی فرستاد که امشب در نزد علی تعشی کن و چون نگریست که علی او را بخانه خویش دعوت نمیکند فقال یا ابا الحسن ما لک لا

تقول لا فانصرف او تقول نعم فامضی معک فقال حیاءً وتکرماً فاذهب بنا رسولخدا فرمود یا ابا الحسن این سکوت چیست یا بگوی نه تا بازشوم یا بگو آری تا با تو بیایم امیرالمؤمنین شرم آگین بعرض رسانید که ما را تشریف کن پس پیغمبر دست علی علیه السلام را بگرفت و هر دو آن بسرای فاطمه در آمدند و فاطمه در محراب بنماز ایستاده بود چون از نماز فراغت جست در قفای خود قدحی را در غلیان دید و بانگ رسول خدا را دریافت و بشنید لاجرم از مصلای خویش بیرون شد و رسولخدا را سلام داد و جواب بشنید و دا اعز ناس بود در نزد رسولخدای پس پیغمبر دست مبارک مسح فرمود و قال لها یا بنتاه کیف امسیت رحمک الله عشینا غفر الله لک فرمود ای دختر چگونه شب کردی رحم کند خدای ترا و ما را غذای شب حاضر کن خداوند مغفور دارد ترا فاطمه برفت و آن قدح را بیاورد و در پیش روی مصطفی و مرتضی نهاد و علی علیه السلام چون بدان طعام نگریست نظر بجانب فاطمه روا داشت نظری بالغ و ثابت قالت له فاطمة سبحان الله ما اشح نظرک واشده هل اذنبت فیما بینی وبینک ذنباً استوجبت بها السخطة قال وای ذنب اعظم من ذنب اصبته الیس عهدی الیک الیوم الماضی وانت تحلفین بالله مجتهدة ما طعمت طعاماً منذ یومین فاطمه گفت سبحان الله تجدید بصر در من نظاره میفرمائی آیا در میان من و تو جرمی و جریرتی رفته که مستوجب سخط شده ام علی فرمود کدام گناه بزرگتر از آن گناه است که اصابه کرده ای آیا دیروز نه سوگند یاد کردی که دو روز است طعام نخورده ام فنظرت الی السماء فقالت الهی یعلم فی سمائه ویعلم فی ارضه انی لم اقل الا حقاً فقال لها یا فاطمة انی لک هذا الطعام الذی لم انظر الی مثل لونه قط ولم اشم مثل ریحه قط ولم آکل

الطَّیِّبَ مِنْهُ فاطمه نظری بسوی آسمان کرد و گفت ای پروردگار من تو میدانی در آسمان
و زمین جز براستی سخن نکردم علی فرمود ای فاطمه این طعام را از کجا بدست کردی
که ندیده ام هرگز مانند لون آنرا و استشمام نموده ام هرگز بوی از او نخورده ام هرگز طیبتر
و نیکوتر از آنرا اینوقت رسولخدا دست مبارکرا در میان هر دو کتف علی گذاشت
و اندک فشار داد ثُمَّ قَالَ یَا عَلِیُّ هٰذَا بَدَلُ دِینَارِكَ وَهٰذَا جَزَاءُ دِینَارِكَ مِنْ عِنْدِ
اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ بِغَیْرِ حِسَابٍ فرمود این در ازای دیناریست که بامقداد بذل
کردی اینوقت پیغمبر آب در چشم مبارک بگردانید ثُمَّ قَالَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هُوَ اَبیٰ
لَکُمْ اَنْ تَخْرُجَا مِنَ الدُّنْیَا حَتّٰی یُجْرِیَکُمَا وَ یُجْرِیَكَ یَا عَلِیُّ مَجْرَی زَکَرِیَّا وَ یُجْرِی
فَاطِمَةَ مَجْرٰی مَرْیَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا
فرمود سپاس خاص خداوندیست که روا نداشت شما از دنیا بیرون نشوید تا آنکه
جاری کند در حق تو ای علی آنچه در حق زکریا جاری فرمود و روان سازد در حق فاطمه آنچه
روا داشت در حق مریم چه هرگاه زکریا درآمد بمحراب عبادت مریم رزق او را در نزد او
یافت و در کشف الغمه مانند این حدیث وارد است و در امالی شیخ ابو الفضل نیز از ابو سعید بدینگونه حدیث
میکند و دیگر در کتاب کافی بسند با بی عبد الله منتهی میشود قَالَ جَائَتْ فَاطِمَةُ تَشْکُوْهُ
اِلٰی رَسُوْلِ اللّٰهِ بَعْضَ اَمْرِهَا فَاَعْطَاهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ کَرِبَةً فَقَالَ تَعَلَّمِیْ مَا فِیْهَا
فَاِذَا فِیْهَا مَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَلَا یُؤْذِیْ جَارَهُ وَمَنْ کَانَ
یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَلْیُکْرِمْ ضَیْفَهُ وَمَنْ کَانَ یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَالْیَوْمِ
الْاٰخِرِ فَلْیَقُلْ خَیْرًا اَوْ لِیَسْکُتْ میفرماید فاطمه علیها السلام در حضرت رسول از بعض امور
خویش شکایت آورد آنحضرت از بیخ شاخ خرما چیزی بهین مانند شانه بدو داد و فرمود آنچه را نوشته است

آنچه در آن مینی و اندر آن مکتوبیست هر که با خدای و روز آخر ایمان میاورد بباید همسایه
خود را و نباهنده خود را از زبان برساند و هر که با خدای و روز آخر ایمان میاورد
واجب میکند که مهمان خود را اکرم بدارد و هر که با خدای و روز آخر ایمان میاورد
میباید همه نیکوئی و خیر سخن کند و اگر نه خاموش نشیند و دیگر محمد باقر علیه السلام
از جابر بن عبد الله حدیث میکند میگوید رسولخدا آهنگ سرای فاطمه نمود
و من در ملازمت او بودم چون بدر خانه فاطمه رسیدیم آنحضرت با دست در خانه را
ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَیْكَ السَّلَامُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ اَدْخُلُ قَالَتْ
اُدْخُلْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ اَدْخُلُ وَمَنْ مَعِیْ فَقَالَتْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لَیْسَ عَلَیَّ قِنَاعٌ فَقَالَ
یَا فَاطِمَةُ خُذِیْ فَضْلَ مِلْحَفَتِكِ فَقَنِّعِیْ بِهِ رَاْسَكِ فَفَعَلَتْ ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ
فَقَالَتْ وَعَلَیْكَ السَّلَامُ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ قَالَ اَدْخُلُ قَالَتْ نَعَمْ اُدْخُلْ یَا رَسُوْلَ
اللّٰهِ قَالَ اَنَا وَمَنْ مَعِیْ قَالَتْ وَمَنْ مَعَكَ آنگاه رسول خدا سلام فرستاد و فاطمه
پاسخ باز داد فرمود داخل شوم بخانه عرض کرد داخل شو یا رسول الله فرمود داخل
شوم با آنکس که همراه منست عرض کرد مقنعه بر سر ندارم فرمود از فاضل ملحفه سر خود را
بپوشان فاطمه امتثال فرمان کرد اینوقت دیگربار رسولخدا سلام داد و جواب
بستد دیگربار فرمود داخل شوم فاطمه عرض کرد داخل شو یا رسول الله فرمود من و آنکس که
اینوقت عرض کرد یا رسول الله کیست با تو فرمود جابر و بسرای فاطمه درآمد جابر میگوید من
نیز داخل شدم و چهره فاطمه در چشم رسول خدای زرد گونه آمد مانند شکم ملخ فَقَالَ رَسُوْلُ
اللّٰهِ مَا لِیْ اَرٰی وَجْهَكِ اَصْفَرَ قَالَتْ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ الْجُوْعُ یعنی رسول خدا فرمود ای
فاطمه چه پیش آمد که روی ترا زرد مینگرم عرض کرد گرسنگی مرا بدینصورت برآورده رسول

خدا خدایرا بخواند فقال اللّهم مشبع الجوعة و دافع الضیعة اشبع فاطمة بنت
محمّد یعنی ای پروردگار من ای مشبع جوعت و دافع هلاکت سیر کن فاطمه دختر محمّد را
جابر میگوید با خدای که در زمان چهره فاطمه گلگون گشت و از آن پس هرگز زحمت جوع ندید
و دیگر در تفسیر فرات بن ابراهیم مسطور است راوی میگوید قال رسول اللّه صلّی
اللّه علیه و آله اذا کان یوم القیمة نادی منادٍ من بطنان العرش یا معشر
الخلائق غضّوا ابصارکم حتّی تمرّ بنت حبیب اللّه الی قصرها فاطمة ابنتی علیها
ریطتان خضراوان حوالیها سبعون الف حوراء و اذا بلغت الی باب قصرها وجدت
الحسن قائماً فتمرّ الی قصرها و الحسین نائماً مقطوع الرأس فتقول للحسن من
هذا فیقول هذا اخی انّ امّة ابیک قتلوه و قطعوا رأسه فیأتیها النداء
من عند اللّه یا بنت حبیب اللّه انّی انّما اریتک ما فعلت به امّة ابیک لانّی
ادّخرت لک عندی تعزیة بمصیبتک فیه انّی جعلت تعزیتک الیوم انّی
لا انظر فی محاسبة العباد حتّی تدخلی الجنّة انت و ذرّیّتک و شیعتک
و من اولاکم معروفاً ممّن لیس من شیعتها فهو قول اللّه عزّ و جلّ لا یحزنهم
الفزع الاکبر قال هول یوم القیمة و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون هی
واللّه فاطمة و ذرّیّتها و شیعتها و من اولاهم معروفاً ممّن لیس هو من شیعتها
یعنی رسول خدا فرمود منادی از درون عرش ندا در میدهد که ای خلایق چشمها بپوشانید تا عبور
میدهد دختر حبیب خدا بجانب قصر خود فاطمه با دو شقه نسیج سبز بر سر افکنده در میگذرد و هفتاد
هزار فرشته در پیرامون او بیند و چون بباب قصر خویش میرسد حسن را ایستاده می‌نگرد
و چون بدرون میرود حسین را خفته و سر بریده دیدار میکند میگوید ای حسن این چه کسی است

میگوید برادر منست که امت پدر تو کشتند و سر برداشتند اینوقت از
نزد خداوند ندا در میرسد که ای دختر حبیب خدا حسین را سر بریده با تو نمودم تا نظاره کنی
کردار امت پدر خود را با وی در نزد خود ذخیره نهادم تعزیت مصیبت تو را و تسلیت
ترا خاص امروز بگذاشتم همانا در کتاب حساب بندگان نگران نشوم تا گاهی که تو
و ذریت تو و شیعیان تو را و آنانکه در نزد شما معروفی بکار برده اند داخل بهشت
نشوند اگر چند از شیعیان نباشند خدای میفرماید ایشان را هول قیامت و فزع اکبر
محزون
غمگین نمیکند و چندانکه خواهند در بهشت جاویدان جاودانه بباشند و رسول خدا میفرماید
سوگند با خدای که این جماعت بیرون فاطمه و فرزندان او و شیعیان او و آنانکه اندک
نیکوئی با این جماعت کرده باشند نیستند اگرچه شیعه نباشند و دیگر در کتاب کافی
مسند به ابوجعفر علیه السلام منتهی میشود قال النّبیّ لفاطمة یا فاطمة قومی فاخرجی
تلک الصّحفة فقامت و اخرجت صحفة فیها ثرید و عراق یفور فاکل
النّبیّ و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین ثلثة عشر یوماً میگوید رسول خدا فاطمه را
فرمود برخیز و آن قدح را بیرون بیاور فاطمه برخاست و قدح را بیرون گذاشت و
آکنده بود از ثرید گرم پس پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین سیزده روز از آن بخوردند گرو
ام ایمن حسین علیه السلام را دید که چیزی با اوست عرض کرد که این چیست و از کجا بدست
کردی فرمود روزی چند است که از آن غذا کرده ایم ام ایمن نزد فاطمه آمد و عرض
کرد اگر نزد من چیزی بدست شود حاصل از بهر فاطمه و فرزندان اوست و اگر چیزی
فاطمه را باشد ام ایمن را بهره بخواهد داد فاطمه صحفه را بیاورد و ام ایمن نیز بخورد
و آن ثرید از صحفه برداشته شد فقال لها النّبیّ لو لا انّک اطعمتها لاکلت منها انت

صحفه: بزرگترین کاسه‌ها صحفه است و بعد از آن قصعه و بعد از آن صحیفه و بعد از آن میکله و بعد از آن صحیفه بزرگ زن
عرق: استخوانی که گوشت او را گرفته باشند جمع عراق بروزن غراب فار: از باب نصر و منه آن فور بفتح و فوران بروزن رمضان بغیر جوشیده

وَ تَحْتَ ثِيابِكِ إِلى أَنْ تَقُومَ السّاعَةُ قالَ أَبُو جَعْفَرٍ وَ الصَّحِيفَةُ عِنْدَنا يَخْرُجُ بِها
قائِمُنا رسول خدا فرمود ای ام ایمن از آن صحیفه خداوند ادای تو و ذریت تو تا روز قیامت
از آن صحیفه غذا خورد چون ابوجعفر این حدیث را بپای آورد فرمود آن صحیفه در نزد ماست
و آن را قائم ما بیرون میآورد و دیگر در کتاب کافی محمد بن یحیی سند با بوجعفر علیه السلام
میرساند قالَ ما عُبِدَ اللهُ بِشَيْءٍ مِنَ التَّحْمِيدِ أَفْضَلَ مِنْ تَسْبِيحِ فاطِمَةَ وَ لَوْ كانَ شَيْءٌ
أَفْضَلَ مِنْهُ لَنَحَلَهُ رَسُولُ اللهِ فاطِمَةَ میفرماید خداوند عبادت نشده است از در تمجید بچیزی
فاضلتر از تسبیح فاطمه چه اگر چیزی فاضلتر از آن بود خداوند فاطمه را میاموخت و تسبیح فاطمه
قرائت سی و چهار کرت سُبْحانَ اللهِ و سی و سه کرت اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و سی و چهار کرت اَللهُ اَکْبَرُ است
که تمام ذکر یکدوره سبحه صد دانه است و دیگر فاضل مجلسی از تفسیر فرات بن ابراهیم
که صادق آل محمد حدیث میکند که جابر در حضرت ابوجعفر عرض کرد که یا ابن رسول الله
مرا در فضیلت جده ات فاطمه حدیثی بیاموز که چون در انجمن شیعیانت عرضه دارم
همگی قرین فرحت و سرور آیند قالَ أَبُو جَعْفَرٍ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ رَسُولِ اللهِ
قالَ إِذا كانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ نُصِبَ لِلْأَنْبِياءِ وَ الرُّسُلِ مَنابِرُ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ مِنْبَرِي أَعْلى
مَنابِرِهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ثُمَّ يَقُولُ اللهُ يا مُحَمَّدُ اخْطُبْ فَأَخْطُبُ بِخُطْبَةٍ لَمْ يَسْمَعْ
أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِياءِ وَ الرُّسُلِ بِمِثْلِها ثُمَّ يُنْصَبُ لِلْأَوْصِياءِ مَنابِرُ مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ
مِنْبَرُ عَلِيٍّ وَصِيِّي أَعْلى مَنابِرِهِمْ ثُمَّ يَقُولُ اللهُ يا عَلِيُّ اخْطُبْ فَيَخْطُبُ بِخُطْبَةٍ لَمْ
يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنَ الْأَوْصِياءِ بِمِثْلِها ثُمَّ يُنْصَبُ لِأَوْلادِ الْأَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلِينَ مَنابِرُ
مِنْ نُورٍ فَيَكُونُ لِابْنَيَّ وَ سِبْطَيَّ وَ رَيْحانَتَيَّ أَيّامَ حَيوتِي مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يُقالُ
لَهُمَا اخْطُبا فَيَخْطُبانِ بِخُطْبَتَيْنِ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنْ أَوْلادِ الْأَنْبِياءِ وَ الْمُرْسَلِينَ

بِمِثْلِهِما ثُمَّ يُنادِي الْمُنادِي وَ هُوَ جَبْرَئِيلُ أَيْنَ فاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَيْنَ خَدِيجَةُ
بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَيْنَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرانَ أَيْنَ آسِيَةُ بِنْتُ مُزاحِمٍ أَيْنَ أُمُّ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيّا
فَيَقُمْنَ فَيَقُولُ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالى يا أَهْلَ الْجَمْعِ لِمَنِ الْكَرَمُ الْيَوْمَ فَيَقُولُ مُحَمَّدٌ
وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ لِلّٰهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ فَيَقُولُ اللهُ تَعالى يا أَهْلَ الْجَمْعِ
إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ الْكَرَمَ لِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فاطِمَةَ يا أَهْلَ الْجَمْعِ طَأْطِئُوا
الرُّؤُسَ وَ غُضُّوا الْأَبْصارَ فَإِنَّ هذِهِ فاطِمَةُ تَسِيرُ إِلَى الْجَنَّةِ محمد باقر علیه السلام
میفرماید حدیث کرد پدرم از جدم رسول خدای که در روز قیامت منبرهای نور از برای
انبیا و رسل نصب میکنند و منبر من افراخته تر از منبرهای ایشانست آنگاه خدای میفرماید
ای محمد خطبه قرائت کن و من خطبه انشا میکنم که هیچیک از انبیا و رسل نشنیده باشند
آن پس از برای اوصیا منابر نور نصب میکنند و منبر وصی من علی بن ابیطالب در وسط ایشان
از همگان افراخته تر است آنگاه خدای فرمان میدهد که خطبه کند لاجرم خطبه قرائت
میفرماید که هرگز اوصیا نشنیده باشند از پس آن از برای اولاد انبیا و مرسلین منابر
نور بر پای مینمایند و از برای دو پسر من و دو سبط من و دو ریحانه من در ایام حیات
من منبری از نور میگذارند و فرمان میرود که هر یک قرائت خطبه میفرمایند و ایشان هر یک
خطبه میسرایند که هیچگاه اولاد انبیا و مرسلین اصغا نکرده اند این هنگام جبرئیل ندا در میدهد که فاطمه دختر
محمد در کجاست و خدیجه دختر خویلد کجاست و مریم دختر عمران کجاست و آسیه دختر مزاحم
کجاست و مادر یحیی کجاست ایشان بر پای میشوند اینوقت خداوند میفرماید امروز بزرگواری کراست
و حسین عرض میکنند لله الواحد القهار یعنی خاص خداوند قاهر غالب است پس خدای میفرماید
من امروز محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه را بزرگواری دادم هان ای اهل جمع سرها بیفکنید

درستید و دیدها بر بوستید همانا فاطمه بجانب جنت عبور میدهد فیأتیها جبرئیل
بناقة من نوق الجنة مدبجة الجنبين خطامها من اللؤلؤ المحقق الرطب عليها
رحل من المرجان فتناخ بين يديها فتركبها فيبعث اليها مائة الف ملك
فيصيرون على يمينها فيبعث اليها مائة الف ملك فيصيرون على يسارها
فيبعث اليها مائة الف ملك يحملونها على اجنحتهم حتى يصيروها على باب
الجنة فاذا صارت عند باب الجنة تلتفت فيقول الله يا بنت حبيبي ما
التفاتك وقد امرت بك الى جنتي فتقول يا رب احببت ان يعرف قدري
في مثل هذا اليوم فيقول الله يا بنت حبيبي ارجعي فانظري من كان في قلبه
حب لك او لاحد من ذريتك خذي بيده فادخليه الجنة یعنی جبرئیل ناقه از
شترهای بهشت که جلیل از دیباج دارد و مهار از رشته مروارید درخشنده و پالان از
مرجان میآورد و در پیش روی فاطمه میخواباند آنحضرت بر می نشیند و صد هزار فرشته از جانب
راست و صد هزار از طرف چپ در ملازمت حضرتش روان میشوند و صد هزار فرشته بال
خویش حضرتش را حمل میدهند و بر در بهشت فرود میآورند و فاطمه درنگ گونه میکند و در
بهشت نگران میشود خداوند میفرماید ای دختر حبیب من چیست این التفات تو و حال آنکه
ترا فرمان بهشت داده ام عرض میکند ای پروردگار من دوست دارم که امروز قدر من
معروف و منزلت من معلوم گردد خداوند میفرماید در مردمان نظاره میکن در قلب هر کس
چیزی از حب خود یا از حب ذریت خود دیدار کردی دست او را فراگیر و در بهشت
جاویدان جای ده قال ابو جعفر والله یا جابر انها ذلك اليوم لتلتقط شيعتها ومحبيها
كما يلتقط الطير الحب الجيد من الحب الردي فاذا صار شيعتها معها عند

مدبجه یعنی مطرز یا زرین بدیباج
خطام بمعنی مهار ناقه است
محقق بمعنی درخشنده است
رحل بمعنی پالان است
التفات نگریستن را گویند از یکسو بسوی دیگر

باب الجنة يلقي الله في قلوبهم ان يلتفتوا فاذا التفتوا فيقول الله يا احبائي
ما التفاتكم وقد شفعت فيكم فاطمة بنت حبيبي فيقولون يا رب احببنا
ان يعرف قدرنا في مثل هذا اليوم فيقول الله يا احبائي ارجعوا وانظروا
من احبكم لحب فاطمة انظروا من اطعمكم لحب فاطمة انظروا من كساكم
لحب فاطمة انظروا من سقاكم شربة في حب فاطمة انظروا من رد عنكم
غيبة في حب فاطمة خذوا بيده وادخلوه الجنة ابو جعفر علیه السلام فرمود سوگند
با خدای یکتا بر در آنروز شیعیان فاطمه و دوستان او را از میان مردم چنان بر می چینند که
مرغ دانهای خوب را از میان دانهای بد می چیند آنگاه فاطمه با شیعیان خود بر باب
بهشت حاضر شوند خداوند در قلب ایشان میافکند تا تجدید نظر میکنند و نظاره از پس
نظر میافکنند خداوند میفرماید چیست این التفات شما همانا فاطمه دختر حبیب من تقدیم شفاعت
شما فرمود عرض میکنند ای پروردگار ما دوست میداریم که قدر ما مثل امروز شناخته
شود خداوند میفرماید ای دوستان من نگران شوید در میان انجماعت کیست که دوستی
شما در محبت فاطمه کیست که اطعام کرد شما را در محبت فاطمه کیست که جامه داد شما را
از برای محبت فاطمه کیست که شما را شربتی در محبت فاطمه سقایت کرد کیست که دفع
داد غیبتی را از شما در محبت فاطمه بگیرید دست او را و داخل کنید او را در بهشت قال
ابو جعفر والله لا يبقى في الناس الا شاك او كافر او منافق فاذا صاروا
بين الطبقات نادوا كما قال الله تعالى فما لنا من شافعين ولا صديق حميم
فيقولون فلو ان لنا كرة فنكون من المؤمنين قال ابو جعفر هيهات
هيهات منعوا ما طلبوا ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لكاذبون

ابو جعفر فرمود سوگند با خدای در میان مردم باقی نماند مگر مشرک و کافر و منافق
و ایشان در میان طبقات خلق بدار در میدهند چنانکه خدای فرماید ما را شفیع و صدیق
و حامی نیست و میگویند اگر ما دیگرباره بدنیا در آییم از مؤمنان خواهیم بود و ابو
ابو جعفر میفرماید تشبیهات ممنوعند از آنچه منع طلبند و اگر باز گردند بدنیا عود میکنند بدانکار
که بدست داشتند و منهی بودند ایشان دروغگویانند و دیگر در تفسیر فرات بن
ابراهیم سند با بو عبدالله منتهی شود قال انا انزلناه فی لیلة القدر اللیلة فاطمة
والقدر الله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد ادرک لیلة القدر و انما سمیت
فاطمة لان الخلق فطموا عن معرفتها در جمله در معنی لیلة القدر میفرماید لیله فاطمه است و قدر
الله پس کسیکه بشناسد حق معرفت فاطمه را ادراک لیلة القدر خواهد کرد و آنحضرت را فاطمه نام
نهادند از بهر آنست که مردمان بازداشته شده اند از معرفت او و حق معرفت
او را نتوانند دریافت و دیگر در کتاب مهج الدعوات باسناد معتبره سلمان فارسی
حدیث میکند که ده روز بعد از وفات رسول خدا از خانه بیرون شدم و علی علیه السلام
فقال لی یا سلمان جفوتنا بعد رسول الله یعنی قطع مهربانی کردی بعد از رسول
خدا و ترک ما گفتی عرض کردم یا ابا الحسن چگونه من ترک شما توانم گفت جز این نیست
که حزن و اندوه من بر رسول خدا بازداشته مرا از زیارت شما فقال یا سلمان
ائت منزل فاطمة بنت رسول الله فانها الیک مشتاقة ترید ان
تتحفک بتحفة قد اتحفت بها من الجنة فرمود ای سلمان بمنزل فاطمه شو که
مشتاقست دیدار تو را همی خواهد که ترا هدیه و تحفه دهد از آنچه از بهشت او را آورده
شده سلمان عرض کرد بعد از وفات پیغمبر فاطمه را از بهشت تحفه میرسد فرمود آری دیروز

در آمدن حور العین بر فاطمه بعد از وفات پیغمبر

اتحاف بمعنی تحفه دادن و تحفه بمعنی هدیه است

... سلمان ... طاعت کردم و بهره خود را بسرای فاطمه رسانیدم و آنحضرت را
نشسته دیدم با عبائی که اگر سر را بآن بپوشانیدی ساق پای مکشوف افتادی و اگر ساق
را بپوشیدی سر منکشف چون مرا نگریست معجری بر سر افکند ثم قالت یا سلمان جفوتنی
بعد وفات ابی فرمود بعد از پدرم ما را دست باز داشتی عرض کردم آیا من
با شما جفا میکنم و از شما دست باز میدارم قالت فمه اجلس واعقل ما اقول لک
انی کنت جالسة بالامس فی هذا المجلس و باب الدار مغلق و انا اتفکر فی
انقطاع الوحی عنا و انصراف الملائکة من منزلنا فاذا انفتح الباب من غیر
ان یفتحه احد فدخل علی ثلث جوار لم یر الراؤون بحسنهن و لا کهیئتهن
و لا نضارة وجوههن و لا ازکی من ریحهن فلما رایتهن قمت الیهن
متنکرة لهن فقلت بابی انتن من اهل مکة ام من اهل المدینة
فاطمه فرمود ای سلمان بنشین و تعقل کن در آنچه میگویم دی در این مجلس نشسته و خانه را دربسته
بودم و همی اندیشیدم که وحی از ما منقطع شود و اختلاف ملائکه قطع گردد و از منزل ما نا
گاه باب دار بی آنکه کس بگشاید گشوده شد و سه تن دختر دوشیزه در آمد که حسن ایشان
و هیئت ایشان و طراوت دیدار ایشان و بوی نفس ایشان هیچ دیده ندیده بود
ایشان را نگریستم متنکره برخواستم و بسوی ایشان رفتم و ترحیب و ترحیب گفتم و
پرسش نمودم که از مردم مکه آیید یا اهل مدینه فقلن یا بنت محمد لسنا من اهل مکة
و لا من اهل المدینة و لا من اهل الارض جمیعا غیر اننا جوار من الحور العین
من دار السلام ارسلنا رب العزة الیک یا بنت محمد انا الیک مشتاقات
فقلت للتی اظن انها اکبر سنا ما اسمک فقالت اسمی مقدودة قلت و

لِمَ سُمّیتِ مقدودة قالت خُلِقتُ لِلمقدادِ بنِ الاسودِ الکندیِّ صاحبِ
رسولِ الله فقلتُ لِلثانیةِ مااسمُکِ قالت ذرّة فقلتُ ولِمَ سُمّیتِ ذرّة
وانتِ فی عینی نبیلة قالت خُلقتُ لابی ذرٍّ الغفاریِّ صاحبِ رسولِ الله
فقلتُ لِلثالثةِ مااسمُکِ قالت سلمی قلتُ ولِمَ سُمّیتِ سلمی قالت انا لِسلمانَ
الفارسیِّ مولی ابیکِ رسولِ الله یعنی انوقت آن دو شیرکان کفتند ایدختر محمد ما
از اهل مکه و مدینه نیستیم و از مردم روی زمین نباشیم همانا دختر کانیم از حور العین
خداوند تبارک و تعالی مارا بسوی تو فرستاده ایدختر محمد و ما مشتاق دیدار تو بودیم
فاطمه میفرماید آن یکرا که سن بزرکتر کمان داشتم پرسش نمودم که چه نام داری کفت
مقدوده کفتم این نامرا داعی چه بود کفت از برای مقداد بن اسود آفریده شده ام دیکر
را کفتم نام تو چیست کفت ذره کفتم تو در چشم من نیک بزرک و نجیب مینمائی از چه روی
مسمّی بذره کفت من از بهر ابوذر غفاری خلق شده ام ثالث را کفتم چه نامی کفت سلمی
کفتم از چه روی کفت من خاص سلمان فارسی مولای پدر تو ام قالت فاطمة ثم اخرجن
الیّ رُطباً ازرق کامثالِ الخشکنانجِ الکبار ابیض من الثلج وازکی ریحاً من المسکِ
الاذفر فقالت لی یا سلمان افطر علیه عشیّتک فاذا کان غداً فجئنی
بنواه او قالت عجمه قال سلمان فاخذتُ الرطب فما مررتُ بجمعٍ من اصحابِ
رسولِ الله صلی الله علیه وآله الا قالوا یا سلمان امعک مسکٌ قلتُ
نعم فلما کان وقتُ الافطار افطرتُ علیه فلم اجد له عجماً ولا نوی
فاطمه میفرماید دو شیرکان بیرون کردند از برای من رطبی ازرق مانند خشکناج بزرک
سفیدتر از برف و خوشبوی تر از مشک بویا آنکاه فرمود ای سلمان نیک نظاره کن

و ناهار را شامگاه بدو شکن و فردا نواة از او برو ای عجمه از او نزد من آر سلمان میکوید
از رطب را ماخوذ داشتم و چون بر اصحاب رسول گذشتم گفتند ای سلمان مگر مشک
با خود حمل میدهی و چون روز سپری شد بدان افطار کردم و هیچ خستو و هسته در آن
نیافتم و دیگر روز بحضرت فاطمه شتافتم و عرض کردم در آن تحفه که عطا فرمودی روزه بشکستم
و در آن هسته و خستوئی نبود قالت یا سلمان ولن یکون له عجمٌ ولا نویً وانما هو
نخلٌ غرسه الله فی دار السلام بکلامٍ علّمنیه ابی محمّد کنتُ اقوله غدوةً وعشیّةً
فرمود ای سلمان همانا چنین باشد او را خستوئی و هسته همانا نخلی است که خداوند غرس کرده
است در دار السلام بکلامی که آموخت مرا پدرم محمّد و بود که قرائت میکردم آنرا
صبح و شام سلمان عرض کرد ای سیده من آن کلما ترا با من بیاموز فقالت ان
سرّک ان لا یمسّک اذی الحمّی ما عشتِ فی دار الدنیا فواظب علیه فرمود اگر مسرور میدارد
ترا که زیان تب ترا مس نکند چند که در دنیا زنده باشی مواظبت باش آنرا سلمان میکوید
با من بیاموخت بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله النور بسم الله نور النور بسم الله
نورٌ علی نورٍ بسم الله الذی هو مدبّر الامور بسم الله الذی خلق النور من
النور الحمد لله الذی خلق النور من النور وانزل النور علی الطور فی کتابٍ
مسطورٍ فی رقٍّ منشورٍ بقدرٍ مقدورٍ علی نبیٍّ محبورٍ الحمد لله الذی هو
بالعزّ مذکورٌ وبالفخر مشهورٌ وعلی السرّاء والضرّاء مشکورٌ وصلی الله علی سیدنا
محمّدٍ وآله الطاهرین سلمان میکوید چون فاطمه این حرز مبارکرا با من بیاموخت هزار کس
افزون از مردم مکه و مدینه را بیاموختم آنانرا که از مواظبت تب زحمت بودند همکان طریق
سلامت سپردند و دیگر در بعضی از کتب مناقب باسناد معتبره از اسامه مرویست میکوید در مسجد رسول

خدا لعلی و عباس عبور دادم چون ایشان مرا نگریستند گفتند از رسول خدای رخصت
حاصل کن تا ادراک خدمت کنیم چون مسئلت ایشان را بعرض رسانیدم فرمود هیچ میدانی
چه حاجت دارند گفتم ندانم فرمود من میدانم بگوی تا درآیند چون درآمدند و بنشستند
فقالا یا رسول الله ای اهلک احب الیک قال فاطمة گفتند یا رسول الله کدام یک
از اهل تو محبوبتر است در نزد تو فرمود فاطمه و دیگر عبد الله بن زبیر بن العوام از پدرش
زبیر از عایشه روایت میکند که عایشه میگوید چون نام فاطمه دختر پیغمبر مذکور میشد
قالت ما رایت احدا کان اصدق لهجة منها الا ان یکون الذی ولدها
یعنی عایشه میگفت احدی را راستگوتر از فاطمه ندیدم مگر آنکس که فاطمه فرزند اوست یعنی رسول خدا
و همچنان باسناد معتبره احمد بن محمد الثعلبی سند بجابر بن عبد الله پیوسته میدارد میگوید
رسول خدای روزی چند هیچ طعام در دست فرا نکرد تا شدت جوع بروی سخت افتاد
در منزل زوجات مطهرات طوفی فرمود و هیچ چیز بدست فقال یا بنیة هل عندک شیء
آکله فانی جائع قالت لا والله بابی انت و امی فرمود ای دختر من آیا در نزد تو چیزی بدست
میشود که من ناهار شکنم زیرا که گرسنه ام عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد سوگند با خدای
که با هیچ چیز دست ندارم چون رسول خدا از وی بازگشت یکتن از همسایگان آنحضرت
دو گرده نان و پاره از گوشت بنزد او بهدیه فرستاد فاطمه آنجمله را ماخوذ داشت و در
قدحی بگذاشت و زیر پوشی بر آن افکند و قالت لاوثرن بها رسول الله علی نفسی
ومن عندی فرمود رسول خدا را برگزیدم بر خویشتن و آنکه که در نزد منست یعنی علی و فرزندان
او و حال آنکه همگان گرسنه بودند حسن و اگر حسین را بنزد رسول الله فرستاد و چون
حضرت رسول مراجعت نمود فاطمه بسخن آمد فقالت بابی انت و امی قد اتانا الله بشیء

فخبأته قال هلمی فاتته فکشفت عن الجفنة فاذا هی مملوة خبزا و لحما
فلما نظرت الیه بهتت فعرفت انها کرامة من الله عز و جل فحمدت الله و
صلت علی نبیه فاطمه روی با رسول خدای کرد و گفت پدر و مادرم فدای تو باد خداوند ما را
عطا کرده است چیزی و من پوشانیده ام آنرا فرمود بیاور آنرا چون فاطمه سر جفنه را
باز کرد آن قدح را آگنده یافت از نان و گوشت نیک حیرت زده و مبهوت گشت
و دانست این کرامتی است از خدای عز و جل پس خدایرا سپاس گذاشت و پیغمبر را
درود فرستاد پس در این هنگام رسول خدا فرمود من این لک هذا یا بنیة فقالت
هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فحمد الله عز و جل و قال
الحمد لله الذی جعلک شبیهة بسیدة نساء العالمین فی نساء بنی اسرائیل فی
وقتها فانها کانت اذا رزقها الله تعالی فسئلت عنه قالت هو من عند الله
ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب رسول خدا فرمود ای دختر من این طعام را
از کجا بدست کردی عرض کرد از نزد خدای رسیده و خداوند روزی میدهد
هر کرا میخواهد بیرون حساب پس خدایرا سپاس گذاشت و گفت حمد خاص خداوند است
که ترا مانند ساخت با مریم که سیده نساء عالمین بود در زنان بنی اسرائیل در زمان
ایشان چه گاهی که خداوند روزی میبنهاد او را از وی پرسش میفرمودند که از کجا است
پاسخ میداد که از نزد خداست و خداوند روزی میدهد بیرون حساب آنرا که میخواهد
اینوقت رسول خدا علی را حاضر ساخت و از آن طعام بخوردند علی و فاطمه و حسن و حسین
بخوردند و ازواج پیغمبر و اهل بیت آنحضرت بخوردند و هنوز مبلغی در جفنه بجای
بود فاطمه علیها السلام بر همسایگان بخش کرد خدای آن طعام را بر فاطمه چنانکه بر مریم برکت داد

در ذکر فضایل فاطمه علیها السلام و قصه اعرابی

درکتاب مناقب ازثقات روات بسند با ابن عباس پیوسته میشود میفرماید مرد
اعرابی ازجماعت بنی سلیم دربیابان سوسماری را دیدار کرد از قفای آن بدوید چند
که او را بگرفت و در آستین خود درپیچید و آهنگ رسول خدا نمود چون راه را بپای آورد در برابر
رسول خدای بایستاد ندا درداد و دو کرت گفت یا محمد یا محمد و خوی پیغمبر این بود که هر که او را
ندا میکرد یا محمد در پاسخ میفرمود یا محمد و اگر یا احمد میگفت میفرمود یا احمد و اگر یا ابا القاسم
میگفت میفرمود یا ابا القاسم و اگر یا رسول الله میگفت در پاسخ میفرمود لبیک و
سعدیک و روی مبارکش گلگون میگشت لاجرم چون اعرابی ندا درداد یا محمد یا محمد در
پاسخ فرمود یا محمد یا محمد اعرابی آغاز سخن کرد فقال له أنت الساحر الکذاب الذی
ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء من ذی لهجة هو اکذب منک انت الذی
تزعم ان لک فی هذه الخضراء الها بعث بک الی الاسود والابیض واللات
والعزی لولا انی اخاف ان قومی یسمونی العجول لضربتک بسیفی هذا
ضربة اقتلک بها فاسود بک الاولین والاخرین خطاب کرد با رسول
خدای که تو آن ساحر دروغزنی که سایه نیفکنده است آسمان و حمل نداده است زمین
هیچ گوینده را دروغگوی تر از تو گمان میکنی که از برای تو در آسمان خدائیست که ترا
مبعوث کرده است بر سیاه و سفید سوگند بلات و عزی اگر بیمناک نبودم که قوم
من مرا عجول بخوانند ترا با این تیغ ضربتی میزدم و مقتول میساختم و بزرگ میشدم از این
در اولین و آخرین عمر بن الخطاب چون این جسارت از اعرابی بدید پیش شد تا او را
بطشی کار کند و حمله افکند قال النبی اجلس یا ابا حفص فقد کاد الحلیم ان یکون

نبیا فرمود ای ابا حفص بجای باش و بحلم میکوش زیرا که حلیم نزدیکست که پیغمبری باشد آنگاه
روی با اعرابی آورد فقال لها یا اخا بنی سلیم هکذا تفعل العرب یتهجمون
علینا فی مجالسنا یجبهوننا بالکلام الغلیظ یا اعرابی والذی بعثنی بالحق
نبیا ان من ضربنی فی دار الدنیا هو غدا فی النار تلظی یا اعرابی والذی بعثنی
بالحق نبیا ان اهل السماء السابعة یسموننی احمد الصادق یا اعرابی اسلم
تسلم من النار یکون لک ما لنا وعلیک ما علینا وتکون اخانا فی
الاسلام رسول خدا فرمود ای برادر بنی سلیم این است کار و کردار عرب از در هجوم میتازند
بر ما در مجالس ما و بر پیشانی ما میگویند سخنان غلیظ و خشن را ای اعرابی سوگند بدانکس
که مرا بحق مبعوث بنبوت نمود کسی که با من در دنیا زیان کار باشد در آخرت معذب باشد
گردد ای اعرابی سوگند بدانکس که مرا به پیغمبری برگزید ساکنان آسمان هفتم مرا احمد صادق
مینامند ای اعرابی مسلم باش و سالم باش از آتش دوزخ تا باشد از برای تو چیزی که از
برای ماست و برادر ما باشی در اسلام این سخنان بر اعرابی گران آمد و در غضب شد و قال و
اللات والعزی لا اومن بک یا محمد او یؤمن بک هذا الضب ثم رمی
بالضب عن کمه فلما وقع الضب علی الارض ولی هاربا فناداه النبی ایها
الضب اقبل الی فاقبل الضب ینظر الی النبی قال فقال له ایها الضب
من انا فاذا هو ینطق بلسان فصیح ذرب غیر قطع فقال انت محمد بن
عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف فقال له النبی من تعبد
فقال اعبد الله عز وجل الذی فلق الحبة وبرء النسمة واتخذ ابراهیم
خلیلا واصطفاک یا محمد حبیبا اعرابی گفت قسم بلات و عزی ایمان نیاورم

با تو ای محمد مگر کاهیچگاه ایمان میاورد با تو این سوسمار را از آستین بیرون کرد و بر زمین افکند و سوسمار طریق فرار پیش داشت پیغمبر ندا در داد که ای سوسمار بسوی من میپوی در زمان روی برتافت و بجانب پیغمبر بشتافت و در روی آنحضرت نگران ایستاد رسولخدا فرمود السوسمار من کیستم تمام فصاحت و کمال بلاغت گفت تو نبی محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف رسولخدا فرمود کدام کس را عبادت میکنی گفت عبادت میکنم خدایرا که حبه را بشکافت و مخلوقات را بیافرید و ابراهیم را خلیل گرفت و تو را ای محمد برگزید و حبیب فرمود آنگاه این شعر انشاد کرد

اَلا یا رَسُولَ اللهِ اِنَّکَ صادِقٌ	فَبُورِکتَ مَهدِیًّا وَبُورِکتَ هادِیا
شَرَعتَ لَنا دینَ الحَنیفَةِ بَعدَما	عَبَدنا کَاَمثالِ الحَمیرِ الطَّواغِیا
فَیا خَیرَ مَدعُوٍّ وَیا خَیرَ مُرسَلٍ	اِلَی الجِنِّ وَالاِنسِ وَلَبَّیکَ داعِیا
وَنَحنُ اُناسٌ مِن سُلَیمٍ وَاِنَّنا	اَتَیناکَ نَرجُو اَن نَنالَ العَوالِیا
اَتَیتَ بِبُرهانٍ مِنَ اللهِ واضِحٍ	فَاَصبَحتَ فینا صادِقَ القَولِ زاکِیا
فَبُورِکتَ فِی الاَحوالِ حَیًّا وَمَیِّتًا	وَبُورِکتَ مَولُودًا وَبُورِکتَ ناشِیا

از پس انشاد این اشعار سوسمار دم در بست اعرابی چون این بدید گفت و عجبا سوسماری را که من در بیابان صید کنم و در آستین خود در پیچم نه او را فقاهتی علم است نه حصافت عقل اینگونه با محمد سخن کند و بنبوت او شهادت دهد من چه کس باشم که بعد از دیدن این نشانها شهادت ندهم یا رسول الله دست فرامن ده تا با تو بیعت کنم فَاَنا اَشهَدُ اَن لا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَاَشهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبدُهُ وَرَسُولُهُ چون اعرابی مسلمانی گرفت رسول خدا با اصحاب فرمود او را سوره چند از قرآن بیاموزید چون آموخته

ضبیعه (حنیفه) دین راست و مستقیم
حمیر جمع حمار بمعنی خر
طواغی جمع طاغیه بمعنی سرکش و از فرمان گذشته
ننال بمعنی رسیدیم بلندیها را که عبارت از بهشت است

گشت رسول خدا او را فرمود از مال چه بهره داری عرض کرد سوگند با خدای که یکتاست آنکس که تو را براستی از در پیغمبری فرستاد ما چهار هزار تن مردانیم از قبیله بنی سلیم در میان ایشان فقیرتر از من کس نیست پیغمبر روی با صحاب کرد و فرمود کیست که اعرابی را بر ناقه سوار کند و من ضامنم که خداوند شتری از شتران بهشت او را عطا فرماید سعد بن عباده برجست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد مرا ناقه حمراست که هشت ماه آبستن است او را با اعرابی گذاشتم رسولخدا فرمود یا سعد من اکنون وصف میکنم ناقه را که خداوند بازای ناقه اعرابی با تو عطا میفرماید همانا شتریست از زر سرخ و قوائم آن از عنبر و پشم آن از زعفران است و چشمهای آن از یاقوت سرخ است و گردن آن از زبرجد سبز است و کوهان آن از کافور سفید است و ذقن آن از در است و مهار آن از مروارید تر است و قبه بر پشت دارد از مروارید سفید که از درون آن بیرون و از بیرون درون پدیدار است و آن شتر در بهشت طیران میکند آنگاه دیگر باره رسولخدا اصحاب را نگران شد و فرمود کیست که اعرابی را تاجی دهد و من ضامنم که خداوند او را تاج تقوی عنایت فرماید علی علیه السلام فرمود فداک ابی و امی کدامست تاج تقوی پیغمبر صفت کرد پس علی علیه السلام عمامه از سر برداشت و بر سر اعرابی گذاشت دیگر باره پیغمبر فرمود کیست که اعرابی را زاد دهد و من ضامنم که خداوند در پاداش او را زاد تقوی عطا کند سلمان برخاست و گفت پدر و مادرم فدای تو باد کدام است زاد تقوی فرمود آنست که هنگام بیرون شدن از دنیا خداوند ترا تلقین میکند بشهادت ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اگر این کلمات را گفتی ملاقات میکنی مرا و ملاقات میکنم ترا و اگر نگفتی ابدا ملاقات نکنی مرا و دیدار نکنم ترا سلمان نه بیت از بیوت رسولخدا را طواف داد و در هر در حاجت

مطهرات خبری نیافت چون طریق مراجعت گرفت چشمش بر حجرهٔ فاطمه افتاد گفت اگر
خیری هست در منزل فاطمه است دق الباب کرد فاطمه ندا در داد که چه کس باشی
عرض کرد اینک منم سلمان فارسی فرمود چه میخواهی ای سلمان قصهٔ اعرابی و سؤال او
و طلب کردن زاد را بشرح کرد فرمود سوگند بدانکس که محمد را بحق فرستاد سه روز است
ما نان نخورده‌ایم و حسن و حسین از شدت جوع مضطرب شدند با شکم گرسنه بخفتند
مانند دو جوجه پرکنده لکن رد نمیکنم خیر را خاصه وقتی که بر در سرای من فرود شده باشد
ای سلمان اینک پیراهن مرا فراگیر و نزد شمعون جهود ببر و بگوی فاطمه دختر
محمد میگوید یکصاع تمر و یکصاع شعیر ما را بوام ده انشاء الله می پذیرد و سلمان آن پیراهن را
بستد و بنزد شمعون آمد و صورت حال را تقریر داد شمعون آن درع را بگرفت و در دست
بگردانید و اشک از دیدگانش بدوید و گفت ای سلمان اینست زهادت در دنیا
اینست آنچه خبر داد ما را موسی بن عمران در توراة انا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمداً عبده و رسوله و مسلمانی گرفت و سلمان را صاعی از تمر و صاعی از شعیر بداد
و سلمان آنجمله را نزد فاطمه آورد آنحضرت بدست خود طحن کرد و نانی بپخت و سلمان را
داد و فرمان کرد که حاضر حضرت رسول الله کن سلمان عرض کرد یا فاطمه از برای حسن
و حسین کم کن ازین نان فرمود این نان را در راه خدا امضا داشته‌ایم نتوانم که از آنجمله چیزی
باز گیریم لاجرم سلمان آن نان و تمر را بحضرت رسول آورد فرمود این نان ای سلمان از
کجا بدست کردی عرض کرد از منزل فاطمه چون رسول خدا سه روز میگذشت که دست از طعام
نبرده بود برخاست و بدر سرای فاطمه آمد و دق الباب کرد چون العادت بود هر گاه
پیغمبر قرع باب نماید بیرون فاطمه کس فتح باب نفرماید لاجرم فاطمه عجلت کرد و در بگشود

و بخویشتن در بگشود چشم پیغمبر بر فاطمه افتاد چهرگان مبارکش را زرد و حدقهای او را
در چشمخانه متغیر یافت فرمود ای دختر من این چیست که از صفرهٔ وجه و تغیر حدقه
در تو می‌نگرم عرض کرد که ای پدر سه روز است که ما دست از طعام بازداشته‌ایم و حسن و
حسین بعد از اضطراب از شدت جوع چون جوجگان پرکنده گرسنه بخفتند پس رسول
خدا حسنین را از خواب برانگیخت و یکی را بر ران راست و دیگری را بر ران چپ بنشاند
و فاطمه را در پیش روی جای داد و دست در گردن او افکند اینوقت علی علیه السلام
درآمد و دست در گردن پیغمبر حمایل کرد پس رسول خدا بسوی آسمان نگران شد فقال یا الهی
و سیدی و مولای هؤلاء اهل بیتی اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم
تطهیرا عرض کرد ای خدای من ای سید و مولای من اینجماعت اهل بیت منند بیرون کن
از ایشان هر ناشایستی را و ایشان را پاک و پاکیزه بدار اینوقت فاطمه بخلوتگاه
خویش رفت و هر دو پای مبارک را برصف بداشت و دو رکعت نماز بگذاشت پس دست
بسوی آسمان برافراشت و قالت الهی و سیدی هذا محمد نبیک و هذا علی ابن
عم نبیک و هذان الحسن و الحسین سبطا نبیک الهی انزل علینا مائدة من
السماء کما انزلته علی بنی اسرائیل اکلوا منها و کفروا بها اللهم انزلها
علینا فانا بها مؤمنون عرض کرد ای خدای من ای سید من این پیغمبر تو محمد است و
این علی پسر عم پیغمبر تست و حسن و حسین فرزندان پیغمبر تواند ای خدای من مائده از آسمان
بر ایشان فرست چنانکه بر بنی اسرائیل فرستادی ایشان خوردند و کفران نعمت
کردند ای پروردگار بر ما فرو فرست که ما مؤمنانیم ابن عباس میگوید سوگند با خدا هنوز
سخن بپای نیاورده بود که قدحی بزرگ از قفای او همی جوشید بوی او خوشتر و نیکوتر از مشک اذفر

پس فاطمه علیها السلام آن صحفه را برگرفت و بیاورد و در پیش روی رسول خدا و حسن و حسین
نهاد چون امیرالمؤمنین علیه السلام بدان نگریست فرمود ای فاطمه این مائده از کجاست
و حال آنکه در نزد ما معهود نبود پیغمبر فرمود کُل یا اَبا الحَسَن وَ لا تَسئَل اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذی لَم یُمِتنی
حَتّی رَزَقَنی وَلَدًا مَثَلُها مَثَلُ مَریَمَ بِنتِ عِمرانَ کُلَّما دَخَلَ عَلَیها زَکَرِیّا المِحرابَ
وَجَدَ عِندَها رِزقًا قالَ یا مَریَمُ اَنّی لَکِ هذا قالَت هُوَ مِن عِندِ اللّهِ اِنَّ اللّهَ
یَرزُقُ مَن یَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ رسول خدا فرمود بخور و سؤال مکن یا ابا الحسن سپاس میگذارم
خدایرا از آن پیش که از این سرای بیرون شوم عطا فرمود مرا فرزندی همانند مریم دختر عمران
که هرگاه زکریا بروی در میآمد در محراب عبادت او در نزد او طعامی می‌نگریست میفرمود
ای مریم این روزی از کجاست مر تو را در پاسخ میگفت از نزد خداوند چه او روزی میدهد
بیرون حساب هر کرا میخواهد پس پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین از آن طعام بخوردند و در
بیدن شد و اعرابی را زاد داد و بر شتر بر نشاند و روانه داشت چون اعرابی به میان قبیله
بنی سلیم آمد با علو صوت ندا در داد که قولوا لا اله الا الله محمد رسول الله رجال قوم چون این ندا
بشنیدند با شمشیرهای کشیده بسوی او سرعت کردند و گفتند از دین بیرون شدی و دین محمد
ساحر کذاب را پذیرفتی گفت محمد نه کذابست نه ساحر قالَ یا مَعاشِرَ بَنی سُلَیمٍ اِنَّ اِلهَ
مُحَمَّدٍ خَیرُ اِلهٍ وَ اِنَّ مُحَمَّدًا خَیرُ نَبِیٍّ اَتَیتُهُ جائِعًا فَاَطعَمَنی وَ عارِیًا فَکَسانی
وَ راجِلًا فَحَمَلَنی گفت ای مردم بنی سلیم همانا خدای محمد بهترین خدایست و محمد نیکوترین پیغمبرانست
بنزد او شتافتم در حالتی که گرسنه بودم مرا سیر کرد و برهنه بودم مرا بپوشانید و پیاده
بودم سوار کرد آنگاه قصه ضب و سخن کردن او را با پیغمبر شرح کرد و آن اشعار را که
سوسمار بعرض رسول خدا رسانید بر آنجماعت قرائت کرد و گفت اسلموا تسلموا من النار

بنی

یعنی مسلمانی گیرید و خویش را از آتش دوزخ برهانید در آنروز چهار هزار تن از مردم بنی سلیم
مسلمانی گرفتند و ایشان در پیرامون رسول خدا اصحاب رایات سبز بودند فاضل مجلسی میفرماید
این حدیث را در کتاب قدیم از مؤلفات علمای عامه دیدم و نیز این حدیث بطریق دیگر از
ابو بکر احمد بن علی الطرثیثی با بن عباس منتهی میشود و دیگر فاضل مجلسی از کتاب مراسیل مینویسد
که حسن و حسین را جامه کهنه و فرسوده در بر بود چون عید نزدیک شد در حضرت فاطمه معروض
داشتند که دیگر مردم از برای فرزندان جامه‌های نیکو دوخته اند آیا از برای ما
جامه در خور عید نخواهی دوخت فَقالَت یُخاطُ لَکُما اِن شاءَ اللّهُ فرمود دوخته
میشود ان شاء الله چون عید فراز آمد جبرئیل دو پیراهن از حلل بهشت نزد رسول خدا آورد
آنحضرت فرمود ای برادر من جبرئیل این چیست عرض کرد حسن و حسین از فاطمه جامه عیدی
خواستند و او در پاسخ فرمود یخاط لکما ان شاء الله خدا نخواست آلایش کذب در سخنان
فاطمه راه کند و دیگر ابو سعید الحافظ دیلمی سند با انس میرساند قالَ قالَ رَسُولُ اللّهِ بَینَما
اَهلُ الجَنَّةِ فِی الجَنَّةِ یَتَنَعَّمُونَ وَ اَهلُ النّارِ فِی النّارِ یُعَذَّبُونَ اِذا لِاَهلِ
الجَنَّةِ نُورٌ ساطِعٌ فَیَقُولُ بَعضُهُم لِبَعضٍ ما هذا النُّورُ لَعَلَّ رَبَّ العِزَّةِ
اَطَّلَعَ فَنَظَرَ اِلَینا فَیَقُولُ لَهُم رِضوانُ لا وَ لکِن عَلِیٌّ مازَحَ فاطِمَةَ فَتَبَسَّمَت
فَاَضاءَ ذلِکَ النُّورُ مِن ثَنایاها میگوید رسول خدا فرمود گاهی که بهشتیان اندر بهشت
متنعم و دوزخیان اندر دوزخ معذبند از برای اهل جنت نوری ساطع میشود بعضی با بعضی
میگویند چیست این نور تواند بود که خداوند تبارک و تعالی بر ما مشرف و مطلع شده و بجانب
ما نظری افکنده رضوان جنت گفت این نیست لکن علی علیه السلام با فاطمه مزاحی کرد و آن
حضرت تبسمی فرمود از فروغ لمعان دندانهای مبارکش این نور ساطع و لامع گشت و نیز

طرثیث معرب ترشیث است که از محال نیشابور است

ابن عباس از رسول خدا روایت میکند قال قال النبیّ لمّا اُسری بی دخلت
الجنّة فبلغت الی قصر فاطمة فرأیت سبعین قصراً من مرجانة حمراء مکلّلة
باللؤلؤ ابوابها وحیطانها واسرّتها من عرق واحد رسول خدا صلی الله علیه
وآله فرمود آنشب که مرا اسیر دادند و بجنت در آوردند بقصر فاطمه رسیدم هفتاد قصر
دیدم از مرجان سرخ مکلّل بمروارید درهای آن و دیوارهای آن و سریرهای آن از اصل
واحد و عرق واحد بود وقال الحسن علیه السلام ما کان فی الدنیا اعبد من فاطمة
کانت تقوم حتی تتورّم قدماها امام حسن علیه السلام میفرماید نبود در دنیا از فاطمه عابدتر
و فروتکارتر در عبادت خداوند در حضرت آنکه بر پای میایستاد که قدمهای مبارکش متورم
میگشت در خبر است که رسول خدا از برای نماز با جماعت اصحاب حاضر مسجد بود و انتظار
میداشت که بلال در رسد و اذان بگوید و او دیر در آمد فقال له النبیّ ما حبسک یا
بلال پیغمبر فرمود ای بلال تو را که محبوس داشت که دیر بیامدی فقال انّی اجتزت بفاطمة
وهی تطحن واضعة ابنها الحسن عند الرحی وهو یبکی فقلت لها ایّما
احبّ الیک ان شئت کفیتک الرحی فقالت انا ارفق بابنی فاخذت الرحی
فطحنت فذاک الذی حبسنی عرض کرد بحضرت فاطمه بگذشتم و او مشغول بطحن حبات
بود و حسن در کنار دست آس بود و میگریست عرض کردم که کدام یک را پسندیده میداری
اگر خواهی فرزندت حسن را نگاهبانی کنم و اگر نه بطحن پردازم فرمود نگار فرزند خود
اولی و ارفقم لاجرم من دست آس را ماخوذ داشتم و بطحن پرداختم اینخدمت مرا محبوس
داشت فقال النبیّ رحمتها رحمک الله پیغمبر فرمود رحم کردی فاطمه را خداوندت رحم
کناد فاضل مجلسی میفرماید ابن شیرویه در کتاب فردوس سند بابی سعید میرساند قال قال

النبیّ فاطمة سیّدة نساء العالمین ما خلا مریم بنت عمران مکشوف باد
ما با حادیث کثیره دانسته ایم که فضیلت فاطمه سلام الله علیها بر زیادت است از مریم لاجرم در این
حدیث نخواهیم گفت پیغمبر مریم را مستثنی داشت از نساء عالمین بلکه میگوییم لفظ ما خلا مریم
منسوب براویست پس معنی چنین میاید که راوی گفت پیغمبر فرمود فاطمه سیده زنان
عالمین است تا اینجا سخن پیغمبر است آنگاه راوی خبر میدهد که ما خلا مریم یعنی مریم را هم مستثنی
نداشت پس فاطمه از مریم هم فاضلتر است مسور بن مخرمه سند برسول خدا میرساند
قال النبیّ فاطمة بضعة منّی فمن اغضبها اغضبنی او آذاها فقد آذانی
یعنی پیغمبر فرمود فاطمه پاره از تن منست هر که او را بغضب میاورد مرا بغضب در آورده است یا
او را بیازارد مرا آزرده است و از عمر بن الخطاب مرویست که رسول خدا فرمود فاطمه و علی
و حسن و حسین در خطیره قدس در قبه بیضا جا دارند و سقف آن عرش خدای رحمن است جلّ
جلاله و دیگر فاضل مجلسی میفرماید سید بن طاوس در کتاب سعد السعود مرقوم داشته که
در تألیف محمد بن العباس بن مروان که آیات مبارکه قرآن کریم را [illegible] که در حق پیغمبر و اهل بیت
نازل شده اختیار نموده این حدیث مبارکه را که اسناد آن با بوسعید خدری پیوسته
میشود یافتم میگوید ملک حبشه قطیفه که بزر ناب بافته بود بحضرت رسول هدیه فرستاد
فقال رسول الله لاعطینّها رجلاً یحبّ الله ورسوله ویحبّه الله
ورسوله رسول خدا فرمود عطا میکنم این قطیفه را بمردی که دوست میدارد خدا
و رسول را و خدا و رسولش دوست میدارند اصحاب رسول خدا گردن کشیدند
و نگران شدند که درخور این تشریف کدام کس خواهد بود اینوقت پیغمبر فرمود علی کجاست
چون عمار یاسر این بشنید شتاب زده بنزد علی شتافت و او را آگهی داد

خطیره قلعه زمین محوطه دیوار کشیده

ناب بمعنی خالص است

در بیان نامهای فاطمه و فضیلت آن حضرت

خدا آن قطیفه را با وی عطا کرد و فرمود تو را بشاید فخرج علیٌّ الی سوق اللیل
فنقضها سلکاً فقسمها فی المهاجرین والانصار ثم رجع الی منزله وما
معه منها دینار؛ علی علیه السلام قطیفه را مأخوذ داشت و بی توانی به بازار آمد و آن را
بگشود و پاره پاره ساخت و بر مهاجرین و انصار بخش کرد آنگاه باز منزل شد و
دیناری با او نبود روز دیگر رسول خدا او را دیدار کرد فقال یا ابا الحسن اخذت
امس ثلاثة آلاف مثقال من ذهب فانا والمهاجرون والانصار نتغذی
عندک غداً فقال علی نعم یا رسول الله رسول خدا فرمود یا ابا الحسن دی سه هزار مثقال
زر خالص مأخوذ داشتی فردا من و مهاجرین و انصار در نزد تو نهار خواهیم شکست
علی علیه السلام عرض کرد روا باشد یا رسول الله دیگر روز رسول خدا با مهاجرین و انصار
آهنگ سرای علی کردند و در بکوفتند علی بیرون شد و از حیا چهرهٔ مبارکش خوی آلود
بود زیرا که در منزل او از قلیل و کثیر چیزی بدست نمیشد بالجمله رسول خدا درآمد و مهاجرین
و انصار درآمدند و مجلس کردند آنوقت چون علی نزد فاطمه آمد جفنه از ثرید دید که
و بوی مشک پراکند علی دست فرا برد که از جا حمل کند چندان گران بود که فاطمه او را
دستیاری فرمود پس علی علیه السلام آن جفنه را برداشت و در پیش روی رسول خدا
گذاشت این هنگام پیغمبر نزدیک فاطمه آمد فقال ای بنیة انی لک هذا قالت یا
ابت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب فرمود ای دختر من از کجا
این طعام فرا گرفتی عرض کرد از نزد خدا و هر کرا خواهد روزی میدهد و نگران حساب
نشود فقال رسول الله الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی رأیت فی ابنتی
ما رأی زکریا فی مریم بنت عمران فقالت فاطمة یا ابه انا خیر ام مریم فقال

رسول الله انت فی قومک و مریم فی قومها رسول خدا فرمود سپاس میگذارم
خدای را که بیرون نبردم از دنیا چندانکه دیدم در دختر خود آنچه دید زکریا در مریم فاطمه عرض
کرد ای پدر من نیکوترم یا مریم فرمود تو در قوم خودی و مریم در قوم خود از این سخن
مکشوف می افتد چندانکه امت محمد در فضیلت برتر است از امت عیسی فاطمه فاضلتر
است از مریم و در مصباح الانوار از ابوجعفر علیه السلام مرویست که فاطمه بر رسول خدا
درآمد و پیغمبر در چهرهٔ مبارکش آثار جوع نگریست او را بر زانوی راست خود بنشاند
فاطمه عرض کرد ای پدر گرسنه ام پیغمبر دست بسوی آسمان برداشت فقال اللهم
رافع الوضعة ومشبع المجاعة اشبع فاطمة بنت نبیک رسول خدا فرمود ای فرزند
فرود آی ای سیر کننده جایعین سیر کن فاطمه دختر پیغمبر خود را ابوجعفر علیه السلام میفرماید
سوگند با خدای از پس آن روز فاطمه چندانکه در این جهان بود گرسنه نگشت و دیگر علی
علیه السلام میفرماید فاطمه مریض گشت و رسول خدا او را عیادت کرد و در نزد او بنشست
و از حال او پرسش فرمود فقالت انی اشتهی طعاماً طیباً فقام النبی الی طاق
فی البیت فجاء بطبق فیه زبیب و کعک و اقط و قطف عنب فوضعه
بین یدی فاطمة عرض کرد طعامی نیکو همی خواهم رسول خدا بی توانی برخاست و از
طاقچهٔ بیت طبقی فرا گرفت و در پیش روی فاطمه گذاشت و آن طبق آکنده بود از زبیب
که از عجمان مویز گویند و کعک که از عجمان کاک و نان خشک گویند و کشک و خوشهٔ
انگور پس پیغمبر دست بر طبق نهاد و خدای را یاد کرد و قالوا کلوا بسم الله بخورید بنام
خدا پس فاطمه و رسول خدا و علی و حسن و حسین بخوردند پس سائلی در آنوقت ندا در داد
گفت السلام علیکم مرا طعام دهید از آنچه خدای شما را روزی داد فقال النبی

زبیب مویز است
کعک نان خشک است
اقط ... در اول
... کشک
اهل ...
قطف ...

اِخسأه فقالت فاطمة یا رسول الله ما هذا تقول للمسکین فقال النبی
انه الشیطان وانّ جبرئیل جائکم بهذا الطعام من الجنة فاراد الشیطان
ان یصیب منه وما کان ذلک ینبغی له یعنی پیغمبر در پاسخ سائل فرمود دور شوی
سگ فاطمه عرض کرد یا رسول الله مسکین را چنین فرمان میدهی پیغمبر فرمود او شیطان بود
چون جبرئیل این طعام را از برای شما از بهشت آورد خواست از آن بهره و نصیبه بدست
کند و نیست سزاوار او را و حذیفه میگوید رسول خدا نخوابید تا بوسه نزد گونه فاطمه را یا میان دو
پستان فاطمه را و صادق آل محمد میفرماید رسول خدا نخوابید تا روی مبارک را میان دو پستان
فاطمه نگذاشت و دیگر در علل الشرایع بسند با بوعبدالله منسوب میشود قال انما
سمیت فاطمة محدثة لانّ الملائکة کانت تهبط من السماء فتنادیها
کما تنادی مریم بنت عمران فتقول یا فاطمة انّ الله اصطفیک وطهرک
واصطفیک علی نساء العالمین یا فاطمة اقنتی لربک واسجدی وارکعی
مع الراکعین فتحدثهم ویحدثونها فقالت لهم ذات لیلة الیست المفضلة
علی نساء العالمین مریم بنت عمران فقالوا انّ مریم کانت سیدة نساء
عالمها وانّ الله عز وجل جعلک سیدة نساء عالمک وعالمها وسیدة
نساء الاولین والآخرین فرمود همانا فاطمه را محدثه نامیدند از بهر آنکه فرشتگان
از آسمان فرود میشدند و او را ندا در میدادند چنانکه مریم دختر عمران را که ای فاطمه
ترا خدا اختیار کرد و برگزید بر زنان عالمیان هان ای فاطمه عبادت کن خدایرا و سجده
کن در حضرت او و راکع باش با راکعین و حدیث میکند فاطمه با ایشان و ایشان با فاطمه
یکشب فاطمه با ایشان گفت آیا بهترین زنان عالمیان بیرون مریم دختر عمران است گفتند

مریم سیده زنان عالم خویش است و خدا تو را سیده زنان عالم تو و عالم او فرموده
و تو سیده زنان اولین و آخرین باشی و نیز در کتاب دلایل الامامه صدوق این حدیث را
بدینگونه آورده و هم در علل الشرایع باسناد معتبره مرقوم است قال محمد بن ابی بکر
لمّا قرء وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدّث قلت وهل یحدّث
الملائکة الّا الانبیاء قال انّ مریم لم تکن نبیة وکانت محدّثة وامّ موسی
ابن عمران کانت محدّثة ولم تکن نبیة وسارة امرأة ابرهیم قد عاینت
الملائکة فبشروها باسحق ومن وراء اسحق یعقوب ولم تکن نبیة و
فاطمة بنت رسول الله کانت محدّثة ولم تکن نبیة قال الصدوق قد
اخبر الله عز وجل فی کتابه بانّه ما ارسل من النساء احدا الی الناس فی
قوله تبارک وتعالی وما ارسلنا قبلک الّا رجالا نوحی الیهم ولم یقل
نساء والمحدّثون لیسوا برسل ولا انبیاء راوی میگوید گاهی که محمد بن ابی بکر این آیه
مبارکه را بدینگونه قرائت کرد وما ارسلنا من قبلک من رسول ولا نبی ولا محدثة یعنی
نفرستادیم قبل از تو رسولی و پیغامبری و کسی که ملائکه با او حدیث کند گفتم آیا حدیث
ملائکه خبر با انبیاست گفت مریم نبی نبود و ملائکه با او حدیث میکرد و مادر موسی نبی نبود
و محدثه بود و ساره زوجه ابراهیم علیه السلام نبوت نداشت و فرشتگان را دیدار
نمود و ایشان او را بشارت دادند بولادت اسحق و از پس او بولادت یعقوب و فاطمه
دختر محمد نبوت نداشت و فرشته با او سخن میکرد صدوق رضی الله عنه میگوید خداوند
خبر داده است ما را در قرآن کریم که ما احدی از زنان را برسالت بسوی خلق نفرستادیم
آنجا که میفرماید وما ارسلنا قبلک الّا رجالا نوحی الیهم یعنی پیش از تو برسالت اختیار نکردیم

خرمرد ابراو بسوی ایشان وحی فرستادیم و نفرمود ند زنان را همانا محدثون بر سالت
و نبوت مبعوث نگشته اند در کتاب بصایر الدرجات سند بابی عبد الله علیه السلام
پیوسته میشود جماعتی از اصحاب آنحضرت سؤال کردند از جفر فقال لَهُ جِلْدُ ثَوْرٍ مَمْلُوٌّ علما
فرمود جلد گاویست آکنده از علم عرض کردند جامعه کدام است قَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ
طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فِي عَرْضِ الْأَدِيمِ مِثْلُ فَخِذِ الْفَالِجِ فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ
النَّاسُ إِلَيْهِ وَلَيْسَ مِنْ قَضِيَّةٍ إِلَّا وَفِيهَا حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ فرمود صحیفه ایست
که طول آن هفتاد ذراع است و عرض آن باندازهٔ ران شتر دو کوهانه است و آنچیز را که
مردم محتاج میشوند بدان در آن صحیفه نگاشته است و هیچ حکمی و حدیثی نیست الا آنکه
در آن صحیفه ثبت است حتی خراشیدن جبری راوی عرض کرد اینست صحیفه فاطمه آنحضرت
زمانی دراز ساکت نشست ثُمَّ قَالَ إِنَّكُمْ لَتَبْحَثُونَ عَمَّا تُرِيدُونَ وَعَمَّا لَا تُرِيدُونَ
إِنَّ فَاطِمَةَ مَكَثَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ يَوْماً وَقَدْ كَانَ دَخَلَهَا
حُزْنٌ شَدِيدٌ عَلَى أَبِيهَا وَكَانَ جَبْرَئِيلُ يَأْتِيهَا وَيُحْسِنُ عَزَاهَا عَلَى أَبِيهَا وَ
يُطَيِّبُ نَفْسَهَا وَيُخْبِرُهَا عَنْ أَبِيهَا وَمَكَانِهِ وَيُخْبِرُهَا بِمَا يَكُونُ بَعْدَهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا
وَكَانَ عَلِيٌّ يَكْتُبُ ذَلِكَ فَهَذَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ آنگاه فرمود شما سخن میکنید از چیز
اراده میکنید و از آنچه اراده نمیکنید همانا فاطمه بعد از رسول خدا هفتاد و پنج روز زندگانی
داشت و از حرمان پدر گرفتار حزنی و اندوهی عظیم بود جبرئیل فرود آمدی و او را در تعزیت
و تسلیت سوگواری از آسایش دادی و از مکان و مقام پدر آگاه ساختی و همچنان آگهی دادی
از آنچه بعد از وی خواهد بود در ذریت او و علی علیه السلام آن جمله را در قلم میآورد آن است
مصحف فاطمه و دیگر در بصایر الدرجات سند با بو عبد الله علیه السلام پیوسته میشود

حماد بن عثمان میگوید شنیدم که آنحضرت فرمود که زنادقه در سال یکصد و بیست و هشت
هجری ظهور میکنند و ذلک لِأَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ یعنی من در مصحف فاطمه
نگران شدم و ظهور زنادقه را در آن سال نگاشته دیدم راوی عرض کرد که مصحف فاطمه
کدام است فَقَالَ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ مِنْ
وَفَاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا مَلَكاً يُسَلِّي غَمَّهَا
عَنْهَا وَيُحَدِّثُهَا فَشَكَتْ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَهَا إِذَا أَحْسَسْتِ
بِذَلِكِ وَسَمِعْتِ الصَّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمَتْهُ فَجَعَلَ يَكْتُبُ كُلَّمَا سَمِعَ حَتَّى أَثْبَتَ مِنْ
ذَلِكَ مُصْحَفاً قَالَ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمُ مَا يَكُونُ
فرمود گاهیکه رسول خدای بدیگر سرای تحویل داد بی اندوه و حزنی فاطمه را فرا گرفت که
هیچکس اندازهٔ آن را جز خدای نداند لاجرم خداوند عزوجل فرشته بدو فرستاد تا آنحضرت را
در سوگواری پدر تعزیت و تسلیت گفتی با او فراوان حدیث کرد فاطمه خبر فرشته
و شکوای سوگواری با امیرالمؤمنین علیهما السلام آورد علی فرمود از این پس چون احساس نمودی
فرمودی و اصغای صوت نمودی مرا آگهی ده لاجرم فاطمه هنگام اصغای صوت
علی را آگاه ساختی و آنحضرت آنچه فاطمه اصغا نمودی مکتوب میفرمود چندانکه مصحفی
از پس آن حدیث صادق آل محمد فرمود این مصحف نمودار حلال و حرام نیست بلکه نمودار
علم ما یکون است و در کتاب کافی و العدد نیز این حدیث بدینگونه روایت شده و دیگر
در کتاب مختصر از تفسیر ثعلبی سند بمجاهد میرساند قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللهِ وَقَدْ أَخَذَ
بِيَدِ فَاطِمَةَ فَقَالَ مَنْ عَرَفَ هَذِهِ فَقَدْ عَرَفَهَا وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهَا فَهِيَ فَاطِمَةُ
بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَهِيَ بَضْعَةٌ مِنِّي وَهِيَ قَلْبِيَ الَّذِي بَيْنَ جَنْبَيَّ فَمَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي

وَمَنْ اٰذانی فَقَدْ اٰذَی اللّٰه میگوید رسول خدا بیرون آمد و دست فاطمه بدست داشت
فرمود هر که او را میشناسد واجب نمیکند بشناس او سخن کردن و آنکس که نمیشناسد
او را بداند که او فاطمه دختر محمّد است و او پاره از تن منست و او قلب منست در میان
جنبین من همانا کسیکه بیازارد او را مرا آزرده است و آنکس که مرا بیازارد خدا را
آزرده باشد و در کتاب دلائل طبری بسند بحسین بن علی علیه السلام منتهی میشود قال حدّثتنی
فاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللّٰهِ قالَتْ قالَ لی رَسُولُ اللّٰهِ اَلا اُبَشِّرُكِ اِذا اَرادَ اللّٰهُ
اَنْ یُتْحِفَ زَوْجَةَ وَلِیِّهِ فِی الْجَنَّةِ بَعَثَ اِلَیْكِ تَبْعَثینَ اِلَیْها مِنْ حُلِیِّكِ
میفرماید حدیث میکرد مرا فاطمه دختر رسولخدا که رسول خدا مرا فرمود بشارت میدهم
ترا هرگاه اراده بکند خداوند که زوجه ولی خود را تحفه عطا کند ترا در بهشت انفاذ
فرمان میدهد که از حلل خود چیزی بسوی او انفاذ داری

ذکر سیر فاطمه و مکارم اخلاق آنحضرت و سیر بعضی از خدمه او سلام الله علیها

در کتاب قرب الاسناد بسند بصادق آل محمّد پیوسته میشود قال تَقاضا عَلِیٌّ وَ
فاطِمَةُ اِلی رَسُولِ اللّٰهِ فِی الْخِدْمَةِ فَقَضی عَلی فاطِمَةَ بِخِدْمَةِ ما دُونَ الْبابِ
وَقَضی عَلی عَلِیٍّ بِما خَلْفَهُ قالَ فَقالَتْ فاطِمَةُ فَلا یَعْلَمُ ما داخَلَنی مِنَ السُّرُورِ
اِلَّا اللّٰهُ بِاِکْفائی رَسُولُ اللّٰهِ تَحَمُّلَ رِقابِ الرِّجالِ میفرماید علی و فاطمه علیهما السلام
بخدمت رسول خدا آمدند و خواستار شدند که در خدمات خانه هر یکرا تقریر
قسمتی فرماید رسول خدا فاطمه را بخدمات درون خانه گماشت و بیرون باب را با علی گذاشت
فاطمه فرمود اندازه سرور و فرحت مرا جز خدای نداند از اینکه رسول خدا مرا مأمور
بأموری نساخت که حمل آن از جز مردان نتوانند بر گردن کشند کنایت از آنکه زنان را توانائی حملها

و خدمات شایگان منست و در کتاب عیون اخبار بسند بعلی بن الحسین علیهما السلام منتهی میشود
قالَ حَدَّثَتْنی اَسْماءُ بِنْتُ عُمَیْسٍ قالَتْ کُنْتُ عِنْدَ فاطِمَةَ اِذْ دَخَلَ عَلَیْها رَسُولُ
اللّٰهِ وَفی عُنُقِها قِلادَةٌ مِنْ ذَهَبٍ کانَ اشْتَراها لَها عَلِیُّ بْنُ اَبیطالِبٍ مِنْ
فَیْءٍ فَقالَ لَها رَسُولُ اللّٰهِ یا فاطِمَةُ لا یَقُولُ النّاسُ اِنَّ فاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ
تَلْبَسُ لِباسَ الْجَبابِرَةِ فَقَطَعَتْها وَباعَتْها وَاشْتَرَتْ بِها رَقَبَةً فَاَعْتَقَتْها
فَسُرَّ بِذلِكَ رَسُولُ اللّٰهِ میفرماید اسماء بنت عمیس مرا حدیث کرد گفت در خدمت فاطمه
بودم ناگاه رسول خدا درآمد و در گردن فاطمه رسنه از زر دید و آنرا علی علیه السلام
از سهم فیء خویش خریده بود رسول خدا فرمود ای فاطمه مردم نخواهند گفت فاطمه دختر
محمّد لباس جبابره در بر کرده است فاطمه آن گردن بند را بگسیخت و بفروخت و عبدی
بخرید و آزاد کرد رسول خدا شاد خاطر گشت و دیگر در کتاب علل الشرایع بسند بحسن بن علی
علیهما السلام پیوسته میشود قالَ رَاَیْتُ اُمّی فاطِمَةَ قامَتْ فی مِحْرابِها لَیْلَةَ جُمُعَتِها فَلَمْ
تَزَلْ راکِعَةً ساجِدَةً حَتَّی اتَّضَحَ عَمُودُ الصُّبْحِ وَسَمِعْتُها تَدْعُو لِلْمُؤْمِنینَ وَالْمُؤْمِناتِ
وَتُسَمّیهِمْ وَتُکْثِرُ الدُّعاءَ لَهُمْ وَلا تَدْعُو لِنَفْسِها بِشَیْءٍ فَقُلْتُ لَها یا اُمّاهُ لِمَ
لا تَدْعینَ لِنَفْسِكِ کَما تَدْعینَ لِغَیْرِكِ فَقالَتْ یا بُنَیَّ الْجارَ ثُمَّ الدّارَ
میفرماید در شب جمعه فاطمه مادر خود را در محراب عبادت دیدم تا گاهی که سپیده صبح بدمید
راکع و ساجد بود و آنگاه دست بدعا بر داشت و مؤمنین و مؤمنات را بدعای خیر یاد کرد و از
خود در بیان چیزی نیاورد گفتم ای مادر خویشتن را چنانکه دیگران را بدعا یاد نفرمودی
گفت نخست کار همسایگان را باید کرد آنگاه بخانه پرداخت نیز در علل الشرایع بسند بمعصوم
موسی بن جعفر علیهما السلام از پدران خویش حدیث میکند قال کانَتْ فاطِمَةُ اِذا دَعَتْ

تدعو للمؤمنین والمؤمنات ولا تدعو لنفسها فقیل لها یا بنت رسول الله
انّک تدعین للناس ولا تدعین لنفسک فقالت الجار ثمّ الدار
میفرماید گاهی که فاطمه زن و مرد مسلمانرا دعا میکرد بخویشتن نپرداخت گفتند ای دختر
رسول خدا تو مردم را بدعا یاد میکنی و خویشتن را فراموش میفرمائی فرمود نخست نگران همسایه
و پناهنده باید بود آنگاه نگران خویش شد و دیگر در علل الشرایع مسند با میرالمؤمنین علیه السلام
پیوسته میشود قال لرجل من بنی سعد یعنی مردی از قبیلهٔ بنی سعد را فرمود الا احدّثک
عنّی وعن فاطمة انّها کانت عندی وکانت من احبّ اهله الیه وانّها
استقت بالقربة حتّی اثّر فی صدرها وطحنت بالرحی حتّی مجلت یداها
وکسحت البیت حتّی اغبرّت ثیابها واوقدت النار تحت القدر حتّی دکنت
ثیابها فاصابها من ذلک ضرر شدید درجمله میفرماید آگاهی میدهم ترا از خود
و از فاطمه که در نزد منست همانا فاطمه محبوبترین اهل پیغمبر بود در نزد پیغمبر و چندان در حمل خیک
آب زحمت دید که نشان حمل در سینه مبارکش آشکار گشت و چندان در طحن حبات دستاس
بگردانید که پوست دستهای مبارکش خشن گشت و چندان خانه را جاروب زد که جامه اش
از غبار دیگرگون شد و چندان در زیر دیگ آتش افروخت که از دخان و بخار رنگ جامه اش
سیه فام آمد و ازین واردات بمصاعب افتاد فقلت لها لو اتیت اباک فسألته
خادماً یکفیک حرّ ما انت فیه من هذا العمل فاتت النبیّ صلّی الله علیه واله
فوجدت عنده حدّاثاً فاستحیت فانصرفت میفرماید من گفتم فاطمه را کاش بنزد
پدر میشدی و خواستار میگشتی تا ترا کنیزکی عطا فرماید و ازین زحمت برهاند لاجرم
فاطمه بحضرت رسول آمد و جماعتی را نگریست که با آنحضرت سخن میکنند او را حیا

از شرح حال دفع داد ناچار اظهار نا کرده مراجعت نمود لکن رسول خدا دانست
که فاطمه را حاجتی انگیزش داده و بی اظهار حاجت مراجعت کرد قال فعلم النبیّ انّها
جائت لحاجة قال فغدا علینا ونحن فی لفاعنا فقال السلام علیکم فسکتنا
واستحیینا لمکاننا ثمّ قال السلام علیکم فسکتنا ثمّ قال السلام علیکم
فخشینا ان لم نردّ علیه ان ینصرف وقد کان یفعل ذلک یسلّم ثلثاً
فان اذن له والّا انصرف فقلت وعلیک السلام یا رسول الله ادخل
فلم یعد ان جلس عند رؤسنا فقال یا فاطمة ما کانت حاجتک
امس عند محمّد امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود در روز دیگر رسول خدا بر ما درآمد و ما
در زیر روپوش خواب بودیم و جامه بر روی نشدن در بر نداشتیم پیغمبر سلام داد ما
از حیا پاسخ نگفتیم دیگرباره سلام داد هم خاموش بودیم چون در کرّت سیم سلام داد
بترسیدیم که اگر جواب باز ندهیم مراجعت میفرماید چه بر عادت بود که چون سه
کرّت سلام دهد جواب باز نستانند مراجعت کند لاجرم من سر از جامه خواب بر
کردم و گفتم علیک السلام یا رسول الله درآ پس آنحضرت درآمد و بر فراز بالین
ای فاطمه دی با من چه حاجت داشتی که ناگفته روی برگاشتی قال فخشیت ان
لم تخبره ان یقوم قال فاخرجت راسی فقلت انا والله اخبرک یا رسول
الله انّها استقت بالقربة حتّی اثّرت فی صدرها وجرت بالرحی حتّی مجلت
یداها وکسحت البیت حتّی اغبرّت ثیابها فقلت لها لو اتیت اباک فسألته
خادماً یکفیک حرّ ما انت فیه من هذا العمل قال افلا اعلّمکما ما هو
خیر لکما من الخادم اذا اخذتما مضاجعکما فسبّحا ثلثاً وثلثین واحمدا ثلثاً

وَثَلٰثِينَ وَكَبِّرِي اَرْبَعاً وَثَلٰثِينَ قَالَ فَاَخْرَجَتْ رَأْسَهَا فَقَالَتْ رَضِيتُ
عَنِ اللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ امیرالمؤمنین علیه السلام میفرماید چون سخن بدینجا رسید سر کردم
که اگر پاسخ بگویم رسول خدا آهنگ مراجعت برپای شود ناچار سر برآوردم و عرض کردم
یا رسول الله سوگند با خدای من آگهی میدهم ترا فاطمه چند حمل مشک آب داد که نشان حمل در سینه
مبارکش پدید شد و چندان در طحن حبات دستاس بگردانید که جلد دستهایش خشن گشت و چندان
فراز و فرود خانه را جاروب زد که جامه اندر تنش غبارآگین شد او را گفتم کاش نزدیک پدر رفتی
و خواستار میگشتی تا خادمی را که تقدیم این خدمت کند و ترا از این زحمت برهاند با تو عطا کند
رسول خدا فرمود تعلیم میکنم شما را چیزی که نیکوتر است از خادم سی و سه کرت سبحان الله گوئید و سی و
سه کرت الحمد لله و سی و چهار کرت الله اکبر فاطمه چون این بشنید سر برآورد و سه کرت فرمود
راضی شدم از خدا و رسول و دیگر در کتاب کافی زراره از ابوجعفر علیه السلام حدیث میکند
میگوید آنحضرت فرمود گاهی که رسول خدا آهنگ سفر میکرد با هر یک از اهل خویش وداع میفرمود و
آخر کس فاطمه علیها السلام بود که با او وداع میکرد و از سرای او طریق سفر میسپرد و چون
از سفر باز میشد نخستین فاطمه را دیدار میکرد وقتی افتاد که پیغمبر راه نورد سفری گشت
و علی علیه السلام در سهم خویش چیزی از فیء بدست کرد و آن را با فاطمه تسلیم ساخت از
آن فاطمه دو دستآورنجن از سیم بساخت و پرده بر در خوزباب بپرداخت این ببود
تا رسول خدا باز مدینه شد و از مسجد چنانکه بعادت بود بسرای فاطمه آمد فاطمه بی توانی
برخاست و شادمانه نزد پدر بشتافت رسول خدا از آنجا که نگران آن دو دستبند شد
و آن پرده را بر باب نگریست از پای ننشست و باز شد فاطمه چون این بدید بگریست و با خود
اندیشید که پیش از ترتیب این اشیا صنعت رسول خدای با من چنین نبود در زمان پرده را

از باب فرود آورد و هر دو سوار را از ساعد بیرون کرد و حسن و حسین را پیش خواند
پس دستآورنجن را بیکی و پرده را با دیگری داد و فرمود نزد رسول خدا حمل دهید و سلام
برسانید و عرض کنید که بعد از تو جز این اشیا چیزی بدست نکرده‌ام اکنون فرمان تو راست
چون ایشان برسیدند و پیغام مادر بگذاردند رسول خدا ایشان را ببوسید و بر زانوی
مبارک بنشانید و فرمان کرد تا آن دستآورنجن سیم را خورد و درهم شکستند آنگاه
اهل صفه را که جماعتی از مهاجرین بودند طلب فرمودند و ایشان را از منزل و مال هیچ بهره
و نصیب نبود پس آن پارهای سیم را بر ایشان بخش کرد آنگاه مردی را از آن جماعت
که عریان میزیست و هیچ ستری و ساتری نداشت پیش خواند و از پرده با
ازاری بدو داد و باقیهای آن پرده را عرضی اندک و طولی فراوان بود فرمود
او را باندازه یکمرد قطعه قطعه کردند و هر مردی را قطعه‌ای از بهر ازار داد آنگاه فرمان کرد
که زنان از بهر رکوع و سجود سر برندارند تا مردان سر فرا نکشند چه آن ازارها نارسا بود
اگر زنان قبل از مردان سر برداشتندی بر عورت مردان نگران شدندی از آن پس در
که زنان قبل از مردان سر از رکوع و سجود برندارند ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ رَحِمَ اللّٰهُ فَاطِمَةَ
لَيَكْسُوَنَّهَا اللّٰهُ بِهٰذَا السِّتْرِ مِنْ كِسْوَةِ الْجَنَّةِ وَلَيُحَلِّيَنَّهَا بِهٰذَا السِّوَارِ مِنْ حِلْيَةِ الْجَنَّةِ
آنگاه رسول خدا فرمود خداوند رحم کناد فاطمه را همانا بسبب بذل این پرده بپوشاند او را
از کسوت بهشت و در ازای این دو دستبند او را از حلیه بهشت عطا میفرماید و دیگر
حضرت کاظم علیه السلام خبر میدهد قَالَ اِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ دَخَلَ عَلٰی اِبْنَتِهِ فَاطِمَةَ وَفِي
عُنُقِهَا قِلَادَةٌ فَاَعْرَضَ عَنْهَا فَقَطَعَتْهَا وَرَمَتْ بِهَا فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللّٰهِ
اَنْتِ مِنِّي يَا فَاطِمَةُ ثُمَّ جَاءَ سَائِلٌ فَنَاوَلَتْهُ الْقِلَادَةَ یعنی رسول خدای بر دختر

سوار بمعنی دستبند است و دستآورنجن بمعنی دستبند
اهل صفه اضیاف اسلام را
گویند ایشان مساکین
در صفه مسجد رسول خدا
مقام داشتند و صفه
موضع مسقف در کنار
مسجد بود

فاطمه درآمد و در گردن آنحضرت قلاده نگریست پس روی بگردانید فاطمه چون
این بدید قلاده از گردن باز کرد و بیفکند رسول خدا فرمود انتِ یا فاطمة منّی آنگاه
سائلی در رسید و فاطمه بی توانی آن قلاده را باو عنایت کرد و دیگر در مناقب
ابن شهرآشوب از حلیه ابونعیم و مسند ابی یعلی از عایشه مرویست قالت عائشة ما رأیت
اَحَداً قطّ اَصدَقَ مِن فاطمة غَیرَ اَبیها گفت عایشه هرگز ندیدم راست گفتارتر از فاطمه
بیرون رسول خدای و نیز ابونعیم و ابویعلی حدیث میکنند که میان فاطمه و عایشه زلال مصافات
بکدورت و ممارات بازدید گشت عایشه عرض کرد یا رسول الله از فاطمه پژوهش کن و پرسش
فرمای که هرگز دروغ زن نیست و این دو حدیث را عطا و عمرو بن دینار نیز
روایت کرده اند و نیز از حسن بصری مرویست قال ما کان فی هذه الأمّة
اَعبَدُ مِن فاطمة کانت تقوم حتّی تَوَرَّمَ قَدَماها یعنی عبادتکارتر از فاطمه
در امت پیغمبر نبود چندان در محراب عبادت ایستاده میبود که قدمهای مبارکش
متورّم میگشت و قال النبیّ صلّی الله علیه و آله لها ایّ شیءٍ خیرٌ للمرأة قالت
اَن لا تَری رَجُلاً و لا یَراها رَجُلٌ فضمّها الیه و قال ذُرّیّةٌ بعضُها مِن
بَعض یعنی رسول خدا فاطمه را فرمود کدام چیز از برای زن نیکوتر است عرض کرد
ندیدن زن مرد را و ندیدن او را مرد پیغمبر فاطمه را در بر کشید و فرمود ذریّة
بعضها من بعض در حلیه اولیاء از زهری مرویست قال لقد طحنت فاطمة بنت
رسول الله حتّی مَجَلَت یداها و طَبَّ الرَّحی فی یدها یعنی چندان دست آس را بگردانید که دستهای
مبارکش آبله آورد و چندانکه نتوانست دست آس را بگرداند و دیگر در بحار نیز مرویست
اِنَّ علیّاً قال اشتکی مِمّا اَمُدُّ بالقَرب فقالت فاطمة و الله انّی اشتکی

یدی مِمّا اَطحَنُ بالرَّحی یعنی علی علیه السلام شکایت کرد که چندان حمل مشک نموده ام
که بدن مرا بیازرده و پوست را بپراکنده است و فاطمه نیز شکایت فرمود که دستهای
من از زحمت گردانیدن آسیا از کار شده است چون در آنوقت در حضرت رسول
خدا گروهی از اسیران حاضر بودند امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه را فرمود برو نزدیک
پدر شو و خدمتکاری طلب کن لاجرم فاطمه علیها السلام بحضرت رسول آمد و سلام داد
و جواب بستد و بی آنکه اظهار حاجت کند مراجعت فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام
گفت بگوی تا چه داری فقالت و الله ما استطعتُ اَن اُکلّمَ رسولَ الله مِن هَیبته
عرض کرد سوگند با خدای از هیبت رسول خدای نیروی سخن کردن نیافتم آنوقت
علی علیه السلام فاطمه را برداشت و بحضرت رسول آمد پیغمبر فرمود همانا حاجتی شما را
بدینجانب جنبش داد امیرالمؤمنین علیه السلام صورت حال را شرح کرد فقال لا و لکنّی
اَبیعُهُم و اُنفِقُ اَثمانَهُم علی اَهلِ الصُّفّة و عَلَّمَها تسبیحَ الزَّهراء پیغمبر فرمود
از جماعت اسیران فاطمه را خدمتکاری نمیدهم و ایشانرا میفروشم و بهای ایشانرا با اصحاب
صفّه بذل میفرمایم و در ازای آن فاطمه را تسبیح زهرا بیاموخت و بروایتی در کتاب
شیرازی مسطور است وقتی که فاطمه شرح حال خویش را در حضرت رسول خدا بعرض
رسانید و جاریه طلب نمود آنحضرت بگریست فقال یا فاطمة و الذی بعثنی بالحقّ انّ
فی المسجد اربعمائة رجلٍ ما لهم طعامٌ و لا ثیابٌ و لو لا خشیتی خصلةً لاعطیتکِ
ما سألتِ یا فاطمة انّی لا ارید ان ینفکّ عنکِ اجرکِ الی جاریة و انّی اخاف
ان یخصمکِ علیّ بن ابیطالب یوم القیمة بین یدی الله عزّ و جلّ اذا طلب
حقّه عنکِ ثمّ علّمها صلوة التسبیح رسول خدا فرمود ای فاطمه سوگند با آنکس که مرا

براستی مبعوث فرمود اینک در مسجد از اهل صفه چهارصد تن حاضر است و ایشان را نه طعامی
مهیاست و نه جامه ایست مهیا اگر بیمناک نبودم که از تو فضیلتی فوت شود ترا جاریه عطا میکردم
همانا ای فاطمه نمیخواهم اجری که خاص تست بر جاریه فرود آید و بیم دارم که فردای قیامت
در حضرت خداوند علی با تو از در مخاصمت بیرون شود و حق خود را از تو طلب کند
آنگاه تسبیح فاطمه را در ازای کنیز با او عطا فرمود چون فاطمه مراجعت نمود فقال امیر المؤمنین
مَضَیتِ تُریدینَ مِن رَسولِ اللهِ الدُّنیا فَاَعطانَا اللهُ ثَوابَ الآخِرَة
امیر المؤمنین علیه السلام فاطمه را فرمود تو در حضرت رسول بطلب دنیا شتافتی و بهره آخرت
یافتی ابو هریره میگوید وقتی بیرون شد فاطمه زهرا از نزد رسول خدا این آیه مبارکه بروی
فرود آمد وَاِمّا تُعرِضَنَّ عَنهُمُ ابتِغاءَ رَحمَةٍ مِن رَبِّکَ تَرجُوها فَقُل لَهُم
قَولاً مَیسُوراً یعنی ای محمد در طلب رزق و رحمت خدا از قرابت و فرزندی فاطمه اعراض میفرمائی
پس با ایشان سخن نیکو میفرمای بالجمله بعد از نزول این آیت مبارکه رسول خدا کنیزکی که
فضه نام داشت نزد فاطمه فرستاد و دیگر در تفسیر ثعلبی از صادق آل محمد و در تفسیر قشیری
از جابر انصاری مرقوم است که گاهی رسول خدا فاطمه را دیدار کرد که جامه از پشم شتر
در بر داشت و با دست مبارک دست آس میگردانید و با پستان مبارک فرزند
خود را شیر میداد آب از چشم مبارکش روان گشت فَقالَ یا بِنتاه تَعَجَّلی مَرارَةَ
الدُّنیا بِحَلاوَةِ الآخِرَةِ فَقالَت یا رَسولَ اللهِ اَلحَمدُ لِلّهِ عَلی نَعمائِهِ وَ
الشُّکرُ لِلّهِ عَلی آلائِهِ رسول خدا فرمود ای دختر تعجیل کن در چشیدن تلخی دنیا از برای
شیرینی آخرت فاطمه علیها السلام بر نعمتهای خداوند سپاس گذاشت و شکر
فرستاد پس این آیه مبارکه فرود آمد وَلَسَوفَ یُعطیکَ رَبُّکَ فَتَرضی و دیگر

ابن شاهین در مناقب فاطمه و احمد در مسند باسناد خویش از ابو هریره و ثوبان روایت
میکنند که گفتند رسول خدا چون از سفری باز میشد اول کس فاطمه را دیدار میکرد و چون
آهنگ سفر میفرمود آخر کس فاطمه را وداع میگفت وقتی چنان افتاد که فاطمه از برای
در و در رسول خدا و علی مرتضی صلوات الله علیهما از نسیج خیبریه پرده از دیبا بیاویخت چون
رسول خدا در آمد و این بدید درگذشت و آثار خشم از چهره مبارکش شناخته میگشت
همچنان برفت و در مسجد بمنبر صعود داد فاطمه بی توانی کسا خیبریه را از در فرود آورد
و گردن بند از گردن بیرون کرد و گوشوارکان را از گوش برگرفت و دست
ورنجن از دست برآورد و جمله را بحضرت رسول خدا فرستاد و عرض کرد در راه
خدا انفاق فرمای قالَ رَسولُ اللهِ قَد فَعَلَت فِداها اَبوها ثَلثَ مَرّاتٍ ما لِآلِ
مُحَمَّدٍ وَ لِلدُّنیا فَاِنَّهُم خُلِقوا لِلآخِرَةِ وَ خُلِقَتِ الدُّنیا لَهُم رسول خدا فرمود
فاطمه کرد آنچه سزاوار بود و سه کرت فرمود فدای او شود پدر او آل محمد را با دنیا چکار است
ایشان از برای آخرت خلق شده اند و دنیا از برای ایشان خلق شده و احمد در مسند
خویش از پیغمبر بدینگونه روایت میکند که آنحضرت فرمود فَاِنَّ هٰؤُلاءِ اَهلُ
بَیتی وَلا اُحِبُّ اَن یَاکُلوا طَیِّباتِهِم فی حَیوتِهِمُ الدُّنیا یعنی ایشان اهل بیت
منند دوست نمیدارم در زندگانی خود از چیزهای نیکوی دنیا بخورند و دیگر ابو
صالح المؤذن در کتاب خویش باسناد خود از علی علیه السلام روایت میکند قالَ
عَلَیهِ السَّلامُ اِنَّ النَّبِیَّ دَخَلَ عَلَی ابنَتِهِ فاطِمَةَ فَاِذا فی عُنُقِها قِلادَةٌ
فَاَعرَضَ عَنها فَقَطَعَتها فَرَمَت بِها فَقالَ رَسولُ اللهِ اَنتِ مِنّی یا فاطِمَةُ
ثُمَّ جاءَها سائِلٌ فَناوَلَتهُ القِلادَةَ میفرماید پیغمبر بر فاطمه در آمد و در گردن

آنحضرت گردن بندی بگریست روی بگردانید فاطمه در زمان آن قلاده را بگسیخت
و بیفکند و پیغمبر فرمود تو از منی ای فاطمه آنوقت سائلی برسید فاطمه قلاده را بدو بخشید

در ذکر فضایل فاطمه علیها السلام و بعضی از صفات فضه کنیز آنحضرت

ابو القاسم القشیری در کتاب خود رقم کرده میگوید زنی را در بادیه دیدار کردم که از
قافله باز مانده بود گفتم کیستی و از کجائی فقالت وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
این آیه مبارکه را قرائت کرد کنایت از آنکه نخستین سلام کن آنگه سخن بگوی بر وی سلام
کردم و جواب بستدم و گفتم چه میکنی در اینجا قالت مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ
کنایت از آنکه کسی را که خداوند هدایت میکند بر طریق ضلالت نمیرود گفتم از
جماعت جن باشی یا از مردم انس قالت يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ یعنی بیرون
فرزندان آدم هستم گفتم از کجا میائی قالت يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ نمود که از
راه دور میرسم گفتم بکجا میروی قالت وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ نمودار کرد که
آهنگ مکه دارم گفتم چند روز است که بیرون شده قالت وَلَقَدْ خَلَقْنَا
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ یعنی شش روز است که بیرون شده ام گفتم آیا خواستار
طعام و اکل و شرب باشی فقالت وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ معلوم کردم
که باکل طعام رغبتی دارد لاجرم او را طعام خورانیدم آنگاه گفتم اکنون عجلت کن
در رفتن تا قافله را دریابیم قالت لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا گفتم اگر خواهی
سرعت کرد با من ردیف شو فقالت لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا
کنایت از آنکه چون مرد و زن برنگ بارگی سوار شوند مورد فساد است ناچار من فرود آمدم

او را سوار کردم فقالت سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا چون قافله را ادراک کردم
و در رسیدیم گفتم از برای تو در این قافله یار و یاوری بدست میشود قالت يَا دَاوُدُ
إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ
يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ از این آیات مبارکه بنمود که مرا چهار کس در این قافله است
نخستین داود نام دارد دویم محمد سه دیگر یحیی چهارم موسی و این هنگام چهار تن
بسوی ما پذیره شدند گفتم اینان کیانند قالت الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا
مکشوف افتاد که پسرهای وی‌اند چون برسیدند قالت يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ
خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ ایشان را نمود که مرا پاداش کنند در ازای
این نیکی که با وی کرده‌ام لاجرم مرا از بعضی اشیاء عطائی کردند فقالت وَاللَّهُ يُضَاعِفُ
لِمَنْ يَشَاءُ کنایت از آنکه عطای مرا چندان کنند و چنان کردند پس پرسیدم که
کیست این زن گفتند فضه کنیز فاطمه علیها السلام است اکنون بیست سال است که
بیرون قرآن سخن نکرده است و دیگر در کتاب زهد النبی ابو جعفر احمد القمی میگوید این
آیه مبارکه بر رسول خدا فرود آمد وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا
سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ رسول خدا بشدت بگریست و اصحاب
از گریه آنحضرت سخت بگریستند و ندانستند که جبرئیل را وحی چه بوده است و حشمت
پیغمبر ایشان را از پرسش اینمعنی دفع میداد و مقرر بود که رسول خدا چون فاطمه را
دیدار میکرد قرین مسرت و بهجت میگشت لاجرم بعضی از اصحاب بحضرت فاطمه آمدند و
آنحضرت مقداری جو را با دست آس حاضر کرده مشغول طحن بود و میفرمود وَمَا
عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى یعنی در نزد خدا همه نیکوئی و خیر است صحابه سلام دادند

و جواب بستدند و قصه رسول خدا و بکار او را بعرض رسانیدند فاطمه بی توانی
برخاست و تن مبارک را بشمله مخفوف داشت و آن شمله مندرس بود و دوازده
جای او را بسعف خرما رقعه زده بود و چون بیرون شد و سلمان نگران شمله مرقع
گشت بگریست و بسی دریغ خورد که قیصر و کسری جامه از حریر و سندس کنند و دختر محمد
خود را در گلیم مرقع پوشیده دارد بالجمله چون فاطمه بر رسول خدا درآمد قالت یا
رَسُولَ اللهِ اِنَّ سَلْمانَ تَعَجَّبَ مِنْ لِباسی فَوَالَّذی بَعَثَکَ بِالْحَقِّ مالی وَ لِعَلِیٍّ
مُنْذُ خَمْسِ سِنینَ اِلّا مَسْکُ کَبْشٍ تَعْلِفُ عَلَیْها بِالنَّهارِ بَعیرُنا وَ اِذا کانَ اللَّیْلُ
اِفْتَرَشْناهُ وَ اِنَّ مِرْفَقَتَنا لَمِنْ اَدَمٍ حَشْوُها لیفٌ عرض کرد ای رسول خدا سلمان از
شگفت آمد از جامه من سوگند بدانکس که ترا بحق فرستاده نیست از برای من و علی
در مدت پنجسال مگر پوست گوسفندی که روز بر فراز آن شتر ما علف میخورد و شب
فراش ماست و بالش ما چرمیست که با پوست درخت خرما انباشته اند فقال
النَّبِیُّ یا سَلْمانُ اِنَّ ابْنَتی لَفِی الْخَیْلِ السَّوابِقِ پیغمبر فرمود ای سلمان
همانا دختر من در خیل سبقت جویان و پیشروندگان است آنگاه فاطمه بسخن آمد قالت
یا اَبَتِ فَدَیْتُکَ مَا الَّذی اَبْکاکَ فَذَکَرَ لَها ما نَزَلَ بِهِ جَبْرَئیلُ عرض کرد ای
پدر فدای تو شوم این چیست که ترا میگریاند رسول خدا بازنمود آن آیت را که جبرئیل
فرود آورد فاطمه از اصغای آن کلمات بروی درافتاد و همی گفت اَلْوَیْلُ ثُمَّ
الْوَیْلُ لِمَنْ دَخَلَ النّارَ سلمان چون این بشنید فَقالَ یا لَیْتَنی کُنْتُ کَبْشاً
لِاَهْلی فَاَکَلُوا لَحْمی وَ مَزَّقُوا جِلْدی وَ لَمْ اَسْمَعْ بِذِکْرِ النّارِ گفت کاش گوسفندی بودم
از برای اهل خود مرا ذبح میکردند و گوشت مرا میخوردند و پوست مرا پاره میکردند

و حدیث دوزخ را نمی شنیدم و قالَ اَبُوذَرٍّ یا لَیْتَ اُمّی عاقِرٌ لَمْ تَلِدْنی وَ لَمْ اَسْمَعْ
بِذِکْرِ النّارِ ابوذر گفت کاش مادر من عقیم بود و مرا نمیزاد و قصه دوزخ گوشزد من نمیشد
وَ قالَ مِقْدادُ یا لَیْتَنی کُنْتُ طائِراً فِی الْقِفارِ وَ لَمْ یَکُنْ عَلَیَّ حِسابٌ وَ لا عِقابٌ
وَ لَمْ اَسْمَعْ بِذِکْرِ النّارِ مقداد گفت کاش مرغی بودم در بیابانها و حسابی و عقابی بر من
نبود و اصغای خبر جهنم نمیکردم وَ قالَ عَلِیٌّ یا لَیْتَ السِّباعَ مَزَّقَتْ لَحْمی وَ لَیْتَ اُمّی
لَمْ تَلِدْنی وَ لَمْ اَسْمَعْ بِذِکْرِ النّارِ ثُمَّ وَضَعَ عَلِیٌّ یَدَهُ عَلی رَأْسِهِ وَ جَعَلَ یَبْکی وَ
یَقُولُ وابُعْدَ سَفَراهُ وَ اقِلَّةَ زاداهُ فی سَفَرِ الْقِیمَةِ یَذْهَبُونَ فِی النّارِ وَ
یَتَخَطَّفُونَ مَرْضی لا یُعادُ سَقیمُهُمْ وَ جَرْحی لا یُداوی جَریحُهُمْ وَ اَسْری لا یُفَکُّ
اَسیرُهُمْ مِنَ النّارِ یَاْکُلُونَ وَ مِنْها یَشْرَبُونَ وَ بَیْنَ اَطْباقِها یَتَقَلَّبُونَ وَ
بَعْدَ لُبْسِ الْقُطْنِ مُقَطَّعاتِ النّارِ یَلْبَسُونَ وَ بَعْدَ مُعانَقَةِ الْاَزْواجِ مَعَ
الشَّیاطینِ مُقَرَّنُونَ علی علیه السلام فرمود کاش درندگان گوشت مرا پاره پاره میکردند
و مادر مرا نمیزاد تا نشنوم خبر نار را آنگاه دست مبارک بر سر گذاشت و بگریست
و همیگفت وای از دوری راه و قلت زاد در سفر قیامت اهل محشر بهره نار میکردند
و جهنم ایشان را در میربایند مریض ایشان را کس عیادت نمیکند و جریح ایشان را کس مرهم نمی
گذارد و اسیر ایشان از دوزخ رهائی ندارد اکل و شرب ایشان تر دون آتش نیست
در طبقات جهنم زبر و زیر میشوند و از آتش شعار و دثار مینمایند و با زوجات شیاطین معانقه
میفرمایند دیگر در کشف الغمه از مسند احمد بن حنبل مسطور است بروایت ثوبان که مولی
رسول الله میگوید هنگام مسافرت رسول خدا را واپسین عهد با فاطمه علیها السلام بود و چون
مراجعت میفرمود اول کس فاطمه بروی درمیآمد میگوید پیغمبر از غزوه مراجعت نمود و در خانه فاطمه

پرده بگریست و حسن و حسین را گران شد که در ساعد از سیم خام دو دست اورنجن
دارند لاجرم بخانه در بیامد و باز شتافت فاطمه چون این بدید پرده باب را بدرید
و از دست حسنین دستبند برآورد و در میان ایشان بخش کرد تا بحضرت رسول
برند هر دو تن با دیده گریان بحضرت پیغمبر آمدند رسول خدا دستبند را باخود دا
فقال یا ثوبان اذهب بهذا الی بنی فلان اهل بیت بالمدینة واشتر لفاطمة
قلادة من عصب وسوارین من عاج فان هؤلاء اهل بیتی ولا احب ان یاکلوا طیباتهم فی
حیوتهم الدنیا فرمود ای ثوبان این اشیا را نبرد قبیله [فلان] حمل میکن و از برای فاطمه دو دست اورنجن
و یک گردن بند از عاج ابتیاع میفرمای همانا ایشان اهل بیت منند دوست نمیدارم
که در زندگانی دنیا از طیبات دنیا بهره مند شوند و دیگر در کافی بسند با بی عبدالله
علیه السلام منتهی میشود قال بقلة رسول الله الهندباء وبقلة امیر المؤمنین الباذروج وبقلة فاطمة الفرفخ میفرماید تره و سبزه رسول خدا کاسنی بود و سبزه امیر المؤمنین
ریحان بود و سبزه فاطمه خرفه بود و دیگر در کتاب تهذیب بسند با بی عبدالله علیه
السلام پیوسته میشود قال ان فاطمة کانت تاتی قبور الشهداء فی کل غداة
سبت فتاتی قبر حمزة وتترحم علیه وتستغفر له میفرماید فاطمه علیها السلام بزیارت
قبر شهدا حاضر میگشت در هر بامداد شنبه و در کنار قبر حمزه ایستاده میشد و بر آنحضرت
رحمت میفرستاد و استغفار میفرمود و دیگر در تفسیر علی بن ابراهیم در سبب نزول
این آیه مبارکه انما النجوی من الشیطان لیحزن الذین امنوا ولیس بضارهم شیئا
الا باذن الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون بسند بصادق آل محمد علیهم السلام پیوسته میشود
قال کان سبب نزول هذه الآیة ان فاطمة رات فی منامها ان رسول

الله همّ ان یخرج هو وفاطمة وعلی والحسن والحسین صلوات الله علیهم
من المدینة فخرجوا حتی جاوزوا من حیطان المدینة فتعرض لهم طریقان
فاخذ رسول الله ذات الیمین حتی انتهی بهم الی موضع فیه نخل وماء
فاشتری رسول الله شاة کبراء وهی التی فی احد اذنیها نقط بیض فامر
بذبحها فلما اکلوا ماتوا فی مکانهم میفرماید سبب نزول این آیه مبارکه آنست که
فاطمه علیها السلام را در خواب نمودار شد که رسولخدا با فاطمه و علی و حسن و حسین از مدینه بیرون
شدند و حیطان مدینه را در نوشتند انهنگام دو راه پدیدار گشت رسول خدا از جانب
راست عبور داد و طی طریق فرمود تا بموضعی رسید که در آنجا نخلی و آبی بود و پیغمبر در آنجا میشی
کبری بخرید یعنی میشی که در دو گوشش او خالهای سفید بود بفرمود تا او را بکشتند و کباب کردند
و بخوردند و همگان در جای بمردند فانتبهت فاطمة باکیة ذعرة فلم تخبر رسول الله بذلک
اینوقت فاطمه علیها السلام ترسان و گریان از خواب انگیخته شد و رسول خدا را آگهی
نفرستاد فلما اصبحت جاء رسول الله بحمار فارکب علیه فاطمة وامر ان یخرج
امیر المؤمنین والحسن والحسین من المدینة کما رات فاطمة حتی انتهوا الی
موضع فیه نخل وماء فاشتری رسول الله شاة کما رات فاطمة فامر
بذبحها فذبحت وشویت فلما ارادوا اکلها قامت فاطمة وتنحت ناحیة
منهم تبکی مخافة ان یموتوا فطلبها رسول الله حتی وقع علیها وهی تبکی
فقال ما شانک یا بنیة قالت یا رسول الله انی رایت کذا وکذا فی نومی
وقد فعلت انت کما رایته فتنحیت عنکم فلا اریکم تموتون یعنی بامدادان رسول خدا
بر در سرای فاطمه حاضر شد و فاطمه را بر حماری سوار فرمود و فرمان داد تا علی و حسن

و حسین از خانه بیرون شدند و در ملازمت رسول خدا بدانسان که فاطمه در خواب دیدار
کرد از حیطان مدینه در گذشتند و بدان نخل و آب رسیدند پیغمبر میشی بخرید و بفرمود
ذبح کردند و کباب نمودند چون خواستند بخورند فاطمه برخاست و بیکسوی شد
و از بیم مرگ ایشان بگریست پیغمبر او را طلب نمود و فرمود چه آمد ترا ای دخترک من عرض
کرد آنچه دوش در خواب بدیدم امروز بی کم و بیش عیان کردی کنون بیکسوی شدم تا شما را
فَقَامَ رَسُولُ اللهِ فَصَلّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ نَاجَى رَبَّهُ فَنَزَلَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ
هٰذَا شَيْطَانٌ يُقَالُ لَهُ الدَّهَارُ وَهُوَ الَّذِي أَرَى فَاطِمَةَ هٰذِهِ الرُّؤْيَا وَ
يُؤْذِي الْمُؤْمِنِينَ فِي نَوْمِهِمْ بِمَا يَغْتَمُّونَ فَأَمَرَ جَبْرَئِيلُ فَجَاءَ بِهِ إِلَى رَسُولِ
اللهِ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ أَرَيْتَ فَاطِمَةَ هٰذِهِ الرُّؤْيَا فَقَالَ نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ فَبَزَقَ عَلَيْهِ
ثَلٰثَ بَزَقَاتٍ فَشَجَّهُ فِي ثَلٰثِ مَوَاضِعَ ثُمَّ قَالَ جَبْرَئِيلُ لِمُحَمَّدٍ يَا مُحَمَّدُ إِذَا رَأَيْتَ
فِي مَنَامِكَ شَيْئًا تَكْرَهُهُ أَوْ رَأَى أَحَدٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَلْيَقُلْ أَعُوذُ بِمَا
عَاذَتْ بِهِ مَلَائِكَةُ اللهِ الْمُقَرَّبُونَ وَأَنْبِيَاءُ اللهِ الْمُرْسَلُونَ وَعِبَادُهُ
الصَّالِحُونَ مِنْ شَرِّ مَا رَأَيْتُ مِنْ رُؤْيَايَ وَيَقْرَءُ الْحَمْدَ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ وَ
قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ وَيَتْفُلُ عَنْ يَسَارِهِ ثَلٰثَ تَفَلَاتٍ فَإِنَّهُ لَا يَضُرُّهُ مَا رَأَى وَ
أَنْزَلَ اللهُ عَلَى رَسُولِهِ إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ الآیه رسول خدا برخاست و دو
رکعت نماز گذاشت و خدا را مناجات نمود پس جبرئیل فرود آمد و گفت ای محمد شیطانیست که او را
دهار گویند اوست که اینخواب را بر فاطمه عرضه داد اوست که میازارد و غمنده میکند
مومنان را در خواب و فرمان کرد تا نزد آنحضرت رسول آمد فرمود تو این صورت را بر فاطمه
نمودی گفت من بنمودم پیغمبر سه کرت آب دهان بر وی افکند و سه جای از اعضای او را بشکافت

بشکافت آنگاه جبرئیل عرض کرد کاهی که در خواب چیزی مکروه دیدار کردی یا تنی از
مؤمنان مکروهی دیدند باید که این کلمات که مؤمنان و فرشتگان و پیغمبران بقرائت
آن پناهنده میشوند قرائت کنند و سوره حمد و معوذتین و قل هو الله را نیز تلاوت کنند
و سه کرت بر جانب چپ خویش در دمند دیگر زیان نپسندند اینوقت آیه انما النجوی الی
آخر فرود شد و دیگر در تفسیر عیاشی از ابی عبد الله علیه السلام مرویست قَالَ رَأَتْ
فَاطِمَةُ فِي النَّوْمِ كَأَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ذُبِحَا أَوْ قُتِلَا یعنی فاطمه در خواب دید
که حسن و حسین را در خواب سر بریده اند یا مقتول ساخته اند غمگین گشت و رسول خدا را
آگهی داد فَقَالَ يَا رُؤْيَا یعنی پیغمبر بانگ زد بر خواب در زمان خواب در پیش روی او متمثل
شد قَالَ أَنْتِ أَرَيْتِ فَاطِمَةَ هٰذَا الْبَلَاءَ فرمود تو اینصورت را بر فاطمه نمودی
گفت من نمودم فَقَالَ يَا أَضْغَاثُ أَنْتِ أَرَيْتِ فَاطِمَةَ هٰذَا الْبَلَاءَ قَالَ
نَعَمْ يَا رَسُولَ اللهِ قَالَ فَمَا أَرَدْتِ بِذٰلِكَ قَالَ أَرَدْتُ أَنْ أُحْزِنَهَا فَقَالَ لِفَاطِمَةَ
اسْمَعِي لَيْسَ هٰذَا بِشَيْءٍ پیغمبر فرمود ای اضغاث تو این بلا را بر فاطمه نمودار کردی گفت
من کردم فرمود از این چه خواستی گفت تا او را غمنده سازم اینوقت فاطمه را فرمود
بشنو اینصورت را چیزی مشمر و دیگر در کتاب نوادر راوندی باسناد معتبره مرقوم است
قَالَ عَلِيٌّ اسْتَأْذَنَ أَعْمَى عَلَى فَاطِمَةَ فَحَجَبَتْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ لِمَ حَجَبْتِهِ
وَهُوَ لَا يَرَاكِ فَقَالَتْ إِنْ لَمْ يَكُنْ يَرَانِي فَأَنَا أَرَاهُ وَهُوَ يَشَمُّ الرِّيحَ فَقَالَ
رَسُولُ اللهِ أَشْهَدُ أَنَّكِ بَضْعَةٌ مِنِّي یعنی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود کوری اجازت
طلبید و بر فاطمه در آید آنحضرت در حجاب رفت رسولخدا فرمود از چه در حجاب شدی و
حال آنکه اینمرد کور تو را دیدار نتواند کرد عرض کرد اگر او مرا نتواند دید من او را توانم دید و او شامه

من تواند کرد پیغمبر فرمود شما دانسته اید که تو پاره از تن منی و بهمین اسناد نیز امیر المؤمنین
فرماید قال سئل رسول الله اصحابه عن المرأة ما هي قالوا عورة قال
فمتى تكون ادنى من ربها فلم يدروا فلما سمعت فاطمة ذلك قالت
ادنى ما تكون من ربها ان تلزم قعر بيتها فقال رسول الله ان فاطمة
بضعة مني میفرماید رسول خدا از اصحاب پرسش نمود که زن چیست گفتند عورتست
فرمود در کجا با پروردگار خود نزدیکتر است ندانستند چه گویند چون فاطمه این سخن بشنید
فرمود نزدیکتر با پروردگار خود وقتیست که در قعر بیت خود جای دارد رسول خدا فرمود
همانا فاطمه پاره از تن من و قطعه از گوشت منست

ذکر زیارت حضرت فاطمه سلام الله علیها

ازین پیش در ذیل قصهٔ وفات آنحضرت مرقوم داشتیم که در میان علمای عامه و خاصه در تعیین قبر فاطمه خلافست بعضی مدفن آنحضرترا در خانهٔ خود دانسته اند که پیوسته است با حجره رسول خدا و بعضی در روضه گفته اند و روضه در میان قبر پیغمبر و منبر است و گروهی گفته اند در بقیع در کنار قبور ائمهٔ بقیع است لاجرم در هر سه موضع زیارت کنند در نزد فاضل مجلسی استوار آنست که در خانهٔ خود مدفونست چه از حضرت رضا علیه السلام از رسول کردند فرمود مضجع او خانهٔ اوست گاهی که بنی امیه مسجد را بزرگ کردند در مسجد افتاد و نیز صادق آل محمد علیه السلام فرمود در خانهٔ خود مدفونست هم از آنحضرت مرویست که در روضه مدفونست و پیغمبر خبر داد که روضه من از روضهای بهشت است و دری از آن بسوی بهشت گشاده است و جمع میان این احادیث تواند شد گوئیم فاطمه در خانهٔ خود از جانب نشیمن قبر و منبر مدفونست آنوقت داخل روضه خواهد بود و بسکو ترجای روضه خواهد بود از آنجا

که صادق آل محمد علیهم السلام فرمود نماز در خانه فاطمه افضل است از روضه و باسناد معتبره از امام محمد تقی علیه الصلوة والسلام منقولست که یکتن از سادات فرمود که چون بسوی قبر جده خود فاطمه علیها السلام میروی بگو يا ممتحنة امتحنك الله الذي خلقك قبل ان يخلقك فوجدك لما امتحنك صابرة وزعمنا انا لك اولياء ومصدقون وصابرون لكل ما اتانا به ابوك واتانا به وصيه فانا نسئلك ان كنا صدقناك الا الحقتنا بتصديقنا لهما لنبشر انفسنا بانا قد طهرنا بولايتك سید بن طاوس میگوید که وفات فاطمه روز سیم جمادی الآخره بوده است سزاوار آنست که در آنروز زیارت کنند آنحضرترا و جامع کتاب مسائل میگوید که ابراهیم بن محمد همدانی عریضه بحضرت امام علی نقی فرستاد که مرا خبر ده از قبر فاطمه علیها السلام در جواب رقم کرد که با جد من رسول خدا مدفونست سید رضی الله عنه میگوید که پس میگوئی السلام عليك يا سيدة نساء العالمين السلام عليك يا والدة الحجج على الناس اجمعين السلام عليك ايتها المظلومة الممنوعة حقها پس بگو اللهم صل على امتك وابنة نبيك وزوجة وصي نبيك صلوة تزلفها فوق زلفى عبادك المكرمين من اهل السموات واهل الارضين تحقق روایت رسیده که هرکه باین کلمات آنحضرترا زیارت کند و از خداوند طلب آمرزش نماید خداوند از گناهانش درگذرد و او را در بهشت در آورد سید بن طاوس میگوید در نماز زیارت آنحضرت اگر توانی نماز فاطمه زهرا بگذار و آن دو رکعت است و در هر رکعت بعد از حمد شصت کرت قل هو الله احد را قرائت میکنی و اگر بر تو ثقل میافتد در رکعت اول بعد از حمد

سوره قل هو الله احد را بخوان و در رکعت دویم سوره قل یا ایها الکافرون را و دائماً باش که زیارت آنحضرت در اوقات شریفه فاضلتر است مانند روز ولادت آنحضرت که بیستم شهر جمادی الاخره است و روز وفات آنحضرت که سید بن طاوس سیم جمادی الاخره داند و جمعی بیست و یکم رجب دانسته اند و در تزویج آنحضرت با امیر المؤمنین که یازدهم رجب یا اول ماه ذیحجه و اگر نه ششم ذیحجه دانسته اند و شب زفاف آنحضرت که نوزدهم ماه ذیحجه و اگر نه بیست و یکم ماه محرم گفته اند و روز مباهله که روز بیست و چهارم ذی حجه و اگر نه روز بیست و پنجم ذی حجه بود بشرحی که من بنده در کتاب رسول خدا نگاشتم و روز نزول هل اتی که بیست و پنجم ذیحجه بود و جز اینان در روزیکه کرامتی و فضیلتی از فاطمه بظهور رسیده زیارت آنحضرت فاضلتر است و دیگر در اسعاف حوائج خویش توسل بجوی بحضرت بتول عذراء فاطمه زهرا صلوات الله علیها بتشریح که مرقوم میشود باسناد معتبره از صادق آل محمد علیهم السلام منقولست که اگر ترا از حضرت پروردگار حاجتی باشد و سخت پریشان و آشفته روزگار باشی دو رکعت نماز بگذار چون سلام باز دادی سه کرت بگوی الله اکبر آنگاه تسبیح حضرت فاطمه را بخوان آنگاه سی و سه کرت سبحان الله بگوی و سی و سه کرت الحمد لله بگوی و سی و چهار کرت الله اکبر بگوی بروایتی علمای عامه باین ترتیب قرائت نمایند حضرت باقر علیه السلام میفرماید اول سی و چهار کرت الله اکبر بگوی و بعد از آن سی و سه کرت سبحان الله آنگاه سی و سه کرت الحمد لله بالجمله از آن پس سر بسجده بگذار و بگوی یا مولاتی یا فاطمه اغیثینی آنگاه طرف راست صورت را بر زمین بگذار و این کلمات را صد بار بگوی بعد از آن طرف چپ صورت را بر زمین بگذار و صد بار بگوی آنگاه سر از سجده بردار و

و دیگر باره تقدیم سجده کن و یکصد و ده کرت این کلمات را بگوی پس حاجت خود را یاد کن البته قرین اسعاف خواهد شد ان شاء الله تعالی

ذکر ادعیه که فاطمه علیها الصلوة و السلام بعد از نمازهای فریضه قرائت میفرمود

سید بن طاوس رضی الله عنه باسناد خود روایت کرده است که فاطمه علیها السلام بعد از فریضه ظهر این دعا قرائت میفرمود سُبحانَ ذِی العِزِّ الشّامِخِ المُنیفِ سُبحانَ ذِی الجَلالِ الباذِخِ العَظیمِ سُبحانَ ذِی المُلکِ الفاخِرِ القَدیمِ وَالحَمدُ لِلّهِ الَّذی بِنِعمَتِهِ بَلَغتُ ما بَلَغتُ بِهِ وَالعَمَلُ لَهُ وَالرَّغبَةُ اِلَیهِ وَالطّاعَةُ لِاَمرِهِ وَالحَمدُ لِلّهِ الَّذی لَم یَجعَلنی جاحِداً لِشَیءٍ مِن کِتابِهِ وَلا مُتَحَیِّراً فی شَیءٍ مِن اَمرِهِ وَالحَمدُ لِلّهِ الَّذی هَدانی لِدینِهِ وَلَم یَجعَلنی اَعبُدُ شَیئاً غَیرَهُ اَللّهُمَّ اِنّی اَسئَلُکَ قَولَ التَّوّابینَ وَعَمَلَهُم وَنَجاةَ المُجاهِدینَ وَثَوابَهُم وَتَصدیقَ المُؤمِنینَ وَتَوَکُّلَهُم وَالرّاحَةَ عِندَ المَوتِ وَالاَمنَ عِندَ الحِسابِ وَاجعَلِ المَوتَ خَیرَ غائِبٍ اَنتَظِرُهُ وَخَیرَ مُطَّلِعٍ یَطَّلِعُ عَلَیَّ وَارزُقنی عِندَ حُضورِ المَوتِ وَعِندَ نُزولِهِ وَفی غَمَراتِهِ وَحینَ تَنزِلُ النَّفسُ مِن بَینِ التَّراقی وَحینَ تَبلُغُ الحُلقُومَ وَفی حالِ خُروجی مِنَ الدُّنیا وَتِلکَ السّاعَةَ الَّتی لا اَملِکُ لِنَفسی فیها ضَرّاً وَلا نَفعاً وَلا شِدَّةً وَلا رَخاءً رَوحاً مِن رَحمَتِکَ وَحَظّاً مِن رِضوانِکَ وَبُشری مِن کَرامَتِکَ قَبلَ اَن تَتَوَفّی نَفسی وَتَقبِضَ رُوحی وَتُسَلِّطَ مَلَکَ المَوتِ عَلی اِخراجِ نَفسی بِبُشری مِنکَ یا رَبِّ لَیسَ مِن اَحَدٍ غَیرِکَ تُثلِجُ بِها صَدری وَتَسُرُّ بِها نَفسی وَتَقَرُّ بِها عَینی وَیَتَهَلَّلُ بِها وَجهی وَلا

يصفر بها لونى و يطمئن اليها قلبى و يتباشر بها سائر جسدى يغبطنى بها من حضرنى من خلقك و من سمع بى من عبادك تهون على بها سكرات الموت و تفرج عنى بها كربته و تخفف عنى بها شدته و تكشف عنى بها سقمه و تذهب عنى بها همه و حسرته و تعصمنى بها من اسفه و فتنه و تجيرنى بها من شره و شر ما يحضر اهله و ترزقنى بها خيره و خير ما يحضر عنده و خير ما هو كائن بعده ثم اذا توفيت نفسى و قبضت روحى فاجعل روحى فى الارواح الرابحة و اجعل نفسى فى الانفس الصالحة و اجعل جسدى فى الاجساد المطهرة و اجعل عملى فى الاعمال المتقبلة ثم ارزقنى فى خطتى من الارض و موضع جنبى حيث يرفت لحمى و يدفن عظمى و اترك وحيدا لا حيلة لى قد لفظتنى البلاد و تخلى منى العباد و افتقرت الى رحمتك و احتجت الى صالح عملى و القى ما مهدت لنفسى و قدمت لآخرتى و عملت فى ايام حيوتى فوزا من رحمتك و ضياء من نورك و تثبيتا من كراماتك بالقول الثابت فى الحيوة الدنيا و فى الآخرة انك تضل الظالمين و تفعل ما تشاء ثم بارك لى فى البعث و الحساب اذا انشقت الارض عنى و تخلى العباد منى و غشيتنى الصيحة و افزعتنى النفخة و نشرتنى بعد الموت و بعثتنى للحساب فابعث معى يا رب نورا من رحمتك يسعى بين يدى و عن يمينى و تربط بها على قلبى و تظهر به عذرى و تبيض به وجهى و تصدق به حديثى و تفلج به حجتى و تبلغنى به العروة الوثقى من رحمتك و تحلنى الدرجة العليا من جنتك و ترزقنى به مرافقة محمد النبى عبدك

الفلج محركة و الفلوج الفوز و النجاة و البقاء فى الخير

و رسولك صلى الله عليه و آله فى اعلى الجنة درجة و ابلغها فضيلة و ابرها عطية و ارفعها نفسة مع الذين انعمت عليهم من النبيين و الصديقين و الشهداء و الصالحين و حسن اولئك رفيقا اللهم صل على محمد و آل محمد خاتم النبيين و على جميع الانبياء و المرسلين و على الملائكة اجمعين و على آله الطيبين الطاهرين و على ائمة الهدى اجمعين امين رب العالمين اللهم صل على محمد و آل محمد كما هديتنا به و صل على محمد و آل محمد كما رحمتنا به و صل على محمد و آل محمد كما عززتنا به و صل على محمد و آل محمد كما فضلتنا به و صل على محمد و آل محمد كما شرفتنا به و صل على محمد و آل محمد كما نصرتنا به و صل على محمد و آل محمد كما انقذتنا به من شفا حفرة من النار اللهم بيض وجهه و اعل كعبه و افلج حجته و اتمم نوره و ثقل ميزانه و عظم برهانه و افسح له حتى يرضى و بلغه الدرجة و الوسيلة من الجنة و ابعثه المقام المحمود الذى وعدته و اجعله افضل النبيين و المرسلين عندك منزلة و وسيلة و اقصص بنا اثره و اسقنا بكاسه و اوردنا حوضه و احشرنا فى زمرته و توفنا فى ملته و اسلك بنا سبله و استعملنا بسنته غير خزايا و لا نادمين و لا شاكين و لا مضلين يا من بابه مفتوح لداعيه و حجابه مرفوع لراجيه يا ساتر الامر القبيح و مداوى القلب الجريح لا تفضحنى فى مشهد القيمة بموبقات الآثام و لا تعرض بوجهك الكريم عنى من بين الانام يا غاية المضطر الفقير يا جابر العظم الكسير هب لى موبقات الجرائر و اعف عنى فاضحات السرائر

الفضوح بالجزم كالفضيحة فى الانام

قص اثره قصا و قصيصا تتبعه

واغسل قلبی من وزر الخطایا وارزقنی حسن الاستعداد لنزول المنایا
یا اکرم الاکرمین ومنتهی امنیة السائلین انت مولای فتحت لی باب
الدعاء والانابة ولا تغلق عنی باب القبول والاجابة ونجنی برحمتک
من النار وبوئنی غرفات الجنان واجعلنی متمسکا بالعروة الوثقی و
اختم لی بالسعادة واحینی بالسلامة یا ذا الفضل والکمال والعزة و
الجلال لا تشمت بی عدوا ولا حاسدا ولا تسلط علی سلطانا عنیدا ولا
شیطانا مریدا برحمتک یا ارحم الراحمین ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم وصلی الله علی محمد وآله وسلم تسلیما کثیرا

ذکر دعائی که فاطمه علیها السلام بعد از نماز عصر قرائت میفرمود

فاضل مجلسی در کتاب مقباس المصابیح بسند ابن طاوس رضی الله عنهما میرساند که
فاطمه علیها السلام بعد از نماز عصر این دعا قرائت میفرمود سبحان من یعلم
خواطر القلوب سبحان من یحصی عدد الذنوب سبحان من لا یخفی علیه خافیة
فی الارض ولا فی السماء والحمد لله الذی لم یجعلنی کافرا لانعمه ولا جاحدا
لفضله فالخیر فیه وهو اهله والحمد لله علی حجته البالغة علی
جمیع من خلق ممن اطاعه وممن عصاه فان رحم فمن منه وان عاقب
فبما قدمت ایدیهم وما الله بظلام للعبید والحمد لله العلی المکان والرفیع
البنیان الشدید الارکان العزیز السلطان العظیم الشان الواضح البرهان
الرحیم الرحمن المنعم المنان الحمد لله الذی احتجب عن کل مخلوق یراه
بحقیقة الربوبیة وقدرة الوحدانیة فلم تدرکه الابصار ولم تحط

به الاخبار ولم یعینه مقدار ولم یتوهمه اعتبار لانه الملک الجبار
اللهم قد تری مکانی وتسمع کلامی وتطلع علی امری وتعلم ما فی نفسی
ولیس یخفی علیک شیء من امری وقد سعیت الیک فی طلبتی وطلبت
الیک فی حاجتی وتضرعت الیک فی مسئلتی وسئلتک لفقر وحاجة
وذلة وضیقة وبؤس ومسکنة وانت الرب الجواد بالمغفرة تجد من
تعذب غیری ولا اجد من یغفر لی غیرک وانت غنی عن عذابی وانا
فقیر الی رحمتک فاسئلک بفقری الیک وغناک عنی وبقدرتک علی
وقلة امتناعی منک ان تجعل دعائی هذا دعاء وافق منک اجابة ومجلسی
هذا مجلسا وافق منک رحمة وطلبتی هذه طلبة وافقت منک نجاحا
ما خفت عسرته من الامور فیسره وما خفت عجزه من الاشیاء فوسعه
ومن ارادنی بسوء من الخلائق کلهم فاغلبه آمین یا ارحم الراحمین
وهون علی ما خشیت شدته واکشف عنی ما خشیت کربته ویسر لی ما
خشیت عسرته آمین رب العالمین اللهم انزع العجب والریاء والکبر والبغی
والحسد والضعف والشک والوهن والضر والاسقام والخذلان والمکر
والخدیعة والبلیة والفساد من سمعی وبصری وجمیع جوارحی وخذ بناصیتی
الی ما تحب وترضی یا ارحم الراحمین اللهم صل علی محمد وآل محمد واغفر
ذنبی واستر عورتی وآمن روعتی واجبر مصیبتی واغن فقری ویسر حاجتی
واقلنی عثرتی واجمع شملی واکفنی ما اهمنی وما غاب عنی وما حضرنی
وما اتخوفه منک یا ارحم الراحمین اللهم فوضت امری الیک والجات ظهری

اِلَیْکَ وَاَسْلَمْتُ نَفْسی اِلَیْکَ بِما جَنَیْتُ عَلَیْها فَزَعاً مِنْکَ وَخَوْفاً وَطَمَعاً وَاَنْتَ
الْکَریمُ الَّذی لایَقْطَعُ الرَّجاءَ وَلایُخَیِّبُ الدُّعاءَ فَاَسْئَلُکَ بِحَقِّ اِبْرهیمَ
خَلیلِکَ وَمُوسی کَلیمِکَ وَعیسی رُوحِکَ وَمُحَمَّدٍ صَفِیِّکَ وَنَبِیِّکَ صَلَواتُکَ
عَلَیْهِ وَآلِهِ اَنْ لاتَصْرِفَ وَجْهَکَ الْکَریمَ عَنّی حَتّی تَقْبَلَ تَوْبَتی وَتَرْحَمَ عَبْرَتی
وَتَغْفِرَ لی خَطیئَتی یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ وَیا اَحْکَمَ الْحاکِمینَ اَللّهُمَّ اجْعَلْ ثاری
عَلی مَنْ ظَلَمَنی وَانْصُرْنی عَلی مَنْ عاداني اَللّهُمَّ لاتَجْعَلْ مُصیبَتی فی دینی
وَلاتَجْعَلِ الدُّنْیا اَکْبَرَ هَمّی وَلامَبْلَغَ عِلْمی اِلهی اَصْلِحْ لی دینِیَ الَّذی هُوَ عِصْمَةُ
اَمْری وَاَصْلِحْ لی دُنْیایَ الَّتی فیها مَعاشی وَاَصْلِحْ لی آخِرَتی الَّتی فیها
مَعادی وَاجْعَلِ الْحَیوةَ زِیادَةً لی مِنْ کُلِّ خَیْرٍ وَاجْعَلِ الْمَوْتَ راحَةً لی مِنْ
کُلِّ شَرٍّ اَللّهُمَّ اِنَّکَ عَفُوٌّ تُحِبُّ الْعَفْوَ فَاعْفُ عَنّی اَللّهُمَّ اَحْیِنی ما عَلِمْتَ الْحَیوةَ
خَیْراً لی وَتَوَفَّنی اِذا کانَتِ الْوَفاةُ خَیْراً لی وَاَسْئَلُکَ خَشْیَتَکَ فِی الْغَیْبِ وَ
الشَّهادَةِ وَالْعَدْلَ فِی الْغَضَبِ وَالرِّضا وَاَسْئَلُکَ الْقَصْدَ فِی الْفَقْرِ وَ
الْغِنی وَاَسْئَلُکَ نَعیماً لایَبیدُ وَقُرَّةَ عَیْنٍ لایَنْقَطِعُ فَاَسْئَلُکَ الرِّضا بَعْدَ
الْقَضاءِ وَاَسْئَلُکَ لَذَّةَ النَّظَرِ اِلی وَجْهِکَ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْتَهْدیکَ لِاِرْشادِ
اَمْری وَاَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ نَفْسی اَللّهُمَّ عَمِلْتُ سُوءً وَظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِرْ لی اِنَّهُ
لایَغْفِرُ الذُّنُوبَ اِلّا اَنْتَ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ تَعْجیلَ عافِیَتِکَ وَصَبْراً عَلی
بَلِیَّتِکَ وَخُرُوجاً مِنَ الدُّنْیا اِلی رَحْمَتِکَ اَللّهُمَّ اِنّی اُشْهِدُکَ وَاُشْهِدُ
مَلائِکَتَکَ وَحَمَلَةَ عَرْشِکَ وَاُشْهِدُ مَنْ فِی السَّمواتِ وَمَنْ فِی الْاَرْضِ اَنَّکَ اَنْتَ
اللّهُ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ وَحْدَکَ لاشَریکَ لَکَ وَاَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُکَ وَرَسُولُکَ

صَلَّی اللّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَاَسْئَلُکَ بِاَنَّ لَکَ الْحَمْدُ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ بَدیعُ السَّمواتِ
وَالْاَرْضِ یا کائِنُ قَبْلَ اَنْ یَکُونَ شَیْءٌ وَالْمُکَوِّنُ لِکُلِّ شَیْءٍ وَالْکائِنُ بَعْدَ ما
لایَکُونُ شَیْءٌ اَللّهُمَّ اِلی رَحْمَتِکَ رَفَعْتُ بَصَری وَاِلی جُودِکَ بَسَطْتُ کَفّی
وَلاتَحْرِمْنی وَاَنَا اَسْئَلُکَ وَلاتُعَذِّبْنی وَاَنَا اَسْتَغْفِرُکَ اَللّهُمَّ فَاغْفِرْ لی فَاِنَّکَ
بی عالِمٌ وَلاتُعَذِّبْنی فَاِنَّکَ عَلَیَّ قادِرٌ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ اَللّهُمَّ
ذَا الرَّحْمَةِ الْواسِعَةِ وَالصَّلوةِ النّافِعَةِ الرّافِعَةِ صَلِّ عَلی اَکْرَمِ خَلْقِکَ
عَلَیْکَ وَاَحَبِّهِمْ اِلَیْکَ وَاَوْجَهِهِمْ لَدَیْکَ مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَرَسُولِکَ الْمَخْصُوصِ
بِفَضائِلِ الْوَسائِلِ اَشْرَفَ وَاَکْرَمَ وَاَرْفَعَ وَاَعْظَمَ وَاَکْمَلَ ما صَلَّیْتَ عَلی
مُبَلِّغٍ عَنْکَ مُؤْتَمَنٍ عَلی وَحْیِکَ اَللّهُمَّ کَما سَدَدْتَ بِهِ الْعَمی وَفَتَحْتَ بِهِ الْهُدی
فَاجْعَلْ مَناهِجَ سُبُلِهِ لَنا سُنَناً وَحُجَجَ بُرْهانِهِ لَنا سَبَباً نَأْتَمُّ بِهِ اِلَی الْقُدُومِ
عَلَیْکَ اَللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ مِلْاءَ السَّمواتِ السَّبْعِ وَمِلْاءَ طِباقِهِنَّ وَمِلْاءَ الْاَرَضینَ
السَّبْعِ وَمِلْاءَ ما بَیْنَهُما وَمِلْاءَ عَرْشِ رَبِّنَا الْکَریمِ وَمیزانَ رَبِّنَا الْغَفّارِ وَ
مِدادَ کَلِماتِ رَبِّنَا الْقَهّارِ وَمِلْاءَ الْجَنَّةِ وَمِلْاءَ النّارِ وَعَدَدَ الْماءِ وَ
الثَّری وَعَدَدَ ما یُری وَما لایُری اَللّهُمَّ وَاجْعَلْ صَلَواتِکَ وَبَرَکاتِکَ وَمَنَّکَ
وَمَغْفِرَتَکَ وَرَحْمَتَکَ وَرِضْوانَکَ وَفَضْلَکَ وَسَلامَتَکَ وَذِکْرَکَ وَ
نُورَکَ وَشَرَفَکَ وَنِعْمَتَکَ وَخَیْرَتَکَ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ کَما صَلَّیْتَ وَبارَکْتَ
وَتَرَحَّمْتَ عَلی اِبْرهیمَ وَآلِ اِبْرهیمَ اِنَّکَ حَمیدٌ مَجیدٌ اَللّهُمَّ اَعْطِ مُحَمَّداً الْوَسیلَةَ
الْعُظْمی وَکَریمَ جَزائِکَ فِی الْعُقْبی حَتّی تُشَرِّفَهُ یَوْمَ الْقِیمَةِ یا اِلهَ الْهُدی اَللّهُمَّ
صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَلی جَمیعِ مَلائِکَتِکَ وَاَنْبِیائِکَ وَرُسُلِکَ سَلامٌ

عَلی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حَمَلةِ العرشِ و ملائکتک المقرّبین والکرامِ الکاتبینَ والکرّوبیّینَ وسلامٌ علی ملائکتک اجمعین و سلامٌ علی ابینا آدم وعلی اُمّنا حوّاء وسلامٌ علی المرسلین اجمعین والصّدّیقینَ والشهداءِ والصّالحین وسلامٌ علی المرسلین اجمعین و الحمدُ للهِ ربِّ العالمین ولا حول ولا قوّة الّا باللهِ العلیِّ العظیم وحسبی الله ونعمَ الوکیلُ وصلّی اللهُ علی محمّدٍ وآلِهِ وسلّم تسلیماً کثیراً

ذکر دعائی که فاطمه زهرا صلوات الله علیها بعد از نماز مغرب قرائت میفرمود

فاضل مجلسی رضی الله عنه در کتاب مقباس المصابیح از سیّد بن طاوس باسناده روایت میکند که فاطمه علیها السلام بعد از فریضه مغرب تقدیم قرائت این دعا میفرمود الحمدُ للهِ الّذی لا یُحصی مِدحتَهُ القائلونَ والحمدُ للهِ الّذی لا یُحصی نعماءَهُ العادّونَ والحمدُ للهِ الّذی لا یؤدّی حقّهُ المجتهدونَ ولا اِلهَ اِلّا اللهُ الأوّلُ و الآخرُ ولا اِلهَ اِلّا اللهُ الظّاهرُ والباطنُ ولا اِلهَ اِلّا اللهُ المحیی الممیتُ واللهُ اکبرُ ذو الطَّولِ واللهُ اکبرُ ذو البقاءِ الدّائمِ والحمدُ للهِ الّذی لا یُدرِکُ العالمونَ علمَهُ ولا یستخفُّ الجاهلونَ حِلمَهُ ولا یبلغُ المادحونَ مِدحتَهُ ولا یصفُ الواصفونَ صفتَهُ ولا یُحسِنُ الخلقُ نعتَهُ والحمدُ للهِ ذی المُلکِ والملکوتِ والعظمةِ والجبروتِ والعزِّ والکبریاءِ والجلالِ والبهاءِ والمهابةِ والجمالِ والعزّةِ والقدرةِ والحولِ والقوّةِ والمنّةِ والغلبةِ والفضلِ والطّولِ والعدلِ والحقِّ والخلقِ والعلاءِ والرّفعةِ

والمجدِ والفضیلةِ والحکمةِ والغناءِ والسّعةِ والبسطِ والقبضِ والحلمِ و العلمِ والحجّةِ البالغةِ والنّعمةِ السّابغةِ والثّناءِ الحسنِ الجمیلِ والآلاءِ الکریمةِ مَلِکِ الدّنیا والآخرةِ والجنّةِ والنّارِ وما فیهنّ تبارکتَ وتعالی الحمدُ للهِ الّذی عَلِمَ اسرارَ الغیوبِ واطّلعَ علی ما تجنُّ القلوبُ فلیسَ عنهُ مَذهبٌ ولا مَهربٌ والحمدُ للهِ المتکبّرِ فی سلطانِهِ العزیزِ فی مکانِهِ المتجبّرِ فی مُلکِهِ القویِّ فی بطشِهِ الرّفیعِ فوقَ عرشِهِ المطّلعِ علی خلقِهِ والبالغِ لما ارادَ من علمِهِ الحمدُ للهِ الّذی بکلماتِهِ قامتِ السّمواتُ الشّدادُ وثبتتِ الارضونَ المهادُ وانتصبتِ الجبالُ الرّواسی الاوتادُ وجرتِ الرّیاحُ اللّواقحُ وسارَ فی جوِّ السّماءِ السّحابُ ووقفتْ علی حدودِها البحارُ ووجلتِ القلوبُ من مخافتِهِ وانقمعتِ الاربابُ لربوبیّتِهِ تبارکتَ یا مُحصیَ قطرِ المطرِ وورقِ الشّجرِ ومحییَ اجسادِ الموتی للحشرِ سبحانکَ یا ذا الجلالِ والاکرامِ ما فعلتَ بالغریبِ الفقیرِ اذا اتاکَ مستجیراً مستغیثاً ما فعلتَ بمن اناخَ بفنائِکَ وتعرّضَ لرضاکَ وغدا الیکَ فجثا بینَ یدیکَ یشکو الیکَ ما لا یخفی علیکَ فلا یکوننَّ یا ربِّ حظّی من دعائی الحرمانُ ولا نصیبی ممّا ارجو منکَ الخذلانُ یا من لم یزلْ ولا یزالُ ولا یزولُ کما لم یزلْ قائماً علی کلِّ نفسٍ بما کسبتْ یا من جعلَ ایّامَ الدّنیا تزولُ وشهورَها تحولُ وسنیها تدورُ وانتَ الدّائمُ لا تُبلیکَ الازمانُ ولا تغیّرُکَ الدّهورُ یا من کلُّ یومٍ عندَهُ جدیدٌ وکلُّ رزقٍ عندَهُ عتیدٌ للضّعیفِ والقویِّ والشّدیدِ قسمتَ الارزاقَ بینَ الخلائقِ فسوّیتَ

بين الذرة و العصفور اللهم اذا ضاق المقام بالناس فنعوذ بك من ضيق
المقام اللهم اذا طال يوم القيمة على المجرمين نقصر ذلك اليوم علينا
كما بين الصلوة الى الصلوة اللهم اذا ادنيت الشمس من الجماجم
فكان بينها و بين الجماجم مقدار ميل و زيد فی حرها حر عشر سنين فانا نسئلك
ان تظلنا بالغمام و تنصب لنا المنابر و الكراسی نجلس عليها و الناس منطلقون
فی المقام آمين رب العالمين اسئلك اللهم بحق هذه المحامد الا غفرت لی و
تجاوزت عنی و البستنی العافية فی بدنی و رزقتنی السلامة فی دينی فانی اسئلك
و انا واثق باجابتك اياى فی مسئلتی و ادعوك و انا عالم باستماعك دعوتی
فاستمع دعائی و لا تقطع رجائی و لا تخيب دعائی و لا ترد ثنائی انا محتاج الى
رضوانك و فقير الى غفرانك و اسئلك و لا ايس من رحمتك و ادعوك
و انا غير محترز من سخطك رب و استجب لی و امنن علی بعفوك و توفنی مسلما و
الحقنی بالصالحين رب لا تمنعنی فضلك يا منان و لا تكلنی الى نفسی مخذولا
يا حنان رب ارحم عند فراق الاحبة صرعتی و عند سكون القبر وحدتی و
فی مفازة القيمة غربتی و بين يديك موقفا للحساب فاقتی رب استجير
بك من النار فاعذنی رب افزع اليك من النار فابعدنی رب استرحمك
مكروبا فارحمنی رب استغفرك لما جهلت فاغفر لی رب قد ابرزنی الدعاء
للحاجة اليك فلا تؤيسنی يا كريم ذا الآلاء و الاحسان و التجاوز سيدی
يا بر يا رحيم استجب بين المتضرعين اليك دعوتی و ارحم من المنتحبين
بالعويل عبرتی و اجعل فی لقائك يوم الخروج من الدنيا راحتی و استر

بين الاموات يا عظيم الرجاء عورتی و اعطف علی عند التحول وحيدا
الى حفرتی انك املی و موضع طلبتی و العارف بما اريد فی توجيه
مسئلتی فاقض يا قاضی الحاجات حاجتی فاليك المشتكى و انت المستعان
و المرتجى افر اليك هاربا من الذنوب فاقبلنی و التجی من عدلك الى مغفرتك
فادركنی و التاذ بعفوك من بطشك فامنعنی و استروح رحمتك من عقابك
فنجنی و اطلب القربة منك بالاسلام فقربنی و من الفزع الاكبر فامنی و فی
ظل عرشك فظللنی و كفلين من رحمتك فهب لی و من الدنيا سالما فنجنی
و من الظلمات الى النور فاخرجنی و يوم القيمة فبيض وجهی و حسابا يسيرا
فحاسبنی و بسرائری فلا تفضحنی و على بلائك فصبرنی و كما صرفت عن
يوسف السوء و الفحشاء فاصرفه عنی و ما لا طاقة لی به فلا تحملنی و الى دار السلام
فاهدنی و بالقرآن فانفعنی و بالقول الثابت فثبتنی و من الشيطان
الرجيم فاحفظنی و بحولك و بقوتك و جبروتك فاعصمنی و بحلمك و
علمك و سعة رحمتك من جهنم فنجنی و جنتك الفردوس فاسكنی و النظر
الى وجهك فارزقنی و بنبيك محمد صلى الله عليه و آله فالحقنی و
من الشياطين و اوليائهم و من شر كل ذی شر فاكفنی اللهم و
اعدائی و من كادنی ان اتوا برا فجبن شجعهم فض جموعهم كلل
سلاحهم عرقب دوابهم سلط عليهم العواصف و القواصف ابدا
حتى تصليهم النار و انزلهم من صياصيهم امكنا من نواصيهم آمين
رب العالمين اللهم صل على محمد و آل محمد صلوة يشهد الاولون مع

الابرار وسیّد المتّقین وخاتم النّبیّین وقائد الخیر ومفتاح الرّحمة اللّهمّ ربّ البیت الحرام وربّ الشّهر الحرام وربّ المشعر الحرام وربّ الرّکن والمقام وربّ الحلّ والحرام بلّغ روح محمّد منّا التحیّة والسّلام سلام علیک یا رسول الله سلام علیک یا امین الله سلام علیک یا محمّد ابن عبد الله السّلام علیک ورحمة الله وبرکاته فهو کما وصفته بالمؤمنین رؤف رحیم اللّهمّ اعطه افضل ما سئلک وافضل ما سئلت له وافضل ما انت مسئول الی یوم القیمة امین ربّ العالمین.

ذکر دعائی که فاطمه زهرا بتول عذرا علیها السلام بعد از نماز عشا قرائت میفرمود

از سید بن طاوس رضی الله عنه مرویست که فاطمه علیها السلام بعد از نماز عشا این دعا را قرائت میفرمود سبحان من تواضع کلّ شیء لعظمته سبحان من ذلّ کلّ شیء لعزّته سبحان من خضع کلّ شیء لامره وملکه سبحان من انقادت له الامور بازمّتها الحمد لله الّذی لا ینسی من ذکره الحمد لله الّذی لا یخیب من دعاه الحمد لله الّذی من توکّل علیه کفاه الحمد لله سامک السّماء وساطح الارض وحاصر البحار وناضد الجبال وباری الحیوان وخالق الشّجر وفاتح ینابیع الارض ومدبّر الامور ومسیّر السّحاب ومجری الرّیح والماء والنّار من اغوار الارض متصاعدات فی الهواء ومهبط الحرّ والبرد الّذی بنعمته تتمّ الصّالحات وبشکره تستوجب الزّیادات وبامره قامت السّموات وبعزّته استقرّت الرّاسیات وسبّحت الوحوش فی الفلوات والطّیور فی

الاشجار وعدد النّجوم وعدد الثّری والحصی والنّوی والمدر وعدد زنة ذلک کلّه وعدد زنة ذرّ السّموات والارضین وما فیهنّ وما بینهنّ وما تحتهنّ وما بین ذلک وما فوقهنّ الی یوم القیمة من لدن العرش الی قرار ارضک السّابعة السّفلی وبعدد حروف الفاظ اهلهنّ وبعدد ازمانهم ودقائقهم [illegible] ساعاتهم وایّامهم وشهورهم وسنینهم وسکونهم وحرکاتهم واشعارهم فرمود این میراثیست که از رسول خدا بهره ما گشت ومن اوبلغهم او رآه او علموا او [illegible] میدارم واین سرّیست که جبرئیل بحضرت رسول آورد وآنحضرت باسیر لم دزنة ذرّ ذلک هر کس این دعا را در بامدادان قرائت کند هزار فرشته در حفظ وحراست او گمارد ما از بیخ [illegible] نبینند واگر در آن روز بمیرد در بهشت برین جای گیرد همان الیفرزند ایند [illegible] بجللک فاغضبنی [illegible] ابرارند آنچه از برای هر حاجت که قرائت شود [illegible] وکهفک وحیاطتک وحراستک [illegible] اشهد لک وکفی بک شهیدا واشهد ملائکتک وتحت جناحک واجعل علیّ واقیة [illegible] وارضیک وانبیائک وحراستک وکلائتک من ورائی وامامی وعن یمینی وعن جمیع خلقک فاشهد ومن تحتی وحوالیّ حتّی لا یصل احد من المخلوقین الی مکروهی واذای [illegible] لا اله الّا انت المنّان بدیع السّموات والارض ذو الجلال والاکرام اللّهمّ اکفنی حسد الحاسدین وبغی الباغین وکید الکائدین ومکر الماکرین وحیلة المحتالین وغیلة المغتالین وظلم الظّالمین وجور الجائرین واعتداء المعتدین وسخط المتسخّطین وتشحّب المتشحّبین وصولة الصّائلین واقتصار المقتصرین وغشم الغاشمین وخبط الخابطین وسعایة السّاعین ونمیمة النّامّین

الأبرارِ وَسَیِّدِ المتّقینَ وخاتَمِ النَّبیّینَ وَقائِدِ الخیرِ وَمِفتاحِ الرّحمةِ اللّهمّ
رَبَّ البیتِ الحرامِ وربَّ الشّهرِ الحرامِ وربَّ المشعرِ الحرامِ وربَّ الرّکنِ وَ
المقامِ وربَّ الحِلِّ والحرامِ بلّغ روحَ محمّدٍ منّا التحیّةَ والسّلامَ سلامٌ
علیکَ یا رسولَ اللهِ سلامٌ علیکَ یا امینَ اللهِ سلامٌ علیکَ یا محمّدَ
ابنَ عبدِ اللهِ السّلامُ علیکَ ورحمةُ اللهِ وبرکاتُهُ فهو کما وصفتَهُ
بالمؤمنینَ رؤفٌ رحیمٌ اللّهمّ اعطِهِ افضلَ ما سألکَ وافضلَ ما سُئِلتَ لهُ
وافضلَ ما انتَ مسئولٌ الی یومِ القیمةِ امینَ ربَّ العالمینَ.

ذکر دعائی که فاطمه زهرا بتول عذرا علیها السلام بعد از نماز عشا ... دار بودند قرائت میفرمود

از سید بن طاوس رضی الله عنه مرویست که ... النّورِ بسمِ اللهِ نورِ النّورِ
دعا را قرائت میفرمود سبحانَ ... مدبّرِ الامورِ بسمِ اللهِ الّذی خلقَ النّورَ
کلُّ شیءٍ لعزّتهِ سبحانَ ... من النّورِ وانزلَ النّورَ علی الطّورِ فی کتابٍ مسطورٍ
لهُ الامورُ ... بقدرٍ مقدورٍ علی نبیٍّ محبورٍ الحمدُ للهِ الّذی هو بالعزِّ مذکورٌ و
بالفخرِ مشهورٌ وعلی السّرّاءِ والضّرّاءِ مشکورٌ وصلّی اللهُ علی سیّدِنا محمّدٍ وآلِهِ الطّاهرینَ

ذکر دعای حریق که فاطمه سلام الله علیها بعد از نماز بامداد قرائت میفرمود

شیخ طوسی و کفعمی و علامه حلی رضی الله عنهم این دعا را در تعقیب نماز صبح ایراد نموده اند
و این دعا را بدعای حریق نامیده اند چه صادق آل محمد علیهم السلام میفرماید که از پدرم
امام محمد باقر علیهما السلام شنیدم که فرمود در ملازمت عمم حسین سیّد السّجاد و العبادت مرا ضیقی از امضار حاصل شد ...

الأشجارِ وعددِ النّجومِ وعددِ الثّری والحصی والنّوی والمدرِ وعددِ زنةِ ذلکَ
کلِّهِ وعددِ زنةِ ذرِّ السّمواتِ والارضینَ وما فیهنَّ وما بینهنَّ وما
تحتهنَّ وما بینَ ذلکَ وما فوقهنَّ الی یومِ القیمةِ من لدنِ العرشِ الی قرارِ
ارضِکَ السّابعةِ السّفلی وبعددِ حروفِ الفاظِ اهلهنَّ وبعددِ ازمانهم ودقائقهم
... وبعدد ایّامهم وشهورهم وسنینهم وسکونهم وحرکاتهم واشعارهم
فرمود این میراثیست که از رسول خدا بهره ما گشت و من ... او بلغهم او رآوا او ظنّوا او
میدارم و این سریست که جبرئیل بحضرت رسول آورد و آنحضرت ... لک زنة ذرّ ذلک
هر کس این دعا را در بامدادان قرائت کند هزار فرشته در حفظ و حراست او گمارد و ما از صبح
ضرر و زیانی نبیند و اگر در آن روز بمیرد در بهشت برین جای گیرد هان ای فرزند این دعا
را از بر کن و میاموز کسی را که سزاوار نداند چه از برای هر حاجت که قرائت شود دعا
اجابت فرماید و هی هذه اللّهمّ انّی اصبحتُ اُشهِدُکَ وکفی بکَ شهیداً واُشهدُ
ملائکتَکَ وحملةَ عرشِکَ وسکّانَ سبعِ سمواتِکَ وارضیکَ وانبیائکَ
ورسلکَ وورثةَ انبیائکَ والصّالحینَ من عبادِکَ وجمیعَ خلقِکَ فاشهدْ
لی وکفی بکَ شهیداً الهی اشهدُ انّکَ انتَ اللهُ لا اله الّا انتَ المعبودُ
وحدکَ لا شریکَ لکَ وانّ محمّداً صلّی اللهُ علیهِ وآلهِ وسلّم عبدُکَ ورسولُکَ
وانّ کلَّ معبودٍ ممّا دونَ عرشِکَ الی قرارِ ارضِکَ السّابعةِ السّفلی باطلٌ
مضمحلٌّ ما خلا وجهَکَ الکریمَ فانّهُ اعزُّ واکرمُ واجلُّ واعظمُ من ان یصفَ
الواصفونَ کنهَ جلالِهِ او تهتدیَ القلوبُ الی کنهِ عظمتِهِ یا من فاقَ
مدحَ المادحینَ مفاخرُ مدحِهِ وعدا وصفَ الواصفینَ مآثرُ حمدِهِ وجلَّ عن

الأبرارِ وسيّدِ المتّقينَ وخاتمِ النّبيّينَ وقائدِ الخيرِ ومفتاحِ الرّحمةِ اللّهمّ
ربَّ البيتِ الحرامِ وربَّ الشّهرِ الحرامِ وربَّ المشعرِ الحرامِ وربَّ الرّكنِ و
المقامِ وربَّ الحِلِّ والحرامِ بلّغْ روحَ محمّدٍ منّا التّحيّةَ والسّلامَ سلامٌ
عليكَ يا رسولَ اللهِ سلامٌ عليكَ يا امينَ اللهِ سلامٌ عليكَ يا محمّدَ
ابنَ عبدِ اللهِ السّلامُ عليكَ ورحمةُ اللهِ و... بيدِهِ الخيرُ وهو على
بالمؤمنينَ رؤفٌ رحيمٌ اللّهمّ ... سبحانَ اللهِ والحمدُ للهِ ولا اِلهَ اِلّا اللهُ
... ما انتَ ... اللهَ واتوبُ اِليهِ ماشاءَ اللهُ لاحولَ ولاقوّةَ اِلّا باللهِ
الحليمِ الكريمِ العليِّ العظيمِ الرّحمنِ الرّحيمِ الملكِ القدّوسِ الحقِّ المبينِ عددَ
خلقِهِ وزنةَ عرشِهِ وملأَ سمواتِهِ وارضيهِ وعددَ ماجرى بِهِ قلمُهُ واحصاهُ
كتابُهُ ومدادَ كلماتِهِ ورضا نفسِهِ ... اللّهمّ صلِّ على محمّدٍ واهلِ بيتِ
محمّدٍ المباركينَ وصلِّ على جبرئيلَ وميكائيلَ وحملةِ عرشِكَ اجمعينَ و
الملائكةِ المقرّبينَ اللّهمّ صلِّ عليهِم جميعاً حتّى تبلّغَهُمُ الرّضا وتزيدَهُم
بعدَ الرّضا ما انتَ اهلُهُ يا ارحمَ الرّاحمينَ اللّهمّ صلِّ على محمّدٍ وآلِ محمّدٍ و
صلِّ على ملَكِ الموتِ واعوانِهِ وصلِّ على رضوانَ وخزنةِ الجنانِ وصلِّ على
مالكٍ وخزنةِ النّيرانِ اللّهمّ صلِّ عليهِم جميعاً حتّى تبلّغَهُمُ الرّضا وتزيدَهُم
بعدَ الرّضا ممّا انتَ اهلُهُ يا ارحمَ الرّاحمينَ اللّهمّ صلِّ على الكرامِ
الكاتبينَ والسّفرةِ الكرامِ البررةِ والحفظةِ لبني آدمَ وصلِّ على ملائكةِ
الهواءِ والسّمواتِ العُلى وملائكةِ الأرضينَ السّفلى وملائكةِ
اللّيلِ والنّهارِ والأرضِ والأقطارِ والبحارِ والأنهارِ والبراري والفلواتِ

الأشجارِ وعددِ النّجومِ وعددِ الثّرى والحصى والنّوى والمدرِ وعددِ زنةِ ذلكَ
كلِّهِ وعددِ زنةِ ذرِّ السّمواتِ والارضينَ وما فيهنَّ وما بينهنَّ وما
تحتهنَّ وما بينَ ذلكَ وما فوقهنَّ اِلى يومِ القيمةِ مِن لدنِ العرشِ اِلى قرارِ
ارضِكَ السّابعةِ السّفلى وبعددِ حروفِ الفاظِ اهلهنَّ وبعددِ ازمانِهِم ودقائقِهِم
وشعائرِهِم وساعاتِهِم وايّامِهِم وشهورِهِم وسنينِهِم وسكونِهِم وحركاتِهِم واشعارِهِم
وابشارِهِم وبعددِ زنةِ ذرِّ ما عملوا او يعملونَ بِهِ او بلغَهُم او رأوا او ظنّوا او
الطّ... او كانَ منهُم او يكونُ ذلكَ اِلى يومِ القيمةِ وعددِ زنةِ ذرِّ ذلكَ و
وعلى ... ذلكَ وكأضعافِ ذلكَ اضعافاً مضاعفةً لا يعلمُها ولا يحصيها غيرُكَ
محمّداً ... لالِ والأكرامِ واهلُ ذلكَ انتَ ومستحقُّهُ ومستوجبُهُ منّي ومن
لنبيّنا ... لقكَ يا بديعَ السّمواتِ والأرضِ اللّهمّ انّكَ لستَ بربٍّ استحدثناكَ
بعدَ ... كَ اِلهٌ فيشرَكُكَ في ربوبيّتِكَ ولا معكَ اِلهٌ اعانكَ على خلقِنا انتَ ربُّنا
وبا ... ولُ وفوقَ ما يقولُ القائلونَ اسئلُكَ ان تصلّيَ على محمّدٍ وآلِ محمّدٍ
تو ... تعطيَ محمّداً افضلَ ما سئلتَ وافضلَ ما سئلتَ لهُ وافضلَ ما انتَ مسئولٌ لهُ
اِلى يومِ القيمةِ اعيذُ اهلَ بيتِ النّبيِّ محمّدٍ صلّى اللهُ عليهِ وآلِهِ ونفسي وديني و
مالي وولدي واهلي وقراباتي واهلَ بيتي وكلَّ ذي رحمٍ دخلَ في الاسلامِ
او يدخلُ اِلى يومِ القيمةِ وخزانتي وخاصّتي ومَن قلّدني دعاءً او اسدى
اِليَّ يداً او ردَّ عنّي غيبةً او قالَ فيَّ خيراً او اتّخذتُ عندَهُ يداً
او صنيعةً وجيراني واخواني منَ المؤمنينَ والمؤمناتِ باللهِ
وباسمائِهِ التّامّةِ العامّةِ الشّاملةِ الكاملةِ الطّاهرةِ

الأبرار و سيّد المتّقين و خاتم النّبيّين و قائد الخير و مفتاح الرّحمة اللّهمّ
ربّ البيت الحرام و ربّ الشّهر الحرام و ربّ المشعر الحرام و ربّ الرّكن و
المقام و ربّ الحلّ و الحرام بلّغ روح محمّدٍ منّا التّحيّة و السّلام سلامٌ
عليك يا رسول الله سلامٌ عليك يا امين الله سلامٌ عليك يا محمّد
ابن عبد الله السّلام عليك و رحمة الله و بركاته [illegible] بيده الخير و هو على
بالمؤمنين رؤفٌ رحيمٌ الله [illegible] سبحان الله و الحمد لله و لا اله الّا الله
[illegible] ما انت [illegible] الله و اتوب اليه ما شاء الله لا حول و لا قوّة الّا بالله العلى
الحليم الكريم العليّ العظيم الرّحمن الرّحيم الملك القدّوس الحقّ المبين عدد
خلقه و زنة عرشه و ملأ سمواته و ارضيه و عدد ما جرى به قلمه و احصاه
كتابه و مداد كلماته و رضا نفسه پس بگوید اللّهمّ صلّ على محمّد و اهل بيته
محمّد المباركين و صلّ على جبرئيل و ميكائيل و حملة عرشك اجمعين و
الملائكة المقرّبين اللّهمّ صلّ عليهم جميعاً حتّى تبلّغهم الرّضا و تزيدهم من
بعد الرّضا ما انت اهله يا ارحم الرّاحمين اللّهمّ صلّ على محمّد و ال محمّد و
صلّ على ملك الموت و اعوانه و صلّ على رضوان و خزنة الجنان و صلّ على
مالك و خزنة النّيران اللّهمّ صلّ عليهم جميعاً حتّى تبلّغهم الرّضا و تزيدهم
بعد الرّضا ممّا انت اهله يا ارحم الرّاحمين اللّهمّ صلّ على الكرام
الكاتبين و السّفرة الكرام البررة و الحفظة لبنى ادم و صلّ على ملئكة
الهواء و السّموات العلى و ملائكة الأرضين السّفلى و ملائكة
اللّيل و النّهار و الأرض و الأقطار و البحار و الأنهار و البرارى و الفلوات

الأشجار و عدد النّجوم و عدد الثّرى و الحصى و النّوى و المدر و عدد زنة ذلك
كلّه و عدد زنة ذرّ السّموات و الارضين و ما فيهنّ و ما بينهنّ و ما
تحتهنّ و ما بين ذلك و ما فوقهنّ الى يوم القيمة من لدن العرش الى قرار
ارضك السّابعة السّفلى و بعدد حروف الفاظ اهلهنّ و بعدد ازمانهم و دقائقهم
و شعائرهم و ساعاتهم و ايّامهم و شهورهم و سنينهم و سكونهم و حركاتهم و اشعارهم
و ابشارهم و بعدد زنة ذرّ ما عملوا او يعملون به او بلغهم او رأوا او ظنّوا او
فطنوا او كان منهم او يكون ذلك الى يوم القيمة و عدد زنة ذرّ ذلك و
اضعاف ذلك و كأضعاف ذلك اضعافاً مضاعفة لا يعلمها و لا يحصيها غيرك
يا ذا الجلال و الأكرام و اهل ذلك انت و مستحقّه و مستوجبه منّى و من
جميع خلقك يا بديع السّموات و الأرض اللّهمّ انّك لست بربٍّ استحدثناك
و لا معك اله فيشركك فى ربوبيّتك و لا معك اله اعانك على خلقنا انت ربّنا
كما تقول و فوق ما يقول القائلون اسئلك ان تصلّى على محمّد و ال محمّد
و ان تعطى محمّداً افضل ما سئلك و افضل ما سئلت له و افضل ما انت مسئول له
الى يوم القيمة اعيذ اهل بيت النّبىّ محمّد صلّى الله عليه و اله و نفسى و دينى و
مالى و ولدى و اهلى و قراباتى و اهل بيتى و كلّ ذى رحم دخل فى الأسلام
او يدخل الى يوم القيمة و خزانتى و خاصّتى و من قلّدنى دعاء او اسدى
الىّ يداً او ردّ عنّى غيبة او قال فىّ خيراً او اتّخذت عنده يداً
او صنيعة و جيرانى و اخوانى من المؤمنين و المؤمنات بالله
و باسمائه التّامّة العامّة الشّاملة الكاملة الطّاهرة

الفاضلة المباركة المتعالية الزاكية الشريفة المنيعة الكريمة العظيمة
المخزونة المكنونة التى لا يجاوزهن برّ ولا فاجر و بامّ الكتاب و خاتمته و
ما بينهما من سورة شريفة و آية محكمة و شفاء و رحمة و عوذة و بركة
و بالتورية و الانجيل و الزبور و الفرقان و صحف ابرهيم و موسى و بكل كتاب
انزله الله و بكل رسول ارسله الله و بكل حجة اقامها الله و بكل برهان
اظهره الله و بكل نور اناره الله و بكل آلاء الله و عظمته اعيذ نفسى و
استعيذ من كل شرّ كل ذى شرّ و من شرّ ما اخاف و احذر و من شرّ ما ربّى
منه اكبر و من شرّ فسقة العرب و العجم و من شرّ فسقة الجنّ و الانس و الشياطين
و السلاطين و ابليس و جنوده و اشياعه و اتباعه و من شرّ ما فى النور و الظلمة
و من شرّ ما دهم او هجم او المّ و من شرّ كل غمّ و همّ و آفة و ندم و نازلة و سقم
و من شرّ ما يحدث فى الليل و النهار و تأتى به الاقدار و من شرّ ما فى النار و
من شرّ ما فى الارض و الاقطار و الفلوات و القفار و البحار و الانهار و من شرّ
الفساق و الفجار و الكهان و السحار و الحساد و الذعار و الاشرار و من شرّ
ما يلج فى الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و من شرّ
كل ذى شرّ و من شرّ كل دابة ربّى آخذ بناصيتها انّ ربّى على صراط مستقيم
فان تولّوا فقل حسبى الله لا اله الّا هو عليه توكلت و هو ربّ العرش
العظيم و اعوذ بك اللهم من الهمّ و الغمّ و الحزن و العجز و الكسل و
الجبن و البخل و من ضلع الدين و غلبة الرجال و من عمل لا ينفع و من عين لا
تدمع و من قلب لا يخشع و من دعاء لا يسمع و من نصيحة لا تنجع و من

صحابة لا تودع و من اجماع على نكر و تودد على خسر و تواخذ على خبث و مما استعاذ
منه ملائكتك محمد و آله و الملائكة المقربون و الانبياء المرسلون و الائمة
المطهرون الطاهرون و الشهداء الصالحون و عبادك المتقون و اسألك
اللهم ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تعطينى من الخير ما سئلوا و
ان تعيذنى من شرّ ما استعاذوا و اسألك اللهم من الخير كله عاجله و آجله
ما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بك يا ربّ من همزات الشياطين و اعوذ
بك يا ربّ ان يحضرون بسم الله على اهل بيت النبى محمد صلى الله عليه و آله
بسم الله على نفسى و دينى بسم الله على اهلى و مالى بسم الله على كل شئ اعطانى
ربّى بسم الله على احبتى و ولدى و قراباتى بسم الله على جيرانى المؤمنين و اخوانى
و من قلّدنى دعاء او اتخذ عندى يدا او اسدى الىّ برّا من المؤمنين و المؤمنات
بسم الله على ما رزقنى ربّى و يرزقنى بسم الله الذى لا يضرّ مع اسمه شئ
فى الارض و لا فى السماء و هو السميع العليم اللهم صلّ على محمد و آل محمد
و صلنى بجميع ما سئلك عبادك المؤمنون ان تصرفه عنهم من السوء
و الردى و زدنى من فضلك ما انت اهله و وليه يا ارحم الراحمين اللهم
صلّ على محمد و اهل بيته الطيبين الطاهرين و عجّل اللهم فرجهم و فرجى
و فرّج عن كل مهموم من المؤمنين و المؤمنات اللهم صلّ على محمد
و آل محمد و ارزقنى نصرهم و اشهدنى ايامهم و اجمع بينى و بينهم فى
الدنيا و الآخرة و اجعل منك عليهم باقية حتى لا يخلص اليهم الّا بسبيل
خير و على معهم و على شيعتهم و محبيهم و على اوليائهم و على جميع المؤمنين

وَالْمُؤْمِنَاتِ فَاِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَمِنَ اللّٰهِ وَاِلَى اللّٰهِ وَلَا غَالِبَ
اِلَّا اللّٰهُ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ حَسْبِيَ اللّٰهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ وَاُفَوِّضُ اَمْرِي
اِلَى اللّٰهِ وَاَلْتَجِئُ اِلَى اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اُحَاوِلُ وَاُصَاوِلُ وَاُكَاثِرُ وَاُفَاخِرُ وَ
اَعْتَزُّ وَاَعْتَصِمُ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَاِلَيْهِ مَتَابِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَيُّ الْقَيُّومُ عَدَدَ
الثَّرَى وَالْحَصَى وَالنُّجُومِ وَالْمَلَائِكَةِ الصُّفُوفِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا
شَرِيكَ لَهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ سُبْحَانَكَ اِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ و از
حضرت قائم آل محمد صلوات الله علیه و ابن عابدین نیز مرویست که این کلمات را بدین زیادت
مشتملست اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَ
مُنْزِلَ التَّوْرٰيةِ وَالْاِنْجِيلِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنْزِلَ الزَّبُورِ وَالْفُرْقَانِ الْعَظِيمِ
وَرَبَّ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اَنْتَ اِلٰهُ مَنْ فِي السَّمَاءِ
وَاِلٰهُ مَنْ فِي الْاَرْضِ لَا اِلٰهَ فِيهِمَا غَيْرُكَ وَاَنْتَ جَبَّارُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَجَبَّارُ مَنْ
فِي الْاَرْضِ لَا جَبَّارَ فِيهِمَا غَيْرُكَ وَاَنْتَ خَالِقُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَخَالِقُ مَنْ فِي الْاَرْضِ لَا خَالِقَ
فِيهِمَا غَيْرُكَ وَاَنْتَ حَكَمُ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَحَكَمُ مَنْ فِي الْاَرْضِ لَا حَكَمَ فِيهِمَا غَيْرُكَ اَللّٰهُمَّ
اِنِّي اَسْئَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُشْرِقِ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ يَا
حَيُّ يَا قَيُّومُ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوَاتُ وَالْاَرَضُونَ يَا حَيّاً
قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيّاً بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَيَا حَيّاً حِينَ لَا حَيَّ وَيَا حَيُّ يَا مُحْيِيَ الْمَوْتٰى وَيَا
حَيُّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ اَسْئَلُكَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِي مِنْ
حَيْثُ اَحْتَسِبُ وَمِنْ حَيْثُ لَا اَحْتَسِبُ رِزْقاً وَاسِعاً حَلَالاً طَيِّباً وَاَنْ تُفَرِّجَ
عَنِّي كُلَّ غَمٍّ وَهَمٍّ وَاَنْ تُعْطِيَنِي مَا اَرْجُوهُ وَاٰمُلُهُ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ

ذکر تعقیب بعد از نمازهای فریضه

کلینی رضی الله عنه باسناد معتبره خود از احادیث صحیحه امامیه روایت میکند که محمد بن مسلم
از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسش نمود از تسبیح فاطمه بعد از نماز فریضه فرمود
فاضلتر از تسبیح فاطمه چیزی نمیدانم که در از هر نماز مقرر و معمول دارند و ده مرتبه این تهلیل را
بعد از نماز صبح بگویند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ
لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و حضرت باقر علیه السلام میفرماید اگر چیزی فاضلتر
از تسبیح فاطمه بود رسول خدا دریغ میفرمود و او را آموزگاری مینمود و آن سی و سه کرت سبحان الله است
و سی و سه کرت الحمد لله و سی و چهار کرت الله اکبر و این جمله بقصد شمار میرود و بروایتی بر ملت
عامه قرائت مینمایند حضرت باقر علیه السلام میفرماید اولی و اشهر آنست که اول سی و چهار کرت
الله اکبر بگوید و بعد سی و سه کرت سبحان الله آنگاه سی و سه کرت الحمد لله و در بعضی از روایات الحمد لله
مقدمست بر سبحان الله حضرت فاطمه سلام الله علیها نخست رشته تسبیحی را گره زده بود و با آن تسبیح میفرمود
چون حمزه سید شهدا شهید شد از خاک قبر او تسبیح کرد و بعد از شهادت امام حسین تسبیحها از تربت آنحضرت

در خاتمه کتاب چون بر اراده سر کبری و خدر عظمی انیس الدوله العلیه العالیه
غفر الله لها گرفتن این کتاب مستطاب بحلیه طبع محلی گشته و از جهت مرغوبی کتاب و کثرت طلاب
آن کمیاب شده بود لاجرم جناب قدسی انتساب اشرف الحاج حاجی ملا علی اکبر دام بن ... همت را
تشمیر داده و بمناسبت تاریخت برونق رای ارباب سلیقه و اصحاب طباع مستقیمه عبارات فارسی را بخط نستعلیق
و احادیث شریفه را بخط نسخ استنساخ کرد و پس از مبالغه در مقابله را بعاً انرا بزیور طبع آراسته شد

قد تمت النسخة بید الاقل الجانی حرره العبد الجانی محمد شفیع گلپایگانی غفرله ولوالدیه بامر احمد بن محمد تقی ... ۲۹ ذیحجه ۱۳۱۹